

بنام خدا

شرح زیارت جامعه کبیره

سپاس خدایی را که اهل بیت را بما شناساند که اگر آل رسول را نمی شناختیم مرگ ما مرگ جاهلیه بود.

منصب امامت (ولایت)، منصبی الهی است و وصی پیامبر باید در علم و ایمان و تقوی و فضائل همچون پیامبر باشد و مقام عصمت داشته باشد. و غدیر که بارزترین جلوه تشیع و خط ولایت است معرف وصی پیامبر باشد. آنچه در دهم هجری به فرمان خدا در غدیر خم روی داد و پیامبر اکرم (ص) در روز هیجدهم ذی الحجه آن سال در بازگشت از حجةالوداع، امیرالمؤمنین را به امامت مسلمین و ولایت امت و وصی خویش نصب کرد که در راستای اطاعت امر خداوند بود.

اعلان وصایت و خلافت و ولایت حضرت علی(ع) از همان آغاز دعوت علنی در واقعه یوم الدار صورت گرفت. در اوائل بعثت پیامبر با نزول آیه " و انذر عشیرتک الاقربین" (شعراء ایه ۲۱۴) آن حضرت مأمور شد که خویشاوندان خود را به اسلام دعوت کند. پس در خانه خود یا ابوطالب چهل نفر را دعوت کرد و بعد از اطعام فرمودند: هر یک از شما که در ایمان آوردن پیشقدم شود و اسلام بپذیرد او برادرم، وصی و جانشین من و ولی مؤمنان است. از حاضران تنها علی بود که برخاست و ایمان و پذیرش خود را اعلام کرد. پیامبر فرمود:

"انّ هذا اخی وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا- این برادر من وصی من و خلیفه من بین شماست". آن گروه از روی استهزاء برخاستند و به ابوطالب گفتن: تو را دستور داده که از پسرت اطاعت کنی، این مسئله مهم بارها و بارها توسط پیامبر تکرار شد و علاوه بر آن بسیاری از آیات قرآن مربوط به واقعه غدیر و ابلاغ پیام الهی مبنی بر تعیین علی به امامت و ولایت مسلمین است؛ علی مع القرآن و القرآن مع علی- علی خلیفه بلافصل مسلمین بود گرچه اهل سنت نیز امیرالمؤمنین را به عنوان چهارمین خلیفه از خلفای راشدین می دانند؛ ولی از دید شیعه خلفای راشدین و جانشینان بر حق پیامبر، دوازده امام معصوم (ع) هستند که رسول خدا آنان را به جانشینی خود تعیین و نصب کرده و از یکایک آنها نام برده است و این مطلب از طریق شیعه و سنی به تواتر بیان شده است. پس از وفات رسول خدا (ص) خلیفه شدن ابوبکر نه به نص و نه به فرمان و تعیین پیامبر خدا بود. بلکه به اجتهاد و اجماع خودشان صورت گرفت.

آنان می کوشیدند که به حکومت خود رنگ قداست و مشروعیت ببخشند؛ به نوعی که خلافت سه تن را بیش از امام علی مشروعیت بخشیدند، و این بود که خلافت رفته رفته از مسیر خود خارج شد و همانگونه که پیامبر خدا پیش بینی کرده بود که خلافت پس از من است. بعد از من امارت خواهد شد و سپس به ملوکیت و پادشاهی تبدیل شده و نهایتاً به جبابره و دیکتاتوری خواهد رسید.

سیکون بعدی خلفاء و من بعد الخلفاء امراء من بعد الامرا ملوک جبابرة در امالی صدوق به نقل از امام صادق (ع) روایت می کند " نحن شجرة العلم و نحن اهل بیت النبی و فی دارنا مهبط جبرائیل و نحن خزّان علم الله و نحن معادن وحی الله، من تبعنا نجی و من تخلف عنا هلك " ما درخت دانش و خاندان پیامبریم، فرود آمدن جبرائیل در خانه ما بود، ما گنجینه داران علم خدا و سرچشمه های وحی الهی هستیم، هر کس از ما پیروی کند نجات می یابد و هر کس از ما تخلف نماید هلاک می شود.

مردم با رواج بدعتها و اجتهادات خلفا خود را از فروغ هدایت و امامت اهل بیت (ع) محروم ساختند و به دیگران روی آوردند و در نتیجه شرف و آبرو و عزت خود را پایمال کردند و خود را اسیر دروغها و ظلمهای ناشی از بدعتها و اجتهادات نا بخردانه آنان کردند و از خدا و کتابش دور ماندند. با اینکه اسلام دین مودت و رحمت بوده و رسول آن، رحمت عالمیان است که کتابش به عقل و تدبیر حکم می کند. علاوه بر آن آنچه مهم است؛ قرآن چون و چرای بدون حجت آشکار را مذمت کرده و ناروا شمرده، با این همه حجت آنان برخلاف حجت الهی حرکت کردند و خلافت را که منصب الهی است، غصب کردند. در حالیکه نصوص معتبره در امر وصایت و خلافت امیرالمؤمنین بسیار است.

سید شرف الدین نیز با استناد به قرآن و روایت و اشاره به اینکه سخن پیامبر (ص) وحی الهی است و زندگانی پیامبر (ص) پس از بعثت و از روزی که در خانه ابوطالب، بستگان خود را گرد آورد و رسالت خود را اعلام فرمود، تا روز واپسین مرگ خویش، سرشار از این نصوص و تصریحات بود. بخصوص به این دو چیز گرانقدر (قرآن و اهل بیت) که برای حکمیت میان دو فرقه شیعه و سنی کافی است. ایشان گامهای بلند و مهمی را برای اثبات حقانیت اعتقادات شیعه بر داشته اند. سید شرف الدین سقیفه را محل اجماع دنیا پرستان خلافت اسلامی می داند که با تأویل نصوص و اجتهاد خویش به هیچ چیز پای بند نبودند.

اگر چه فرضاً دلیل صریح و نص قاطعی هم برای اثبات خلافت یکی از رجال خاندان پیامبر (ص) وجود نداشت و باین وصف، فرضاً دارای حسب و نسب بر جسته ای نبودند و از لحاظ اخلاق، جهاد، علم، عمل، اخلاص، شهرت نداشتند و در همه فضائل گوی سبقت را از همگان نبرده بودند بلکه مانند سایر صحابه محسوب می شدند، شرعاً یا عقلاً یا عرفاً بیعت گرفتن را باید با مقدماتی برای حفظ امنیت تا پایان مراسم تدفین پیامبر به تأخیر می انداختند تا کار خلافت و بیعت گرفتن رو به راه شود. سید مخالفت آنان را با نصوص صریح خدا و پیغمبر (ص) در جایی می داند که مربوط به سیاست باشد، مانند سرپرستی و قیمومت و امارات و اداره امور دولت و مملکت و غیره، ولی آنان در جایی که صحبت از دین محض مانند نماز و توجه به قبله و روزه و امثال اینها بود عمل به نصوص می کردند. ایشان سکوت مولای در غصب خلافت را به جهت موارد بسیاری که در آن زمان حاکم بود می دانستند، زیرا خطرات بسیاری اسلام را تهدید می کرد. رومیان و سایر دشمنان اسلام در کمین مسلمانان بودند و مرگ پیغمبر (ص) را برای خود فرصتی مناسب می دانستند پس دست به کار شدند و در این بین مولای حق خود را فدای دین اسلام و آرامش عمومی کرد و به همین جهت در خانه نشست و بیعت نکرد تا او را با بی میلی بیرون آوردند. مولای اراده کرده بود تا حق خود را محفوظ دارد تا بر آنها که تصاحب کرده بودند و طرفداران آنها تا روز قیامت احتجاج کند؛ اگر حضرت برای بیعت گرفتن شتاب می کرد حجتی نداشت ولی در رفتاری که نمود هم دین و مسلمانان را حفظ کرد و هم حق خود را در زمامداری مسلمانان نگاهداشت؛ و کاری که ایشان انجام داد بر مبنای بردباری و تحمل وسیع بود که با دور اندیشی خود مصلحت عمومی را رعایت کرد و این سودمندترین راهی بود که موجب پاداش و ثواب برای آن حضرت و نزدیکی بیشتر به خداوند متعال بود.

علی (ع) در سکوت خود از امر به معروف و نهی از منکر دور نمی ماند. ایشان با سعی و کوشش خود برای نجات بشریت و باقی ماندن بیداری اسلامی تا قیامت در برابر چپاول غارتگران و حکومتهای غاصب پند ها و اندرزهای مفیدی را به جامعه اسلامی تزریق می کردند و در برابر

حُمو و جهل و نادانی مردم، درسهای مفید اخلاقی و سیاسی و اجتماعی و اعتقادی را پیاده می کردند. اینگونه بود که مردم بعد از ظلم و ستم حاکمان دروغین بعد از عثمان به در خانه مولای هجوم آوردند و با ایشان بیعت کردند گرچه دشمنان توانایی درک این حکومت اسلامی و قانون مند را نداشتند و در لباس دین و تهجد به سوی مولای حمله ور شدند و سه جنگ را بر ایشان تحمیل کردند. گرفتاری مولای علی(ع) این بود که باید به جنگ مؤمنین جاهل و تأویل گر و بدعت گذار برود که اصول دین اسلام را درک نکرده بودند و امامت را جدای از بینش اسلامی خود می دیدند و مسیر باطل و استدلال ناصحیح خود را به اصول دین نزدیک تر می دانستند و این پندارهای باطل و نشناختن موضع امامت و ولایت بود که شمشیر ابن ملجم را برفرق مبارک فرود آورد و نهایتاً تفاله های باقی مانده آن جهل و نادانی با تمامی جنودش همواره تا به امروز باقی مانده و تیزی نوک شمشیر زهر آلود خود را به سوی علم و بینش و تعقل و فهم جامعه اسلامی گرفته است، و امروز بیننده همان جریانات و فتنه های توسعه یافته در شکل دیگری از فضای سقیفه هستیم.

زیارت جامعه کبیره همانند دعای جوشن کبیر، دعوت نامه کمال جوئی برای همه اقشار است و به نخبگان وادی سیر و سلوک اختصاص ندارد. در دعای جوشن کبیر از پروردگار عالم با اسمای حسنی بسیاری یاد شده است که هرگز نمی توان همه این اسماء را در یک سطح دانست. این اختلاف مراتب، برای آن است که مهمانان این سفره متفاوتند و غذاهای متفاوت این سفره به فراخور حال مهمانان است. و در زیارت جامعه کبیره همین پیام به فراخور حال و استعداد هر زائر است.

فلسفه زیارت: حضور عارفانه عاشق در دیار معشوق-اعلام و فاداری صادقانه - سفری مشتاقانه از سرای دل که سرانجامش به دل می نشیند- زیارت فطری است پس نیاز به رنگ و نژاد و ملیت ندارد - زیارت زیبا دوستی انسان و عشق و ارادت فطری او به کمال است. امور فطری در زیارت علم حصولی نیست و نیاز به تعلیم و تربیت ندارد - تبلیغات منفی امور فطری را نمی تواند ریشه کن کند. پس امور فطری را در مسیر صحیح قرار دهید تا به شیوه پسندیده از آن استفاده شود.

معنای زیارت: زیارت از ریشه زور است به معنای میل و عدول از چیزی است. دروغ را زور می گویند که مایل و منحرف از راه حق می گردد. زائر را از آن جهت زائر می گویند که وقتی به زیارت ائمه می رود از غیر الله و عترت عدول می کند و رو برمی گرداند. پیامبر(ص) کسی که من یا یکی از فرزندانم را زیارت کند، روز قیامت به زیارت و دیدار او خواهم رفت و از هر اسها و وحشتهای آن روز نجاتش خواهم داد.

زیارت مأثور و غیر مأثور: زیارت مأثور از زبان خود ائمه (ع) است که زائر ابراز احساسات و تعیین موضع می کند(تولی و تبری) از زبان ایشان- خواندن زیارت کلاس درس و مدرسه تعلیم و تربیت است. زیارت مأثور دو گونه است: عام و خاص-۱- زیارت نامه خاص آن است که امامی خاص با آن زیارت می شود مانند "السلام علیک یا....." ۲- زیارت نامه عام، محتوایی کلی و عام دارد مانند: زیارت امین الله - زیارت جامعه کبیره- زیارت مخصوص ماه رجب و زیارت جامعه صغیره...

زیارت غیر مأثور از سوی افرادی چون عالمان دین برای گفتگو با زیارت شونده بیان شده است.

امام چه شخصیتی است: اهل بیت نبوت و امامت (ع) اولاً هر کمال ممکن را واجدند. ثانیاً هر چه دارا هستند مصون از عیب و نقص است. ثالثاً هر چه را در مرحله حدوث واجد بودند در مرحله بقا نیز دارا می باشند. امام جامع کلام تکوین و تدوین واجد کتاب حقیقت و شریعت و شامل نشئه حقیقی و اعتباری است. و برای هدایت مردم و استقامت در راه حق، غریبانه به شهادت رسیده است. مثلاً امام کاظم (ع) کمترین پاداش زیارت قبر امام حسین (ع) را آمرزش گناهان معرفی کرده است به شرط آنکه عارف به حق امام و احترام به ولایت وی باشد. پس زائر زمانی عارف به حق امام است به ولایت و حرمت وی آگاهی دارد و به او اقتداء می کند که او را معصوم، افضل و اعلم از دیگران و جانشین حضرت رسول (ص) و منصوب از جانب خدا بداند. و اوامر و دستورات او را اوامر الهی بداند و تبعیت از او را در تمام امور زندگی واجب بداند و با اقتدا به سیره و سنت او خط سیر زندگی خود را ترسیم نماید.

نهج البلاغه خطبه ۳۴ بند ۹-۱۰ که حق امام بر مردم و حق مردم بر امام است. پیامبر (ص): هر کس ۵ چیز را برای من ضمانت کند (ملتزم به عمل باشد) من بهشت را برای او ضمانت می کنم. ۱- نصیحت خداوند و رسول او و نصیحت کتاب او و نصیحت دین خدا و نصیحت جامعه اسلامی.

یکی از بارزترین و برجسته ترین مشخصه های ایمان تولی و تبری است در نباتات و حیوانات به صورت جذب و دفع (دوستی و دشمنی - حمله) و در انسانها بصورت حب و بغض یا نفرت و ارادت جلوه می کند.

لزوم همراهی تولی و تبری با یکدیگر.

حقیقت ایمان از امام باقر (ع): با دوستی دوستان خدا دشمنی با دشمنان خدا همراهی با صادقان کسی که محبت علی را در دل داشته باشد لیکن از دشمن او تبری نجوید امام باقر (ع) می گوید: چنین کسی پریشان حال و آشفته خاطر است و دشمن محسوب می شود - پشت سر او نماز نگذار - کرامت و ارزشی ندارد - مگر اینکه از او بترسی و تقیه کنی. (وسائل ج ۸ ص ۳۰۹)

تبری قبل از تولی است در زیارت عاشورا نخست تبری و لعن صورت می پذیرد و دوم تولی - تبری از دشمنان ولایت به منظور غباررویی و گردگیری از چهره شفاف ولایت است.

پیشینه سلام در زیارت:

لعن و سلام در میان امت اسلام ریشه در کتاب الهی دارد: سلام علی ابراهیم - سلام علی نوح فی العالمین - سلام علی ال یاسین ائمه (ع) زیارت از راه دور و نزدیک سفارش کرده اند. حتی در رنج سفر رسول خدا (ص) و حضرت فاطمه الزهراء (س) هر جمعه برای زیارت قبر عم بزرگوار خود به بسوی احد بار می بست و در آنجا نماز می خواند و در کنار قبر وی گریه می کرد. (به نقل از سنن بیهقی و مستدرک حاکم در الغدیر ج ۵ ص ۱۶۰- و ۱۶۹) در حالیکه در منابع اهل سنت و وهابیت زیارت شرک است. در صحیح مسلم و صحیح بخاری نوشته شده به نقل از پیامبر (ص): بار بستن و کوچ کردن جایز نیست مگر برای سه مسجد، مسجد الحرام، مسجد الاقصی و مسجد من--- در حالیکه سند و حدیث صحیح این است: کمال برتر برای سه مسجد است " مسجد النبی- مسجد الحرام و

مسجد الكوفه". که نماز واجب در آن معادل یک حج و نماز نافله معادل عمره است. آنها می خواستند فضیلت مسجد کوفه را مخدوش کنند.

هر کس ائمه را دوست دارد باید اعتدال در ثنا گویی داشته باشد. نه افراط نه تفریط-اعتدال و میانه روی یکی از ضروری ترین شرایط تعریف و تکریم آن ذوات نورانی و مقدس است. حضرت علی(ع) برای بر حذر داشتن دیگران از غلو و افراط و نیز برای تواضع در برابر پیامبر (ص) از اظهار بسیاری از کمالات خود اجتناب می کرد در خطبه ۱۷۵ آمده است" به خدا سوگند اگر بخواهم می توانم محل ورود و خروج و همه کارها ی هر یک از شما را بگویم لیکن می ترسم که شما با شنیدن این مطالب به رسول خدا (ص) کفر بورزید و مرا از او بالاتر بدانید ، از این جهت نمی گویم. آداب زیارت : تکبیر صدگانه – یعنی صد بار اعتراف به عظمت خدا و یگانگی خدا و وحدانیت خدا-

زیارت جامعه هم سنگ دعای جوشن کبیر – همانگونه که در دعای جوشن کبیر اسما و صفات فراوانی از خدا ذکر شده ، خدا با جلوه های گوناگون- امام هادی(ع) نیز در این زیارت، ائمه را با جلوه های گوناگون معرفی کرده است تا زائر ائمه را از دریچه های مختلف ببیند .

السلام علیکم : سلام ضد خصومت -صلح – رضا- سلام اسم خداوند تعالی است - تحیت الهی است- فرشتگان نیز با سلام از بهشتیان استقبال کرده – بهشت دارالسلام یا دارالله- مرگ و حیات نبی اکرم(ص) و ائمه (ع) یکسان است : علی(ع) از پیامبر نقل می کند : یموت من مات منا و لیس بمیت- هرکس از ما که می میرد به ظاهر می میرد ولی در حقیقت مرده نیست.(نهج البلاغه خطبه ۸۷)

پیامبر(ص) فرمود: هر کس مرا بعد از موتم زیارت کند مثل آن است که در زمان حیاتم به زیارت من آمده باشد. و در روز قیامت شاهد و شفیع او خواهم بود. (بخارج ۹۷ص ۱۴۳)

پیامبر در باغی استراحت می کرد . ابوذر وارد شد متوجه خوابیدن حضرت شد . نمی دانست ایشان خوابیده یا بیدار است پس او را امتحان کرد و شاخه ای را شکست . گفت : اگر حضرت بیدار باشد با صدای شاخه چشم خود را باز می کند. ناگهان حضرت بلند شد و فرمود: ای ابوذر می خواهی مرا امتحان کنی ؟ آیا نمی دانی که من اعمال شما را در خواب نیز مشاهده می کنم آن گونه که در بیداری شاهد آن هستم . چشمهای من می خوابد ولی قلبم نمی خوابد (مجمع الرجال ج ۲ ص ۵۷)

اکنون با روشن شدن معنای سلام و مقصود از تسلیم می توان فهمید که چرا زیارت نامه ها یا همه آنها با سلام شروع و در تمام قسمتها تکرار می شود.

با سلام ما به ائمه(ع) قوس صعود در حال حرکت به سوی کمال مطلق است. با وساطت آنها دعای ما صعود می کند و به محضر الهی بار می یابد و از آن سو فیض الهی نیز به برکت وساطت آن ذوات نورانی نازل می شود و به ما می رسد. یک سلام برای سلام کننده هفتاد حسنه دارد شصت و نه حسنه برای سلام کننده و یکی برای جواب دهنده. اگر سلام به کسی کردید و جواب شما را نداد نگوئید به من بی اعتنائی کرده بلکه احتمال دهید که سلام کرده ولی شما نشینده اید.

یا اهل بیت النبوة:

اهل در لغت به معنای انس همراه با تعلق خاطر و وابستگی است. معنی اهل بیت در شیعه و سنی: در شیعه همان اصحاب کسا "خمسه طیبه" و بقیه ائمه است. و اهل سنت معتقدند که همسران پیامبر است. منظور از بیت ف بیت نبوت و رسالت است. مراد از بیت نبوت، خانه ای که رابطه بین زمین و آسمان است. پس اهل این خانه اهل فضیلت و کرامت و کمالات هستند.

و موضع الرسالة:

موضع = قرار دادن هر چیز سر جایش

رسالة = اعطای قدرت به رسول تکوینی

اما اسرار ملاحم و علوم غیبی که جامعه بشری تاب آنرا ندارد فقط با ائمه اطهار و اهل بیت عصمت و طهارت است.

ابوذر از پیامبر پرسید: تعداد انبیاء چند تاست: فرمودند: صدوبیست و چهار هزار - سیصد و سیزده نفر مرسل هستند. اولین آنها آدم است. تعداد کتابها ۱۰۴ کتاب است - شیت ۵۰ صحیفه - ادیس ۳۰ صحیفه - ابراهیم ۱۰ صحیفه - آدم ۱۰ صحیفه - و چهار تای بعدی، زبور، تورات، انجیل، قرآن - اما کتاب مقدس "HOLY BIBLE"

دو قسمت دارد قسمت اول عهد عتیق و قسمت دوم عهد جدید - هر دو را با هم عهدین می گویند

عهد عتیق مجموعه ای از ۳۹ کتاب است که $\frac{3}{4}$ حجم کل کتاب مقدس را تشکیل می دهد که ۱۷ کتاب اول تاریخی است و پیش گوئیهای انبیاء و نبوتها ۱۷ کتاب آخر است از یک تا ۵ بنام تورات معروف است تورات یعنی قانون و شریعت که این قسمت شامل ۵ سفر است بنام "أسفار خمسه" این سفر ها بنام ۱ - سفر پیدایش یا تکوین ۲ - خروج ۳ - لاویان ۴ - اعداد ۵ - تثنیه که هر کدام بر مبنای موضوع خاصی تدوین شده است. عهد جدید ۲۷ کتاب است. شامل کتاب نامه مکاشفه که بعد از حضرت عیسی (ع) جمع آوری شده است. و یک سری کتابهای مجهول و مشکوک دارند بنام "اپو کریفا" (هم مال یهود است و هم مال مسیحیت)

کتابهای عهد جدید چهار کتاب اول این مجموعه بنام انجیل است که در کل عقاید مسیحیت است (متی - مرقس - لوقا - یوحنا) متی از حواریون بوده و مأمور گرفتن مالیات از یهودیان - عیسی را بعنوان مسیح و پادشاه موعود معرفی می کند که می باید بر تخت داوود تکیه بزند. و می گوید عیسی اعلام می کند که من فرستاده نشدم مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.

مرقس از یاوران پطرس و مؤسس کلیسای اسکندریه است - از یحیی و رسالت او گفته از مسلوب شدن عیسی (ع) و مخاطب آن رومیها هستند. انجیل لوقا، معروف است به لوقا طبیب که در سفر های تبلیغ به همراه پولس بوده است. و بعضی شرحهای دیگر و تکراری در انجیل دیگر. یوحنا یکی از حواریون است عیسی را پس خدا و کلمه او را ازلی معرفی می کند و می گوید همه چیز بواسطه او آفریده شده است. نسبت دادن معجزه تبدیل آب به شراب - زنده کردن مردگان - تنها در این انجیل است که از ظهور و آمدن پاراقیطا یا فاراقیطا سخن می گوید به معنای موعود که همه چیز را تغییر خواهد داد و جهان را به گناه و عدالت داوری خواهد کرد.

در این قسمت فرق نبی و رسول را بدانیم:

هرکس نبی است حتما رسول نیست و هر کس رسول باشد حتما از مقام نبوت بهره مند است. رسول کتاب دارد اما نبی کتاب ندارد. رسول وحی خاص دارد یعنی مستقیما جبرئیل بر او نازل شود و نبی در خواب یا الهام به قلب می شود.

مختلف الملائکه :

محل رفت و آمد زیاد ملائکه است . امام صادق(ع) فرمود: پس از رحلت رسول اکرم (ص) جبرئیل ۷۵ یا ۹۵ روز (ع) مستمرا به حضور فاطمه زهرا(س) می آمد و به او تسلیت و تعزیت می داد و اخبار آینده را به او ابلاغ می کرد. و امیرالمؤمنین آنرا می نوشت که بعدا مصحف فاطمه (س) نام گرفت. و همین سخن گفتن جبرئیل و سایر ملائکه با ایشان ، ایشان " محدثه" لقب گرفت.

در این عصر سکان هدایت انسانها و اداره نظام آفرینش به دست حضرت بقیة الله (ع) سپرده شده میزبانی ملائکه نیز به عهده وی است. ملائکه برای گرفتن دستور خدمت امام عصر می رسند و مأموریت خود را به ایشان عرضه می دارند.

مهبط الوحی:

فرق نزول و هبط: نزول جدا شدن از مبدا و به استقرار در محل دیگر توجه ندارد. هبوط جدا شدن از مبدا و استقرار آن در محل دیگر - پیامبر بشری از شماسست ولی امتیاز او دریافت وحی است. هر روز اعمال امت چه زیبا و چه زشت بر ائمه (ع) و پیامبر (ص) عرضه می شود پس سعی کنید از معصیت دور باشید (بحار) در شب قدر هر سال ملائکه نازل می شوند تا اسرار سالانه را به پیشگاه ولی عصر(ع) زمان بدهند. ملائکه واسطه در تعلیم هستند نه معلم حقیقی که خداست. - هر فیضی که از جانب خداوند به ممکنات می رسد به وساطت ائمه اطهار که انسانهای کامل هستند نازل می شود. وحی الهی از ذوات مقدس تنزل پیدا می کند و فرشته وحی از جنبه "لا هوت" آنان کسب فیض می کنند و به جنبه "ناسوت" تحویل می دهد.

امام صادق (ع) برای مسئله " حیا از رسول خدا" می فرماید: زشت و زیبایی اعمال بندگان هر روز بر رسول خدا(ص) عرضه می شود . پس هر یک از شما باید حیا کند که مبادا عمل زشتی از او بر پیامبرش عرضه شود.

ومعدن الرحمة:

معدن از ریشه عدن بر وزن متن به معنای استقرار با الفت و سرور و رضامندی:

مساکن طیبه فی جنات عدن = محل استقرار بهشتیان ، شریعت ، رسالت ، کتاب ، مصداق رحمت الهی است که در هدایت انسان نقش دارد. ائمه " رحمة للعالمین " و " ذو رحمة واسعة" هستند. تمام

اعمال و افعالشان " حبا لله " است. در برابر لطف به بشر که همان هدایت است، اجر و مزد نمی خواهند، اعمال آنان نه برای رسیدن به بهشت و نه برای رهیدن از جهنم بلکه برای تحصیل رضای خدا می باشد. در بحار روایتی از حضرت رسول (ص) است که بهشت مشتاق چهار نفر از اهل من است خدا آنها را دوست دارد و من نیز مأمور به دوستی آنها هستم آن چهار نفر عبارتند از: علی (ع) حسنین (ع) و مهدی (ع) همان کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند. پس استقرار در بهشت باید طرفینی باشد. یا در بعضی روایات است بهشت مشتاق علی (ع) و مقداد و سلمان و ابوذر است یعنی عشق و علاقه بهشت به اینها بیشتر از عشق و علاقه این گروه به بهشت است.

خود را در مسیر رحمت معصوم قرار دهیم تا معصوم ما را ببیند. " لا یكلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامة " (ال عمران ۷۷) با آنکه عالم محضر اوست چیزی از دید وی مخفی نیست. رحمت در ذات مقدس اهل بیت و بوسیله آنان برای بشر جریان دارد.

و خزان العلم:

خزانة داران علم: آیا مال را باید حفظ کرد یا علم را نیز می توان در خزانة نگه داری و ذخیره کرد. ائمه (ع) به عنایت الهی مسلط بر همه عوالم هستی هستند و چیزی از احاطه علمی آنان مخفی نمی ماند. آنان هر چه را بخواهند می توانند بدانند. در عزیمت به جنگ تبوک شتر پیامبر گم شد هیچ کس نمی دانست آن حیوان کجاست. پس منافقین سوء استفاده کرده و گفتند: این چه پیامبری است که نمی داند شترش کجاست. پیامبر (ص) فرمودند: من چیزی جز آنچه که خدا به من بیاموزد نمی دانم اکنون خدا مرا راهنمایی کرد که شترت در فلان دره است و زمام آن به درختی پیچیده و از رفتن باز مانده است. و بخاطر همین حفظ علم ائمه (ع) تقیه می کردند تقیه گاهی در مسایل و احکام عملی است و گاهی در مسایل اعتقادی و معارف الهی. از علی (ع) روایت است: ابوذر از علوم و معارفی بر خوردار است که مردم از تحمل آن عاجز هستند اما در گنجینه علم خود را بسته و چیزی از آن را بیرون نداد. و نبی اکرم او را از جهت زهد به عیسی بن مریم تشبیه کرده است. امام باقر (ع) به شاگردان خود گفت: اگر زبانتان کنترل شده بود و ترس از افشای اسرار نمی بود به هر کس همه آنچه که به نفع یا به ضرر اوست می گفتم: (بحار ج ۲۴ ص ۱۴۹) - آنچه که ائمه شناختند اینکه برای هر کس به نسبت ظرفیت و استعدادش سخن گوید. آنچه را که باید بگویند بجا گویند و آنچه را باید کتمان کنند به کسی نگویند.

و منتهی الحلم:

غایت و پایان هر چیزی منتهای آن چیز گفته می شود منتهی نام دارد. حلم منضبط کردن نفس از هیجان و غضب و احساسات است به گونه ای که حالت سکون طمانینه و صبر در مقابل ناملایمات به انسان دست می دهد. حلیم کسی است که افراط و تفریط در اعمال قوه غضبیه نداشته باشد. پس کسی که با داشتن قدرت بر انتقام و کیفر عجله نکند حلیم نامیده می شود. پس علم باید همراه با حلم و مقارن آن باشد. علم اصل و ریشه حلم است و حلم مایه زینت و آراستگی علم می گردد. معنای حلم این نیست که در مقابل ناگواریهها هیچ گونه اقدام و قیام نکند بلکه معنایش این است که انسان عجله نماند و نسنجیده و نابخردانه کاری نکند و گرنه کسی که در مقابل ناملایمات هیچ اقدامی نمی کند بهره ای از قوه غضبیه نبرده است و چنین انسانی از اعتدال در خلقت بر خوردار نیست پس حلم با وقت شناسی

رابطه دارد. کسی که از اعتدال قوای انسانی بر خوردار است همراه صبر، تحمل و پرهیز از اقدامات عجولانه، به موقع اقدام مناسب را در وقت خودش می‌کند. مانند امام خمینی (ره) که با حلم و بردباری در برابر پهلوی فاسد ایستاد و سینه سپر کرد و تسلیم زور گویبها نشد و انقلابی را بر پا کرد که شعله اش شجره خبیثه نظام دو هزار پانصد ساله ستم شاهی را به کام خود کشید و نور آن جمهوری مبارک اسلامی را در کشور امام زمان (ع) بر پا داشت.

اصول الکریم:

اصول جمع اصل است. اصل هر چیزی موجب قوام و ثبات هر چیز است. چنانکه دیوار بدون اصل و پایه به آن "پی" می‌گویند/اصل و پایه هر چیزی باید متناسب با حال همان چیز باشد.

کریم = کرامت شیء و عزیز شدن، هر چیزی که در مجموع و نوع خود شرافت پیدا کند مؤصف به کریم می‌شود. کرامت در برابر حقارت می‌آید.

اصل و ریشه کرامت اهل بیت (ع) هستند چون تمام خیرات و برکات موجود در نظام هستی اعم از برکات مادی و معنوی به وساطت آن ذوات مقدس افاضه می‌شود. انسانی در برابر خدا عبودیت محض پیدا کند و حاضر نباشد در مقابل غیر خدا سر بر زمین بساید می‌توان گفت: به مقام کرامت رسیده است. کرامت صفت برای امور متعدد (رسول کریم - قران کریم - ملک کریم - رزق کریم - زوج کریم - قولا کریم - اجرا کریم)

پس به همه خصلتها و صفات پسندیده و نیکو مکارم الاخلاق گفته می‌شود.

و قادة الامم:

قادة: از ریشه قود است. وقتی انسان مرکب را از پشت بکشد و خود به جلو برود (جلو داری) و آن طناب که با آن حیوان را پشت سر می‌کشند "قیاد" است. یعنی هدایت کننده ای مسیر را نشان می‌دهد. و سوق ان است که حیوان را جلو بیندازی و خود از پشت ان را برانی.

امم: جمع امت به معنای قصد مخصوص است. "ان ابراهیم کان امة قانئا لله" او کار یک امت را می‌کرد و هیچ امتی به اندازه آن حضرت برکات وجودی نداشت. همه بزرگان که نقش بزرگی در تاریخ داشته اند کلمه امت بکار می‌رود. انبیاء و سایر رهبران الهی قائد مردم هستند زیرا خودشان از جلو و به مردم می‌گویند پشت سر ما بیایید. ائمه رهبر و قائد این امت هستند امم عام است و قیادت هم عام است بنابراین هر امتی در هر زمان و مکانی از فیض مادی یا معنوی بهره مند شد از برکت وجودی ائمه (ع) است. حال آن فیض به عالم فرشتگان برسد به عالم انسانها، حیوانات، مثلاً باران یکی از فیوضات مادی است و همه موجودات از آن بهره می‌گیرند "بکم...ینزل الغیث" بدانید هر کسی از هر امتی در هر زمان و مکان به هدایت رسید از برکت هدایت و راهنمایی آنهاست. چنانکه هرکس که گمراه شد دلیلش سر پیچی و نافرمانی از رهنمودهای آن رهبران الهی است. تمام علوم و حقایق به وساطت ائمه اطهار (ع) بر سایر مخلوقات حتی فرشتگان و پیامبران افاضه می‌شود.

یکی از شیعیان امام باقر (ع) هنگام ورود به خانه حضرت مرتکب خلافی شد. امام از داخل خانه فریاد برآورد: ادخل لا امّ لك - وقتی وارد خانه شد حضرت به او فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت

: می خواستم شما را بیازمایم که آیا از پشت در و دیوار متوجه می شوید یا نه؟ امام فرمود: راست گفتی ، قصد تو امتحان بود ولی بدان که اگر این در و دیوار بتواند حجاب و مانع چشمان ما باشد پس بین ما و شما فرقی نخواهد بود.

پس خط سیر مشخص وجود دارد که اعمال طیب و صالح از آن خط سیر عبور می کند و به خدا نایل می گردد. و این چیزی جز ذوات مقدس نیست. نماز اول وقت در واقع اقتدا به امام زمان خود است. (این اقتدا اقتدای اصطلاحی در باب نماز جماعت نیست. رهبر ی سیاسی در قسمت " ساسة العباد " می آید.

تعبیر سوق برای جهنمی ها در قرآن.

وسیق الذین کفروا الی جهنم زمرا- کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم سوق داده می شوند. و یا سیق الذین اقوا ربهم الی الجنة زمرا- تقوا پیشگان گروه گروه به سوی بهشت سوق داده می شوند.

و اولیاءالنعم:

اولیاء از ریشه ولی، ولی یعنی قرار گرفتن چیزی پشت سر چیز دیگر به گونه ای که بیگانه بین آندو فاصله نباشد و نوعی رابطه بین آن دو بر قرار باشد. پس به دو موجود کنار هم و بی ارتباط با یک دیگر " ولی " گفته نمی شود. اعم از اینکه رابطه حسنه باشد یا سیئه، از این جهت قرآن کریم ، کلمه اولیاء را هم در مورد خدای سبحان بکار می برد و هم در مورد شیطان. وظیفه اصلی سرپرست تدبیر و برنامه ریزی است؛ زیرا اگر او تدبیر نکند پس جامعه و زیردست خود را رها کرده است و هرج و مرج می شود.

نعم: جمع نعمت است. اصل این کلمه خوش گواری زندگی و نیک حال بودن است. خواه در امور مالی یا در امور معنوی - نعمتهای فراوان الهی، نعمت ولایت - (ولی اهل سنت از کلمه "ولی" دوست استعمال می کنند تا ولی نعمت واقعی؛ علی(ع) را از خلافت دور کنند و دوستان خود را جایگزین نمایند.) بهره مندی از فیوضات مادی و معنوی تحت نظر اراده و اجازه امام است بوسیله ملائکه تحت فرمان ایشان.

و عناصرالابرار و دعائم الاخیار:

عناصر جمع عنصر ، غالبا به ریشه و نسب بر می گردد. ابرار به معنی نیکو کاری در مقابل فجار به کار می رود . دعائم = ستون و تکیه گاه که مانع سقوط شود.

اخیار: جمع خیر در مقابل شرّ است. یعنی ریشه و نسب اهل بیت (ع) ابرار است یعنی کجروی در آنان نیست. ابرار بالاتر از اخیار هستند. و اخیار کارهای خوب انجام می دهند ولی احتمال کجروی و کژی در آنها است. اهل بیت(ع) دعائم اخیار هستند تا آنها را از کجروی باز دارند. هدف خلقت عبودیت است قرار گرفتن انسان در این مسیر تکامل ، او را موفق می کنند تا از جمله صالحان و خوبان باشد. ائمه علمشان را از رسول گرامی به ارث برده اند و امام صادق (ع) در بصائر الدرجات(ص ۳۱۹) می فرماید: اگر ما مانند دیگران با رأی و اجتهادمان فتوا می دادیم هلاک می

شدیم. آنچه ما می‌گوییم اجتهاد است بلکه آثاری از رسول خد است که ریشه و پایه علم است و مانسل به نسل آنرا به ارث می‌بریم و همانگونه که مردم طلا و نقره را برای نسل پس از خود ذخیره می‌کنند ما نیز علوم و معارف را برای نسلهای بعد ذخیره و حفظ می‌کنیم. (ائمه اطهار (ع) بر نص تکیه داشتند نه اجتهاد. اجتهاد ظواهر قران را گرفتن است و به نظر خود رأی دادن است. پس به برکت وجود آنان خیمه نیکان همیشه بر پا است.

برخی از مصادیق برّ:

روزه ، صدقه ، شب زنده داری، علم، عمل، حلم و عبادت، صلّه رحم، تواضع ، شکر نعمت ، صبر بر مصیبت و معصیت، سجده شکر، حبّ اهل بیت (ع) زهد و عبادت خالصانه؛ تقوای الهی (از یاد حسین (ع) غافل نشوید) امام باقر(ع) از شخصی پرسید : آیا روزی یکبار در فرات غسل می‌کنی؟ آن شخص گفت : خیر . ایشان در ماه و سال پرسیدند، پاسخ او همچنان " خیر" بود. و امام با جواب منفی شخص گفت: تو از خیر محروم هستی. (منظور از غسل در فرات زنده نگاه داشتن یاد حسین (ع) است. (خواندن زیارت عاشورا در هر روز توصیه میشود) --- از منزلت شخص این است که قدر و منزلت خویش را بداند و در جهالت انسان همین بس که منزلت خود را نشناسد. (علی(ع)

وساسة العباد:

سائس از مصدر سیاست، سیاست در لغت به معنای تدبیر چیزی و به مصلحت آن اقدام کردن است. و با اضافه به عباد ، تدبیر اجتماع و اداره آن است. عباد همان عبد و بندگان است. عبد بودن در برابر مولای نهایت تذلل است همراه با عبادت. (ان کل من فی السموات و الارض الا اتی الرحمن عبدا) این تذلل گاهی تکوینی است. گاهی با اختیار تشریحی همراه است. و گاهی با جعل و قرارداد بین انسانهاست. (الحر بالحر والعبد بالعبد) در این موارد نه تشریح است نه تکوین . بلکه قرارداد اجتماعی محض است. نقش اساسی سیاستمداران الهی هدایت و نورانی کردن جامعه است از نظر استقلال جامعه و غیر وابسته شدن به بیگانه-زیرا حاکم اسلامی امینی الهی است که باید بعد از تعلیم کتاب و حکمت به آنها ، مصالح و مفاسدشان را به آنها بشناساند . ائمه سیاستمدارانی هستند که سیاست آنان نیز مانند سایر کارهایشان بر محور توحید است. (سیاست ما عین دیانت ماست دیانت ما عین سیاست ماست . شعاری که دائما مدرس فریاد بر می آورد همان حریت و آزادی را که از اجداد طاهرین اموخته بود) - و آنچه معاویه و خلاصه بنی امیه داشتند سفاهت و دغل بازی بود. نه سیاست و رهبری - و ساخته اینکه دین از سیاست جداست کار همین دغل بازان است. و اسلام آمریکایی و مسیحیت آمریکائی نمونه تحریف ادیان ، بهائیت در عالم شیعه و وهابیت در دنیای تسنن ، نمونه های مذهب تراشی است.

و ارکان البلاد:

ارکان = مصدر " رکون" میل همراه با سکون - چیزی که مایه سکون و آرامش باشد، پایه ها

بلاد = جمع بلدة ، جمع سرزمین ها خواه آباد باشد یا موات

خداوند ائمه(ع) را ستون محکم بر روی زمین قرار داد تا اهلش به این طرف و آنطرف نلغزد. زیرا لغزش و تحرک موجب می شود که زمین اهلش را فرو ببرد. حضرت ولی عصر (ع) می فرماید " من برای اهل زمین امان و آرامش هستم چنانکه ستاره ها امان برای آسمانیان است. نحن یا ائی (دوروایت) امان اهل الارض كما أن النجوم امان لأهل السماء (بحار ج ۲۳ ص ۶) علماء وارثان انبياء هستند و علوم و احادیث انبیاء را به ارث می برند و نقش انبیاء الهی را در مقیاسی کوچک تر ایفا می کنند. و لیکن امامان معصوم (ع) در سطحی وسیع تر و گسترده تر رکن و امان هستند.

و ابواب الایمان:

ابواب جمع باب = در ها یا دروازه ها – در حدیث آمده " أنا مدینة العلم و علی بابها"

ایمان = ریشه آن " امن است - امن به معنای طمأنینه نفسانی و زوال ترس است. و اطلاق ایمان بر عقاید از آنجهت است که مؤمن ، اعتقادات خود را از آفات آن ، یعنی ریب، اضطراب و شک می رهند و ایمن می سازد. ائمه(ع) ابواب ایمان اند. مؤمن واقعی نه تنها تسلیم محض در مقابل فرمان خدا و دستور رسول اوست و کلمه ای از روی اعتراض بر زبان جاری نمی کند بلکه پس از داوری و قضاوت حضرت هیچ گونه گرفتگی و ناراحتی در اندرون خود نیز احساس نمی کند و از صمیم قلب به قضاوت او رضایت می دهد. (سوره نساء ایه ۶۵ – فلا ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیمًا) - سه نکته از حضرت رسول برای کسانی که مؤمن هستند و راضی به قضاء الهی هستند و کارهای خود را به خدا واگذار می کنند. ایشان می فرمایند این گروه عالم و حکیم هستند و از کثرت حکمت به درجه انبیاء نزدیک شده اند – آنگاه خطاب به آنان می فرماید: اگر صادق هستید بنایی نسازید که در آن سکونت نمی کنید و مالی جمع نکنید که خودتان آن را به مصرف نمی رسانید و پروا داشته باشید از خدایی که به سوی او باز می گردید. امام باقر(ع) می فرماید: (علی (ع) طعام علم برای مردم می آورد و کسی جز او این کار را نمی کند بخاطر همین امیر المؤمنین نامیده شد – علل الشرایع ج ۱ ص ۱۹۱) - علی (ع) : ایمان بر چهار پایه صبر ، یقین، عدل، و جهاد استوار است که هر کدام چهار شعبه دارد که مجموع آن شانزده شعبه خواهد بود. ایمان با خصلتهای اخلاقی کامل می شود. یاد گرفتن علم- بردباری و حلم و صبر- برخورد زیبا در نزاع – در برخورد ها با کرامت و بزرگواری- در برابر مشکلات از پا در نیاید سینه فراخ داشته باشد. – فروتنی نه اینکه فرومایه باشد و ذلت را به جان بخرد- اهل قهقهه نباشد زیرا قهقهه دل را می میراند و از شیطان است، خنده اش تبسم باشد – اجتماعش برای تعلم و یادگیری است (نه غیبت ، تهمت ، کلام بی فایده....) غافل را تذکر دهد – به کسی که او را اذیت کرده آزار نمی رساند بلکه از او اغماض می کند. - در چیزی که مهم و مقصود نیست و مشکلی را حل نمی کند فرو نمی رود- در غم کسی شاد نمی شود- از محرّمات مبرا است- با غیبت از کسی یاد نمی کند در برخورد با امور شبهه ناک توقف می کند زیرا این امور از محرّمات الهی است که اگر انسان رعایت این حریم را نکند از خطر ابتلای به حرام و ورود به این منطقه ممنوعه مصون نیست- عطایش فراوان باشد- اذیتش به کسی نرسد ، و آن مقدار کم نیز از روی سهو، غفلت ، فراموشی یا ناخواسته از او سر بزنند- یاور غریبان باشد- برای یتیم ها پدر است- فقر را بشارت می انگارد- همیشه ذاکر نعمتهای الهی است- محض او شیرین تر و گوارا تر از شهد است. غیر حق در او نفوذ ندارد- حرکاتش حساب شده و با لطافت است- به گونه ای زندگی کند که اگر زنده ماندید مردم مشتاق

دیدار شما باشند- عبادتش فراوان – متانت دارد – سکوت طولانی دارد ، سکوت انسان را از گناهان بسیار باز می دارد" من صمت نجی" و هو اول العبادۃ-در برابر برخورد جاهلانه از خود حلم نشان دهد- در برابر بدی دیگران اهل انتقام نیست و تحمل می کند – با کوچکتر ها مهربانی می کند – بر امانتها امین است- از خیانت گریزان است – دوست او تقواست- همنشین او حیاست- او مانند کسی است که اگر روی زمین پر خار وتیغ راه برود از خود مراقبت می کند – نسبت به دشمن هوشیار "خدوا حذرکم" نساء ۷۱ و ۱۰۲)- در برابر عذر خواهی دیگران لجاجت نمی کند- سخنانش پر مغز و آموزنده است- از انحرافات فکری اخلاقی و عملی محفوظ است- اهل دروغ نیست اهل عفت و شرافت است-

اهل لعن و نفرین نیست – اهل سبّ و ناسزا نیست زیرا سبّ مسلمان موجب فسق است- حسود نیست – بخیل نیست- نرم خوست – بخیل نیست- اهل تجسس نیست زیرا جاسوسی نه تنها گناه است بلکه زمینه بسیاری از گناهان دیگر است- از روی وظیفه شناسی عمل می کند – با میل و رغبت روزه می گیرد- (مجموعه ای از قرآن و روایات)

امناء الرّحمن :

ائمه امناء الهی هستند – امناء از ریشه امن است – طمانینه و زوال ترس – محل امنیت – مورد اعتماد و اطمینان

رحمان از ریشه رحیم و رحمت است- رحیم اسم عام و شامل رحمت ویژه است-

آن کس که امانت دار نیست ایمان ندارد- به کثرت نماز و روزه و حج و زکات و کارای نیک و ناله های شبانه افراد نگاه نکنید به راستگویی و ادای امانت آنان بنگرید.

وسلالة النبیین و صفوة المرسلین و عتره خیرة رب العالمین :

سلاله از ریشه سلل به معنای خروج چیزی از چیز دیگر – چنانچه شمشیر از غلاف خارج می شود . سلاله به نطفه انسان که از صلب خارج شده است.النبیین جمع النبی است . صفوه از ریشه صفو، برگزیدن ، است دلالت بر خلوص از هر گونه ناخاصی است. تصفیه از این ریشه است . مرسلین همان رسل است. عرب برای عترت می گوید نسل انسان- خیره =

خیر است وقتی رب می آید ربوبیت = تربیت = به سمت کمال و رفع نواقص-

امامت مقام معنوی است که از ذات اقدس الهی نیابت می کند. و خلیفه رسول خدا است. امامت باید بر قلبها حکومت کند. روزی پیامبر از مشک آبی خوردند اصحاب دهانه آن مشک را بردند و بردند به قصد تبرک(بهج الصباغه ج ۲) اصحاب رسول خدا را بسیار دوست داشتند.

معنای عترت:

میان بنی هاشم جمیع فرزندان ابوطالب ائمه(ع) مثل قطعات بزرگ مشک (به کسر یا ضم میم صحیح است) . زیرا بهترین غذا برای حس بویایی همانا استشمام رایحه دل انگیز است. و حس بویایی

ظاهری را آهوی تترار با مشک ختن تأمین می کند. و شامه عقلی و باطنی را ولایت نبوی(ص) و امامت علوی(ع) تضمین می نماید.

و رحمة الله و برکاته:

برکات جمع برکت از ریشه برک است . برکت به نما و زیاده ای گفته می شود که دارای دوام و بقاست. تیریک دعای به برکت است. در این زیارت بعد از " السلام علیکم" و ذکر صفات ائمه (ع) جمله " و رحمة الله و برکاته " آمده است. این رحمت ، رحمت خاصه است، زیرا رحمت عامه شامل همه موجودات می شود. در طلب برکات نه تنها افزایش و زیادی نعمت مطلوب است بلکه دوام و بقای آن نیز طلب می شود.

السلام علی أئمة الهدی:

ائمه جمع امام است . امام از ریشه امم می آید . هر چه هر چه که مورد قصد و توجه باشد ام نامیده می شود. پس هر کس که مورد اقتدا باشد و در کارها جلو انداخته شود، امام است.

امامان نور و ظلمت:

با اختلاف موارد جهات، اعتبارات ، توجه کنندگان و.... استعمال لفظ امام مختلف می گردد. از این جهت پیامبر امام امت است و خلیفه امام رعیت و قرآن امام مسلمانان است. امام بودن اختصاص به انسان ندارد بلکه غیر انسان مانند قرآن ، امام مسلمانان است. و همین طور امام به معنای رهبر تبه کاران است مانند: فقاتلوا ائمة الکفر - و جعلنا هم ائمة یدعون الی النار- امام باقر می فرماید: امام در کتاب خدا دو قسم است امام عدل و امام ظلم- و کلمه امامت معنای خاص دارد که همان ریاست عامه و همگانی شخص معین بر امور دینی و دنیایی مردم است.

اقسام هدایت:

هدایت اقسام گوناگون دارد : گاهی تکوینی است در امر صورت می گیرد مانند " القی فی الارض رواسی أن تمید بکم و انهارا وسبلا. لعلکم تهتدون...." (سوره نحل ۱۵) گاهی تکوینی و تشریحی است و در امر معنوی تحقق پیدا می کند جعلناهم ائمه یهدون بأمرنا- (انبیاء ایه ۷۳)

" انا هدیناه السبیل إِمّا شاکراً و إِمّا کفوراً(انسان ۳)

امام صادق(ع) : وقتی عبودیت ، نبوت ، رسالت ، خلیل حق تعالی بودن در ابراهیم(ع) جمع شد خداوند به او فرمود: تو را امام برای مردم قرار دادم . چون مقام امامت در نزد ابراهیم بزرگ آمد گفت: آیا از ذریه من نیز کسی به این مقام می رسد . قال لا ینال عهدی الظالمین-

شرایط امامت:

عصمت: امام مصون از خطا نسیان و سهو است . کتاب خدا قرآن به تنهایی نمی تواند حافظ شریعت باشد زیرا بسیاری از احکام آن به صورت کلی ذکر شده است. و نیاز به تفسیر و بیان جزئیات دارد

وسنت پیامبر(ص) بر همین امر استوار است پس انسان معصوم متولی تبیین و تفسیر دین باشد تا انحراف در دین بوجود نیاید.

افضلیت: امام باید از جانب خدای سبحان معین شود و خلیفه خدا و رسول خدا است ولی کسی که از سوی مردم انتخاب می شود خلیفه مردم است نه خلیفه خدا و رسول. باید از نظر علم و دین و کرامت و شجاعت و..... برتر از دیگران باشد. و اگر پایین تر باشد تقدیم مفضول لازم آید که عقل آن را قبیح می شمارد.

اهل سنت این دو صفت امام را انکار می کند و می گویند این دو ویژگی تکلیف ما لا یطاق است و ضرورت آنها را انکار می کند. عایشه می گفت: "سر حضرت رسول هنگام مرگ در دامن من بود و او برای خود وصی قرار نداد". چگونه ممکن است پیامبر هر گاه به مسافرت می رفت هر چند کوتاه مدت، برای خود جانشین تعیین می کرد. چگونه به سفر بی بازگشت می رفت کسی را جانشین قرار نداد.

امام هشتم می فرماید: از نبود امام حتی برای یک لحظه بر روی زمین به خدا پناه می برم. امام صادق(ع) اگر کسی از ما بر روی زمین نباشد زمین اهلش را فرو می برد. (بحار ج ۲۳) همواره زمین از نعمت حجت خدا بر خودار است و هر گز از آن خالی نخواهد شد و از زمان آدم چنین بوده و تا قیام قیامت نیز چنین خواهد بود. البته این حجت گاهی ظاهر و شناخته شده و گاهی غایب و مستور است. اگر حجت الهی نباشد خدا عبادت نمی شود و نشانه ها و دلایل الهی باطل می گردد.

و مصابیح الدجی:

مصابیح یعنی انکشاف و روشنایی- روشنایی ظاهری و باطنی - الدجی = گسترش و گسترده گی - دجی الاسلام یعنی اسلام شیوع و گسترش پیدا کرد. پس مصابیح الدجی به معنای چراغی است که تاریکی ها و ظلمتها را روشن می کند. ائمه(ع) از یک سوء با خدا مرتبط هستند و از سوی دیگر با سایر موجودات بدین گونه که فیض الهی را از ذات اقدس ربوبی دریافت می کنند و به سایر موجودات می رسانند. شرط بهره مندی از نور هدایت، پیامبر(ص) در سفارشات خود امت را از سبقت گرفتن از ائمه اطهار(ع) و طلب هدایت نکردن از آنان و هدایت طلبیدن از دیگران بر حذر داشته است. (بحار ج ۲۳ ص ۱۴۲) و آمنوا بالله و رسوله والنور الدی أنزلنا(تغابن آیه ۸) پس ایمان آورید به خدا و رسول او و به نوری که نازل کردیم. یعنی اهل بیت(ع) که در هر عصری به مقتضای همان عصر جلوه می کند. مثلا ائمه(ع) گاهی صبر، سکوت و خانه نشینی، گاهی صلح و سوزش، گاهی قیام و نبرد خونین، گاهی عبادت و دعا، گاهی تشکیل حوزه تدریس، گاهی تحمل زندان و حبس و..... پس هدف آنان هدایت مردم و نورانیت آنها و الهی کردن جامعه است.

و أعلام التقی:

أعلام جمع علم، و آن تابلوها و نشانه هایی که در راه نصب می شود و مایه هدایت می گردد. تقی، همان تقوی است از ریشه وقی است که واو به تاء تبدیل شده است. وقی یعنی از دفع کردن خطر از چیزی به وسیله چیز دیگر- به سپر به آن جهت و قایه می گویند که انسان را از خطر حفظ می کند. پیوند ائمه(ع) با قرآن که آن نیز علم تقواست و مبین و مفسر آن بودن، خصوصیت دیگری است

که ائمه را از دیگران ممتاز می کند. جایگاه تقوی: نماز - روزه - زکات (زایل کردن گناهان که همراه با نماز ذکر شده است). (کلید نماز و روزه و زکات و حج، ولایت است (بحار ج ۵ ص ۳۳۲)

تقوی منفی و مثبت است. تقوی منفی آن است که انسان برای محفوظ ماندن از شرّ هوای نفس و وسوسه های شیطان، زندگی در اجتماع را رها می کند و گوشه عزلت بر گزیند تا دامنش آلوده نگردد. تقوی مثبت که انسان نیرو و قدرتی در خود ایجاد کند تا بتواند به کمک آن با کژی ها و انحراف ها مبارزه کند. در سوره حجرات آیه ۱۳ می فرماید: ان اکرمکم عند الله اتقیکم - تقوی محور کرامت است.

آثار تقوی: ۱- بهره برداری از هدایت قرآن و موعظه و تذکرات آن (الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین ۲- برخورداری از معیت خدا" ان الله مع الذین اتقوا (نحل ۱۲۸) ۳- محبوب خدا شدن (ان الله یحب المتقین) (توبه ۷ و ۴) ۴- سرانجام نیک" قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله" (ال عمران ۳۱) اگر دوست دارید محبوب خدا شوید از من که حبیب خدا هستم تبعیت کنید که خدا شما را دوست خواهد داشت. ۵- اساسی ترین و استوارترین بنیان تقوی است (أفمن أسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر..... (توبه ۱۰۹) آیا کسی که بنیان خود را بر اساس تقوی و رضوان الهی بنا نهاده بهتر است یا کسی که اساس خود را بر پرتگاه بی بنیادی بنا کرده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می ریزد. ۶- برخورداری از ولایت الهی (و الله ولی المتقین) (جاثیه ۱۹) -

۷- بهترین لباس (لباس تقوی ذلک خیر) (اعراف ۲۶)

۸- گشایش امور و وسعت روزی انسان از راهی که گمان نمی برد: (و من یتق الله یجعل له من امره یسرا- یجعل له مخرجا- طلاق ۴)

۹- بینش صحیح در تشخیص حق و باطل " ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا" کسی که با چراغ تقوا حرکت می کند به تناسب تقوایی که دارد در تشخیص حق از باطل و تمییز اهم از مهم از ارتکاب خطا و اشتباه نجات می یابد.

۱۰- پشتوانه قبولی اعمال: " انما یتقبل الله من المتقین"

ذوی النهی و اولی الحجی:

ذو = صاحب و مالک - نهی (به ضم نون) از ماده نهی به معنای عقل است که از زشتی باز می دارد. اولوا = صاحب و مالک - که برای مفرد آن از ذو استفاده میشود. حجی = عقل

همه انسانها به لحاظ اصل آفرینش، دارای این دو نعمت الهی (حجی و نهی) هستند و ائمه (ع) برخوردار عقل ویژه هستند که غیر معصوم این صفت را ندارند چون گرفتار هوای نفس هستند. نهیه مرحله نهایی معارف است؛ و صاحب نهیه صلاحیت دارد که به او مراجعه شود و مرجع داوری قرار گیرد. و بالاتر تر عقل است. " آن فی ذلک لایات لاولی النهی" از امام صادق (ع) در مورد آیه فوق می فرمایند: بخدا سوگند اولوا النهی ما هستیم (طه ۵۴)

عقل، فضیلت انسانی، بلکه غایت آن، زینت انسان، برترین موهبت و بهترین نعمتی است که خدای سبحان به انسان عنایت کرده است. بهره رسانی به سایر قوا در پناه عقل ممکن خواهد بود.

آفات نبود عقل: عجب و غرور (از کتاب غررالحکم- امیرالمؤمنین(ع)) - شوخی زیاد و بیجا- تکیه بر آرزوها- دوستی و برادری با فاسقان - رنگ به رنگ شدن " امروز ایمان ، فردا هوی نفس" - نبود شرم و حیا- افشای اسرار - طمع ورزی - لهو و لعب - افراط و تفریط- تحقیر علم و عالم - مغلوب شدن در برابر غضب و شهوت-حقد و کینه - کبر- اصرار بر خطا و اشتباه- غفلت- تردید و دو دلی-

و کھف الوری: پناهگاه مردم

کھف= غاری که پناهگاه باشد. به غار زمانی کھف می گویند که وسعت داشته باشد. و اگر کوچک باشد، غار است. بعضی می گویند شکاف میان کوه، غار نامیده می شود چه کوچک باشد و چه بزرگ. وری= به معنای خلق است. ائمه(ع) به غاری تشبیه شده اند که پناهگاه مردم است. وری، شامل همه مخلوقات نمی شود شامل همه انسانها می شود که انبیاء از جمله آنها هستند.

و ورثة الانبیاء:

ورثه جمع وارث است. وراثت از انبیاء پیشین، زراره از امام صادق (ع) نقل می کند که امیرالمؤمنین (ع) به ابن عباس فرمود: خداوند زبان پرندگان را به ما آموخت چنانکه به سلیمان بن داود آموخت و زبان هر جنبه خشکی و دریایی را به ما آموخت. (بصائر الدرجات ص ۲۸۹)

امام صادق(ع) فرمود: موسی (ع) در اواخر عمر خود مأموریت یافت تا الواحی را که خدا بر او نازل کرد، میان کوهی پنهان کند... سرانجام آن الواح به دست پیامبر (ص) رسید. آن حضرت الواح موسی را به امیرالمؤمنین (ع) داد... و امروز نزد ماست و همچنین عصای موسی زیرا ما از همه پیامبران ارث می بریم.(تفسیر عیاشی- ذیل ایه ۱۴۵ اعراف) و یا اینکه از پیامبر سوال شد شما می توانید مردگان را رنده کنید و کور مادر زاد و مبتلا به برص را بهبودی بخشید. فرمود: بلی به اذن خدا.(همان بصائر)

المثل الاعلی: نمونه ها و الگو های برتر

واژه مثل صفت مشبیه است مانند حسن -- به معنای چیزی که به مثالیّت متّصف می شود. اعلی اسم تفصیل " عالی" ریشه " علو" به معنای رفعت و برتری است. علو و برتری گاهی مادی و ظاهری است و گاهی معنوی و غیر مادی است.

هر موجودی که کمالتش بیشتر باشد کمال الهی را بیشتر نشان می دهد و در میان موجودات عالم هستی هیچ موجودی به اندازه انسان کامل، خدا نما نیست.

اختلاف رتبه بین ائمه (ع) وجود دارد چنانکه میان انبیاء و مرسلین وجود دارد. " ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض" (بقره/۲۵۳) مجموعاً ائمه (ع) یک نو راند که در چهارده رواق می درخشند و در

احراز مقام امامت همانند یکدیگر هستند و تفاوت ، در مرحله بعد از نصاب لازم است. مانند حضرت علی(ع) که تمام کمالات مقدور و ممکن برای موجود امکانی را در خود جمع کرده است

یکی از ساده ترین شیوه های قرآن مثل است برای بیان حقایق و گاهی بیان باطلها. مثلا معنای " الله اکبر" از حضرت صادق(ع) که نقل آن در تبیین معنای " الله المثل الاعلی" (نحل / ۶۰) است.. امام از جمیع بن عمیر پرسید: معنای الله اکبر چیست ؟ جمیع گفت: خداوند از هر چیزی بزرگتر است. ان حضرت فرمودند " آیا در آنجا چیزی هست تا خدا از آن بزرگتر باشد ؟ جمیع گفت: پس معنای آن چیست . امام فرمودند: خداوند بزرگتر از آن است که وصف شود. (وسائل شیعہ باب الصلاه)

والدعوة الحسنى:

دعوة- یعنی دعوت کردن و خواندن است. حُسنی اسم تفصیل و مونث " حسن ". مثل اکبر- کبری- ائمه کسانی هستند که اطاعت از آنان در کنار اطاعت خدا و رسول (ص) مورد سفارش قرار گرفته است. (نساء/ ۵۹) اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

وحجج الله علی اهل الدنیا و الاخرة و الاولی و رحمة الله و برکاته:

حجج = دلیل و برهان

حجت واقعی همراه با حق و صدق است . هرگز باطل گرا و دروغگو حجت نخواهد داشت. حکما سه عالم را تعریف کرده اند: عالم لاهوت ، عالم جبروت، عالم ملکوت، و عالم ناسوت. عالم ناسوت همان دنیا است. عالمی که با جسم خود در آن زندگی می کنیم هم آخرین مرحله هستی و پست ترین آن است. و هم از لحاظ مادی محسوس و نزدیکترین مرحله هستی به ادراک همه انسانهاست. عالم اولی = یا عالم ذر است قبل از دنیا - یا دوران رجعت است - یا عالم برزخ قبل از عالم قیامت اینچنین معنا می شود : اهل بیت حجت اهل دنیا اعم از گذشته و آینده و سابق و لاحق هستند. اگر این معنا را بدهد باید و او بعد از کلمه دنیا حذف شود. نجم / ۲۵ - فله الاخرة و الاولی- معنای مطلق آن نشئه قبل است. هم معنای دنیا دارد و هم معنای عهد کهن (ولاتبرجن تَبْرَج الجاهلیة الاولی" احزاب ۳۳)

علی (ع) از پیامبر(ص) نقل می کند " أنا و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين حجج الله علی خلقه ، أعداؤنا أعداؤنا أولیاء الله- (بحار ج ۳۶ ص ۲۲۸) پس حجت اولین و آخرین در تمام ادوار و اطوار که از آن در خلقت به " اولی" و " اخری" یاد می شود انسان کامل معصومین هستند. عالم ملکوت ؛ عالم غیب و نفس و مجردات و و عالم قبر و عالم مثال و عالم برزخ است. عالم جبروت فوق عالم ملکوت و عقل است (کروبیان ؛منا نوح ، ابراهیم ؛موسی ؛ عیسی هستند) عالم لاهوت ذات اقدس الهی است که قابل تصوّر نیست ، عالم خداوندی - اسماء و صفات-

مفهوم برکت: هر نعمتی که خداوند به کسی داده است اعم از مال، و فرزند ، علم ممکن است خیر و برکت داشته باشد. و موجب دوام و بقای یاد ، نام و آثار آن متنعم گردد و ممکن است بدون برکت باشد و ثمری نداشته باشد. قارون حمل کننده خزینه ها بود عاقبت او چه شد. یا ابوجهل که نامش " ابوالحکم" بود لیکن بر اثر شیطنت ها و جهالتها در برابر رسول اکرم(ص) و اسلام و قرآن ، مسلمانان وی را ابوجهل ملقب کردند. هر مؤمنی برای مؤمن دیگر برکت است. " ان المؤمن برکة

علی المؤمن" (بحار ج ۲ ص ۲۸۳) ائمه واسطه هر نعمت است و هم اصل نزول هر نعمتی و هم برکت داشتن هر نعمتی است. عوامل برکت: قرآن" هذا کتاب أنزلناه مبارک" نماز - قبله (بکة مبارکاً ، المسجد الاقصى الذی بارکنا) - شب قدر ، فی لیلۃ مبارکة- تقوی- ادای حقوق دیگران - مشاوره با عاقلان خیر خواه ، پس عاقل خیرخواهی به تو مشاوره داد مبادا لجابت کنی زیرا مایه هلاکت است. جمعی همراه امام صادق(ع) به مسافرت می رفتند لیکن از تعرض رازنهای نگران بودند... امام به آنان فرمود: نیت کنید ثلث مال خود را صدقه دهید تا بقیه آن محفوظ بماند ، آنها چنین کردند. ناگهان رازنهای بر آنان ظاهر شدند همگی ترسیدند اما امام به آنها فرمود ، چرا می ترسید در حالیکه در امان الهی هستید. رازنان جلو آمدند و دست امام را بوسیدند و گفتند: رسول خدا (ص) در خواب دیدیم و به ما دستور داد که خود را برای خدمت به شما عرضه داریم . اکنون ما در خدمت شما نیم تا از دشمنان و دزدان حفظ مانید. امام فرمودند: به شما نیازی نیست. آنکه شرّ شما را از سرما کوتاه کرد شرّ دیگران را نیز کوتاه خواهد کرد. بدین ترتیب سلامت به مقصد رسیدند و ثلث مال را صدقه دادند با بقیه تجارت کردند و از هر درهم ده درهم سود بردند. و این برکت معامله با خدا است. (بحار ج ۹۳ ص ۱۲۰)

السلام علی محال معرفة الله:

محال جمع محل به معنای گشودن است . مانند مسافر که بار و بینه خود را می بندد و هنگامی که پیاده می شود آن را می گشاید. حلّ به معنای " نزل" آمده است. معرفت یعنی تمیز دادن شیء از غیر خودش. معنای محل معرفت الله بودن :

الف : ائمه (ع) بهتر از هر کس دیگری خدا را می شناسند.

ب: بهترین وسیله برای کسانی که در صدد شناخت خدا هستند شاگردی در مکتب ائمه اطهار(ع) است. بهترین راه شناخت خطبه های نهج البلاغه است.

ج: هر موجود مطهّری از مظاهر خداست. لیکن ائمه(ع) مظاهر تامه اسما و صفات الهی هستند. حضرت علی(ع) می فرماید: خبری عظیم تر از من و نشانه ای بزرگتر از من برای خدا وجود ندارد" ما الله نبأ أعظم منی و ما الله آية أكبر منی" (بحار ج ۳۶ ص ۲۱) ائمه صافی ترین آینه ای هستند که صفات کمال الهی و قدرت خدا را ابراز می کنند زیرا بزرگترین نشانه خدا هستند . از این رو هر کس که آنها را بشناسد در حقیقت خدا را شناخته است. علی (ع) می فرماید: در ایه کریمه " و علی الاعراف رجال يعرفون کلا بسیماهم" (اعراف ۴۶) ما هستیم ، ما کسانی هستیم که خدای متعال جز از راه معرفت ما شناخته نمی شود. معرفت الله در معرفت امام واجب الاطاعة ظهور خواهد کرد. انا و علی هذه الامة ، من عرفنا فقد عرف الله و من أنکرنا فقد أنکر الله عزوجل" من و علی دو پدر برای این امت هستیم هر کس ما را شناخت خدا را شناخته و هر کس ما را انکار کرد خدا را انکار کرده است. (بحار ج ۲۶، ص ۳۴۲)

محال یا محال بصورت مفرد و جمع شامل همه آن ذوات مقدس خواهد شد . این ذوات مقدس یک نور در چهارده رواق است . پس قلبی که ظرف معرفت الله باشد بهترین و با ارزش ترین ظرف است . و

چون هر ظرفی به قدر معرفتی که دارد می ارزد و هیچ قلبی به اندازه قلب ائمه اطهار (ع) نسبت به خدا معرفت ندارد پس هیچ قلبی به اندازه آن قلبهای مطهر نمی ارزد.

و مسکن برکة الله :

مسکن از ریشه "سکن" بر آرامش و قرار که خلاف اضطراب و حرکت است دلالت می کند. معنای برکة دلالت بر دوام و بقاء و عدم زوال است . که قبلا گفته شده است.

و معادن حکمة الله :

حکمت چیست؟ حکمت باز دارنده از جهل است . خدایی که دنیا را با همه عظمتی که در چشم دنیا پرستان دارد ، اندک می داند. حکمت نظری و حکمت عملی- مسائلی که در باره امور خارجی از قدرت ، اختیار و انتخاب بشر بحث می کند یعنی نظری صرف است و بود و نبود انسان اثری در آن ندارد. مباحث مربوط به مبدا و یگانگی خدا ، جهان مجرد ، عالم ملکوت ، فرشته ها ، ماده ، سیر تکاملی ماده... این مسائل توسط محققان باید شناخته شود و بدان معتقد گردند. حکمت عملی مانند : تهذیب نفس ، پرورش روح ، رشد اخلاقی و فضائل انسانی ، تربیت فرزند و زهد و عدالت و غیره در حیطه اختیار بشر است. قرآن حکمت نظری و عملی را در سوره لقمان تعریف کرده است. ائمه (ع) معدن حکمت هستند. من یوت الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا (بقره ۲۶۹) از قول امام باقر (ع): این آیه دلالت دارد بر طاعت خدا و معرفت امام و اجتناب از کبائر- امام علی (ع) می فرماید " حکمت گم شده مؤمن است پس هر جا آن را یافتید به چنگ اورید. (نهج البلاغه حکمت ۸۰) - اخلاص راه رسیدن به حکمت است. (من أخلص لله أربعین یوما فجرّ الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه) هر کس خود را چهل روز برای خدا خالص گرداند خداوند چشمه های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می گرداند. (بحار ج ۶۷ ص ۲۴۹)

و حفظة سرّ الله:

حفظ نگه داری چیزی از ضایع شدن و تلف شدن است. مراقبت کردن از آن است. مراحل گوناگون خلقت حقایقی در خود نهفته دارد که گاهی نه با حواس ظاهری و تجربه فهمیدنی است و نه با تفکر و تعقل. اینها همان نظام هستی هستند . خداوند عالم به همه اسرار است پس علم خداوند تعالی علم حضوری است. حفظ امانت به خیانت نکردن در آن است . حفظ نماز به فوت نشدن آن است و حفظ قسم و عهد به عمل کردن و وفاداری است. اعتراض حضرت موسی (ع) به حضرت خضر (ع) نشان از این بود که قدرت تحمل علم خضر را نداشت. امام رضا (ع) : مؤمن مؤمن نیست جز اینکه سه خصلت در او باشد : سنّتی از پروردگارش، سنّتی از پیامبر خدا (ص) ، و سنّتی از ولی خدا (ع) - سنّت پروردگارش همان کتمان سرّ است - سنّت پیامبرش مدارا کردن بامردم و سنبت ولی او صبر کردن در مشکلات و تنگناهاست. (تحف العقول ص ۴۴۲) ائمه (ع) بعضی از اسرار را برای ابودر می گفتند که قابل گفتن بود - برخی از اسرار را به سلمان می گفتند که ابودر طاقت شنیدن آنها را نداشت. امام صادق (ع) می فرماید : در میان احادیث ما چیز هایی هست که نه ملک مقرب تاب تحمل آن را دارد و نه نبی مرسل و نه عبد مؤمن - سپس سوال شد ، چه کسی آنها را تحمل می کند

؟ فرمود خودمان- " انّ من حدیثنا ما لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا عبد مؤمن ، قلت : فمن یحتمله؟ قال: نحن نحتمله-(بخار ج ۲ ص ۱۹۳ ح ۳۶)

و حمله کتاب الله :

حاملان کتاب خدا ؛ ائمه (ع) هستند یاد گرفتن چیزی یا تسلط و آگاهی یافتن بر آن نیز نوعی حمل است. " مثل الذین حملوا التوراة"(جمعه ۵)

کتاب: کتاب شخصی افراد" کل انسان الزمانه طائرہ فی عنقہ و نخرج له یوم القیامة کتابا"(انشقاق/۷)

۲- کتاب که کارنامه هر امت را جداگانه ثبت می کند. "کل امة تدعی الی کتابها"(جائیه ۲۸)

۳- کارنامه همه خلائق" وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیہ... (کھف/۴۹)

۴- لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین= کتاب مبین = لوح محفوظ

۵- " ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب أجله" (بقره ۲۳۵) قبالة نکاح و تجارت یا دست نوشته های بشری- گاهی هم به معنای عمل به قرآن است (جمعه / ۵)

در قرآن گاهی واژه کتاب را در کتاب تکوینی استعمال کرده و گاهی در کتاب تدوینی ، چنانکه همه موارد استعمال ، کاملاً بر معنای لغوی قابل انطباق است...

امام معصوم (ع) همسنگ قرآن کریم ، قرآن و امام معصوم دو چهره یک واقعیت و دو ظهور یک حقیقتند یعنی انسان کامل - قرآن کریم ، انسان کامل مدون - امام ، قرآن عینی است و قرآن امام علمی. امام ، قرآن ناطق است و قرآن ، امام صامت. امام صراط عینی است و قرآن ، صراط علمی.

قرآن علمی و قرآن عینی در تمام مراحل اتحاد و یگانگی دارند. این یگانگی مطلق و معیت را از حدیث ثقلین که به عبارات متعدد بیان شده و در صحاح اهل سنت نیز آمده است. اُئی تارک فیکم

ثقلین ، کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا بعدی ،

احدهما أعظم من الآخر و هو کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض- لن

یقترقا حتی یردا علیّ الحوض ، فانظروا کیف تخلفونی فی عترتی. من دو چیز

گرانبها در میان شما به یادگار و امانت می گذارم تا زمانی که به آنها تمسک جوید ، بعد از من به گمراهی و ضلالت گرفتار نخواهید شد. یکی از این دو ، بزرگتر از دیگری است و آن کتاب خدا است که به صورت ریسمانی از آسمان آویخته شده است و دیگری عترت و اهل بیت من است . این دو از هم جدایی و انفکاک ندارند تا سرانجام در حوض کوثر به من بر گردند . پس مواظب باشید و بنگرید که بعد از من با عترتم چگونه رفتار خواهید کرد.

صفات مشترک قرآن علمی و قرآن عینی:

۱- نور : الله نور السموات و الارض-(نور ۳۵)

۲ - رشد، قرآن کتاب رشد است و به رشد هدایت می کند. (یهدی الی الرشد-جن ۲/)

۳- قول فصل، در نزاع ها ، فتوای نهایی را قرآن صادر می کند و اختلاف ها را فیصله می دهد. (انه لقول فصل ،) فصل الخطابی که حق و باطل ، صدق و کذب، حسن و قبیح را از هم جدا می کند.

۴- هدی: هدی للناس- هدی للمتقین- السلام علی ائمة الهدی- قرآن برای همه مردم ، کتاب هدایت است. فقط اهل تقوا از هدایتش بهره مند می شوند.

۵- حق: قرآن کتاب حق است و باطل به حریم آن راه ندارد. در باره ائمه(ع) آمده است "شانکم الحق" شأن شما حق است و باطل دور از شأن شماست.

۶- کریم: قرآن کرامت و بزرگواری است که از هر پستی و دنائتی منزّه است.(انه لقران الکریم)(واقعه ۷۷)و در مورد ائمه " اصول الکریم" شما ریشه و بنیان های کرامت هستید.

۷- سفارش به تقوا در مورد قرآن " موعظة للمتقین" (آل عمران ۱۳۸) و در مورد ائمه" وصیتکم التقوی" وصیت و سفارش شما به تقواست.

۸- قرآن ، کتاب رحمت است "نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین(آل عمران ۱۳۸)و در مورد اهل بیت: " یا معدن الرحمة"یا " رحمة الموصولة" شما رحمت پیوسته خدا هستید.

۹- شفاء، قرآن نسخه شفا بخش امراض روحی است" شفاء لما فی الصدور" و در مورد اهل بیت " بکم ینفس الهمّ و یکشف الضرّ" بوسیله شما اندوه و غم زوده شود و گره از مشکلات گشوده شود.

۱۰- قرآن حکیم است و از مبدا حکیم نزول یافته است. و اهل بیت معدن حکمت هستند " معادن حکمة الله"

۱۱- قرآن غیر ذی عوج است ، یعنی انحراف و گرایش به باطل به آن راه ندارد" قرانا عربیا غیر ذی عوج" (زمر ۲۸)و اهل بیت مظهر ، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل بیت و یطهرکم تطهیرا"

کسی از این امت با آل محمد(ص) مقایسه نمی شود و از جرعه نوشان کوثر ، هیچ کس یا آنان برابری نخواهد کرد.

تحدی قرآن :

قرآن کریم برای اثبات اعجاز خود تحدی کرده است . این کتاب عظیم الهی همه جوامع بشری را به هموردی و مبارزه فرا می خواند ولیکن خبر می دهد که کسی نمی تواند در این میدان پیروز شود(اسرا ۸۸)این تحدی و مبارزه طلبی قرآن از عصر نزول تا کنون و تا ابد باقی است زیرا هر قوم و فرهنگی در هر زمان و هر منطقه و هر محیطی به مبارزه در این میدان دعوت شده است . ولی کسی تا کنون نتوانسته است وارد صحنه این مبارزه شود و در آینده نیز کسی نخواهد توانست که شریک و مانند بیاورد.و نیز کسی هم نمی تواند در میدان ارزش گذاری علمی و عملی هموردی مثل

دودمان رسالت را بیاورد و هیچ کس از انسانهای معمولی قابل مقایسه با اهل بیت نیستند. پس نه مثل قرآن خواهند آورد و نه مثل اهل بیت(ع)

رسول گرامی (ص): اگر حدیثی از ما برای شما نقل کردند آن را بر قرآن و سنت قطعی عرضه کنید؛ اگر با خطوط کلی قرآن و سنت قطعی موافق بود آن را بپذیرید و گرنه آن را رد کنید. (بحار ج ۳۸ ص ۳۳)

تقیه در امام:

گاهی امام در میان جمع منکر آگاهی خویش از علم می شد با وجودی که خداوند ۷۲ علم را در اختیار ایشان نهاده از ۷۳ علم خود. این رعایت تقیه بود. زیرا نه تنها باید از دشمنان پرهیز می کردند، باید از شیعیان کم ظرفیت نیز که مطالب عمیق بر ایشان قابل هضم نبود یا با نقل نابجا مایه در دسربرای خود یا ائمه (ع) می شدند پرهیز می کردند.

ائمه (ع) و توان تغییر سرنوشت:

آگاهی امام از سرنوشت غیبی خود شان تکلیف آور نبود از این جهت از آن علم استفاده نمی کردند مگر در مواردی خاص که از سوی خداوند متعال مأمور استفاده از آن می شدند. معیار تکلیف علم عادی بود نه علم غیر عادی. ابوبصیر از امام صادق(ع): هر امامی که نداند چه مصیبتی گرفتار خواهد شد و چه بر سر او خواهد آمد چنین کسی اساساً حجت خدا بر خلق او نیست (کافی ج ۱ ص ۲۵۸) مثلاً در حادثه عاشورا، امام از سرانجام سفر خویش آگاه بود، سهم غیبی و ملکوتی آن به اخبار جبرئیل و رسول اکرم (ص) و فاطمه (س) و علی(ع) بود و سهم عادی آن مرهون تحلیل اوضاع عصر آن زمان بود که همگی شرایط از شهادت آن حضرت حکایت می کرد. سرش آن است که دنیا نشئه تکلیف است و بر مدار علم عادی و تکلیف اداره می شود. اگر خداوند می خواست خود از دشمنانش انتقام می گرفت لیکن اراده کرد تا برخی از مردم را با برخی دیگر بیازماید. (لو یشا الله لانتصر منهم و لکن لیبلوا بعضکم ببعض)(سوره محمد/۴)

اگر امام با قدرت غیبی خود دست به هر کاری بزند دیگر نمی تواند در تبلیغ و ترویج دین باشد و به دیگران بگوید: برای حفظ اسلام از مرگ، تشنگی، زندان، گرسنگی، شکنجه، اسارت، نترسید و مقاوم باشید. زیرا مردم آنگاه می گویند: چرا خودت ترسیدی و با قدرت غیر عادی، این موانع را از راه خود برداشتی؟

و اوصیاء نبی الله:

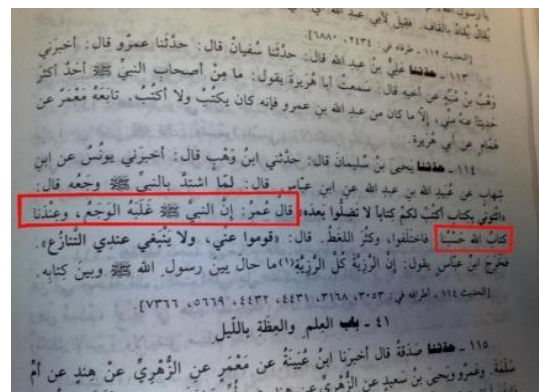
واژه وصیت یعنی مطلق سفارش یعنی کلامی که انسان با آن می تواند بعد از مرگ نیز در مال خود تصرف کند. اسلام، مرگ بدون وصیت را مرگ جاهلی نامیده است. "من مات بغير وصية مات ميتة جاهلیة" (وسادل الشیعه ج ۱۹ ص ۲۵۹) پس با این وصف کسی که منکر تعیین وصی و اعلام آن از سوی رسول اکرم(ص) است (اهل سنت که با این دیدگاه خلافت را غصب کردند) یا باید منکر رنج رسالت شود و بگوید چون پیامبر اکرم(ص) اذیت و آزار برای تبلیغ دین تحمل نکرد به حفظ آن

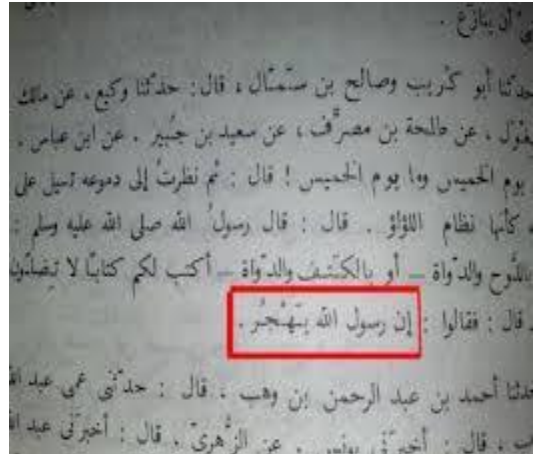
علاقه ای نداشت و آن را رها کرد ، یا باید بگوید : پیامبر برای نشر آیین خود رنج فراوانی کشید لیکن آنقدر بی تدبیر و بی برنامه بود که هیچ برنامه و تدبیری برای پس از خود نداشت.

اولا وصیت باید مشکل را حل کند نه مشکلی را اضافه نماید. بنابراین از کسی چون پیامبر که عقل کل است و توانست با تدبیر خود بسیاری از مشکلات آن زمان را حل کند این کلام قابل پذیرفتن نیست. ثانيا ، خلفا خودشان برای جانشینی خود در زمان حیات خود تصمیم می گرفتند چگونه پیامبر وصی برای امت مسلمان تعیین نکرده بود. ثالثا، تعیین وصی با شخصیت حقوقی ضوابط خاص خود را دارد زیرا وصی هر شخصیت حقوقی باید به اندازه سعه وجودی و جایگاه اجتماعی موصی ، کارایی داشته باشد.

و باید دانست که هیچ پیامبری در پیامبر شدن خود نقشی ندارد و تنها اراده الهی در این زمینه سهم دارد (الله اعلم حیث يجعل رسالته)(انعام ۱۲۴)

رابعا: خلیفه اول از راه اجماع ادعایی سقیفه که چند نفر بودند انتخاب شد. خلیفه دوم با نظر خلیفه اول انتخاب شد(و بدعتها را نباید فراموش کرد) . و خلیفه سوم بر اثر پیشنهاد عمر به شورای شش نفره انتخاب شد. حضرت علی(ع) با اجتماع و اصرار مردم به خلافت ظاهری رسید . معاویه با کودتای نظامی و نیرنگ عمرو عاص بر مسند حکومت نشست. پس در این بحران باید گفت که نمی شود پیامبر وصی بر خودش تعیین نکرده باشد. پس وصی نبی خدا یک جایگاه حقوقی است نه شخصی و وصی پیامبر جایگاه علمی بالایی دارد از کتاب خدا و سنت پیامبر و او باید اعلم از مردم زمانش باشد و ظاهر و باطن و تفسیر و تأویل و همه آنچه که مربوط به کیان اسلام است را از رسول خدا آموخته باشد. و در میدان عمل نیز انسان کامل و معصوم باشد. در حالیکه خلفا در محضر پیامبر موقع جان دادن از آوردن کاغذ و قلم امتناع کردند و گفتند ، حسبنا کتاب الله ، کتاب خدا برای ما کافی است و ظواهر قرآن را گرفتند و سنت را دور انداختند و این خودسری آنان رفته رفته باعث توجه انگلستان شد و وهابیت را شکل داد و در عربستان سکنا داد تا اسلام بوسیله آنان کمرنگ گردد. اصل سند از منابع اهل سنت که عمر خطاب به در خواست نبی گفت: درد و تألم بر او غلبه کرده و کتاب خدا برای ما کافی است. یا پیامبر هذیان می گوید.





۲- سزاوار نیست که انسان شبی را به صبح برساند جز آنکه وصیت نامه او زیر سرش باشد. (ما ینبغی لامرء مسلم أن یبیت لیلة الا و وصیة تحت رأسه) (وسائل الشیعه ج ۱۹ ص ۲۵۷) منظور آن است که وصیت نامه باید همواره آماده و در دسترس باشد.

و ذریة رسول الله:

ذریه هم مفرد است و هم جمع . از ریشه " ذرر " به معنای نسل است. نسل آدمی از آن جهت ذره می گویند که در آغاز پیدایش ، ذرات ریزی است که در رحم ها پراکنده می شود. رسول در قسمت موضع الرسالة گفته شده است. یعنی نسل و فرزندان پیغمبر خداست. که روایات زیادی است در اینکه حضرت علی(ع) در گفته پیامبر " او از من است و من از اویم " آنگاه پیامبر(ص) فرمودند : هیچ شمشیری مانند ذوالفقار (برنده) نیست و هیچ جوانمردی مثل علی یاری کننده و فداکار نیست. (بحار ج ۴۸ ص ۱۲۹)

صلی الله علیه و اله و رحمة الله و برکاته:

ریشه صلی است دو نوع معنا برای آن قائل شده اند. یکی آتش و هر نوع گرمی و دیگری نوعی عبادت است . محققان گفته اند : لفظ " صلاة " به معنای عطف است ، لیکن عطف اگر از سوی خدای متعال باشد به صورت رحمت است و اگر از سوی فرشتگان باشد ، به صورت استغفار جلوه گر می شود و اگر از انسانها باشد به صورت دعا برای همدیگر تجلی می کند (ریاض السالکین ج ۱ ص ۴۲۰)

صلوات شعار مسلمانان است بهترین تحیت است که امت اسلام برای رهبر عالی قدر خود می فرستند . منفعت این تحیثها دو جانبه است ؛ یعنی هم تجلیل شوندگان بهره مند می شوند و هم تجلیل کنندگان .

علامه طباطبائی در جواب کسانی که صلوات را به معنای رحمت گرفته اند ، می گوید: اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة- (بقره ۱۵۷) جمع بودن " صلوات " و مفرد بودن " رحمت " در همین آیه و نیز استدلال به رحمت الهی بر صلوات فرستادن خدا بر مؤمنان " هو الذی یصلی علیکم و ملائکته

ليخرجكم من الظلمات الى النور و كان بالمومنين رحيماً" (احزاب ۴۳) دلالت می کند که اجمالاً صلوات غیر از رحمت است.

۱- در بیان رسول اکرم(ص) است که " ارفعوا أصواتكم بالصلاة على فائها تذهب بالنفاق(کافی ج ۲ ص ۴۹۳) ترغیب به صلوات با صدای بلند و ذکر آثار مثبت و برکات فراوان آن ، و از بین بردن نفاق.

۲- صلوات بهترین عبادت است زیرا صلوات هدیه ای است که نخست خود خداوند و سپس فرشتگان ، آن را بر پیامبر (ص) می فرستند. پس کار خدایی است و اقتدا به ذات اقدس الهی است.

۳- " ان الله و ملائکته....." دلالت بر استمرار و پیوسته بودن ای فیض ویژه می کند.

۴- از رسول خدا(ص) نقل است: هر کس یک بار بر من صلوات بفرستد خداوند در برابر آن ده بار بر او صلوات می فرستد و ده گناه از او محو می کند. " من صلی علیّ صلاة صلی الله علیه بها عشرا و حطّ عنه عشر خطیئات(الدر المنثور ج ۶ ص ۶۵۱ ذیل آیه ۵۶ احزاب)

۵- و می فرمایند: هر کس صلوات بر مرا بنویسد تا زمانی که آن نوشته موجود است ، ملائکه بر او صلوات می فرستند"من صلی علیّ فی کتاب لم تزل الملائكة یصلون علیه مادام اسمی فی ذلک الکتاب" (همان)

۶- از آن حضرت رسیده است: سه گروه هستند که توفیق دیدار مرا پیدا نمی کنند: ۱- عاق والدین ۲- کسانی که سنت مرا رها کردند ۳- کسی که نام من نزد او برده می شود و صلوات بر من نمی فرستد. (لایری وجهی ثلاثة أقوام : احدها العاق لوالديه و الثانی تارک سنتی و الثالث من ذکرته عنده فلم یصل علیّ(تفسیر روح البیان ج ۷ ص ۲۲۷)

۷- صلوات پشتیبان استجاب دعا است. دعا محجوب و پوشیده می ماند تا آنکه بر محمد و آل او صلوات فرستاده شود.

۸- بسیاری از علمای اهل سنت صلوات بر آن حضرت را از واجبات تشهد نماز دانسته اند . جالب است که قرطبی از ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (امام باقر) نقل کرده است: اگر نماز بخوانم و در آن نماز بر پیامبر (ص) و اهل بیت(ع) صلوات نفرستم ، آن نماز را ناتمام می دانم" لو صلیت صلاة لم أصل فیها علیّ النبی (ص) و لا علیّ اهل بیته لرأیت أنّها لا تتم" (تفسیر قرطبی ، ج ۱۴ ، ص ۲۱۴)

شافعی در سؤال اصحاب خود که می گفتند " گروهی از مردم طاقت شنیدن فضائل و مناقب اهل بیت را ندارند از این رو اگر کسی از ما در این باره سخن بگوید ، آنها می گویند : این رافضی است و شافعی گفت : ای قوم از این حرفها بگذرید زیرا اینها حدیث رافضی هاست . من شافعی از این انسانها به سوی خدا تبری می جویم کسانی که دوستی منسوبان به فاطمه را " رفض" می دانند . صلوات پروردگار من بر آل رسول و لعنت بر این جاهلیت باد. (ینابیع المودة ج ۲ ص ۳۷۳) و شافعی می گوید: ای اهل بیت رسول خدا محبت شما از سوی خداوند در قرآنی که نازل کرده واجب شده است در عظمت مقام شما همین بس است که هر کس بر شما صلوات نفرستد ، نماز او صحیح نیست(همان ج ۲ ص ۴۳۴)

عالم بزرگ اهل سنت ابن حجر عسقلانی از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده است: صلوات ناقص بر من نفرستید (همان ص ۴۳۴)

آل رسول (ص) نه شامل زنان پیامبر است و نه شامل دوستان و انصار او که بعضی ادعا کرده اند آنهایی که مقابل علی(ع) ایستادند و جنگ افروزی کردند (جمل - صفین - نهروان) که به قول امیر المؤمنین علی (ع) استخوانی گلوگیر بود. زمخشری در کشاف می گوید که از پیامبر سوال شد: اقربای تو که در این آیه، مؤدت و دوستی آنان واجب شد، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، فاطمه، و دوپسرش، و او در پایان به سه دلیل استدلال می کند که تعظیم و بزرگداشت این چهار نفر به صورت ویژه واجب است. (تفسیر کبیر ج ۲۷، ص ۱۶۷)

پیامبر(ص) در جریان کسا نه تنها همسران خود را داخل نکرد بلکه از ورود آنان جلوگیری کرد و سپس با اشاره به فاطمه، شوهر و فرزندان وی عرضه داشت: خدایا اهل بیت من اینها هستند. و از ورود ام سلمه که می خواست وارد شود مانع شد. پس بنا بر آیه تطهیر " انما یرید الله لیزهیب عنکم الرجس اهل بیت و یطهرکم تطهیرا" اهل کسا باید معصوم باشند. و شیعه عقیده دارد که عصمت منحصر در خمه طیبیه نیست بلکه با ادله اثبات می کند که نه امام بعدی که فرزند امام حسین (ع) هستند معصومند. آنان، چهارده معصوم واسطه فیض هستند و صلوات بر محمد(ص) و آل او حکایت از روحیه قدر شناسی امت است.

آل: آل از ریشه " اول" رجوع است. آل چندین معنا دارد در مورد ستونهای خیمه عرب می گوید: آل خیمه - طریقت - دین - عنوان که بر می گردد به شخصی- مثل آل فرعون - آل یعقوب- و غیره

السلام علی الدعاة الی الله: سلام بر دعوت کنندگان به سوی خدا

دعاة جمع داعی و دعوت عبارت است از طلب کردن و خواندن چیزی یا شخصی، تا توجه یا رغبت وی به سوی داعی جلب شود یا به سوی او برود.

هدف از خلقت انسان، تخلق به اخلاق الهی: " تخلقوا بأخلاق الله" (بحار ج ۵۸، ص ۱۲۹) اینجا مسئله دو قسم است اراده تکوینی، رفتن به سوی الهی، قهری است " یا ایها الانسان ائک کادخ الی ربک کدحا فملاقیه" (انشقاق ۶). و اراده تشریحی خداوند این است که انسانها همانند پدر موحدان عالم، حضرت ابراهیم(ع) با اختیار خود به سوی او بروند(ائی ذاهب الی ربی سیهدین(صافات ۹۹)).

ذات اقدس الهی، نخستین دعوت کننده انسان است که در یک فراخوان عمومی، همه بندگان را به سوی خود فرا خوانده است: "والله یدعوا الی دارالسلام"(یونس ۲۵)

وظیفه هر مؤمن موحّد دعوت به سوی خدا است. چون دعوت به سوی خدا و هدایت جامعه به سمت او؛ یعنی داعی خلق و هادی آنان شدن، از بهترین حسنات محسوب می شود، لذا مورد رغبت اولیای الهی بوده و در نیایش های ویژه، از خداوند مسئلت می شود. چه اینکه حضرت امام سجّاد (ع) از خداوند چنین درخواست کرده است: ...واجعلنا من دُعاتک الداعین الیک و هداتک الدالین علیک.....(صحیفه سجّادیه دعای ۵)

هدف از دعوت های الهی این است که دعوت شدگان ، مهمان سفره علم و معنویت " الله " باشند.

(ما من دابة فى الارض الا على الله رزقها و يعلم مستقرها و مستودعا)هود (۶) این غذاهای مادی و ارزاق ظاهری ، نه مهّم است و نه احتیاج به دعوت خاص دارد ، بلکه جن و انس و کافر و مؤمن و انسان و حیوان از آن بهره مند می شوند که نه برخورداری از اینها نشانه قرب است و نه محرومیت از آنها بعد از آن حضرت است. ارزاق معنوی مانند رسالت ، نبوت، ولایت، خلافت الهی، علوم و معارف توحیدی و..... که تنها با لیاقت و شایستگی می توان به دست آورد و زورمندی در آن ثمر ندارد. نتیجه بهره مندی از این ارزاق معنوی الهی این است که انسان برخوردار از آنها به نوری دست می یابد که نه تنها می تواند به کمک آن نور ، راه خویش را پیدا کند و خود را از اشتباهات و انحرافات ناشی از درک کردن نادرست که گریبان او را گرفته ، رهایی پیدا کند بلکه می تواند چراغ راه دیگران باشد ؛ نه تنها راه کسی را نمی بندد بلکه راهنمای دیگران است.

انواع دعوت: دعوت الهی که امری حیات بخش است ، مثل دعوت به اسلام ، که انسان از صمیم قلب پذیرای آن باشد. دعوت عمومی خدا که ویژه قشر خاصی نمی باشد(و ما ارسلناک الا کافة للناس)(سبا ۲۸)(هدی للناس- بقره ۱۸۵)دعوت ویژه : در طول دعوت عمومی ، دعوت دیگری وجود دارد که ویژه مؤمنان و پاسخ دهندگان به دعوت نخست است. مانند ماه رمضان که مهمانسرای الهی است. ادراک فضایل شب عرفه - رفتن به مسجد. همه عبادات از قبیل رفتن به مسجد ، نماز خواندن ، دعا کردن و.... به دعوت خداست و توقع اکرام و احترام ، توقعی بیجا نیست. البته تکلیف انسان در اجرای اوامر الهی کاملاً مشخص است . انسان با اجرای اوامر و دوری از نواهی الهی به صورت ظاهری تکلیف را انجام می دهد که آن تکلیف رسیدن به حق است حقی که در آیات بصورت وعده و وعید ذکر شده است. دعوت همانطور که به لحاظ راه ، به دعوت مستقیم و کژراهه تقسیم می شود به لحاظ پایان کار نیز به نور و نار تقسیم می شود. دعوت به راه راست و رفتن به سوی آن به خوبی سالک را به مقصد می رساند چه اینکه ظلم و جور و اتلاف حقوق جامعه به ستیز و جنگ دعوت می کند . (نهج البلاغه خطبه ۹۴- حکمت ۴۷۶). دعوت پیامبر(ص) و پیروانش دعوت آگاهانه بود . بصیرت و آگاهی و بینش توحیدی جایگاه ویژه ای در اسلام دارد و این آن نیست که مدّعیان دروغین ادعا می کنند مثل مُسیلمه کذاب و همسرش از آن زمان تا کنون که فراوان هستند. مؤمنان و موحدان که مردم را به سوی خدا دعوت می کنند باید از انبیاء و اولیاء الهی تبعیت کنند که اینها بواسطه تبعیت از انبیاء الهی و مسیر حق پیامبر اسلام(ص) ، مأذون هستند. یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.(نساء ۵۹)

و الأدلاء على مرضات الله : و دلالت کنندگان بر رضای خدا

أدلاء جمع دلیل است . صفت مشبیه از ریشه " دلل " است که معنای اسم فاعل از آن فهمیده می شود. مرضات مصدر میمی است که "تاء" به آن اضافه شده و بر استمرار " رضا" دلالت می کند و این استمرار از میم در آغاز و تاء در آخر آن فهمیده می شود. (التحقیق ج ۳، ص ۲۳۵)واژه رضا از رضو یا رضی به معنای تمایل و موافقتی است که هنگام مواجهه با چیزی دست می دهد که مخالف میل است.

جلب رضای خدا:

موارد تحصیل رضای خدا بسیار است. انگیزه حضرت امیر المؤمنین (ع) از عمل شجاعانه در لیلۃ المبیت، جلب رضای خدا بود. "من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله" (بقره ۲۰۷) و اساساً خط سیر زندگی ائمه اطهار (ع) جز تحصیل رضای خدا نیست. امام حسین (ع) در هنگام حرکت از مدینه و سپس بسوی کربلا، در کنار قبر جدّ بزرگوارش دعا کردند: اَسئَلُکَ یا ذالجلال و الاکرام بحقّ القبر و من فیهِ الا اخترت لی ما هو لک رضی و لرسولک رضی" (بحار ج ۴۴ ص ۳۲۸) ایشان از حضرت ذوالجلال می خواهد که راه رضای خود و رضای رسول مرتضایش را در پیش پای وی بگذارد. در آیات و دعاها و روایات به رضای خداوند اشاره شده است. رضوان الهی بالاترین نعمت است. رضی الله عنهم و رضوا عنه (مجادله ۲۲) امام سجاده (ع) در صحیفه سجادیه در دعای ۴۱- می فرماید: خدایا از تو می خواهم که درجه ام را با مقام رضا شرافت بخشی "شرف درجتی برضوانک". رضایت از گوهر ذات انسان "رفتار و اخلاق و عقاید سالم بنده که این مرحله رسیدن به درجه تکامل است و آن در صورتی است که اعمال انسان مطابق با حجت عصر یعنی دین الهی و امتثال فرمان خدا باشد. یعنی هم او از خدا راضی باشد و هم خدا از او" راضیه مرضیه" (فجر ۲۸) و مسائل مادی مانند فقر، ناداری، گرسنگی و رنج را برای تحصیل رضای الهی تحمل کند. امام صادق (ع) نزد عده ای در برابر سوال آنها گفت: خزینه های زمین و کلید های آن نزد ماست و اگر با یکی از پاهایم به زمین بگویم آنچه از طلا و نقره در اختیار توست خارج کن، خارج می کند. آنگاه با یکی از پاهایش خطی بر روی زمین کشید، زمین شکافته شد سپس با دستش اشاره کرد و شمش طلایی به اندازه یک وجب خارج شد. آنگاه فرمود: نیک بنگرید، وقتی نگاه کردیم، دیدیم شمشهای فراوانی روی هم ریخته و می درخشید. بعضی به امام گفتند: فدایت شوم! این همه امکانات در اختیار شماست و شیعیان شما باز هم نیازمندند؟ فرمود: خداوند دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع می کند و آنها را داخل بهشت می کند. اما دشمنان ما را به جهنم داخل می کند. (ج ۱ اصول کافی ص ۴۷۴)

امام میزان رضایت الهی است:

رضای و سخط الهی را بنده در نظر داشته باشد. سالک صالح باشد و عقل خود را احیا و نفس خویش را تزکیه و فدا کند. عارفی هفتاد سال زندگی کرد و هرگز در باره رخداد ناگوار، نگفته بود "ایکاش واقع نمی شد". و در مورد چیزی که مورد رغبت بود واقع نشده بود، نگفته بود: "ایکاش واقع می شد". و توفیق الهی بستگی به رضای الهی است.

والمستقرّین فی أمر الله: واستقرار یافتگان در امر خدا

ریشه استقرار "قرر" است - این لغت یا تمکن است و تثبیت- یا خنکی و سردی- چون هنگام شادی اشک خنک و هنگام حزن، اشک گرم از چشم آدمی جاری می شود. و آنچه در اینجا مراد است استعمال این لغت در معنای "جا گرفتن" و "ثبات" است. اوصاف انسان از لحاظ ثبات و عدم ثبات تابع بینش و عمل است. ایمان یکی از اوصاف نفسانی است. که در برخی روایات به مستقر و مستودع تقسیم شده است. یعنی ایمان مستقرّ ایمان ثابت که تا روز قیامت پا برجاست، و ایمان مستودع، ایمان عاریتی است که روزی از دست آدمی خواهد رفت یعنی قبل از مرگ زبیر در پناه

نور ایمان حرکت می کرد و این نور تا زمانی که رسول خدا زنده بود و اندکی پس از وفات آن حضرت نور افشانی می کرد ، از این رو ششمین کشید و گفت جز با علی (ع) بیعت نمی کنم. لیکن چون ایمانش مستودع بود تا صحنه قیامت او را همراهی نکرد. پس ائمه (ع) برای استقرار مردم در امر خدا تلاش می کنند.

گاهی امر به معنای وحی است " یدبر الامر من السماء الی الارض" (سجده ۵) گاهی امر به معنای قضا و حکم است " الا له الخلق و الامر" (اعراف ۵۴) گاهی امر به معنای فرمان است " الله الامر من قبل و من بعد" (روم/۴) و گاهی به معنای نصرت و یاری " یقولون هل لنا من الامر من شیء" (ال عمران/۱۵۴) ایا برای ما نصرت دین خدا هست؟ . اینها همه امر مستقر است.

والتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ : تمام و کمال در خدمت خدا

تامین اسم فاعل از " تم" است. راغب اصفهانی می گوید: تمام شدن یک چیز بدین معناست که به جایی برسد که همه اجزای آن ، بدان ملحق شود و احتیاج به چیزی دیگر نداشته باشد در حالیکه ناقص به اشیاء خارج از خودش احتیاج دارد. محبت از ریشه حبب و ضد بغض است. راغب در مفردات خود می گوید: " محبت خدا به بنده اش این است که نعمت خود را بر او نازل کند و محبت بنده به خدا این است که خواستار نزدیک شدن به او باشد". هیچ موجودی در میدان محبت و عشق به خدا به درجه اهل بیت (ع) نمی رسد. بنابراین می توان گفت که ائمه (ع) در باب معرفت الهی به مرحله تام آن رسیده اند از این رو محبت آنان به خدا محبت تام است و در نتیجه تمام اعمالشان از روی عشق و محبت به خداست. محبت گاهی در حد وهم و خیال است و گاهی در حد عقل نظری. قسم نخست محبت عاطفی می نامند. و قسم دوم را محبت عقلی که از شئون عقل عملی است. در یک نگاه، انسان دارای دو جنبه علم و عمل است. علم و اندیشه انسان را عقل نظری رهبری می نماید و عمل و انگیزه انسان را عقل عملی، کنترل طغیان های علمی مانند وهم، خیال، قیاس و گمان، با عقل نظری است، ولی رام کردن لغزش های شهوت و غضب، کار عقل عملی است. بنابراین، همه امور ادراکی انسان که از سنخ اندیشه و علم است، تحت رهبری عقل نظری است، ولی اجرای احکام الهی و امور تحریکی انسان که از سنخ عمل است، تحت رهبری عقل عملی است. مرز وظایف عقل نظری و عقل عملی کاملاً متفاوت است، ولی هر دو از شئون نفس انسان و زیر نظر نفس هستند. در این دیدگاه گفته می شود: «عقل نظری چونان قوه مقننه و عقل عملی بسان قوه مجریه است، ولی در حقیقت امام اصلی، عقل نظری است، چون عقل عملی از عقل نظری فرمان می گیرد؛ عقل نظری فتوا می دهد که حلال و حرام الهی، زشت و زیبا و حق و باطل کدام است».

انسان با کسی محشور میشود و به کسی شناخته می شود که دوستش دارد" المرء مع من أحب" (اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۶) سرش این است که انسان در خلوت و جلوت به صورت خواسته یا نا خواسته با دوست خود زندگی می کند و در حقیقت ، ان دوست است که شخصیت انسان را می سازد و به آن شکل می دهد و میان آن دواتحادی بر قرار می کند. از این رو ارزش انسان به مقدار ارزش دوستش است و به مقدار سعته و جودی دوست خود وسعت می یابد یا این دوست بت باشد یا حشر باشد. امام رضا(ع): حتما ولایت اهل بیت را بپذیرید زیرا اگر کسی ولایت سبکی را بپذیرد (بت یا کسی که روح انسانی ندارد) خداوند وی را با همان سنگ محشور خواهد کرد. بعضی از انسانهای کمال طلب

در تشخیص مصداق اشتباه می کنند و به سراغ محبوبهای غیر واقعی می روند در حالی که اگر عشق الهی در دل آنها شعله ور شود به سراغ محبوبهای دروغین نمی روند. "دعای امام حسین در عرفه أنت الذی أزلت الاغیار عن قلوب أحبائک..... بنابراین محبوب حقیقی خداست و محبت به محبوبهای دیگر مانند انبیاء اولیاء؛ پدر و مادر و دیگران ، چون در راستای محبت الهی است و به فرمان اوست مجاز است.

آثار محبت:

الف : ترک گناه ؛ گناه ریشه در محبت دارد محبت به آن لذت نامشروع ، چون انسان خیال می کند کمالش در آن است. تقوا و ترک گناه هم ریشه در محبت دارد . حال بنده در هنگام گناه در میان دو محبت (صحنه جنگ محبت به خدا و محبت به لذت نامشروع) راه چاره نمی یابد فقط ایمان است که اصل محبت را به او نشان می دهد(مصونیت از گناه).

ب: دوستی دو طرفه و آمرزش گناهان :وقتی انسان محبوب خدا می شود او سمت گناه نمی رود زیرا چشیدن لذت مناجات و قرب و نزدیکی به پروردگار را به دنبال دارد.وتوبه نیز موجب آمرزش گناهان سابق می شود.

ج: چشم و گوش الهی داشتن: انسان محبوب خدا چشم و گوش او چشم و گوش الهی می شود.

د: معیار ایمان و کفر : اعضا و جوارحی که منسوب و مرتبط با ذات اقدس الهی است نه تنها گناه نمی کند بلکه همه کارهای او رنگ خدایی به خود می گیرد.حب و بغض معیار ایمان و کفر است.

خ- شوق عبادت و بندگی

و: محبوب دیگران شدن،

هر گاه خداوند بنده ای از امت مرا دوست بدارد محبت او را در دل بندگان برگزیده قرار می دهد تا او را دوست بدارد.چنین کسی ، دوست حقیقی خداست خوشا به حال او ، خوشا به حال او. و او در روز قیامت نزد خدا حق شفاعت دارد.

ن- معیار ورود به بهشت و جهنم :

دوستدار حضرت علی(ع) گناه نمی کند یعنی محبت آن حضرت موجب مصونیت از گناه است. پس اگر کسی مرتکب گناه شد معلوم می شود که نسبت به آن حضرت بی علاقه یا کم علاقه است.دوستدار علی(ع) اگر در دوستی خود با آن حضرت صادق باشد موفق به توبه می شود و گناهان پیشین او آسیبی به وی نمی رساند.

والمخلصین فی توحید الله

مخلص اسم فاعل از باب افعال از ریشه "خلص" به معنای "تصفیه و تنقیه چیزی از هرگونه ناخالصی است. یعنی خالص. و توحید مصدر باب تفعیل از ریشه "وحد" به معنای انفراد و یگانگی است.

جایگاه توحید که مهمترین دست آورد رسالت انبیاء است بسی بلند و با عظمت است. و هیچ پلییدی به اندازه شرک منفور و مطرود نیست " واجتنبوا الرجس من الأوثان" (حج ۳) - و آن را تنها راه نجات و سعادت جامعه انسانی معرفی کرد. فرق مُخْلِص و به کسر لام مُخْلِص این است که مُخْلِص مراحل نهایی آن است و مُخْلِص اشاره به اواسط راه است. توحید امری فطری و همه فهم است که خلقت انسانها بر اساس آن سررشته می شود. فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلك الدين القيم.....(روم/۳۰)

شرک مایه سقوط و انحطاط جوامع بشری است. " و من یشرك بالله فکاتما خرّ من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الريح فی مکان سحیق" (حج/۳۱) کسی که شرک می ورزد نه به پایگاه محکم و رکن رکنی استوار است و نه به حبل متین و عروة مستحکم آویزان است. پس از آسمان انسانیت و تعالی طلبی سقوط می کند و در خدمت فرعونیان پیشانی ذلت در مقابل موهومات بی خاصیت می ساید. و یا استخوانهای انسانیت او در هم می شکند که توان پرواز به سوی معنویات از او سلب می گردد.

قران کریم اکثر مؤمنان و مدعیان توحید را مشرک می داند. وما یومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون (یوسف/۱۰۶) این که انسان بگوید: اگر فلانی نبود هلاک می شدم، اگر فلانی نبود فلان مشکلی و مصیبت به من می رسید. اگر فلانی نبود عیالم از دست می رفت. همه شرک است زیرا معنایش این است که آنها شریک خدا در رازقیت، دفع بلا و... هستند. پس امام صادق(ع) در این زمینه می گوید: باید گفت: " اگر خدا به وسیله فلانی مشکل مرا حل نمی کرد هلاک می شدم." بعضی نا خواسته کلماتی را ادا می کنند که بوی شرک می دهد، تعبیراتی مانند " اول خدا بعد شما" یا اگر فلان کار را بلد نبودم تباه می شدم؛ این جملات از توحید ناب بیگانه است چون خداوند سبحان اولی است که ثانی ندارد و اولی است که آخری غیر از خود ندارد. " هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن (حدید ۳/۳) پس انسان موحد نباید چیزی را منشأ اثر بداند مگر خدای تعالی.

والمظهرین لامر الله و نهیه

مُظْهِرین از ریشه " ظهر" است و اصل واژه ظهر به معنای پشت (مقابل بطن) است. وسط روز را از آن جهت " ظهر" گفته اند که آشکارترین و روشن ترین وقت روز است. چه اینکه نزدیک آنرا " ضحی" گویند. امر یعنی فرمان به انجام- نهی طلب ترک شیء است.

مشیت الهی با فرمانهای او محقق می شود. فرمان خدا یا به صورت تکوین است یا به صورت تشریح. هر یک از این دو گاهی به صورت امر است و گاهی به صورت نهی " لا تقربوا مال الیتیم" (اسرا-۳۴) هنگامی که فرمان تکوینی است بدون کم و کاست تحقق می یابد مانند کن فیکون- اما فرمانهای تشریحی بین اراده الهی و اراده عبد فاصله است و به اصطلاح شخص مأمور باید با اختیار خود، آن کار را انجام دهد، که امکان تخلف در آن وجود دارد. اوامر و نواهی تشریحی الهی به وسیله سفیران او، یعنی پیامبران (ع) برای بندگان خدا روشن است و پس از آنان جانشینانشان این مهم را بر عهده می گیرند. ائمه(ع) مظهر فیض الهی هستند. ائمه(ع) آشکار کننده امر و نهی تکوینی الهی هستند. آنچه که منع خارجی است و یا مبعوض الهی و مکروه خداوند است و مورد بغض و غضب الهی قرار گرفته، نیز نهی تکوینی خواهد بود. نهی النفس عن الهوی" (نازعات / ۴۰) انّ الصلوة تنهی

عن الفحشاء و المنکر (عنکبوت/۴۵) باید دانست که امر الهی با صلاح و فلاح جامعه همراه است و اهل بیت عصمت (ع) به اظهار نجاج قیام کرده اند . حضرت علی(ع) انگیزه خلافت را اظهار صلاح در جامعه می داند. هر چند که گروهی فرعون صفت ، آنها را متهم به اظهار فساد کنند.

بزرگترین مصداق امر خداوند همانا پیروزی دین خدا بر تمام مکتبهای باطل و منسوخ است: و مهم ترین عامل تحقق چنین هدفی انسانهای کامل معصومند به ویژه حضرت مهدی(ع) زیرا آن حضرت با تأیید خاص خدا و در ظلّ زمینه سازی سیزده معصوم پیشین که همه آنان " مستقرین فی امر الله " اند دین خدا را که مصداق بارز امر اوست اظهار نماید .

و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون و رحمۃ اللہ و برکاتہ

عباد = بندگان ؛ عبد محض خدا بودن مقامی بالاتر از عابد است؛ چه بسا افرادی که عبادتشان ناشی از عادت است نه عبودیت. مکرمین = کرامت بخشیده شده از ریشه کرم- ائمه (ع) در بیان امر و نهی الهی خود سرانه عمل نمی کنند بلکه بندگان مکرمی هستند که در هیچ چیز بر ذات اقدس الهی سبقت نمی گیرند و اساساً جز با امر و اراده او کار نمی کنند. توضیح اینکه ائمه(ع) از فرشتگان بالاترند . بهایم و چهارپایان بر پایه شهوت بدون عقل و ملائکه بر پایه عقل بدون شهوت خلق شده اند. از این جهت گروه نخست در مسیر عصیان و سرکشی و گروه دوم در راه اطاعت و سرخوشی هستند. اما انسان ترکیبی از عقل و شهوت هستند . یعنی خصلتی از حیوان و خصلتی از فرشتگان دارند. اگر جنبه شهوت در انسان غلبه کند به بهیمیت نزدیک می شود تا جایی که بهیمیه محض می گردد حتی ممکن است از آن مرحله نیز تنزل کند(اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون(اعراف/۱۷۹) بنابراین فرشته بودن یعنی غلبه کردن جنبه عقلانی انسان بر جنبه شهوانی و حیوانی است. پس در می یابیم که انسان کامل از همه بالاتر و برتر است. و پایگاه کمالات و نردبان ترقی آنان عبودیت است که در حقیقت سگوی پرواز آنها به شمار می رود. از این جهت هر چه عبودیت کامل تر شود نردبان ترقی ، بلند تر می شود و هر چه از عبودیت کاسته شود نردبان ارتقاء کوتاه تر و در نتیجه کمالات افول می کند. وصول سایر انبیاء و اولیاء به مقامات عالی نیز به واسطه همین عبودیت بوده است. چنانکه عیسی(ع) به خاطر همین برکت عبودیت به نبوت رسید و کتاب به وی داده شد. و یا ابراهیم(ع) هم نبوت و هم امامت داشت. معراج ره آورد عبودیت پیامبر (ص) بود تا جائیکه جبرئیل نیز از رفتن اظهار عجز کرد و ایشان وحی را بدون واسطه جبرئیل از خدا دریافت کرد.(امن الرسول در آخر بقره) معراج حضرت یا از خانه امّانی یا خانه خدیجه یا شعب ابوطالب بوده است. در آغاز سوره اسرا مبداء معراج را از مسجد الحرام نشان داده است که به این نکته اشاره دارد که سجده و عبودیت این زمینه را برای آن حضرت فراهم کرد. بنابراین انسان موجودی مستقل و رها نیست که هر تصمیمی بگیرد بلکه در اختیار خالق هستی است و باید در تصمیم گیری تابع خواست و اراده او باشد. هدف اساسی آفرینش عالم و آدم معرفت و عبادت است. به گونه ای که جامعه بشری عارف و عابد باشد و گرنه خاسر و خائب شده است.

برای رسیدن به عبودیت محض دو دشمن اصلی را باید شناخت و با آن مبارزه کرد(هوای نفس- شیطان) و دیگر اینکه میزان و کیفیت عبادت عملی به تفکر وابسته است هر چه تفکر بیشتر و عمیق

تر باشد عبادت عملی نیز بیشتر و عمیق تر می شود. مثل نماز ائمه (ع) که بیانگر حالات معنوی آنان این امر مهم است.

السلام على الانمة الدعاة والقادة الهداة والسادة الولاة والذادة الحماة

ائمه = پیشوایان دعاة = جمع داعی معنای دعوت کنندگان قاده = جمع قائد، رهبران (دو نوع هستند؛ هدایت شده و گمراه) - جعلناهم ائمة يدعون الى النار (قصص ۴۱) یا قاتلوا ائمه الكفر (توبه/۱۲) دعوت به حق را امامت حق، دعوت به باطل را امامت باطل عهده دار است.
هداة = جمع هادی، بیان کننده راه رشد

والسادة الولاة = سروران زمامدار - سادة جمع سید از ریشه " ساد ، يسود " به معنای رنگ معروفی است که در مقابل سفیدی قرار دارد - سواد المسلمین به معنای جماعت مسلمانان است. سید از آن جهت است که مردم به او پناه می برند و در سایه او هستند. ذاده = جمع ذائد و از نود در اصل به معنای طرد و منع است - حُماة = جمع حامی است که اسم فاعل است از حمی، یحمی یعنی حمایت کننده

اقسام ولایت :

۱- ولایت تکوینی - رابطه علت و معلول است که تخلف معلول از علت ممکن نیست. و هر علتی ولی معلول خویش است.

۲- ولایت تشریحی و قانونگذاری در محدوده اعتبارات است.

۳- ولایت ذاتی تنها بین علت و معلول و خالق و مخلوق بر قرار است.

۴- ولایت تبعی: ولایت پیامبر(ص) و ائمه(ع) و فقیه بر امت، ولایت پدر بر فرزند و مانند اینها ولایت تبعی است. که در طول ولایت ذات اقدس الهی است نه در عرض ولایت او. پس انسان هرگز رها و بدون قانون نیست.

مشکل اساسی دموکراسی غربی این است که رابطه بین ولایت تکوینی و تشریحی قائل نیستند آنان قائلند هر کس می تواند اکثریت آرا را در انتخابات بهر صورت کسب نماید و این را ولایت تشریحی می دانند. در حالیکه در بینش اسلامی زمام اصلی ولایت تشریحی در اختیار صاحب ولایت تکوینی است یعنی ولایت تشریحی اصالتاً از آن کسانی است که خداوند بصورت مستقیم یا غیر مستقیم برای آنها ولایت جعل کرده باشد(ائما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا.....(مائده/۵۵)

در این فراز ولایت همراه با سیادت مطرح شده یعنی ولایت بر جامعه خردمندان است که همراه با پیشوایی معنوی و ارشاد بسوی خداوند تعالی است و آن مقامی که امیرالمؤمنین(ع) در غدیر خم و موارد دیگر برای احراز آن منصوب شد. پس ولایت تشریحی خداوند از ولایت تکوینی او ناشی می شود اما ولایت تشریحی و تکوینی دیگران به سبب افاضه الهی است. گاهی ولایت تشریحی بدون ولایت تکوینی است مانند ولایت فقیه - گاهی ولایت تکوینی بدون ولایت تشریحی است مانند ولایت برخی از اولیای غیر معصوم که از فقاہت برخوردار نیستند. گاهی ولایت تکوینی و تشریحی در یک

جا جمع می شود مانند ولایت ائمه (ع) که همه این موارد جلوه ای از ولایت الهی است . نشان سیادت همان تواضع کریمانه اوست که با داشتن چنین مقام بلندی فرمود فخری ندارد (أنا سید وُلد آدم و لا فخر) (بحار الانوار ج ۹ ص ۲۹۴) ائمه از حیث امامت و شرایطی که باید در امام باشد با یکدیگر فرقی ندارند.

والذادة الحُمة = اهل بیت به سبب ولایتی که دارند مفترض الطاعة اند پس هر کس ولایت را قبول کند و از صاحب ولایت متابعت کند مورد لطف و حمایت آنان در پیشگاه حق قرار می گیرد و هر کس که ولایت را قبول نکند مطرود و مردود است . پس اهل بیت حماة شیعیانند به شفاعت و ذادة یعنی طرد کنندگان اعداء و مخالفین خود هستند از شفاعت - از رسول خدا (ص) در باره علی وارد است که فرمود: یا علی أنت قسیم الجنة و النار، معنای حدیث آن است که دوستان تو به بهشت و دشمنان تو به دوزخ می روند . پس ائمه حمایت از حق دارند و طرد و منع از باطل دارند . مانند حمایت رسول خدا از سلمان فارسی در دنیا و آخرت که بخاطر ایمان و حق طلبی او بوده است. کما اینکه منع و طرد ابولهب عموی پیامبر به سبب انکار حق و کفر او بود . باید دانست که معصومین بر اساس حُب، و بغض فی الله ، با مردم رفتار می کردند و می کنند. چنانچه در روایات است که در هر هفته دو مرتبه اعمال شیعیان و دوستان بر آنان عرضه می شود پس اگر حسنات و اعمال صالحه بیشتر باشد بر توفیق عمل کننده بیفزاید . و اگر اعمال سیئه بیشتر باشد برای او دعا می کنند و برای او طلب توفیق توبه از خدا می کنند . و در باره دشمنان و مخالفین هیچگونه حمایت و طلب مغفرت نمی نمایند این است معنای منع و طرد.

و اهل الذکر:

معنای اهل گذشت. معنای ذکر حضور معنی در نفس است و گاهی به معنای قول می آید. ذکر سه مرتبه دارد : قلبی، لسانی، حالی، - ذکر قلبی توجه به معبود - ذکر لسانی حمد و ثنای محبوب به وسیله زبان است. - ذکر حالی، یعنی توجه به معبود بر حسب حال مثل راضی بودن به رضای حق و توکل بر او و تسلیم بودن در برابر قضا و قدر الهی با تمام اعضاء بدن. عرفا می گویند : ذکر دو قسم است جلی و آشکار و خفی مربوط به قلب است . گاهی ذکر به معنای وحی است (قمر/۲۵) ، و گاهی کتابهای آسمانی است. گاهی لوح محفوظ است- گاهی طاعت است " فاذکرونی اذکرکم " (بقره ۱۵۲) - گاهی نماز است (جمعه/۹) و گاهی پند و اندرز و توحید و آگاهی است. که همه این موارد در ائمه جمع است و آنان اهل ذکر هستند.

و اولی الامر:

أولوا اسم جمع به معنای صاحبان است که در حال نصبی و جری "اولی" خوانده می شود و از ماده خود مفرد ندارد. و از این رو "ذو" به جای مفرد آن بکار می رود. امر به معنای فرمان یا شأن می آید. " اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم " (نساء/۵۹) معنای اولی الامر مفترض الطاعة بودن است. زیرا کسی از طرف خدا اطاعتش واجب نباشد اولی الامر نیست و این منصب الهی است. در این آیه ابتدا طاعت از خدا و دوم طاعت از رسول خدا و سوم از امام و جانشین رسول (ص) ولی اهل سنت بر این عقیده هستند که اولی الامر کسی است که امر حکومت در دست او باشد فرق نمی کند که چه کسی و از چه طریقی به مقام حکومت رسیده باشد حتی اگر زنا زاده باشد چون

ملاک اولی الامر بودن، حاکم بودن است. اگر چه امت بر او اتفاق نداشته باشند (اطاعت از کسی که معصیت خدا را می کند جایز نیست). و شیعه می گوید ؛ اولی الامر در ایه شریفه مطلق صاحب الامر نیست بلکه صاحب الامری است که از طرف خدا بوسیله رسول معرفی شده باشد. پس ولایت خدا ذاتی است و ولایت رسول عَرَضی و تبعی است پس ذاتی نیست . ولایت رسول و ولایت اولی الامر محتاج به تعیین خدا و امضاء امر او است. پس اولی الامر بعد از رسول خدا مختص به امیرالمؤمنین علی(ع) و فرزندان او یعنی یازده فرزند ایشان است . آنان که در (سقیفه بنی ساعده) جمع شدند و دست حضرت رسول را از تعیین خلیفه کوتاه کردند و حکومت را به خود اختصاص دادند و خود را از اطاعت امام مقرر ض الطاعه خارج کردند و به غیر معصوم رأی دادند و مردم را به گمراهی و گناه آلوده کردند و از همه به زور شمشیر بیعت گرفتند و بدعتها (نوآوری) در دین برخلاف سنت حضرت رسول وارد کردند واجب الاطاعه نیستند پس اولی الامر هم نیستند بلکه حاکمی است از حکام جور که اطاعت از او و بلکه کمک کردن به او حرام است.

باید دانست که بسیاری از روایات ، دعا ها ، زیارتها، مناجاتها، حرزها، ووووووو... یا همه آنها شرح و توضیح خطوط کلی ترسیم شده در آیات قران کریم است زیرا یکی از شئون رسالت و به تبع آن امامت ، تبیین آیات الهی است " وانزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهیم(نحل/۴۴)

بقیة الله و خیرته:

صفت مشبیه از ریشه "بقی" است که "ة" مبالغه به آن ملحق شده است. مصدر آن " بقاء " است وضد فناء به معنای باقیمانده است . و " خیرته" به معنای اختیار شده (به کسر خا و فتح یاء) – در فرهنگ قرآن هر موجود منفعت بخش که از جانب خدا برای بشر خیر آفرین ،سعادت ساز و دارای آثار و برکات ماندنی باشد" بقیة" است. چون با چنین اوصافی مظهر (هو الباقی) خواهد بود" بقیة الله خیر لکم"(هود/۸۶). پس هر چیزی که " وجه الله" باشد مظهر اسم مبارک " الباقی" بوده و بقیة الله، خواهد بود. امام صادق(ع) در معرفی اهل بیت فرمود: نحن وجه الله –(تفسیر نور الثقلین ج۵ص ۱۹۲)

هر موجودی که از عالم طبیعت بگذرد و به کمال عندالله بودن برسد برای همیشه باقی خواهد ماند در حالیکه موجود محدود به جهان طبیعت و بی بهره از انتساب به خداوند تعالی ، با زوال عالم ماده زایل می شود . زیرا تنها حریم قدس باری تعالی است که از زوال تغییر و تبدیل مصون است " عندکم ینفد و ما عندالله باق(نحل/۹۶). بقیة الله لقب پر افتخار خاتم اوصیای الهی ولی عصر است که گاهی به صفت " اعظم" متصف می شود. علماء و اهل قلم از بزرگان چون شیخ طوسی ، شیخ مفید ، ابوعلی، فارابی، آنان ترجمان علوم و حیانی امامان معصوم اند و از این جهت با آن ذوات قدسی که بقیة الله هستند مرتبط اند. و بواسطه آنان با الله تبارک و تعالی در ارتباط هستند، بدین ترتیب تا " الله" باقی است ، بقیة الله باقی است و تا بقیة الله باقی است مرتبطهای با او (علماء و بزرگان) باقی هستند. **خیرته؛ برگزیده او**

اسم ماده اختیار یا تخیر ، به معنای چیزی است که برگزیده می شود. اهل بیت(ع) مظهر خیر مطلق الهی هستند چون انسانهای کامل و معصوم اند که خداوند متعال بر اساس حکمت خود اراده کرده است که آن ذوات قدسی را به عنوان بندگان ویژه برای خود انتخاب کند.

و حزبه و عیبه علمه و حجه و صراطه و نوره و برهانه و رحمة الله و برکاته

حزب به گروهی گفته می شود که دارای هدف و انگیزه واحد باشد . برخی گفته اند مراد از حزب جماعتی دارای غلظت و شدت اند علاوه بر هدف واحد داشتن. قرآن در پایان سوره مجادله ویژگیهایی را برای حزب الله شمرده است ۱- ایمان به خدا و روز قیامت ۲- دوستی نکردن با دشمنان خدا و رسول او . هر چند که آن دشمنان ، پدران ، فرزندان ، برادران و یا عشیره آنان باشد ۳- تثبیت ایمان در قلوب آنها (اولئک کتب فی قلوبهم الایمان) ۴- تأیید بوسیله روح از جانب خدا ۵- داخل شدن در بهشت و جاو دانگی در آن ۶- رضایت طرفینی با خدا(رضی الله عنهم ورضوا عنه)

امام معصوم نه تنها از بالاترین مرحله این کمالات بر خوردار بودند بلکه دیگران نیز هر کمالی که داشتند از برکت آنان بود. مثلا در باره ایمان حضرت علی (ع) خلیفه دوم از رسول اکرم نقل کرده است: اگر آسمان و زمین را در یک کفه ترازو و ایمان علی را در کفه دیگر آن قرار دهند ایمان علی برتری خواهد یافت. فقال عمر سمعت النبی (ص) یقول : " لو أنّ السماوات و الارض وضعتا فی کفه و وضع ایمان علی فی کفه لرجح ایمان علی" (بحار الانوار ج ۳۸ ص ۲۰۸ و ۲۴۹) قرآن کریم همه انسانها را به دو حزب (حزب الله و حزب شیطان) تقسیم و برای هر یک از آنها ویژگیهایی را بیان کرده است. (اولئک حزب الله - اولئک حزب الشیطان) (مجادله ۲۲) که در روایات مصداق این دو حزب " یا علی انتم حزب الله و اعدائکم حزب الشیطان". (بحار الانوار ج ۲۳ ص ۱۴۲)

واژه احزاب (جمع) در باره گروههای گمراه و به کار نبردن آن در باره گروههای هدایت شده است. چنانچه واژه نور در قرآن کریم همیشه بصورت مفرد بکار رفته ولی کلمه " ظلمات " جزبه صورت جمع بکار نرفته است " لیخرجکم من الظلمات الی النور" این اختلاف در تعبیر ، برای آن است که راه هدایت بیش از یکی نیست در حالی که بیراهه های ضلالت فراوان است.

وعیبه علمه:

به چیزی گفته می شود که لباس یا اشیای دیگر را در آن قرار می دهند (جامدان) ائمه صندوق علم الهی هستند که کلید آن به دست خود آن حضرات است زیرا آنها مقالید السموات و الارض هستند و یا مظهر عنده مفاتح الغیب - پس هر سخنی را همه جا مطرح نمی کردند زیرا اینان امرای بیان اند . امام صادق (ع) فرمودند: من به آنچه در آسمان و زمین وجود دارد ، و آنچه در بهشت و جهنم هست آنچه قبلا بوده و آنچه بعدا می آید آگاهی دارم و همه را می دانم پس امام باید افضل از دیگران باشد تا بتواند نیازهای علمی و معنوی افراد و اقشار گوناگون را بر آورده کند و ظرفیت حفظ و نگهداری علوم و اسرار الهی را داشته باشد و از اشاعه بی مورد آن که مستلزم اضاعه است پرهیز کند تا در اختیار اهلس قرار گیرد.

علم دو قسم است مکنون و غیر مکنون ؛ مکنون آن علمی است که مخصوص به ذات پاک خالق است و احدی از مخلوق را برآن واقف نساخته است . واما غیر مکنون علمی است که خداوند به

ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و اوصیاء عطا فرموده است. و این همان "عبیة علمه" است. که در روایات بصورت علم مبذول و علم مکفوف است. که علم مبذول همان غیر مکنون است و علم مکفوف همان علم مکنون است. و یا تقسیم به عام و خاص می شود علم خاص احدی بر آن آگاهی ندارد و علم عام علمی است که خداوند ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین را بر آن آگاه ساخته است.

وحجتہ و صراطہ و نورہ و برہانہ :

حجت به معنای راهنمای روشن است به سوی مقصد و راه راست و در اصطلاح علماء منطق و فلسفه به معنای برهان است. پس سلام بر شما که حجت خدا و صراط مستقیم او و برهان او و دلیل او هستید. و خداوند برای شناساندن احکام واجب و حرام و... و بیان اوامر و نواهی دیگر انبیاء و رسولان خود را به سوی مردم فرستاد تا مردم با دین و وظایف عبودیت آشنا شوند. و این همان معنای حجّت و یا حجت بالغه است و اگر غیر از این بود بازخواست قیامت بیهوده بود. و خداوند ظالم نیست که چیزی را که تعلیم نداده بازخواست کند. و صراط مستقیم به قول ثعلبی از بزرگان اهل سنت در تفسیر خود که می گوید، صراط محمد و آل او - علی ابن ابراهیم در تفسیر قمی به نقل از امام صادق (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمودند: الصراط المستقیم، ائمه المؤمنین، یعنی صراط مستقیم امامان مؤمنین هستند که معصوم هستند. و گناه نمی کنند و از لغزش و خطا مصون اند پس سراسر نورند و دیگران بتیید از نور آنان استفاده نمایند.

شدت نور مانع رؤیت:

از باب تشبیه معقول به محسوس می توان او را به خورشید تشبیه کرد که نگاه مستقیم و خیره شدن به آن مقدور هر چشمی نیست. آری، اگر پشت ابر قرار گیرد و از شدت نور آن کاسته شود بسیاری از افراد می توانند مشاهده کنند.

اما سالک حقیقی کیست؟ سالک الی الله سالکی است که تمام اعمالش بر اساس حبّ خداوند تعالی است. "اللهم انی أسئلك حبّک و حبّ من یحبّک و حبّ کلّ عمل یوصلنی الی قربک" (خمس عشر - دعای محبین) اما کسی که سفرش تنها از خلق بسوی خلق و در خلق باشد و هیچ نامی از خداوند تعالی در آن نباشد هر چند راه طولانی را بپیماید و میلیاردها کیلومتر را پشت سر بگذارد و بخواهد به دور ترین ستاره هم سفر کند هنوز از منظر ارباب معرفت که هویت انسانی خود را یافته و آنرا بخوبی تبیین کرده اند، جامد و راکد و واقف شمرده می شود زیرا اصلا حرکت نکرده است و این همان جاهلیت مدرن است.

و در مورد برهان: معصوم علیه السلام برهان حق اند، یعنی حجّت و دلیل امر است در دنیا و آخرت بر مردم و اینکه بشر فردای قیامت در صورت عصیان مسئول است و عذر او در قیامت موجه نیست همان برهان حق و معصومین است. اصل برهان شاید از "برهن" رباعی باشد یا بر وزن غفران که ریشه آن غفر است یعنی بره- یعنی سفید شدن و روشن گشتن است. و یا یکی از اسماء فعلی الهی است "یا دیان یا برهان یا سلطان". در حرز امام جواد می خوانیم "یا نور و یا برهان یا مبین یا منیر یا ربّ اکفنی عن شرور و آفات الدهور و أسئلك نجاته یوم ینفخ فی الصّور" در روایتی از امام صادق (ع)؛ برهان را بر پیغمبر و نور را بر امیرالمؤمنین علی (ع) تطبیق داده

است. هدف نهایی آفرینش انسان، نورانی شدن اوست تا بتواند آنچه را دیگران نه تنها با علم شهودی نمی بیند با ادراک حصولی هم نمی فهمند با چشم دل ببیند رسیدن به این مقام والا که تنها برای اندکی از پیروان قرآن و عترت یعنی یگانه های آنها دست یافتنی است.

أشهد أن لا اله الا الله و حده لا شريك له كما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائكته و اولوا العلم من خلقه لا اله الا هو العزيز الحكيم وأشهد أن محمدا عبده المنتجب و رسوله المرتضى أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و كره المشركون :

امام در این مقام به توحید و نبوت و امامت که سه رکن برای تحقق اسلام است اشاره دارد که بدون این سه رکن ایمان محقق نخواهد شد. و اشاره دارد اگر چه مشرکین اکراه داشته باشند خداوند تعالی دین حق خود را اینگونه آشکار می کند. این شهادت لفظی و قلبی است. زیارت جامعه کبیره با صد تکبیر در آغاز تثبیت شده است. و بعد روح تکبیر را به تهلیل بر می گرداند یعنی تکبیر صد گانه به منزله توحید سه گانه است یعنی صد بار " الله اکبر " همانند صد بار " لا اله الا الله " گفتن است. لا اله الا الله همان است که یونس را از شکم ماهی نجات داد. مرحوم میرزا جواد آقا تبریزی (قدس سره) می فرماید: در ایام تحصیل در نجف اشرف از شیخ جلیل القدری خواستم تا برنامه ای را در سلوک الی الله مؤثر است و خودش تجربه کرده برایم بگوید: وی دو نکته گفت: یک سجده طولانی در طول روز و شب و تکرار ذکر یونسیه " لا اله الا انت سبحانک ائی کنت من الظالمین " بعضی از شگردان ایشان این ذکر را سه هزار بار تکرار می کردند. دوّم صد بار خواندن سوره قدر در شب جمعه و عصر آن (مراقبات ص ۱۲۳)

امام صادق(ع) از مردی که نزدش بود و ذکر "الله اکبر" را می گفت، پرسید: خدا از چه چیزی بزرگتر است؟ گفت: الله اکبر من ای شیء " امام فرمود: اینگونه نگو، بلکه بگو: الله اکبر من أن یوصف".

اولوالعلم که بارزترین مصداق آن انبیاء و ائمه اطهار هستند زیرا ممکن است عالمی علم خود را از معلم عادی فرا گرفته ولی اهل بغی باشد که نه تنها او به شهادت به وحدانیت خدا نمی دهد بلکه زمینه ساز اختلاف و پیدایش مذاهب انحرافی نیز می گردد. "..... الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم..... (ال عمران/۱۹) و یا اهل علم هستند ولی خیر علمی آنان به دیگران نمی رسد بلکه محدود به خودشان است. اولوالعلم به کسانی گفته می شود که نه تنها از گزند بغی و آسیب فتنه و اختلاف مصون اند و نه تنها علم را از معلم عادی فرا نگرفته اند بلکه علم در آنان رسوخ کرده، راسخ در علم و ولی علم شده باشند و آنرا به دیگران نیز بیاموزند و خیر علمی آنان به دیگران برسد، پس چنین افرادی نه تنها موحدند و نه تنها شاهد وحدانیت حق تعالی هستند و به آن شهادت می دهند بلکه دیگران را نیز به یکتا پرستی و توحید خدا دعوت می کنند.

توحید در سه مراتب است؛ توحید ذاتی، صفاتی، و افعال، که خداوند هر گناهی را ممکن است بدون توبه ببخشد ولیکن شرک را بدون توبه نمی آمرزد.

المنتجب: اسم مفعول باب افتعال از ریشه (نجب) یعنی "نجبة القوم" یعنی بهترین های قوم. حضرت رسول اکرم(ص) بنده محض و مطلق است که خدا تمام حجابهای میان خود و او را بر چید و او را

به قدری که برای موجود امکانی مقدور است بالا برد. **المر تضى** " اسم مفعول از باب افتعال ، ثلاثی مجرد آن "رضی" به معنای راضی شدن و خشنود گشتن می آید که آن اختیار داشتن نسبت به امری است.

آثار ایمان:

امیرالمؤمنین علی(ع) می فرمایند: ایمان معرفت قلبی ، اقرار زبانی و عمل به جوارح و ارکان است. توجیه اسلام این است در هر مرحله ای از ایمان که هستید سعی کنید به مرحله بالاتر آن ایمان بیاورید ، و از سوی دیگر برخی از مؤمنان را سرزنش کرده که چرا به مراحل پایین ایمان اکتفا کردید و آنرا مشوب به شرک نمودید (...وما يؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون(یوسف/۱۰۶)

آثار ایمان در انتخاب اسم برای فرزندان نیز می باشد. از علی ابن موسی الرضا(ع) منقول است : عرب جاهلی نام سگ ، یوزپلنگ ، و امثال آنها را بر فرزندان خود می گذاشتند فرمودند : چون عرب اهل جنگ بودند اسم درندگان را بر روی فرزندان خود می گذاشتند تا با نام بردن فرزندان خود در عرصه نبرد ، هول و اضطراب به دل دشمن بیندازند . " اسامی برای فرزندان باید حاکی از ایمان و معرفت اسلامی باشد و اصالت شیعه در بیاد ماندن اسامی اهل بیت(ع) را در برداشته باشد و این نیاز سالم را به یک ارتباط معنوی حفظ می کند. زیرا اسامی اهل بیت یاد آور تاریخ و سنت اهل بیت است .

وأشهدوا أتكّم الانمة الرأشدون المهدیون المعصومون المکرّمون المقربون المتّقون الصادقون المصطفون المطیعون الله القوامون بأمره العالمون بأرادته الفائزون بکرامته

شهدوا – مصدر آن شهادت است از ریشه " شهد" معنای حضور ، مشاهده و دیدن است. و شاهد کسی است که در صحنه حضور دارد و رخداد را تحمل می کند و به اظهار و بیان مشاهدات ، شهادت می گویند. إله را برخی احتمال داده اند که برای مفهومی جامع بین عبادت و تحیّر باشد. بنابراین إله به معنای مألوه برای یکی از معانی ذیل وضع شده است. ۱- معبود ۲- موجودی که عقول در باره او متحیّر و سرگردان است. ۳- موجودی که همه موجودات شیدای او هستند و به او عشق می ورزند. ۴- چیزی که از ادراک حواس پوشیده مانده و با دید مادی قابل رؤیت نیست.

راشدون جمع راشد از رُشد به معنای رشید بودن – **مهدیون**، جمع مهدی است که اسم مفعول از باب هدی یعنی هدایت شده – **معصومون** جمع است از عصم یعنی مصون از لغزش و خطاست. **مکرّمون** اسم مفعول از کرم یعنی بزرگوار- **مقربون** از قرب به معنای نزدیک شده است عوامل قرب ؛ نماز ، زکات ، قربانی، کعبه، نماز مستحبی، و آنچه اهمیت دارد عمل به تکلیف است. **متّقون** جمع متقی است از اتقی- و **صادقون** جمع صادق راستگو ضد دروغ که دروغ گفتن از گناهان کبیره است . اگر صداقت باشد عدالت نیز پا برجاست زیرا نه حسادتی است و نه عجبی که انسان را بر علیه صداقت بشوراند. – **مصطفون** از إصطفی بر گزیده شده- برگزیده گان الهی در ولایت تکوینی و تشریحی خداوند انتخاب شده اند – در اینجا لازم است که انسان از غلو در دین امتناع کند زیرا به انحراف در می آید ، غلو چیزی است که گرایشهای منفی ایجاد می کند و انسان را به دام فرقه های ضالّه-

عرفانهای باطل و کاذب می اندازد - و مطیعون از اطاع است - قوامون- صیغه مبالغه از قیام- وقتی به مجموعه نظام هستی و تمام خیرات و برکات آن توجه می کنیم می گوئیم خداوند متعال با اسم مبارک "قیوم" ظهور کرده است چنانچه که به یک بیمار شفا یافته می نگریم ، می گوئیم خدا با اسم مبارک شافی ظهور کرده و هنگامی که به مخلوقی نگاه می کنیم می گوئیم خدا با اسم مبارک "خالق" ظهور کرده است. علی(ع): در جنگ بدر رسول خدا را در حال سجده دیدم که می گفت "یا حیّ و یا قیوم" به میدان نبرد باز گشتم بار دیگر سوی آن حضرت رفتم او را بر همان حال سجود یافتم در همین حال بود تا خدا او را در جنگ پیروز کرد. با آنکه اسم خاص برای یاری طلبیدن "یا فاتح" و یا "ناصر" است(بحارالانوار ج ۹۰ ص ۲۲۵) - عاملون جمع عامل و فائزون جمع فائز - معنای عبارت اجمالا این است:

شهادت می دهم که شما امامان رشید و هدایت شده از طرف خدا و معصوم از گناه و مگرم و مقرب عند الله و اهل تقوی و راستگو و اختیار کرده شده از خلق و مطیع پروردگار و به پا دارندگان اوامر حق و عمل کنندگان به اراده خدا و رستگاران به کرامت پروردگار می باشید.

ائمه (ع) در هدایت و ارشاد خود هیچگاه دچار اشتباه و خطا نمی شوند و به عبارت دیگر از گمراهی بر کنارند و آنچه که عمل می کنند از روی بصیرت و بینائی است نه از روی جهل و نادانی.

لازمه مهدی بودن به معنای واقعی عصمت است چون عصمت را خداوند به هر کسی نمی دهد و عصمت از مواهب و عطایای الهی است و مخصوص افرادی است که تاج کرامت عصمت بر تارک آنان نهاده شده است. المکرمون، لازمه عصمت، مکرم بودن نزد خالق است و چون معصوم مکرم اند دلیل بر تقرّب بنده است. قرب گاهی مکانی و گاهی معنوی است. پس معنای تقرّب به خدا عبودیت کامل است و هر چه مقام عبودیت بالاتر باشد تقرّب به حقّ بیشتر است و معلوم می گردد هیچ کس از معصوم مقرب تر نیست. شرافت و کرامت زمانی است که تقوی حرف اول را بزند و هر کس بخواهد مقرب درگاه الهی باشد باید تقوی داشته باشد. (ترک محرّمات - عمل به واجبات - وقوف بر شبهات - اخلاص در عمل) لازمه تقوا و پاکدامنی صداقت در گفتار و کردار است و شخص کذاب و خائن در حقیقت از تقوی بی بهره است. ائمه معصومین بر گزیدگان الهی هستند و مطیع اوامر و نواهی الهی هستند. و "قوامون بامر" هستند یعنی آنان قوی بر قیام به امر الهی هستند. یعنی در انجام فرمان الهی ضعف به خود راه نمی دهند. چون هدف و مقصد شان فقط جلب رضایت خدا است نه رضایت خلق خدا. و رضای خدا کمال عبودیت است. و "العاملون بارادته" یعنی شما عمل کنندگان به اراده پروردگار هستید یعنی اراده شما اراده خدا و اراده خدا اراده شما است. (الفائزون بکرامته) یعنی این قوت و صلابت در اجراء اوامر حق بواسطه عنایت و کرامت پروردگار است که به شما رسیده است چون "فوز" به معنای ظفر یافتن بر خیر است با حصول سلامت.

فائزون جمع فائز اسم فاعل از ریشه فوز است که دو معنای متضاد برای آن ذکر شده است. نجات یافتن و هلاک شدن- فوز در باب تفعیل به معنای مرگ و هلاکت است. راغب اصفهانی می گوید: "فوز" تنها نجات است. شاید هم مرگ از یک نگاه ، هلاکت و از نگاه دیگر نجات است. زیرا آدمی را از بند دنیا می رهند. (مقایس اللغة ج ۴ ص ۴۵۹) فوز و رستگاری در موجودات گوناگون است:

فوز در دانه نباتی به گیاه شدن آن است تا از پوسیدن و فاسد شدن نجات یابد. و فوز برای حیوان به این است که ثمره مورد انتظار از او ظاهر شود. و فوز در انسانها به تفاوت بینش آنها در تفسیر انسان تفسیر سعادت و شقاوت، زیرا گروهی هستند که اندیشه و همت آنان دنیاست و بدست آوردن سرمایه های مادی و برتری های دنیا بر آنها فوز است. (منشاء همه درکات خطر همانا حب دنیاست؛ حب الدنيا رأس کل خطیئه- کافی ج ۲ ص ۱۳۱-) گروهی هستند که سعادت را در شهادت و جهاد می دانند که مصدر تمام خیرات و محبت به خداست که از او به خیر مطلق یاد شده است "والله خیر و ابقی" (طه ۷۳)- در نگاه قرآن کریم کمال انسان به عبادت و عبودیت او در ساحت قدس ربوبی است و اساساً هدفی جز آن از خلقت او نیست "ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون- ذاریات ۵۶) بر این اساس فوز و رستگاری او حرکت در مسیر عبادت و عبودیت خداست. در قرآن اطاعت از خدا و رسول و ولایت الهی و تقوی، صبر، ایمان، هجرت، جهاد با مال و جان، نجات از عذاب و ورود به بهشت و تکفیر گناهان، جلب رضای الهی و رسیدن به مقام رضا و شهادت در راه خدا "فوز" شمرده شده است.

اصطفاکم بعلمه و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسره و اجتباکم بقدرته و اعزکم بهداه و خصکم ببرهانه و انتجبکم لنوره و ایدکم بروحه و رضیکم خلفاء فی أرضه و حججاً علی بریته و انصار لدینه و حفظة لسره و خزنة لعلمه و مستودعاً لحکمه و تراجمه لوحیه و ارکاناً لتوحیده و شهداء علی خلقه و اعلاماً لعباده و مناراً فی بلاده و ادلاء علی صراطه عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً

اصطفاکم بعلمه:

أصطفی صیغه اول باب افتعال از ریشه "صفو" - برگزیدن - علم=دانش و ضمیر آن بخدا برمی گردد.

خداوند متعال هنگامی که مخلوقات خود را می آفرید، آنها را بصورت اصنافی خلق کرد و برای هر صنف نیکانی قرار داد. از میان این نیکان، عده ای را برگزید که همان مؤمنان هستند و از میان مؤمنان اولیاء را برگزید. از میان اولیاء خاصانی را برگزید که همان انبیاء هستند و از میان انبیاء پاکانی را برگزید که همان انبیاء صاحب شریعت هستند و از میان این پاکان صاحب شریعت عده ای را بعنوان رسول گزینش کرد. از میان آنها یکی را برگزید که در ظاهر از آنهاست ولی در حقیقت از آنها نیست، زیرا او بر تمام خلائق هیمنه دارد و این برگزیده را بالاترین مظهر اسمای خود گردانید. (الفتوحات مکیه ج ۲ ص ۷۳) پس ستون نظام هستی یعنی نبی اکرم (ص) در بین رسولان که هیچ متکثری با او هموردی ندارد پس او آخرین گزینش نظام خلقت و کوثری است که خداوند در قرآن با کلمه أصطفی بهترین خلق خود را معرفی کرد. خداوند در قرآن برگزیدگان خود را با عباراتی مانند "یا اهل الکتاب" - "یا ایها الذین آمنوا" - "یا اولی البصار" - یا اولی الالباب" - بعد وادی ایمن نبوت و رسالت را با "یا ایها الرسل" یاد می کند پس از آن وارد اقلیم انبیاء اولوالعزم می شود و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسول نام می برد. بعد شمیم ولایت را بطور ویژه در گوش جان انسان کامل یعنی حضرت رسول نواخته با کلمات (شاهداو مبشرا و نذیرا) (احزاب/۴۵/۴۶) و یا خطاب "یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک (مائده/۶۷) آخرین پیام

ابلاغ برای تجلی صفوت (أصطفی) ولایت تا هر گونه کدورت از جامعه بشری رخت بر بندد. و در این فراز خداوند متعال می فرماید:

به سبب علمتان خداوند شما را بر گزید آن علمی که خود در اختیار شما گذاشت و شما شایستگی خود را نسبت به آن نشان دادید . براستی چه کسی می تواند غیر از ائمه مخزن علم الهی و اسرار او باشد؟

و ارضاکم لغیبہ: شما را پسندید برای آگاهی بر غیب خویش

إرتضی = صیغه اول ماضی باب افتعال از ریشه " رضی " است. واژه إرتضاء در رساندن رضای کامل تر بکار می رود.

غیب مقابل شهادت بکار می رود (عالم الغیب و الشهادة) به چیزی که با حواس ظاهری ادراک نشود. انسان مؤمن ، عبودیت و اطاعت بی چون و چرا از خدا تنها وسیله نیل انسان به مقامات معنوی است چنین سالکی مطیع خدا و به قضا و قدر او راضی است. ائمه اطهار(ع) اوج قلّه عبودیت هستند و خداوند شما را برگزید برای علم خود چون بارزترین علم خداوند همانا علم غیب است . غیب دو قسم است مشهود و عینی- ورود حضرت رسول به مگه که در کتابهای پیشین الهی یاد شده بود و از اخبار غیبی بود روزی مشهود شد. وجود ائمه روزی مشهود و امروز از اخبار غیبی است بویژه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

امام هر وقت بخواهد می تواند از غیب آگاه شود لیکن وقتی او اراده کرد چیزی را بداند خدا به او تعلیم می دهد. اگر غالیان و افراط گرایان گفتند که ائمه(ع) بصورت استقلالی از علم غیب بر خوردارند باید دانست که این گونه سخنان، شدیداً از سوی ائمه مورد انکار قرار گرفته و قائلان را لعن و مورد طعن قرار می دهند، پس خداوند بر آگاهی شما از غیب خویش رضایت داده است.

واختارکم لسره:

اختار در اصل "اختیر" صیغه اول باب افتعال – از ریشه خَیر است. به معنای برگزیدن و اقدام کردن و تمایل یافتن است .

تفاوت سرّ و غیب- غیب به اموری گفته می شود که خود به خود مخفی و ناپیداست و افراد عادی به آن دسترسی ندارند. مثل اخبار گذشتگان که بنا بر اخفای آن نیست و تنها گذشت زمان پرده بر آن انداخته ، غیب است. سرّ به اموری گفته می شود که بر مخفی کردن و پنهان نگه داشتن آن اصرار باشد مثل یوسف که اصرار داشت ماجرای خود را از برادرانش مخفی نگه دارد و آن را آشکار کند.

واجتباکم بقدرته:

إجتبی فعل ماضی است و مصدر آن إجتباء است که مشتق از "جبا" است. مفردات راغب گفته است معنای إجتباء عبد ، تخصیص دادن بنده به فیض الهی که از آن حاصل می شود. پس معنای عبارت خداوند به قدرت کامله خویش شما را تخصیص داد به فیوضات ربّانیو کرامت های انسانی و از این

نظر شما را غرق در نعمتهای معنوی ساخت و این مقام و منزلت کسبی و تحصیلی نبود بلکه لطف و کرم پروردگار است که به هر بنده ای که بخواهد عطا می فرماید" ذلک فضل الله یوتیه من یشاء * فأجتبناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم" (انعام / ۸۷) - " ولکن الله یجتبی من رُسُلُه من یشاء" (آل عمران / ۱۷۹)

وَأَعَزَّاهُمْ بِهَدَاهِ:

مصدر " اعزاز" است یعنی خداوند شما را عزیز گرداند به سبب هدایت و راهنمایی خود و به عبارت دیگر عزت و حیثیت شما از هدایت حق سرچشمه می گیرد و دیگر اینکه عزت واقعی به سبب طاعت و عبودیت حق به دست می آید که از ثمرات هدایت استو انبیاء و اوصیاء هم آنچه دارند از همین طرق عائد آنان شده است. عزت دو قسم است: عزت مصنوعی و واقعی، عزت مصنوعی عزتی است که معلول دسته بندیها و گروه بازیهاست به این معنی که اشخاص اطراف انسان جمع شوند و از او ترویج نمایند و او را در جامعه پر و بال دهند و گاهی در رأس جامعه قرار دهند مثل سلاطین و رؤسای جمهور - که این عزت چند روزی بیش دوام ندارد و همین که مردند و یا از قدرت افتادند دیگر قیمتی ندارند و اکثرا مطرود و ملعون جامعه می شوند. اما عزت واقعی آن است که بر اثر لیاقت و شایستگی شخص به دست می آید مانند اِتصاف به کمالات انسانی و عبودیت و بندگی حق که این عزت دوام دارد چون در قلوب مردم ریشه دوانیده و خداوند محبت او را در قلبها قرار داده است و به دست آوردن چنین عزتی جزء در پرتو عبودیت امکان پذیر نیست و عزت انبیاء و اوصیاء از این قبیل است "تعزّمن تشاء و تدلّ من یشاء بیدک الخیر ائک علی کلّ شیء قدیر" (آل عمران ۲۶/). پس نتیجه این است که عزت را از خداوند تعالی باید خواست و نه از غیر او و خدا هم عزت را به کسی می دهد که راه عبودیت را در پیش گرفته و امر او را انجام دهد و نواهی او را ترک کند.

شخصی به حضرت رضا(ع) در حضور مأمور خلیفه عباسی جسارت کرد و گفت: ای پسر موسی این جعفر این عزت که نصیب تو شده است از برکات امیرالمؤمنین مأمون است که تو را ولیعهد خود قرار داد و اگر نبود این لطف و عنایت مأمون تو هم مانند سایر افراد بودی و عزت نداشتی. حضرت رضا(ع) در جواب او فرمودند: اشتباه می کنی عزت ما خدادادی است و بر اثر طاعت حق به دست ما رسیده است و ما هر چه داریم از عبودیت و بندگی او داریم. ما در برابر عظمت او خاضع شدیم و بر ماسوای او امیر گشتیم. او محبت ما را در دل مردم قرار داد تا مردم ما را دوست بدارند. مأمون اگر عزتی دارد برای خود حفظ کند که ما احتیاجی به عزت خلقی نداریم و حق هم همین است. اگر مأمون و امثال او عزت واقعی داشتند پس عزت آنان کجا رفت و چرا بعد از مرگ ملعون و مطرود جامعه شدند با آنکه حکومت داشتند و اهل بیت منزوی شده بودند و مظلوم بودند مع الوصف در دلهای مردم پاک سرشت قرار دارند و مردم آنان را دوست می دارند و برای آنان در ایام عزا، عزاداری و در اعیاد جشنها برپا می کنند و مال و جانشان را فدا می کنند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

وخصکم ببرهانه:

خص، شکاف است و اختصاص به معنای جدا کردن چیزی- زیرا هنگامی که کسی یا چیزی از دیگران جدا می گردد در حقیقت بین او و دیگران شکاف می افتد. فقر را هم خصاصه می گویند که بر اثر آن شکافی در زندگی فقیر می افتد .

برهان اهل بیت (ع) یعنی همان حجت بر خلق داشتن است. به این معنی که یک از شما معصومین در عصر خود حجت بالغة الهیه بر خلق هستید. و خداوند متعال مردم را مأمور به اطاعت از شما کرده است. پس اگر اطاعت شما را نکنند فردای قیامت مسئولند و نمی توانند بگویند ما نمی دانستیم . آنگاه که در قیامت مطعین از طاغین جدا می شوند این جدائی و این برنامه با برهان و دلیل انجام می گیرد و آن وجود حجت الهی در دنیا است.

وانتجبکم لنوره:

انتجب مصدر انتجاب است و فعل ثلاثی مجرد آن نجب است. و نجابت به معنای فضیلت است بعضی نجیب را کریم الاصل یعنی صاحب اصالت دانسته اند. ولی در باب افتعال برگزیدن معنا می شود. یعنی خداوند شما را برگزید برای نور خود یعنی شما را نور حق قرار داد – در مقام برگزیدن یعنی تنها نوری که شایسته است به حق اضافه شود نور شماس است و اگر نور شما نبود پس انوار انبیاء و اوصیاء اثری و خبری نبود و انوار ائمه هم با نور رسول الله(ص) یکی هستند.

ایدکم بروحه:

اید از ریشه " اید" است صیغه اول تفعیل ، قدرت ، قوت ، حفظ

روح از "ریح" مشتق است و واو بر اثر کسره ماقبل قلب به یاء شده است. ماده روح بر وسعت و گشایش دلالت می کند – روح همان روح انسانی است- ولی رُوح = وزیدن باد- اضافه روح به خدا اضافه تشریفی برای تعظیم است.

روح چند قسم است : ۱- روح نفخی = نفخ فیه من روحیه(مجادله ۹) همان روح مادی بدن است که حیات پیدا می کند. ۲- روح تأییدی که به روح ایمان تغییر پیدا می کند ایدهم بروح منه(مجادله ۲۲) حیات معنوی – نورانیت باطن – استقامت در انجام دادن تکالیف – روح ایمان یا روح تأیید همان است که به انسان حیات معنوی می بخشد (ویژه مؤمنان و اصحاب یمین) ۳- روح القدس برای انبیاء و امام که هیچگاه دچار لغزش نمی شوند. ۴- روح حیات و قوت و شهوت ویژه کافران و بهائم است.

ورضیکم خلفاء فی أرضه:

رضی مصدر آن رضایت است. خلفا از ریشه خلف است . خَلف و خَلَف (به سکون لام) به معنی جانشینی است. (جانشین خوب و جانشین بد) زنها را خوالف گویند چون هنگام عزیمت مردان به میدان جهاد ، تجارت ، جانشین آنها در خانه می شود.(رضوا بان یكونوا مع الخوالف) (توبه ۸۷/ و ۹۳) بالاترین مقام : ائی جاعل فی الارض خلیفة (بقره/ ۳۰) ة برای مبالغه است. خداوند در این

تعیین راضی و خوشنود است و این کلام صریح است در این که ائمه خلفاء رسول اند و خلیفه رسول خلیفه خداست. و خلیفه از لغزش قولاً و فعلاً باید بر کنار باشد تا عنوان خلافت صدق کند زیرا اگر خلیفه دچار خطا و سهو و نسیان بشود مردمی که از او اطاعت می کنند در ضلالت و گمراهی و تباهی قرار می گیرند. و خود خلیفه باید مفترض الطاعة باشد یعنی اطاعت از خدا را واجب بدانند بدانند که معصیت آنان معصیت خداست. در غیر اینصورت مردم آزاد می شوند و اطاعت را واجب نمی دانند "وأطيعوا الله و أطيعوا الرسول و اولی المر منکم" این آیه دلالت بر مفترض الطاعة بودن خلفاء راستین اند. خلیفه را باید مستخلف عنه تعیین نماید. پس چگونه می توان گفت مردم حق دارند برای خدای حی، حاضر، قدیر، مدبر، و حکیم جانشین تعیین کنند. جانشینی حضرت رسول(ص) هم بدست خداوند است و ابلاغش بدست رسول گرامی اسلام است. دوم، خلیفه باید مظهر کامل صفات الهی باشد مانند، علم، قدرت، سخاوت، شجاعت، و غیره... تا عنوان خلافت از جمیع جهات بر او صادق آید. پس آنان خلیفه حق هستند در تمام زمین و اطاعت از آنان (ائمه دوازده گانه) بر تمام موجودات واجب و همه باید ولایت آنان را قبول کنند در غیر اینصورت مسئولند.

و حجاً علی بریته:

حج = جمع حجت که به معنای دلیل است. بریة به معنای خلق است یعنی شما حجت‌های حق بر خلق هستید "اولئک هم خیر البریة" در مقابل در قرآن است که "شر البریة" یعنی آنان بهترین خلق و اینان بدترین خلق اند. پس ائمه حجت‌های خدا بر ذوی العقول هستند. بریة مشتق از بری است به معنای اینکه شما را خدا از کتم عدم بوجود آورد و بعضی به معنای تراب گرفته اند "خلقکم من تراب" شما حجت‌های خدا بر خلق هستید پس اطاعت از شما واجب است.

لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها: اگر حجت در روزی زمین نباشد زمین اهلیش را به خود فرو می برد، پس بقاء زمین به وجود حجت است، و در حدیث دیگر در بحار الانوار فرمودند: الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق "یعنی حجت قبل از خلق بود و با خلق خواهد بود و بعد از خلق ایضا خواهد بود و معنای بعد از خلق آن است که آخرین انسانی که از دنیا می رود حجت است تا مخلوق بدون حجت نباشد. پس بعد از حجت مخلوقی نخواهد بود و به عبارت دیگر انقراض عالم وجود مساوق است با انقراض حجت.

وانصارا لدینه:

انصار جمع ناصر به معنای یار و معین و کلمه دین معانی زیادی دارد مانند جزاء، حساب، ملک، سلطان، حکم، و امثال ذلک و در اینجا مقصود دین و مذهب است که همان اسلام است یعنی شما نصرت کنندگان دین خدا هستید. انّ الدین عند الله الاسلام (ال عمران / ۱۹) و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین (ال عمران / ۸۵) ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (مائده / ۳) پس دین یعنی مجموع قوانین و احکامی که رسول خدا برای ارشاد و هدایت خلق از طرف خدا در یافت کرده است. دین از نظر معنوی این است که: ناصر دین در حقیقت کسی است که خود را بی قید و شرط در اختیار دین قرار دهد و در یک کلام خود را برای دین بخواهد نه دین را برای خود. تطبیق زندگی بر اساس دین همچنانکه اهل بیت و خود را برای دین می خواستند و لذا در راه نصرت دین از همه چیز گذشتند و حتی جان خود را در این راه

مقدس فدا کردند . و مدافعان حرمین ائمه و حضرت زینب جان خود را برای حفظ حرمین شریفه فدا می کنند. یا علماء و بزرگان اهل معنویت چگونه در مبارزه با نفس اماره از خواستهای باطنی و شهوتی گذشتند . ویا اصحاب و یاران حضرت رسول(ص) و ائمه (ع) در طول زندگی خود همواره از دین دفاع و حمایت کردند و شمشیر های آنان بر کفار و منافقین نصرت بر دین بود. استاد عالم شیخ انصاری روزی وارد خانه شدند و دیدند خانم چادرشب نو خریده است. پس سوال کردند؟! این از کجا آمده ؟ خانم پاسخ دادند : شما همیشه برای خرید سه سیرگوشت به من پول می دادید . من صرف جویی کردم دو سیر گوشت می خریدم و بقیه را جمع کردم تا این چادر شب را خریدم . شیخ ناراحت شد و فرمود: اگر ما دوسیر گوشت بر ایمان کافی بود باید همان دوسیر را پول می دادم . شما سریعاً این پارچه را پس دهید که بیت المال است. این طریق بزرگان و علماء است در حمایت از دین خدا.

ماجرای عارف شدن میرزا جواد آقا ملکی تبریزی



میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - استاد اخلاق امام(ره)- در نجف، شاگرد چهره های برجسته ای بود که در نهایت به آخوند ملاحسینقلی همدانی می رسد که داستان زندگی او نیز داستان عجیب و شنیدنی است.

این عارف بالله بعد از شیخ انصاری در مقام مرجعیت شیعه قرار گرفت، ولی مرحوم آیت الله سید علی شوشتری اجازه نداد که او مرجع تقلید شود و گفت: خدا شما را برای مرجع تقلید شدن نیافریده است، اگر طبل مرجعیت بزنید، قیامت گریبانت را می گیرند، خدا تو را ساخته است که با این نفس و علمی که به تو داده است، انسان بسازی، نه فقه و اصول بگویی!

از مرحوم ملکی آثار ارزنده ای از جمله اسرار الصلاة، المراقبات، اعمال السنة، رساله ای در فقه و رساله لقاء الله به جای مانده است، این عالم ربانی سر انجام پس از یک عمر تلاش در راه تهذیب انسان ها در سحرگاه یازدهم ذی الحجه سال ۱۳۴۴ قمری به دیار باقی شتافت و در قبرستان شیخان قم به خاک سپرده شد.

مرحوم حاج میرزا جواد آقا تبریزی از منظر رهبری

آیت‌الله خامنه‌ای رهنمودهایی به مناسبت ماه مبارک رمضان سال گذشته تحت عنوان «سی روز، سی گفتار» ایراد کردند که در روز دهم به بحث «تکبر مانع تکامل» پرداختند. قسمتی از بیانات معظمله به مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی اختصاص داشت که در ادامه می‌آید:

شنیدم مرحوم حاج میرزا جواد آقای تبریزی معروف -که از بزرگان اولیا و عرفا و مردان صاحب‌دل زمان خودش بوده است- اوایی که برای تحصیل وارد نجف شد، با این‌که طلبه بود ولی به شیوه اعیان و اشراف حرکت می‌کرد.

نوکری دنبال سرش بود و پوستینی قیمتی روی دوشش می‌انداخت و لباس‌های فاخری می‌پوشید؛ چون از خانواده اعیان و اشراف بود و پدرش در تبریز ملک‌التجار بوده یا از خانواده ملک‌التجار بودند. ایشان طلبه و اهل فضل و اهل معنا بود و بعد از آن‌که توفیق شامل حال این جوان صالح و مؤمن شد، به در خانه عارف معروف آن روزگار، استاد علم اخلاق و معرفت و توحید، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی -که در زمان خودش در نجف، مرجع و ملجأ و قبله اهل معنا و اهل دل بوده است و حتی بزرگان می‌رفتند در محضر ایشان می‌نشستند و استفاده می‌کردند- راهنمایی شد.

روز اولی که مرحوم حاج میرزا جوادآقا، با آن هیئت یک طلبه اعیان و اشراف متعین به درس آخوند ملاحسینقلی همدانی می‌رود، وقتی که می‌خواهد وارد مجلس درس بشود، آخوند ملاحسینقلی همدانی، از آن جا صدا می‌زند که همان‌جا -یعنی همان دم در، روی کفش‌ها- بنشین. حاج میرزا جواد آقا هم همان‌جا می‌نشیند. البته به او بر می‌خورد و احساس اهانت می‌کند، اما خود این و تحمل این تربیت و ریاضت الهی او را پیش می‌برد. جلسات درس را ادامه می‌دهد. استاد را -آن‌چنان‌که حق آن استاد بوده- گرامی می‌دارد و به مجلس درس او می‌رود.

یک روز در مجلس درس (یا) بعد که درس تمام می‌شود، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی به حاج میرزا جوادآقا رو می‌کند و می‌گوید: برو این قلیان را برای من چاق کن و بیاور! بلند می‌شود، قلیان را بیرون می‌برد؛ اما چه طور چنین کاری بکند؟! اعیان، اعیان‌زاده، جلوی جمعیت، با آن لباس‌های فاخر! ببینید، انسان‌های صالح و بزرگ را این طور تربیت می‌کردند، قلیان را می‌برد به نوکرش که بیرون در ایستاده بود می‌دهد و می‌گوید: این قلیان را چاق کن و بیاور. او می‌رود قلیان را درست می‌کند و می‌آورد به میرزا جوادآقا می‌دهد و ایشان قلیان را وارد مجلس می‌کند. البته این هم که قلیان را به دست بگیرد و داخل مجلس بیاورد، کار مهم و سنگینی بوده است؛ اما مرحوم آخوند ملاحسینقلی می‌گوید که خواستم خودت قلیان را درست کنی، نه این‌که بدهی نوکرت درست کند! این، شکستن آن من متعرض فضول موجب شرک انسانی در وجود انسان است. این، آن منیت و خودبزرگ‌بینی و خودشگفتی و برای خود ارزش و مقامی در مقابل حق قابل شدن را از بین می‌برد و او را وارد جاده‌ای می‌کند و به مدارج کمالی می‌رساند که مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی به آن مقامات رسید. او در زمان حیات خود، قبله اهل معنا بود و امروز قبر آن بزرگوار، محل توجه اهل باطن و اهل معناست. بنابراین قدم اول، شکستن من درونی هر انسانی است که اگر انسان، دایم

او را با توجه و تذکر و موعظه و ریاضت -همین‌طور ریاضت‌ها- پست و زبون و حقیر نکند، در وجود او رشد خواهد کرد و فرعونی خواهد شد.

ایشان طریق مطلوب را برای راه معرفت نفس گفتند: چون نفس انسانی تا از عالم مثال خود نگذشته، به عالم عقلی نخواهد رسید؛ و تا به عالم عقلی نرسیده، حقیقت معرفت حاصل نبوده و به مطلوب نخواهد رسید؛ لذا به جهت اتمام این مقصود مرحوم مغفور (جزاه الله عنا خیر جزاء المعلمین) می فرمودند که: باید انسان یک مقدار زیاده بر معقول تقلیل غذا و استراحت بکند تا جنبه حیوانیت کمتر و روحانیت قوت بگیرد،

و میزان آن را هم چنین می فرمود: اولاً انسان روز و شب زیاده از دو وعده غذا نخورد، حتی تنقل مابین‌الغذاییین نکند. ثانیاً هر موقع غذا می خورد باید مثلاً یک ساعت بعد از گرسنگی بخورد و آنقدر بخورد که تمام سیر نشود. این در کمّ غذا، و کیفیت باید غیر از آداب معروفه، گوشت زیاد نخورد، به این معنا که شب و روز هر دو نخورد و در هر هفته دو سه دفعه هر دو را یعنی هم روز و هم شب را ترک کند و یکی هم اگر تواند للتکّیف نخورد و لا محاله آجیل خور نباشد، اگر احیاناً وقتی نفسش زیاد مطالبه آجیل کرد استخاره کند و اگر بتواند روزه های سه روز هر ماه را ترک نکند.

و اما تقلیل خواب می فرمودند: شبانه روز شش ساعت بخوابد و البته در حفظ لسان و مجانیت اهل غفلت اهتمام زیاد نماید. اینها در تقلیل حیوانیت کفایت می کند و اما تقویت روحانیت: اولاً باید هم و حزن قلبی به جهت عدم وصول به مطلوب داشته باشد. ثانیاً تا می تواند ذکر و فکر را ترک نکند که این دو جناح سیر آسمان معرفت است .

در ذکر عمده سفارش انکار صبح و شام اهمّ آن که در اخبار وارد شده و اهمّ تعقیبات، صلوات و عمده ترین ذکر، وقت خواب که در اخبار مأثور است، لا سیّما متطهراً در حال ذکر به خواب رود. و در باب شب خیزی می فرمود: زمستان ها سه ساعت، تابستان ها یک و نیم ساعت و می فرمودند: که من در سجده ذکر یونسیه - یعنی در مداومت آن که شبانه روزی ترک نشود ، هر چه زیادتیر توان کردن اثرش زیادتیر، اقل اقل آن چهارصد مرتبه است - خیلی اثر ها دیده ام، خودم تجربه کرده ام، چند نفر هم مدعی تجربه اند. یکی هم قرآن که خوانده می شود به قصد هدیه ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) خوانده می شود .

بازگشت به ایران از نجف اشرف:

آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در سال ۱۳۲۱ قمری / ۱۲۷۰ شمسی به ایران بازگشت و به زادگاهش تبریز رفت. (وفات ایشان در سال ۱۳۴۳/ و قبر ایشان در شیخان قم است)

جاذبه معنوی او روشن ضمیران پاک را بسان پروانه‌هایی عاشق گرداگردش به پرواز درآورد و از محضر پر فیض وی آنان را سیراب ساخت.

در این سالها بود که واقعه مشروطه پدید آمد و ارتش روسیه بخشی از آذربایجان را اشغال کرد، مردم بی‌پناه آن خطه به خاک و خون کشیده شدند و شهر تبریز محاصره شد.

راهی غیر از ترک دیار باقی نماند. از این رو حاج میرزا جواد آقا به دور از چشم متجاوزان رو به سوی تهران گذارد و از آنجا به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام شتافت. سپس به قم مهاجرت کرد و این شهر را وطن خویش قرار داد.

ارمغان ارزشمند دوران تحصیل و تدریس حاج میرزا جواد آقا، ژرف‌نگری و اندیشمندی بسیار نسبت به اوضاع جهان بود.

وی صاحب سیرتی سیاسی شده بود و همواره حوادث را با دیده بصیرت و بینش می‌نگریست. حکومت زمان خود را مردود می‌دانست و صاحب منصبان را افرادی ناپاک و غاصب می‌شمرد. هیچ‌گاه روی خوش به آنان نشان نمی‌داد و با زبان دعا، ناخرسندی خویش را نسبت به اوضاع ابراز می‌کرد. افرادی که برای مشورت به حضورش می‌شتافتند از قبول کارهای دولتی منصرف می‌ساخت و سردمداران حکومت را همچون ستمگران بنی امیه و بنی عباس قلمداد می‌کرد.

تدریس و تهذیب در قم

سال ۱۳۲۹ ق. قم پذیرای وجود حاج میرزا جواد آقا شد. در آن ایام این شهر از حداقل امکانات محروم بود، جمعیتی اندک داشت و هنوز حوزه علمیّه کنونی تأسیس نشده بود.

این عارف فرزانه اندکی پس از ورود، به درخواست برخی از افراد پارسا، جلسات درس و محافل اخلاق برپا کرد.

درس «فقه» که متن آن مفاتیح فیض کاشانی بود و در پی آن درس «اخلاق و عرفان» برای عموم مردم که در مدرسه فیضیه تشکیل می‌شد.

درس دیگری برای بعضی از خواص در منزل حاج میرزا برقرار می‌شد که اخلاق و عرفان بود.

و حفظة لسره و خزنة لعلمه و مستودعاً لحكمته:

حفظة جمع حافظ و خزنة جمع خازن به معنای خزینه دار است. مستودع به معنای به ودیعت سپرده شده یعنی شما حافظین سرّ خدا و خازنین علم خدا و مکان ودیعه برای حکمت خدا هستید پس حکمت او در سینه های شما بودیعت سپرده شده است. در فراز های قبلی این کلمات بررسی شده است. مستودع، امانتها از لحاظ کوتاهی یا بلندی مدّت با یکدیگر فرق می کند از این جهت تقسیم به "مستقر" و "مستودع" می شود. در قرآن کریم آنچه راجع به علم خداوند "مستقر و مستودع" بیان شده ناظر به قرار نسبی است نه ذاتی. زیرا وقتی اصل وجود هر دابة ودیعه و عاریه باشد آر میدان او در آشیانه یا آغل و مانند آن حتما مستودع خواهد بود نه مستقر.

مستقر محل استقرار و مستودع مکانی که ودیعه را در آن قرار می دهند. و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین. "فمنکم من هو فی مستقر و منکم من هو فی مستودع- هو الذی انشاکم من نفس واحده- نسل حاضر بشر با همه انتشار و کثرتی که دارد منتهی به یک نفر است و آن آدم است که قرآن او را مبداء نسل بشر فعلی دانسته است. و مراد از مستقر آن افرادی است که دوران سیر در اصلاّب راطی کرده و متولد شده و در زمین که قرارگاه نوع بشر است مستقر گشته و مراد از مستودع آن افرادی است که هنوز سیر در اصلاّب را تمام نکرده و به دنیا نیامده و بعداً متولد خواهند شد. (ترجمه تفسیر المیزان ج ۷ ص ۳۹۹)

امام باقر (ع) {کتاب کمپانی ص ۳۲۵} در روایتی می فرماید: ای مردم به درستی که اهل بیت پیامبر شما را بر تمام خلق شرف و فضیلت داد و خداوند آنان را حافظین اسرار خود قرار داد و علم خود را در آنان به ودیعت سپرد پس اهل بیت پایه های دین و آگاهان بر علم حق هستند که به آنان عطا شده است. خداوند انوار مقدسه آنان را قبل از سایر موجودات آفرید و در سایه عرش خود قرار داد و آنان را از میان مخلوق برگزید پس قرار داد آنان را داناترین مخلوق و راه حق را به آنان نشان داد پس آنان امامان هدایت شده از طرف خدا و پیشوایان نیکانند. احادیث در این باب بسیار است.

ترجمة لوحیه و ارکانا لتوحیده و شهداء علی خلقه: شما ترجمه کنندگان وحی خدا و پایه های توحید او و شاهد و ناظر بر اعمال خلق خدا هستید.

تراجم بر کسی اطلاق می شود که لفظی را بر زبان دیگر بیان کند. وحی عبارت از القاء کلام خفی و شرح آن گذشت. ارکان جمع رکن. شهداء جمع شاهد.

تردید نیست در اینکه خداوند به لسان وحی با رسولان خود سخن گفته است حالا چه بوسیله جبرئیل که امین بر وحی است و چه مستقیم و بدون واسطه پس اگر به واسطه باشد وحی و اگر بدون واسطه باشد الهام است. (سوره شوری ۵۱) و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب- پس لسان وحی غیر از لسان بشر است. پس خداوند زمانی که احکام دین و غیره را بر سبیل وحی بر رسول خود نازل می فرماید فقط رسول خدا با زبان وحی آشنا است و دیگران از آن اطلاعی ندارند و رسول آنچه را که بر او وحی می شود با زبان بشری و مردمی برای مردم بیان می کند تا

به آن عمل کنند . پس بشارت و آگاهی مردم در مرحله انسان سازی ابتدا با حضرت رسول(ص) و بعد کسانی که وارث علم رسول باشند که غیر از ائمه معصومین (ع) دیگران واجد این شرایط نیستند.

قال رسول الله (ص) أنا مدينة العلم و علی بابها معنای حدیث این است که هر کس بخواهد از علوم رسول الله (ص) آگاهی پیدا کند باید از طریق علی(ع) آگاه شود و این سمت بعد از علی(ع) برای دیگر اولاد حضرت می باشد. پس بر هر مسلمان واجب است که احکام دین خود را از عترت بگیرد.

ارکان توحید چیست ؟ ائمه معصومین ارکان و پایه های توحید هستند به این معنی که توحید واقعی یعنی توحید ذاتی و صفاتی و افعالی خداوند است و بشر برای رسیدن به توحید واقعی به معلم و راهنما محتاج است. پس معلوم است که آنان واسطه در ایجادند زیرا خداوند فرمود: " لو لاک لما خلقت الافلاک " بنابراین هر کس بخواهد خدا را بشناسد باید از طریق آنان بشناسد. زیرا آنان به خدا نزدیکترند و چون نزدیکتر هستند خدا را بهتر می شناسند. در نتیجه ارکان توحید حقیقی آنان اند.

شهداء علی خلقه:

ائمه(ع) شاهد و ناظر اعمال خلق هستند. "و كذلك جعلناکم أمة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم(بقره ۱۴۳) امام باقر (ع) می فرماید : ما امة وسط هستیم. و نیز می فرمایند: " نحن الامة الوسط و نحن شهداء الله علی خلقه و حجته فی أرضه- ما یمیم امت وسط و ما یمیم شهداء بر خلق و حجته او در روی زمین- ابوالقاسم حسکانی از علماء عامه است در کتاب شواهد التنزیل از سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده است که فرمودند : إن الله تعالی إیانا عنی بقوله لتکونوا شهداء علی الناس و رسول الله شاهدٌ علینا و نحن شهداء الله علی خلقه و حجته فی أرضه - امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید : به درستی که خداوند ما را قصد فرمود از آیه - و رسول خدا شاهد بر ما و ما شاهد بر مردم هستیم و حجته او بر روی زمین می باشیم. که روایات و آیات قرآن در این مورد بسیار زیاد است. برآستی منظور از شهادت چیست؟ در آن سه قول است؛ اول آنکه مقصود از شهادت بر مردم شهادت بر اعمال آنان است آن اعمالی که بر خلاف حق در دنیا انجام داده است. دوم مقصود بیان حق و دین است ؛ یعنی امامان شهادت می دهند که حق را به مردم گفته اند و احکام دین را بیان نموده اند چنانکه رسول هم شهادت می دهد که دین را به اوصیاء رسانده است. سوم آنکه امامان شهادت می دهند برای انبیاء سلف که آنان احکام را به مردم ابلاغ نموده اند و ائمه مقصود است نه نبی و رسول. خلاصه هر کس در دنیا ائمه را به ولایت تصدیق کند ائمه هم در قیامت او را تصدیق می نمایند. و هر کس ایشان را تکذیب کرده باشد او را تکذیبش می کنند و این است معنای شهادت بر خلق. امام صادق (ع) بر آیه " إعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المؤمنون " قال: هو رسول الله و الائمة تعرض علیهم أعمال العباد کلّ خمیس..... امام در تفسیر این آیه فرمودند اعمال بر رسول خدا و ائمه هر پنجشنبه عرضه می گردد. یعنی شما ائمه معصوم بر اعمال خلق شاهد یعنی حاضر و ناظر هستید.

و اعلام لعباده و منارا فی بلاده و أدلاء علی صراط: شما نشانه ها برای بندگان و محل نور در آبادیها و شهرها و راهنمایان به راه خدا هستید.

اعلام جمع علم یعنی نشانه - عباد جمع عبد یعنی بنده - منار از نور یعنی محل و مکان نور - بلاد جمع بلد به معنای شهر و آبادی. ادلاء جمع دلیل است به معنای راهنما است -

خدا را چگونه بشناسیم؟ اگر بخواهید خدا را بشناسید باید از طریق ائمه (ع) بشناسید. یعنی علم شما نشانه علم خدا و قدرت شما نشانه قدرت خدا و عدالت شما نشانه عدالت خدا و صداقت شما نشانه صدق خدا و اینکه تمام صفات شما نشانه هایی بارز از حق هستند و هیچ نشانه ای برای خداشناسی بهتر از شما نیست. پس امیرالمؤمنین فرمودند: معرفتی بالنورانیة و معرفة الله- (حدیث مشهور نورانیت امیرالمؤمنین) "حدیث معرفت امام به نورانیت، همان حدیثی است که مجلسی در بحار الانوار به نقل از کتابی قدیمی که نویسنده اش نامعلوم بوده، نقل کرده است

ما هم در جستجویی که داشتیم، به این جا رسیدیم که قدیمی ترین منبع در حال حاضر برای این حدیث بحار الانوار می باشد

به لحاظ سندی این حدیث مرسل است و روایاتش معلوم نیستند و نمی توان به لحاظ سندی آن را قبول کرد، اما مضمون و متن با زیارت جامعه کبیره و روایات فراوانی که در شأن اهل بیت وارد شده، شبیه است و مضمون آن با مبانی عقلی و شرعی و قرآنی و روایی منافات ندارد

مقام اولیای خدا که به نهایت بندگی رسیده و از جانب خدا برگزیده و ردای خلافت الهی بر آنان پوشانده شده، بزرگتر از آن است که در وهم و تصور ما در آید از این رو در روایات هم امامان فرموده اند

(لا تتجاوزوا بنا العبودية ، ثم قولوا فينا ما شئتم ولن تبلغوا)

ما را از بندگی بالاتر نبرید و غیر آن در باره ما هرچه می خواهید از فضیلت بگوئید که باز هم به حدی که ما هستیم، نمی رسید. (مرکز پاسخگویی به سئوالات دینی)

حدیث معرفت حضرت امیرالمؤمنین به نورانیت:

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا حدیث معرفت حضرت امیرالمؤمنین به نورانیت معتبر است؟
پاسخ: با سلام و آرزوی قبولی طاعات و عبادات شما و سپاس از ارتباطتان با مرکز ملی پاسخگویی به سئوالات دینی؛

اگر منظور شما احادیثی است که بر خلقت نورانی پیامبر و امامان قبل از خلقت عالم و آدم دلالت دارد، بله این احادیث معتبر می باشند.

در روایات اسلامی، اولین مخلوق، حتی قبل از خلقت ملائکه و عرش و کرسی و...، نور رسول خدا و اهل بیت ایشان معرفی شده است.

امام علی(ع): خداوند نور رسول الله را قبل از خلق آسمان ها و عرش و کرسی آفرید ۱ و فرمود: اولین مخلوق خدا ارواح ما (چهارده معصوم) بود. پس ما به یگانه شمردن و ستایش خدا رو آوردیم. سپس ملائکه را خلق کرد و وقتی آنان ارواح ما را به صورت نور واحد دیدند، شخصیت ما را بزرگ شمردند و ما تسبیح خدا گفتیم تا ملائکه بدانند که ما آفریدگان اوییم و او از صفات ما منزّه و پیراسته است و ملائکه به تسبیح ما، تسبیح گفتند(۲)

بنابراین، ارواح نورانی چهارده معصوم قبل از همه خلایق، از جمله ملائکه، خلق شده و در عرش تسبیح گوی خدا بوده اند. (۳) همه خلایق از جمله ملائکه مقرب، بعد از آن ها خلق گشته و از آن ها تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل خدا را یاد گرفته اند؛ اما این حدیثی را که نوشته اید، در کتب معتبر

حدیث نیافتیم

در کتاب "البراهین القاطعه" تألیف محمد جعفر استر آبادی از علمای قرن سیزدهم و در "مستدرک سفینه البحار" به نقل از صاحب "بستان الکرامه" این حدیث را نقل کرده و ظاهراً در "انوار النعمانیه" سید نعمت الله جزایری هم این حدیث آمده است؛ ولی منبع معتبر این حدیث، در هیچ کدام ذکر نشده است. روایت به شرح زیر است:

« أن جبرئیل (ع) کان جالسا عند النبی (ص) فدخل علی (ع) فقام له جبرئیل (ع) فقال النبی (ص) « لجرئیل: «أتقوم لهذا الفتی؟» فقال جبرئیل: إن هذا له علی حقّ التعلیم، فقال (ص): «کیف ذلك التعلیم یا جبرئیل؟» فقال: لَمَا خلقني الله تعالی سألني: من أنت؟ و ما اسمك؟ و من أنا؟ و ما اسمي؟ فتحرّرت فی ردّ الجواب، و بقیت ساکنا، ثمّ حضر هذا الشابّ فی عالم الأنوار، و علمني الجواب، فقال هذا: «قل: أنت الربّ الجلیل، و أنا العبد الذلیل، و اسمي جبرئیل»؛ و لهذا قمت إجلالا له و عظمته فقال النبی: «کم عمرک یا جبرئیل؟» فقال: إنّ لله نجما یطلع من العرش فی کلّ ثلاثین ألف سنة مرّة واحدة، و قد شاهدته طالعا ثلاثین ألف مرّة، فقال له رسول الله (ص) إذا رأیت ذلك النجم هل تعرفه؟» فقال: کیف لا أعرفه؟! فقال النبی لعلی: «خذ العمامة من جبهتك» « فلما كشفها و رآها جبرئیل (ع) رأى ذلك النجم فی جبهة علی»؛ ٤

روزی جبرئیل در خدمت پیامبر (ص) مشغول صحبت بود که حضرت علی (ع) وارد شد. جبرئیل « چون آن حضرت را دید، برخاست و شرایط تعظیم به جای آورد

پیامبر (ص) فرمود: ای جبرئیل! از چه جهت به این جوان تعظیم می کنی؟ عرض کرد: چگونه تعظیم نکنم که او را بر من، حق تعظیم است!

فرمود: چه تعلیمی؟ عرض کرد: در وقتی که حق تعالی مرا خلق کرد، از من پرسید: تو کیستی و من کیستم؟ من در جواب متحیر ماندم، و مدتی در مقام جواب ساکت بودم که این جوان در عالم نور به من ظاهر گردید، و این طور به من تعلیم داد که بگو: تو پروردگار جلیل و جمیلی و من بنده ذلیل و جبرئیل. از این جهت، او را که دیدم، تعظیمش کرد.

پیامبر (ص) پرسید: مدت عمر تو چند سال است؟ عرض کرد: ای رسول خدا! در آسمان ستاره ای هست که هر سی هزار سال یک بار طلوع می کند، من او را سی هزار بار دیده ام. حضرت فرمود: اگر آن ستاره را ببینی، می شناسی؟ عرض کرد: چگونه نشناسم!

حضرت به امام علی (ع) دستور داد تا عمامه از سر بردارد و وقتی امام عمامه از سر برداشت، آن ستاره را در پیشانی امام دید.

- ١- شیخ صدوق، خصال، انتشارات اسلامی، قم، ١٣٦٢ ش، ص ٤٨٢ .
- ٢- حسن بن سلیمان حلی، المحتضر، نجف، المکتبه الحیدریه، ١٣٨٢ ش، ص ٢٥٥
- ٣- کلینی، کافی، پنجم، تهران، دار المتب الاسلامیه، ١٣٦٣ ش، ج ١، ص ٥٣١
- ٤- استر آبادی محمد جعفر، البراهین القاطعه (چهل حدیث در فضیلت علی (ع))، اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٣٨٢، ص ٣١١-٣١٢ به نقل از انوار النعمانیه، ج ١، ص ١٥؛ نمازی شاهرودی، مستدرک سفینه البحار، قم، انتشارات اسلامی، ١٤١٨ ق، ج ٢، ص ٢٤

" اعلام لعباده یعنی شما نشانه های دین خدا هستید و مردم دین را از شما می آموزند. و یا شما در . بین مردم نشانه های کامل انسانیت هستید زیرا صفات و ملکات فاضله بطور کامل در شما جمع است. و دیگر مجه اعلام لعباد اینکه شما سادات عباد هستید یعنی مطیع و مطاع پروردگار خود هستید چون علم به معنای سید و آقای قوم آمده است که برای هدایت قوم هستید. قال فی قوله تعالی " و علامات و بالنجم هم یهتدون"(نحل ۱۶) . امام صادق(ع) می فرماید : النجم رسول الله و العلامات الائمه..

و مناراً فی بلاده:

خاصیت نور آن است که در تاریکی ها از آن استفاده می شود ظاهر بالذات و مظهر للغیر است و اوصیاء رسول بعد از رسول همین خاصیت را داشته و دارند. حتی امروز که ما ایشان را نمی بینیم با یاد نام آنها و زیارت حرم مطهر ایشان از نور ایشان بهره می گیریم گویی روبرو ما ایستاده اند و یک به یک را نظاره می کنند و به درد دل همه انسانها گوش فرا می دهند . مناره های ایشان نورانیت معنوی دارد . قبور ایشان در هر شهر و بلاد موضع نور است. پس امروزه نورانیت معصومین در مدینه و عراق و ایران می درخشد پس ذریه ایشان نیز (امامزادگان) ایضاً به نوبه خود نور هستند.

سالک راه حق بیا نور هدی زما طلب نور بصیرت از در عترت مصطفی طلب

و ادلاء علی صراطه:

منظور از صراط ، صراط مستقیم حق است که خداوند در سوره حمد می فرماید: " اهدنا الصراط المستقیم)در عالم تکوین صراط مستقیم بعد از رسول خدا به علی(ع) و اولاد علی تعبیر شده است موسی ابن جعفر (ع) می فرماید: مقصود از صراط ولایت ما اهل بیت است. ثعلبی از بُرید نقل کرده است که صراط مستقیم صراط محمد و آل محمد است اما روایات شیعه در این باب فوق حدّ احصاء است و عن ابی جعفر (ع) (امام محمد باقر(ع): و انّ هذا صراطی مستقیماً فاتّبِعوه ؛ این راه مستقیم من است از آن متابعت کنید ، فرمودند: آل محمد الصراط الذی ذلّ علیه یعنی مقصود از صراط آل محمد است که خدا مردم را به آن دلالت کرده است.

عصمکم الله من الزلّ و امنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً

عصم به معنای امساک است. بعضی گفته اند به معنای حفظ است. زلّ به معنای خطا و لغزش است بعضی گفته اند به معنای ارتکاب معصیت است . آمن از مصدر ایمان (أمن که همزه قلب به الف شده) - فتن جمع فتنه است به معنی کفر و گمراهی و جنون و عذاب و مرض- طهر به معنای پاک کردن و تطهیر است- دنس یعنی کثافات و پلیدی است. اذهب ماضی از باب افعال یعنی بردن. رجس پلیدی - خداوند شما را از لغزش و گناه حفظ فرمود و از شرّ فتنه ها در امان داشت و از پلیدیها (پلیدیهای باطنی مانند بخل و حسد و امثال آن) پاک فرمود . مقصود اصلی از تمام این فصل در زیارت بیان معنای عصمت است . عصمت برای ائمه(ع) ثابت است. دیگر اینکه مقام عصمت الهی است بدلیل عقلی و اگر اهل بیت گناه کرده بودند تمام نویسندگان دوران ایشان آنرا نقل می کردند پس بنا بر دلیل نقلی اهل بیت بی گناه هستند و معصوم زیرا جانشین معصوم باید معصوم باشد.(و جعلناهم

ائمه يهدون بأمرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و إقام الصلوة و ايتاء الزكوة ... (انبیاء/ ۷۳) و خداوند شما را از فتنه های روزگار که موجب گمراهی و ضلالت است حفظ فرمود. و این هم دلیل دیگری است بر عصمت. دنس در این مقام پاکی نسب است. امامان معصوم از نظر نسب پاک و از نظر ظاهر هم پاک و پاکیزه به دنیا آمدند. تمام اولاد آدم وقتی بدنیا می آیند کثافت همراه آنها هست پس آنان را می شویند تا پاکیزه شوند ولی معصومین چنین نیستند و پاکیزه و ختنه شده از مادر متولد می شوند و این بهترین دلیل برای شناخت علی (ع) و مادرش فاطمه بنت اسد است که در خانه خدا، کعبه بدنیا آمد که از مسلمات غیر قابل انکار است و هیچ کس حتی غیر مسلمان این موضوع را انکار نکرده است. شکاف روی دیوار کعبه و سه روز بسته شدن در کعبه مضافا به اینکه آب در آنجا نبود تا خانه را بشویند زیرا نجاست آنجا نبود. و این همان مسئله عصمت است.

پس خداوند رجس و پلیدی را از اهل بیت خود دور ساخت چون آنان خطا و لغزش نداشتند. هر کس قرآن را قبول دارد آیه تطهیر و این قسمت از دعا را که دلالت بر آیه دارد باید قبول داشته باشد. چهل و یک روایت در ذیل آیه تطهیر از طریق اهل سنت و سی و چهار حدیث از طریق شیعه نقل شده است. روایت اهل سنت از مسند احمد بن حنبل از شداد بن عماره نقل شده: داخل شدم بر واثله بن الاصقع و نزد او عده ای نشسته که سب بر علی می گفتند و من هم با آنان گفتم. واثله بمن گفت آیا می خواهی خبر دهم تورا به آنچه از رسول خدا دیدم، گفتم: بلی، گفت خدمت فاطمه رسیدم و از احوال علی جويا شدم فرمود: علی خدمت رسول خدا است پس منتظر ماندم. ناگاه رسول خدا وارد شد در حالیکه حسنین و علی او را همراهی می کردند و دست آنان در دست رسول خدا بود پس رسول خدا علی و فاطمه را جلو طلبید و در مقابل خود نشاند و حسنین بر دو طرف او بودند پس جامه ای بر سر آنان کشید و فرمود: ائما یرید الله لیذهب عنکم الرجس (احادیث در صحاح سته از اهل سنت در این باب بسیار است) شیخ طوسی در کتاب امالی به سند امیر المؤمنین (ع) نقل می کند: علی (ع) فرمودند: رسول خدا هر صبح می آید درب خانه ما و می فرمود نماز، نماز، خداوند شما را رحمت کند، ائما یرید الله لیذهب.....

علامه حلی در شرح باب الحادی عشر ص ۲۴۹، در بیان وجوب عصمت امام (ع) می گوید:

واجب است امام معصوم باشد وگرنه تسلسل لازم می آید زیرا که غرض از نصب امام یکی منع کردن ظالمست از ظلم و داد مظلوم گرفتن است از ظالم و اگر جایز شد که امام معصوم نباشد شاید خودش ظلم کند آنگاه محتاج باشد به امامی که او را منع کند از ظلم و داد مظلوم را از او بگیرد و شاید آن امام نیز ظلم کند پس بر او نیز امامی لازم است و همچنین در آن امام و بعد از او پس تسلسل لازم آید که آن محالست و دلیل دیگر اینکه اگر امام معصوم نباشد ممکنست که معصیتی از او صادر شود در اینصورت اگر واجب باشد نهی کردن او را از آن منکر پس از برای او وقعی باقی نماند در دلها و از اعتبار بیفتند در نزد مردم و دیگر کسی اطاعت نکند او را و فایده نصب او بر طرف شود و اگر واجب نباشد انکار بر او و نهی از معصیت، لازم آید که امر به معروف و نهی از منکر واجب نباشد و آن محالست و دلیل دیگر اینکه امام حافظ شرع است پس ناچار باید معصوم و دیگر کسی اطاعت نکند او را و فایده نصب او بر طرف شود و اگر واجب نباشد انکار بر او و نهی از معصیت لازم آید که امر به معروف و نهی از منکر واجب نباشد و آن محالست

و دلیل دیگر اینکه امام حافظ شرع است پس ناچار باید معصوم باشد تا شرع از زیادتی و نقصان ایمن باشد. دلیل دیگر آیه شریفه است که خدا می فرماید: " و اذ بتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاطمه قال ائی جاعلك للناس اماما قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین" (بقره/۱۲۴) هنگامی که خدا ابراهیم را با کلماتی بیازمود و او همه را به اتمام رسانید، گفت: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: از خاندانم چطور؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد. مراد به عهد در آیه عهد امامت است به جهت دلالت صدر آیه که خدای تعالی خطاب فرمود به ابراهیم (ع) که من ترا امام قرار دادم برای مردم و این کرامت بعد از ان بود که او را نبی و خلیل قرار داده بود. پس ابراهیم (ع) در خواست کرد از خدای خود که از ذریه او نیز امام قرار دهد پس این آیه نازل شد و به این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل نمود و او در برگزیدگان خدا قرار گرفت. ایشان در ادامه می گویند: این کلام اشاره براه شناختن امام و اجتماع مسلمین است بر اینکه هر کس را که خدا و رسول او یا امام سابق معین نمایند برای امامت و صریحا بیان کنند شخص او را باسم و رسم او، امام خواهد بود و نزاعی که هست در این است که آیا راهی دیگر هست برای تعیین امام یا نه؟ پس امامیه گفته اند که راه منحصر است در نص زیرا که مابیان نمودیم شرط بودن عصمت را در امام و عصمت امری است که ما بیان نمودیم شرط بودن عصمت را در امام و عصمت امری است پنهانی که مطلع نمی شود بر آن مگر کسی که مطلع و عالمست بر آشکار و پنهان بندگان و آن خداوند عالمست و در اینصورت کسی نمی داند که عصمت در کدام شخص موجود است مگر به بیان خداوند تعالی که عالمست بر هر امر نهانی و بیان الهی بیکی از دو چیز متحقق می شود یکی آنکه پیغمبر خود را خبر دهد از آن و او خبر دهد ما را به اخبار او و معین نماید امام را و دیگر آنکه اظهار معجزه نماید بر دست او که بر صدق او در ادعاء امامت شهادت دهد. اهل سنت گویند که هر کسی را که امت قابل دانند برای امامت و با او بیعت کنند و غالب شود به شوکت خود بر بلاد اسلام و امام باشد.

پس ثابت شد که باید امام منصوب از جانب خدا باشد.

فِعْظَمْتُمْ جَلَالَهُ وَ اَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَ مَجَدَّتُمْ كَرَمَهُ وَ اُدْمَتُمْ نَكَرَهُ وَ وَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ وَ اَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ

عظم = تعظیم اکبرتھم = اکبر فعل ماضی از باب افعال، مصدر اکبار است. مجد مصدر آن تمجید است. ادمتم از ریشه ادام - یدیم و مصدر ان ادامه است. وکد = مصدر آن توکید است. احکمتم، باب افعال مصدر آن احکام است. ترجمه: پس تعظیم نمودید جلال حق را و بزرگ دانستید شأن او را و تمجید نمودید کرم او را و عطای او را و ادامه دادید ذکر او را، و مؤکد کردید میثاق او را و محکم ساختید عقد و پیمان طاعت او را. معصومین (ع) بیش از همه جلال و عظمت الهی و بزرگی و شأن او را مورد تمجید قرار دادند. چون معرفت ایشان به خدا در حد کمال است و کسی که عظمت پروردگار را درک کند پس در برابر او خاشع و سر تعظیم فرود می آورد و برای هیچ موجودی غیر از او عظمت قائل نیست. (رجوع شود به خطبه متقین نهج البلاغه)

انسانی که عظمت الهی را شناخت از باطل و بی راه متنفر است و در افعال و گفتار خود را حفظ می کند. پس نام او را نمی برد مگر با عظمت، و قسم به نام او نمی خورد مگر در مواقع ضرورت و لزوم، تواضع نمی کند مگر برای او، و اطاعت بی قید و شرط نمی کند مگر از او، و ترس و وحشت نمی کند مگر از او. و در تمام امور او را شاهد و ناظر می داند و آئی از او غفلت نمی کند و رضای خلق را بر رضای او ترجیح نمی دهد و در تمام امور توکل می نماید، زیرا می داند از دست دیگری

کاری ساخته نیست. آنچه باید دانست اینکه تعظیم خداوند فقط به لسان نیست بلکه به عمل و قلب هم هست و اگر آنچه را که می داند در قالب عمل پیاده نکند تعظیم حق نکرده است. پس ثابت شد که هیچ مخلوقی نمی تواند حق را در قول و عمل و نیت پیاده کند جزء اولیاء الهی. شما شأن حق را بزرگ دانستید یعنی در برابر قضا و قدر الهی سر تسلیم فرود آوردید و زبان به شکایت نگشودید یعنی هر چه او داد اگر فقر بود یا غنا و اگر صحت بود یا مرض و اگر سرور بود یا غم و اندوه همه را به جان خریدید و گفتید " الهی رضی بقضائک ف و تسلیمأ لامرک لا معبود سواک.

و مجدتم کرمه = مردم به سبب وجود شما احسان و کرم الهی را شناختند و شما احسان و نعمت الهی را گسترش دادید و ظاهر ساختید و و به مردم نشان دادید.

و ادمتم ذکره = و شما مداومت بر ذکر الهی داشتید (قلبی- زبانی - عملی) و هیچگاه از ادامه ذکر غفلت نکردید زیرا در معصوم سهو و نسیان وجود ندارد. امام صادق(ع) فرمودند: ما من شیء الا و له حدٌ ینتهی الیه الا الذکر فلیس له حدٌ ینتهی الیه یعنی برای هر چیزی حدّ است غیر از ذکر که حدّ ندارد. پس وقتی معرفت با یاد خدا تقویت شود محبت به خدا پیدا می شود و مرتبه شدید تر آن محبت به عشق می انجامد و عاشق هیچگاه از معشوق غافل نیست.

و وکدتم میثاقه: میثاق همان عهد و پیمان در روز آلت بسته شده است. ولی گروهی فراموش کرده و به عهد خود و کتاب خود پای بند نشدند مثل قوم بنی اسرائیل- ولی معصومین هیچگاه عهد خود را فراموش نکردند و در هدایت خلق تخلف نکردند و این دلیل بر عصمت آنان است. **و ا حکمتم عقد طاعته** و از اطاعت خدا سرپیچی نکردند. و منظور از این فراز مطیع بودن بی قید و شرط است ولی دشمنان شیعه و امامت بعد از فوت حضرت رسول(ص) با غصب خلافت پیمان شکنی کردند و دین خدا را بر اساس هوا و هوس اداره کردند و آنچه که نباید بشود صورت پذیرفت و مسلمانان تا به امروز شیوه صحیح دین را بر مبنای ولایت و امامت گم کرده و سرگردانی و تقلید از بیگانه را شیوه هرزگی خود قرار دادند و بدبختی را در جوامع اسلامی با بذر نفاق آبیاری کردند به گونه ای که نسلهای بعدی تمام حقایق اسلامی و حق گرائی را در ردیف خرافه معنا می کنند و توانایی درک معضلات را ندارند پس روز به روز در فتنه های جدید وارد شده و در نتیجه راه نجاتی برای خود نمی یابند و غرق می شوند .

کی تواند که شود هستی بخش

ذات نایافته از هستی بخش

و نصحتم له فی السرّ و العلانیة

نصح از مصدر نُصح به معنای مودّت و دوستی خالص است. و به قولی دیگر موعظه است و معنای عبارت آن است که شما ائمه معصومین مردم را برای رضای خدا در آشکار و نهان ارشاد کردید. نصیحت مخصوص انبیاء و اوصیاء نیست. نصیحت باید خالص برای خدا باشد یعنی ناصح هیچ هدفی و غرضی جز رضای حق نداشته باشد و اینچنین نصیحت مخصوص انبیاء و اوصیاء است. امیرالمؤمنین علی(ع) فرمودند: یکی از حقوق واجبه الهیه بر بندگان آن است که حتی الامکان از نصیحت خودداری نکنند و بر اقامه حدود الهی با یکدیگر کوشا باشند. (خطبه ۲۱۶)

خلاصه کلام این که سعادت و خوشبختی جامعه در سایه دو امر است؛ اول، امام عادل، ناصح، مشفق، دُوم پذیرش و قبول نمودن مردم و اطاعت از امام. بدبختی زمانی برای یک جامعه رقم می خورد که امام واجد شرایط نباشد و مردم پیرو امام خود نباشند و این بدبختی از سقیفه بنی ساعده شروع شد چون آنان فاسق و فاسد بودند و مردم را از دین خسته و بیزار کردند و این دردی است که فعلا دوا ندارد و دوی آن دست امام زمان (ع) است.

و دعوتهم الی سبیلہ بالحکمة و الموعدة الحسنة

قال الله تعالى: " ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعدة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن " (نحل ۱۲۵)

ای رسول ما مردم را به راه خدایت با حکمت و موعدة نیکو دعوت فرما و با آنان به طریق احسن مجادله نما، اساس دعوت انبیاء بر همین اصل استوار است و اوصیاء آنان هم از این روش پسندیده تبعیت نمودند و مردم را به خدا دعوت کردند ولی نه با زور و تحکم و فشار بلکه با خُلق خوش و زبان ملایم و معاشرت نیکو و عقلا دین را نمی شود با زور و فشار و تهدید بر کسی تحمیل نمود. کسی که اعتقاد به دین ندارد پذیرش ندارد. اعتقاد پایه و اساس دین است پس پذیرفتنی است به هرحال باید از راهی وارد شد که قابل پذیرش باشد و نفوس پذیرای آن گردد و این همان روش رسول و اوصیاء است. با مرگ پیامبر وحی منقطع شد ولی دستورات سازنده خداوند بر جامعه بشری و ارشاد دینی تا قیامت باقی است زیرا خداوند در هیچ عصر و زمانی جامعه بشر را بدون حجت نگذاشته و نخواهد گذاشت. و این فراز از دعا مطابق قرآن راه و روشی را ارائه می کند تا ارکان دین متزلزل نشود و روحانیت بی آبرو نگردند و اعتقادات مردم خراب و از بین نرود و در یک کلام جامعه به سقوط نکشد.

وبذلتم أنفسکم فی مرضاتہ :

بذلتم = بخشش مرضاة از فعل رضی به معنای خوشنودی - شما از بذل جان در راه رضای حق مضایقه نکردید و به عبارت دیگر جانتان را در راه دین خدا فدا کردید. ائمه (ع) می فرمایند: ما مَنّا الا مقتول او مسموم، یعنی نیست از ما معصومین مگر آنکه کشته شود و یا مسموم گردد. مسئولیت پذیری ناشی از ایمان است و تمام مسائل از احساس مسئولیت ریشه می گیرد و کسی که مسئولیت پذیر نباشد ایمان ندارد و منافق و فاسق از این دسته هستند. مخالفت اهل بیت با حکام وقت و تذکرات به مردم و آگاه کردن آنان جزء مسئولیت آنان بود. گرچه در برابر حکام سکوت کردند و آنان هر کاری توانستند بر علیه اسلام و مسلمین انجام دادند. همین شهادت ائمه (ع) در مسیر رضای خدا، خود بیان کننده این است که ایشان جان خود را روی این مخالفت گذاشتند تا دین زنده بماند و نسلهای بعد مبارزه علیه حکام جور و ظلم را شیوه خود سازند.

وصبرتم علی ما اصابکم فی جنبه

صبر، صبر عبارتند از حبس نفس بر چیزی که عقل و شرع حکم کند. در روایات صبر بر معصیت و صبر بر مصیبت و صبر بر طاعات سفارش شده است. و کسی که صبر دارد بی تابی نمی کند و نفس خود را برای رسیدن به معبود یکتا از هوسهای دنیایی و وسوسها و استرسها و افسردگیها که

همه ناشی از توجه به دنیا و امورات آن است باز می دارد . پس صبر در امورات در مقابل بلیات و آلام جسمانی و روحی دو اجر دارد اجر شهادت و اجر صابرين . پس در این فراز می شناسیم ائمه (ع) را که تمام مرارت و سختی ها را تحمل کردند در حالیکه صبر آنان در تمام امور قابل وصف نیست . **قال رسول الله (ص): ما اودى نبى بمثل ما اوديت**، هیچ پیامبری به قدر من آزار ندید پس هیچ پیامبری مانند ایشان صبر نکرد . قال امير المؤمنين (ع): **صبرت و فى العين قذى و فى الحلق شجى** ، آری ترانی نهبا- صبر نمودم مانند کسی که تیر به چشم او خلیده باشد یا استخوان در گلوی او مانده باشد چگونه چنین نباشم در صورتی که می بینم حقم را غارت کردند. امام حسن (ع) تمام لعن و سبّ بر پدر بزرگوارشان را می دید ولی صبر می کردند . صبر اهل بیت بر مصیبت عاشورا - صبر امام چهارم در اسارت و اهانت بر خود و اهل بیت توسط دشمنان دین و اسلام عبیدالله بن زیاد و یزید مست و کافر . باید تحمل را با لغت صبر اشتباه نگرفت . همه تحمل می کنند ولی صبور نیستند . معاویه هم خیلی چیز ها را تحمل می کرد بخاطر قدرت و مکنات خود و سوار شدن بر مردم، ولی صبور نبود . صبر زمانی تحقق می باید که برای رضایت خدا باشد . درجه صبر اخلاص در عمل است . کسی که صبور باشد توکل بر خدا دارد پس او بیراهه نمی نرود زیرا انسان صبور حرکتش در زندگی جلوه ای از عقل و بینش است و انسان عاقل شکست ناپذیر است . صبر دژی است برای نگهداری انسان تا از پا نیفتد و تند باد حوادث او را به زانو در نیورد . صبر مرز ایمان است صبر یعنی جزع نکردن پیش غیر خدا ست . تنها صبر است که خیر کثیر و اجر فراوان در پی دارد و آدمی را به منزل سعادت می رساند .

و اقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة

اصل لغت صلوة به معنی دعا بوده و در اثر کثرت نقل به نماز تعبیه شده است؛ در اصطلاح اهل شریعت اسم است برای ارکان مخصوصه . زکوة مصدر است و فعل آن زکی به معنای طهر یعنی طهارت و پاکی است نماز و زکات از واجبات و ضروریات دین است . و رابطه ای بین نماز و زکات است یعنی کسی که زکات ندهد نماز قبول نمی شود و منکر زکات کافر است .

وامرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر

معروف یعنی هر فعل و قولی که شرع و یا عقل آن را قبول کند و منکر عبارتند از هر فعل و قولی که مورد انکار شرع و عقل باشد . در شرع مقدس اسلام اهمّ واجبات را امر به معروف و نهی از منکر قرار داده است و بسیار بر آن تکیه می کند . نفع طاعت و ضرر معصیت متوجه به خود بنده است . اگر بنده خدا چیزی را سر جایش درست قرار دهد معروف را انجام داده است و اگر به دین و شریعت اسلامی بی توجه باشد مانند علف هرز می ماند که هر مکانی را به خود اختصاص می دهد و این منکر است . رسول الله صلی الله علیه و آله : **لا یأمر بالمعروف و لا ینهی عن المنکر إلا من کان فیہ ثلاث خصال** : رقیق بما یأمر به رقیق فیما ینهی عنه ، عدل فیما یأمر به عدل فیما ینهی عنه ، عالم بما یأمر به عالم بما ینهی عنه . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : امر به معروف و نهی از منکر نکند مگر کسی که سه خصلت در او باشد: در امر و نهی خود، طریق مدارا پیش گیرد . در امر و نهی خود، به عدالت رفتار کند و به آنچه امر و نهی می کند، دانا باشد . النوادر للراوندي : ۱۹۵/۱۴۳ . الإمام علی علیه السلام : **کفی بالمرء جهلاً أن ینکر علی الناس ما یأتی مثله** . امام علی علیه السلام

در نادانی انسان همین بس که بر مردم کارهایی را خُرده بگیرد که مانند آنها را خود انجام می دهد. غرر الحکم : ۷۰۷۳

کمترین مرحله امر به معروف:

رسولُ اللهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَ ذَلِكَ أَوْعَفُ الْإِيمَانِ . پیامبر خدا صلى الله عليه و آله : هر يك از شما منكرى را دید باید با دست خود آن را تغییر دهد. اگر نتوانست، با زبانش تغییر دهد (اعتراض کند) و باز اگر نتوانست، در قلبش آن را انکار کند و این ضعیف ترین مرحله ایمان است. الترغیب و الترهیب : ۱/۲۲۳/۳.

رسولُ اللهِ صلى الله عليه و آله : كَيْفَ بَكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ ، وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ ، وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ؟ ! ... كَيْفَ بَكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ ؟ ! ... كَيْفَ بَكُمْ إِذَا رَأَيْتُمْ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا ؟ ! پیامبر خدا صلى الله عليه و آله : چه حالى خواهید داشت آن گاه که زنانتان فاسد شوند و جوانانتان نابکار شوند و شما امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟ ... چه حالى خواهید داشت آن گاه که به زشت کاری فرمان رانید و از خوبیها باز دارید؟ ... چه حالى خواهید داشت آن گاه که خوب را زشت شمردید و زشت را نیکو؟ تهذیب الأحکام : ۳۵۹/۱۷۷/۶.

الإمامُ عليُّ عليه السلام : إِلَى اللَّهِ أَشْكَو مِنْ مَعَشَرَ يَعْيشُونَ جَهْلًا ، وَ يَمُوتُونَ ضَلَالًا ... وَ لَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرٌ مِنَ الْمَعْرُوفِ ، وَ لَا أَعْرَفٌ مِنَ الْمُنْكَرِ ! امام على عليه السلام : به خدا شكایت می برم از گروهی که نادان زندگی می کنند و گمراه می میرند... و در نزد آنها چیزی زشت تر از نیکى و خوبتر از زشتى نیست! نهج البلاغة : الخطبة ۱۷.

الإمامُ عليُّ عليه السلام : إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ ، وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ ... وَ لَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ ، وَ لَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ ! امام على عليه السلام : پس از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که در آن زمان چیزی پنهانتر از حق و چیزی آشکارتر از باطل نیست... و در شهرها چیزی نا پسندتر از کار نیک و پسندیده تر از کار زشت وجود ندارد! نهج البلاغة : الخطبة ۱۴۷.

الإمامُ الصَّادِقُ عليه السلام : وَيْلٌ لِمَنْ يَأْمُرُ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمَعْرُوفِ ! امام صادق عليه السلام : وای بر کسی که به زشت کاری فرمان می دهد و از خوبیها باز می دارد! الزهد للحسين بن سعيد : ۲۹۰/۱۰۶.

الإمامُ الصَّادِقُ عليه السلام : إِنَّ رَجُلًا مِنْ خَنَعِمٍ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَخْبِرْنِي ... أَيُّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؟ قَالَ : الشَّرْكَ بِاللَّهِ ، قَالَ : ثُمَّ مَاذَا ؟ قَالَ : فَطِيعَةُ الرَّجْمِ ، قَالَ : ثُمَّ مَاذَا ؟ قَالَ : الْأَمْرُ بِالْمُنْكَرِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمَعْرُوفِ . امام صادق عليه السلام : مردی از خنعم خدمت رسول خدا صلى الله عليه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! به من بفرمایید... کدام کارها نزد خداوند عزَّ و جَلَّ منفورتر است؟ حضرت فرمود: شرك و ورزیدن به

خدا. عرض کرد: سپس چه کاری؟ فرمود: بریدن پیوند خویشاوندی. عرض کرد: بعد چه کاری؟ فرمود: فرمان دادن به زشت کاری ها و بازداشتن از خوبیها. تهذیب الأحكام: ۳۵۵/۱۷۶/۶.

امر به معروف و ترس از مردم

الترغیب و الترهیب : قال رسولُ الله صلى الله عليه و آله : لا يُحَقَّرَنَّ أَحَدُكُمْ نَفْسَهُ . قالوا: يا رسولَ الله ، و كيفَ يُحَقَّرُ أَحَدُنَا نَفْسَهُ ؟ قالَ : يَرى أنَّ عَلَيْهِ مَقَالاً ، ثُمَّ لا يَقولُ فِيهِ ، فيَقولُ اللهُ عَزَّ و جَلَّ يَوْمَ القِيامَةِ : ما مَعَكَ أن تَقولَ في كذا و كذا ؟ فيقولُ : خَشِيَةُ النَّاسِ ! فيقولُ : فإِيايَ كُنْتَ أَحَقَّ أن تُخشى .
الترغیب و الترهیب : پیامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود : هیچ يك از شما نباید خود را كوچك كند. عرض كردند: ای رسول خدا! چگونه کسی از ما خود را كوچك می كند؟ فرمود: به این ترتیب كه در جایی خود را موظف به سخن گفتن بدانند و چیزی نگویند. خداوند عزّ و جلّ در روز قیامت به او می فرماید: چه چیز مانع از آن شد كه درباره فلان و بهمان چیز سخنی نگویی؟ عرض می كند: ترس از مردم! خداوند می فرماید:

(الترغیب و الترهیب : ۱۴/۲۲۷/۳)

چرا به گنهگاران اعتراض نمی کنید.

الإمامُ الصادقُ عليه السلام : (- لِقَوْمٍ مِنْ أَصْحابِهِ -) : إِنَّهُ قَدْ حَقَّ لِي أَنْ أَخْذَ الْبَرِيءَ مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ ، وَ كَيْفَ لا يَحِقُّ لِي ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ يَبْلُغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ الْقَبِيحُ وَ لا تُنْكِرُونَ عَلَيْهِ وَ لا تَهْجُرُونَهُ وَ لا تُؤَدُّونَهُ حَتَّى يَبْرُكَهُ ؟ ! امام صادق عليه السلام (- خطاب به گروهی از اصحاب خود -) فرمود : من حقّ دارم بی گناه شما را به سبب گنه کارتان مؤاخذه کنم. چرا حق نداشته باشم، در حالی كه وقتی شما از كار زشت فردی از افراد خود خبردار می شوید به او اعتراض نمی كنید و با وی قهر نمی كنید و ادبیتش نمی كنید تا از كار زشت خود دست بردارد. تهذیب الأحكام: ۳۷۵/۱۸۱/۶ .

و جاهدتم في الله حق جهاده:

جاهد فعل ماضی و مصدر آن مجاهده است و جهاد در لغت به معنای مشقت است یعنی شما در راه خدا حقّ جهاد را اداء نمودید. جهاد امامان در عرصه تبیین دین ، بصورت فرهنگی ، سیاسی ، مبارزه با تهاجم فرهنگی ویا در عرصه نظامی بصورت دفاع از دین در برابر كفار و منافقین بوده است. امام علی(ع) همانطور كه در جبهه رزم نظامی اهتمام داشت حضور در جبهه فرهنگی را وظیفه حكومت می دانست. امام علی و فرزندانسان در جبهه فرهنگی تلاش گسترده ای داشته اند و شاگردانی را تربیت کرده اند مثل جابر عبدالله انصاری، حبيب بن مظاهر، حجر بن عدی، سلیمان بن سرد خزاعی ، سلیم بن قیس هلالی ، كمیل بن زیاد نخعی، میثم تمار كه هر کدام سفیران نور بودند. قیام امام حسین(ع) قیام فرهنگی و سیاسی بوده كه پیام استقامت در راه حق ، ایثار در ره حق را به انسان تا قیامت آموخت. امام صادق(ع): الجهاد افضل الاشياء بعد الفرائض، بهترین چیزها بعد از واجبات جهاد است. ولی بدانید كه امروز صهیونیسم و مسیحیت و وهابیت از واژه های اسلامی استفاده می كنند و آن را در مجاورت واژه های خود قرار می دهند و به این طریق عظمت حق را كمرنگ می كنند. مثل جهاد و تروریسم ویا علی و معاویه كه امیرالمؤمنین در این خصوص فرمودند

روزگار آن قدر مرا پایین می آورد و پایین که می گویند علی و معاویه- یعنی دو جناح حق و باطل در مجاورت هم که عظمت حق را کم رنگ نماید. و یا جهاد و تروریسم را در یک فضا تعریف می کند بر طبق امیال و خواسته های خود، که هریک از تروریستها کار قبیح خود را جهاد بدانند. و مثال دیگر که فساد و زنا را رنگ دین بدهند بگویند جهاد نکاح. این فرموده علی ابن ابیطالب را نباید فراموش کرد: "... و تعلیمکم کیلا تجهلوا او تأدیبکم کما یعلموا" شما را تعلیم دهم تا نادان ننمایید و آداب آموزم تا بدانید. ولی سقیفه راه حق را باطل نشان داد و راه باطل را حق و به سر اسلام اینگونه آورد که امروزه در جهان شاهد آنیم.

معرفی مجاهد

مجاهد بر کسی اطلاق می شود که با دشمن جنگ کند پس اگر دشمن شیطان باشد جهاد با شیطان و اگر دشمن کافر باشد جهاد با کفار و اگر دشمن نفس اماره باشد جهاد بانفس است. پس در کلّ جهاد دو قسم است: جهاد با دشمن برای حفظ حریم اسلام، جهاد با شیطان و نفس اماره که قسم اول جهاد اصغر و قسم دوم جهاد اکبر می نامند. و جاهدتم فی الله حقّ جهاده؛ یعنی جهاد شما اختصاص به یک قسم خاص ندارد و در تمام شئون مجاهد هستید اگر رسیدن به هدف که همانا رضای خدا و نصرت دین او است از طریق جنگ با شمشیر و سلاح در برابر همان، و اگر با مال باشد به مال و اگر با بیان و مجادله باشد به نحو احسن و اگر به اظهار علم و جهل زدائی باشد با علم و اگر به قلم باشد با قلم به هر وسیله تکلیف بر مسلمانان است که فداکاری کنند و جهادشان هم بر اساس اخلاص باشد اگرچه که در مسیر نصرت دین به شهادت برسند. و این است حق جهاد و جهاد حق.

حتی اعلنتم دعوته

أعلن به معنای آشکار نمودن است. یعنی انقدر به جهاد ادامه دادید تا آنکه آشکار نمودید دعوت حق را و مراد همان دعوتی است که در قرآن آمده " ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة(نحل ۱۲۵) این همان دعوتی است که حضرت رسول (ص) و بعد از ایشان ائمه معصومین مأمور به تبلیغ آن بودند و علارقم خواسته های دشمنان دین و ممانعت آنها و تبلیغات سوء آنان، این دعوت گسترش یافت و از جزیره العرب بانگ توحید در سراسر جهان طنین انداز شد و آن مرهون مجاهدات و فداکاریهای اهل بیت (ع) بوده و هست.

وبینتم فرائضه واقمتم حدوده و نشرتم شرایع احکامه و سننتم سنّته و صرتم فی ذلک منه الی الرضا

بین = تبیین و فرائض = واجب یعنی شما به واسطه مجاهدتهای خویش دعوت حق را آشکار و واجبات دین را بیان کردید. و آنچه که انجامش در قرآن آمده بود مثل نماز و روزه و حج، شما آنرا تأویل کردید زیرا بعد از فوت حضرت رسول (ص) جز احکام کلی اسلام چیزی گفته نشده بود و شما اهل بیت آنرا در بین مردم تأویل و تفسیر کردید. و آنچه بیان گردید حفظ اصول دین و توجه به فروع دین بود. فروع دین تقلیدی است و اصول دین اعتقادی. پس مجاهدت اهل بیت در این راستا مجاهدت گسترده ای بود زیرا تا پایه های اعتقادی مردم درست نشود فرائض و آموزش احکام به مردم صورت پسندیده ای ندارد.

وَأَقِمْتُمْ حُدُودَهُ:

اقامه حد= بر پای انداز. در این که معصومین (ع) در اجرای حدود و میزان الهی کوتاهی نکردند. مانند قوانین و احکام سرقت و شرب خمر و حدّ زنا – زیرا اجرای حد برای همه و در هر مقامی بود و از ملاکت دیگران باکی نداشتند. زیرا رضای خدا را بر رضای خلق در جمیع شئون ترجیح می دادند. نجاشی شاعر در بار خلافت آن حضرت در ماه رمضان در کوفه شرب خمر نمود علی(ع) بر او اجرای حدّ نمود و چند تازیانه برای تعزیر اضافه نمود. نجاشی گفت: این زیادتی برای چه بود. امام فرمودند: برای آنکه احترام ماه مبارک رمضان را مراعات ننمودی. یعنی گناه در ماه رمضان جرم آن بیشتر است. و این روش برای تمام اهل بیت ثابت بود. حدود واجبات و حدود مستحبات و حدود مکروهات و حدود محرّمات در اسلام باید توسط مسلمانان شناخته شود تا مثل نجاشی بعد از اقامه حدود آزرده خاطر نشود تا به دامان دشمنان دین پناه ببرد.

وَنَشَرْتُمْ شَرَائِعَ احْكَام

نشر= توسعه و شرایع جمع شریعت است نشر شرایع دینی همان تقلین است که قبلا در مورد آن صحبت شد.

وَسَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ

من سنّ سنّته حسنه فله اجر من عمل بها و من سنّ سنّته سيئه فله وزر من عمل بها - یعنی کسی که سنّت نیکویی را بوجود آورد پس برای او است از ثواب مثل ثواب کسی که با آن عمل کند. سنّت به معنای طریقه و روش است و معنای جمله این است: شما سنّت پروردگار را بر وجه احسن پیاده نمودید بطوریکه دیگران باید از شما تبعیت کنند. سنّت ائمه (ع) همان شناخت احادیث آنان و شناخت احادیث صحیح که گاهی با احادیث غیر صحیح ممزوج گردیده است. و تفسیر قرآن بدون شناخت ائمه و بدون شناخت تأویل آنها بر قرآن، کسب ظواهر قرآن است و کسب ظواهر قرآن همان است که اهل سنّت گفتند: ظواهر قرآن برای ما کافی است و ما به تأویل نیاز نداریم. پس در این انتخاب نادرست گمراه شدند و از حق دور گشتند. و امروز ظلم و ستم و هابیت تکفیری در جامعه بشریت مسلمان به وضوح مشهود است و دست پرورده آنان داعش است.

وَصَرْتُمْ فِي ذَلِكَ فِيهِ اِلَى الرِّضَا و سَلَّمْتُمْ لَه الْقَضَاء و صَدَقْتُمْ مَن رَسَلَهُ مَن مَضَى

یعنی شما در این روش پسندیده به مقام رضای پروردگار نائل گشتید و تسلیم قضا و قدر الهی شدید زیرا دستورهای پروردگار را بی قید و شرط اجراء کردید و تصدیق نمودید. استقامت – پایمردی – استواری – نهراسیدن از مشکلات مسیر تبلیغ، و دعوت به سوی خدا، سیره علمی و عملی انبیاء الهی بود. مشکلاتی همچون گرفتار شدن ابراهیم، سفیه نامیده شدن نوح، عبور موسی از دریا و مشکلات زیاد با یهودیان، بریده شدن سر یحیی توسط یک روسپی- دو نیم شدن زکریّا با اره در تنه درخت- همه و همه همان خط و مقاومت و شیوه ائمه از انبیاء بود که پیامبران قبل را تصدیق می

کردند. این تسلیم شدن تجلی توحید است یعنی در رضامندی خدا بودن و از آنچه که خود می پسندد دوری کردن.

فأراغب عنكم مارق واللازم لكم لاحق و المقصر في حَقِّكم زاهق

مارق = خارج شدن لذا به خوارج نهروان مارقین می گویند. راغب وقتی با عن بیاید یعنی اعراض- پس جمله راغب عنکم مارق یعنی اعتراض کننده از شما اهل بیت از دین خارج است. دین حقیقی بدون ولایت اهل بیت محقق نمی گردد و اعراض کننده از ولایت از دین خارج است. حال سؤالی در اینجا مطرح می گردد ، دین اسلام با گفتن شهادتین تحقق می یابد و لو آنکه اعتقاد و عمل نداشته باشد. پاسخ اینست ، آنچه مسلم است ایمان است که بر پایه اعتقادات صحیح شکل می گیرد و ایمان تقویت کننده روح اسلام است . اسلام دینی است که نیازمند اعتقاد قلبی و اقرار زبانی و عمل به اعضاء و جوارح است. همان گونه که رسول خدا اینچنین عمل کرد و ثابت کرد که خدا را قلباً قبول داشته است پس وقتی رسول خدا می گوید: من کنت مولاة فهذا علی مولاة - مخالفت نکند و بداند آنچه را که رسول گفته است بر اساس وحی است. و در حقیقت کلام خدا است. پس ولایت داخل در نبوت و نبوت بدون ولایت معنا ندارد و دین واقعی دینی است که مورد رضایت خدا و رسول او باشد و صاحب ولایت باشد. کسی که فقط شهادتین می گوید اسلام ظاهری بدون محتوی دارد . دین تکامل یافته اسلام در کنار نبوت و ولایت است. اینجاست که زمانی دین کامل را شناختید" واللازم لكم لاحق ملازم و مصاحب با اهل بیت و ملحق به آنان هستید. امام صادق(ع) می فرمایند: شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا - شیعیان ما از زیادی گل ما آفریده شده اند در خوشحالی ما خوشحال و در اندوه ما اندوهناک اند. بدیهی است که چنین کسانی ملازم اهل بیت اند و از آنان جدا نمی شوند و در قیامت هم به آنان ملحق خواهند شد. " والمقصر فی حَقِّكم زاهق" مقصر کسی است که بتواند معرفت به حق پیدا کند ولی از روی عناد از اهل بیت اعراض نماید پس راه او باطل و اعمال او فاسد است. مثل آنچه که بعد از فوت حضرت رسول در جامعه اسلامی رخ داد و مردم دنبال دیگران رفتند و گروهی خلافت را غصب کردند . سایر مسلمین در زمان هر یک از ائمه عالما و عابدا از اهل بیت اعراض کردند تمام آنها مقصرند و اعمالشان باطل و روز قیامت عذری ندارند. و جاهل قاصر این است که در میان جاهلان است و دسترسی به شناخت حق ندارند .

والحق معکم و فیکم ومنکم والیکم و انتم اهله و معدنه

حق ثابت و پایدار و مطابق با واقع است پس حق با شما و در وجود شماست و از شما تراوش و سرایت می کند و مردم از شما می آموزند و عملکرد آنها درست یا نادرست به شما عرضه می گردد . زمانیکه حق جلوه کرد پس باطل جائی ندارد. باطل هرگز استقرار و دوام ندارد زیرا هر باطلی گذراست و هر روز به مدلی در می آید. ائمه (ع) چون نور واحدی هستند همه از حق جدا نمی شوند . ائمه(ع) چون معصوم هستند و گناه و خطا ندارند و لازمه عصمت آن است که بر حق باشند . و اگر حق فیکم است یعنی در ظرف وجودی شماست و از شما دور نمی شود. و شما اهل حق هستید و حق بطورکلی در شما متمرکز و جمع است و هرکس طالب آن باشد باید حق را از معدن وجود شما استخراج نماید(و انتم اهله و معدنه)

نور بصیرت از در عترت مصطفی طلب

سالک راه حق بیا نور هدی زما طلب

ومیراث النبوة

میراث مالی که به ارث برده می شود. نبوت از بُناء که به معنای خبر است و نبی کسی است که از طرف خدا برای مردم خبر می آورد. حال موارِیث انبیاء چیست؟ مقصود علم و حکمت و دعوت به حقّ که همه صفات و ملکات فاضله انسانی است که خلاصه آنها عصمت است. رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمود: یا علی أنت مئی بمنزلة هارون من موسی الا اِنَّه لا نَبی بعدی پس طبق این روایت یا حدیث منزلت اوصیاء مانند انبیاء مفترض الطاعة اند. میراث النبوة یعنی حق محض، عدل محض، نور محض، هدایت محض، پس ائمه خصائص نبوت را دارا بودند و لی نبی نیستند. آنان تمام آنچه لازمه نبوت است داشتند ولی نبی نیستند. برای مثال حضرت موسی عصا و سلیمان انگشتر داشتند که هر دو نزد ائمه (ع) است.

وآیاب الخلق إلیکم و حسابهم علیکم

ایاب یعنی رجوع و برگشتن است - خلق = مخلوق حساب = شمردن " انّ الینا ایابهم ثم انّ علینا حسابهم" (غاشیه/۲۶) این آیه نشان می دهد که برگشت مردم به سوی ما است بعد به درستی که بر ماست حساب آنها. ولی در این فراز از دعا به ائمه (ع) این مهم اختصاص یافته است. ما می دانیم که رجوع ما و اعمال ما بسوی خداست " انا لله و انا الیه راجعون" چون برگشت به سوی خداست پس لا محاله حساب هم با خدا است و در این تردیدی نیست و اما کلام این فراز نشان می دهد که خداوند متعال مخلوق را بر اساس ولایت شما مورد سؤال قرار می دهد یعنی در عالم ذر از شما که ذره ای بیش نبودید ولایت شما بر ذرات عرضه شده و از تمام ذرات بر ولایت شما پیمان گرفته شده است پس هنگام رجوع به خالق یعنی بعد از مرگ اگر با ولایت باشند مُثاب اند و اگر نباشند مُعاقب اند. پس حسابرسی خدا از خلق فردای قیامت بر اساس ولایت است. پس معنی این فراز این است که "فردای قیامت حسابرسی خداوند از خلق بر اساس ولایت است. و این منافاتی با توحید ندارد و شرک هم نیست چون این مقام برای معصومین اعطاء و افاضه حق است. آنان هیچ چیز از خود ندارند بلکه آنچه دارند از خداست و ولایت اعطاء حق و در حقیقت شاخه ای از ولایت خدا است. امام صادق(ع): (بحار الانوار ج ۷ ص ۲۶۱) به خدا قسم خدا امر خود را به کسی تفویض نفرموده مگر به رسول خود و ائمه معصومین پس فرمود ما نازل فرمودیم بر تو کتاب را تا حکم کنی بین مردم به آنچه خدا به تو داده است و این سنت در باره اوصیاء هم جاری است.

و فصل الخطاب عندکم و آیات الله لدیکم و عزائمہ فیکم و نوره و برهانه عندکم و امره الیکم

فصل = جدا کردن و ظاهر ساختن چیزی است از چیز دیگر تا از هم جدا شوند مثل جدا کردن حق از باطل و تمییز آنها از یکدیگر. خطاب = به کسر خاء مصدر است از خطب و فصل الخطاب عبارتند از قطع حکم - آیات = علامت و نشانه ها و عزائم = جمع عزیمه به معنای قصد و تصمیم - پس فصل الخطاب پیش شماست و آیات خدا نزد شما و خواسته های حق در شما و نور و برهان او نزد شما و امر او به سوی شماست... و شددنا ملکه و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب(ص/۲۰) یعنی ملک و پادشاهی سلیمان را محکم گردانید و به او حکمت فصل الخطاب دادیم، مقصود آن است که به او علم دادیم تا در حکم دچار خطا نگردد و سپس حکم را قاطع و فاصل بین حق و باطل قرار دادیم به طوری که حکم او حکم ما وردّ او ردّ بر ما است و تطبیق قرآن و این فراز بر این است که خداوند

آنچه به سلیمان داده به ائمه (ع) عنایت فرموده است. زیرا آنها وارث انبیاء هستند و از این کلام استفاده می شود که حکم آنان قاطع و فاصل بین حق و باطل است و قابل نقص نیست پس هر چه بگویند خدا گفته است و حکم امام حکم رسول و حکم رسول حکم خداست. و روز قیامت یوم الفصل اس چون در آن روز بر اساس حکم خدا هرکس به حق خود می رسد و حکم قطعی است. و آیات الله لدیکم = نشانه های حق نزد شماست یعنی صفات ربوبی از علم و قدرت و عدالت و عصمت و هکذا باقی صفات که نشانه ها و علائم برای خداشناسی هستند. عزائم فیکم = عزائم و مقاصد حق در شماست. یعنی آنچه که شما امضاء و یا تصدیق می کنید همان است که مورد تأیید خداوند تعالی است. پس مقصد شما مقصد خداست. تأکید شما بر اجرای عدالت و انسان کامل بودن مقصد حق است. اراده او اراده شماست. و اراده خدا بر نشان دادن حق و نابودی باطل است و اراده شما اجرای حق و نشان دادن باطل است و آنچه حضرت رسول فرمودند: علی مع القران و قران مع علی-

و نوره و برهانه عندکم: برهان دلیل و حجت است نور یا حق و یا قرآن و یا هدایت خلق و مسیر حق و مسیر ولایت و انسانیت است. و ممکن است علم باشد و ممکن است دین خدا باشد و قبلا در مورد این فراز اشاراتی شده است. **و امره الیکم:** امر خدا به سوی شماست اطیوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛ پس اطاعت خدا اطاعت رسول و اطاعت رسول اطاعت جانشینان و او اوصیاء رسول ائمه (ع) است و در زمان غیبت کبری بزرگان و علماء فقه و مراجع و خلاصه اطاعت از ولی فقیه مسلمین می باشد و این حکم الهی است که یک پنجره باز به آفاق بلند ست پس دیده را روشن و فکر و تعقل و بینش باید از جهل دور شود تا این مسیر با توفیق الهی بر قلب طالبان حق بنشیند.

ومن والاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عادی الله و من أبغضکم فقد أبغض الله و من أعتصم بکم فقد أعتصم بالله

والی فعل ماضی به معنای متابعت کرد. عادی مصدر معادات به معنای عداوت است. أحب و أبغض به معنای حُب و بغض است. اعتصم ماضی از مصدر اعتصام به معنای چنگ زدن است. معنای جمله: کسی که از شما متابعت کند از خدا متابعت نموده و کسی که شما را دشمن بدارد خدا را دشمن می دارد و کسی که شما را دوست بدارد خدا را دوست می دارد و کسی که بغض و کینه شما را در دل بگیرد بغض خدا را در دل گرفته و کسی که به شما اعتصام جوید به خدا اعتصام بسته است. پنج اصل در این فراز است: **من والاکم..... اصل اول:** متابعت از اوصیاء الهی، برای رسیدن به حق تنها راه متابعت از معصومین است و این بر هر فرد مسلمان واجب است. کسانی که بدون اهل بیت و از غیر طریق ولایت دم از توحید می زنند سخت در اشتباه اند و در نتیجه اعمال آنان مورد قبول حق واقع نمی شود زیرا آنان در واقع تابع هوی و هوس اند نه تابع دستورات الهی. **اصل دوم:** من عاداکم فقد عادی الله؛ عداوت و دشمنی با اهل بیت دشمنی با خداوند تعالی می باشد. معصومین ابواب رحمت و معرفت حق اند و خداوند در قرآن فرموده "وابتغوا الیه الوسیله" اگر خواستید بسوی من بیایید از طریق اهل بیت (ع) بیایید. پس کسانی که با اهل بیت دشمنی کنند و دستورات ایشان را نپذیرند لباس دشمنی با خدا را برتن کرده و مخالفت با اهل بیت مخالفت با خدا و به جنگ الهی رفتن است زیرا خدا و اهل بیت لازم و ملزوم یکدیگرند. **اصل سوم:** **ومن أحبکم** کسی که شما را دوست بدارد و چه در حیات و چه در ممات به شما عشق می ورزد و یا در زمان غیبت کبری از منتظران حضرت مهدی (ع) است و مراقبت از اعمال خود می کند و عمل نسجیده از او سر نمی زند؛ می

توان گفت که او عاشق ولایت است و در راه ولایت جان می دهد . **اصل چهارم:** من ابغضکم... نفرت و بغض گاهی در خارج از قلب به مرحله عمل در می آید مثل عملکرد خلفا در سقیفه و یا جنگ عایشه بر علیه علی(ع) . یک عده هم بودند که با علی (ع) بیعت نکردند ولی در برابر او هم قیام نکردند مثل سعد وقاص که بغض حضرت را در دل داشت و بعد از علی(ع) با معاویه بیعت کرد.

اصل پنجم: واعتصم بکم امام می فرماید چنگ زدن به ما اهل بیت تمسک جستن به خداوند تعالی است . امام صادق(ع) : " دوستی اولیاء الهی واجب و ولایت آنان واجب و بی زاری جستن از دشمنان آنان واجب است و تبری جستن از کسانی که بر آل محمد(ع) ظلم نموده و هتک حرمت آنان نمودند و فدک را از فاطمه گرفتند و او را از میراث خود منع نمودند و حقوق مشروع ایشان (علی و فاطمه) پایمال کردند و درب خانه را به آتش کشیدند و ظلم را در اسلام پی ریزی نمودند و سنت رسول را تغییر دادند(بدعتها گذاشتند) واجب است و نیز واجب است برائت از ناکثین (جنگ جمل) و قسطنین(جنگ معاویه صفین) و مارقین(اصحاب نهروان ، خوارج) و ابن ملجم مرادی و جمیع قاتلین اهل بیت (ع) و ولایت و دوستی مؤمنین و صلحاء امت که سنت رسول خدا را تغییر ندادند و بر طریق مستقیم حرکت کردند مانند سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و اتباع آنان واجب است". (بحار الانوار ج ۷ ص ۳۶۹) حبل الله و عروة الوثقی ولایت علی (ع) و اولاد علی (ع) است . حاکم حسکانی در شواهد التنزیل بآسناد خود از رسول خدا روایت کرد . قال رسول الله(ص) قال لی جبرئیل قال الله تعالی ولایة علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی / رسول خدا(ص) فرمود ، جبرئیل از قول خدای تعالی به من خبر داد که خداوند فرموده است ، ولایت علی ابن ابیطالب حصار من است هر کس داخل این حصار شود از عذاب من ایمن است.

وَأَنْتُمْ الصَّرَاطُ الْأَقْوَمُ:

صراط به معنای طریق و راه است . اقوم صفت تفصیلی به معنای مستقیم همراه با اعتدال . حاکم حسکانی در شواهد التنزیل صراط مستقیم در قرآن را صراط محمد و آل او می نامد . اصل صراط به معنای راه به معرفت خدا است و صراط دو قسم است صراط دنیا و صراط آخرت . صراط دنیا اطاعت از امام مفترض الطاعة است و کسی که ایمانش در دنیا کامل شود و با همان اعتقاد به ولایت از دنیا برود از پل صراط آخرت عبور می کند در حالیکه لغزشی به درون جهنم ندارد .

وشهداء دار الفناء

شهداء جمع شاهد است و یا جمع شهید است . هر دو مشتق اند از شهود که به معنای حضور است . دار الفناء دنیاست . ائمه (ع) شاهد اعمال انسانها هستند اعمالی که انسانها در دنیا انجام می دهند زیرا دنیا با هر چه در آن است در معرض فناء و زوال است . کلّ من علیها فان – امام همیشه در دنیا شاهد اعمال ماست و به نسبت اعمال انجام شده بنده ، شفاعت در آخرت نصیب بنده می گردد . و به تعبیر دیگر اینکه ائمه (ع) همان کسانی هستند که بدست مردم این دنیا فانی به شهادت رسیدند . امام صادق (ع) فرمودند : هر کس سه مسئله را انکار کند از شیعه ما نیست ، معراج رسول الله و سوال نکیر و منکر در قبر ، و شفاعت ما . (بحار الانوار ج ۳ ص ۲۹۹)

والرّحمة الموصولة و الاية المحزونة و الامانة المحفوظة و الباب المبتلى به الناس

الرحمة الموصولة- موصوله وصل است . شما ائمه(ع) واسطه بین خالق و مخلوق هستید پس آنچه از برکات حق به مخلوق می رسد به سبب وجود شما می آید و وجود شما برای مخلوق بهترین رحمت است. انسانها به توسط ائمه هدایت می شوند و فردای قیامت هم از شفاعت ایشان بهره مند می گردند. ایه المخزونه یعنی ائمه نشانه محفوظ است . قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن قرآن اهل بیت هستند که ایه محفوظه است یعنی در خزانه علم الهی هستند . امانة المحفوظه- اهل بیت از شر شیطان مصون هستند پس معنای جمله اینگونه است : اهل بیت رحمت حق در عالم وجود هستند و آنان خزانه علوم الهی هستند و در واقع آنان امانتی هستند در دست ما و مردم وظیفه دارند امانت الهی را حفظ کنند و از آنان اطاعت کنند و به زیارت قبور آنان بروند و در زمان حیات و ممات به آنان احترام بگذارند و حقوقی را که خداوند متعال برای حفظ شئون ایشان مقرر داشته است مراعات کنند که اگر رعایت نشود خیانت در امانت است و فردای قیامت مستوجب عذاب خواهند بود. و اعمال انسانها الباب المبتلی محل آزمایش الهی است اگر هر کس ولایت ایشان را بپذیرد و از اهل بیت اطاعت کند از عهده امتحان الهی برآمده است والا مردود است. انسان وظیفه دارد در انجام تکلیف خود ؛ واجبات و مکروهات و مستحبات و مباحات را طبق نظریه اهل بیت رفتار نماید پس هر چه هست ولایت است.

غلو و معنای آن: ریشه اصلی غلاة است . گزافه گوینان . غلو را باید در خودپرستی و خود برتر بینی و یا بالاتر بودن از دیگری جستجو کرد. غلو انسان را به گزافه گویی ، ستاره سازی و مانند آن ختم می کند سنت عاقلان گام زدن در مسیر اعتدال است . اعتدال همواره محمود و مطلوب است اما افراط و تفریط پیوسته مذموم و مطرود است. غلاة آنچنان پیش رفت که فرقه ای از شیعه شدند که در باره ائمه غلو و گزافه گویی می کنند به حدی که آنان را به خدایی می رسانند. یا قائل به حلول جوهر نورانی الهی در امامان خود شدند و یا به تناسخ قائل شدند. تمام فرق شیعه جز اثنی عشر ، زیدیه(پیرو زید بن علی بن حسین بن علی هستند (۱۲۲-۷۹) که معروف به زید شهید است) و بعضی از اسماعیلیه(فرزند بزرگ امام صادق(ع) که فرزند مهتر در زمان امام نامیده می شود ولی وقتی امام فهمید که جوانی فاسق است وی را از جانشینی خود خلع کرد و مقارن همین زمان اسماعیل مرد و حضرت فرزند چهارم خود را موسی بن جعفر (ع) به جانشینی خود برگزید) و فطحیه(پیروان عبد الله جعفر الافطح وی پس از اسماعیل بزرگترین فرزند امام جعفر صادق (ع) بود ولی منزلتی پیش پدر نداشت و متمایل به حشویه و مرجئه شده بود او در هنگام رحلت پدرش مهمترین فرزند بود و در مجلس آن حضرت می نشست دعوی امامت و جانشینی پدر کرد . کسانی هم پیرو او شدند ولی چون او را در مورد حلال و حرام بیازمودند ؛ پس دانشی در نزد او نیافتند و از پذیرفتن امامت او سر باز زدند. گروهی پیرو او شدند تا او درگذشت و آن تعداد به موسی بن جعفر (ع) پیوستند) و واقفیه(کسانی که در عقاید امامیه یکجا توقف کردند ، مثلا در اعتقاد به موسی بن جعفر(ع) امامت را به آن حضرت متوقف کردند - یا به امام حسن عسکری (ع) متوقف کردند چون عقیده به امام غایب نداشتند) از غلاة بشمار می روند. (دکتر جواد مشکور - فرهنگ فرق اسلامی)

من أتاكم نجی و من لم یاتکم هلک

نجات برای کسانی است که ولایت شما را بپذیرند و کسانی که از شما اطاعت نمی کنند و فاصله می گیرند هلاکت آخروی را پذیرا هستند . انسان عاقل همیشه دنبال انجام کارهای حسنه است و از انجام

کارهای سیئه گریزان است تا در نتیجه بتواند آسایش و آرامش را به خود اختصاص دهد و کسی که خواهان زندگی آرام هست باید از پیام های ائمه استفاده نمایند پس لازم است از مخالفت ائمه بپرهیزد .

جابر از امام باقر (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود : وقتی این آیه شریفه نازل گردید "یوم ندعوا کلُّ أناسٍ بأممهم، یعنی روزی که بخوانیم هر امتی را به نام امام آن امت ، مسلمانان عرض کردند ، یا رسول الله مگر شما امام همه مردم نیستید ، رسول خدا فرمود: من پیامبر و رسول خدا به سوی مردم هستم ولکن بعد از من امامانی از اهل بیت من خواهند بود که مردم آنرا تکذیب خواهند نمود و امامان گمراه و اتباع آنان را بر امامان به حق ترجیح خواهند داد و با آنان دوستی می کنند و متابعت از آنان می کنند و تصدیقشان می نمایند اینان از من نیستند و من از آنان بیزارم.(بحار الانوار ج ۷ ص ۴۰۲ الی ۴۱۰) در کشتی نجات اهل بیت باشید تا در آب شور زندگی دنیایی غرق نگردید.

والی الله تدعون وبه تومنون و له تسلمون و بامرہ تعملون و الی سبیلہ تُرشدون و بقوله تحکمون

تدعون=از دعا دعوت نمودن تومنون=ایمان تسلمون = سلم یعنی تسلیم شدن ترشدون= رشد هدایت – تحکمون = حکم کردن

به سوی خدا دعوت می کنید به خا ایمان دارید – در برابر قضا و قدر او تسلیم هستید و به امر او عمل می کنید و این اوصاف ائمه (ع) است چه کسی می تواند در دعوت به سوی حق خلوص ائمه را داشته باشد. چه کسی می تواند بدون ریا مردم را به سوی حق بکشد. چه کسی در دعوت به سوی حق از غلبه بر هوای نفس بی نیاز است. اینجا جارو مجرور مقدم شده است پس هم تأکید است و هم اهمیت موضوع را نشان می دهد . مقام تسلیم ، انسان را بسوی سیر و سلوک می کشاند. و ائمه تسلیم محض در برابر خداوند هستند زیرا غیر معصوم همه اهل خطا و اهل گناه صغیره و کبیره هستند و باید دانست که تجلی توحید در تسلیم است. معصوم به فرمان الهی با تمام وجود عمل می کند و مخالفت با فرمان خداوند تعالی ندارند. نه تنها خود عامل هستند بلکه راضی به نجات دیگران از امت نیز هستند. زیرا در عالم تکوین و شریعت آنان مأمور به نجات خلق هستند از ظلمات و تاریکیهای جهل و نادانی و گمراهی. آنچه خلفا در حکم و قضاوت در برابر مردم پیاده می کردند همه برخلاف خط و نظام آفرینش بود زیرا برای آنان رضایت شیطان مطلوب تر از رضایت خدا بود و همین مسیری را گشود تا بدعتها شکل گرفت و عوام کالانعام و علماء دنیا پرست از این گروه بی ایمان پیروی کردند.. در حالیکه ائمه (ع) بر طبق قول خدا حکم می کردند.

سعد من والاکم و هلک من عاداکم

سعد= سعادت و خوشبختی ، سعادت واقعی در گرو پیروی با اهل بیت است . و هلاکت و روی سعادت را ندیدن مخصوص کسانی است که با ائمه(ع) دشمنی کردند. محبت به اهل بیت محبت به حق است و دشمنی با اهل بیت دشمنی با خدا است.

و خاب من جدکم و ضل من فارکم

خاب = ماضی به معنای مصدری محروم ماندن - جَدَد = انکار کردن ضَلَّ = گمراه شد فارق = ماضی و مصدر آن مفارقه یعنی جدایی و معنای جمله این است : محروم می ماند کسی که منکر شما باشد (منکر ولایت) و گمراه است کسی که از شما جدا شود. انسان بدون ولایت مانند جسد بی روح است که هیچ اثری بر آن مترتب نیست اما اگر کسی منکر ولایت نباشد و در عمل کردن دچار لغزش و خطا گردد، توبه کند و برگردد و مأیوس نباشد. خلفا گمراهی را بر هدایت خریدند و خسر الدنیا و الاخره شدند. آنان ولایت الهی را رها کردند و حکومت مطابق هوای نفس را ترجیح دادند پس کفر و جحود را انتخاب کرده و اسلام را از خط واقعی خود خارج ساختند و به بلا و آفتهای گوناگون آراستند تا جهل و نادانی و گمراهی مردم را در برگیرد و امروز نتایج دوری از ولایت را در جهان کنونی نظاره کنیم.

وفاز من تمسک بکم و امن من لجااء الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم

فاز = رستگاری با مصدر فوز - تمسک = چنگ زدن - لجااء فعل ماضی = پناه برد و جمله فاز من تمسک بکم..... = کسی که به شما چنگ زد رستگار گردید و هر کس در پناه شما قرار گرفت از عذاب اخروی در امان ماند "زیرا متمسکین به شما از باطل و گمراهی دور هستند" و هر کس تصدیق نمود شما را قولا و فعلا سالم ماند و هر کس از شما متابعت کند از خدا اطاعت کرده است پس هدایت یافته است.

ومن اتبعکم فالجنة مأواه و من خالفکم فالنار مثواه

اتبع = مصدر آن اتباع است. به معنای پیروی کردن. مأواه = جایگاه و محلّ نزول - مثوای = مسکن و قرار گاه - برآستی جایگاه بهشتیان و جایگاه جهنمیان بر اساس چه ویژگیهایی است؟ جایگاه بهشتیان بر اساس اطاعت و پیروی از اوصیاء الهی ولایت است و جایگاه جهنمیان بر اساس دور شدن از ولایت است. ایمان با اعتقاد و عمل شکل می گیرد. وقتی عمل صالح نباشد پس اعتقاد نیز نا سالم است و جهنم مأواه زشتکاران و کافران است. عمل صالح یعنی شناخت کتاب خدا و عترت، و عمل بر طبق موازین اعتقادی شکل گرفته از این مبادی معرفتی است. اگر شناخت خدا فقط به شناخت ظواهر قرآن معطوف گردد گمراهی در فهم متشابهات گریبان انسان را می گیرد و انسانی که متشابهات را شیوه ادراک خود سازد و به نظر خود از آن استنباط فکری کند کمک به وهابیت کرده که درست و نادرست را نمی فهمد و بذر کینه و تفرقه را بین جوامع انسانی کاشته و گروهی را به نام داعش تحت فرمول ناسالم بر علیه اسلام تجهیز می کند تا بقای سلفی گری خود را " اجداد پیشین و خلفا غاصب " حفظ نمایند. عمّار ساباطی از حضرت صادق (ع) از تفسیر آیه شریفه سؤال نمود : " أفمن اتبع رضوان الله کمن بآء بسخط من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر لهم درجات عند الله " امام فرمودند: کسانی که از رضوان خدا پیروی کرده اند ائمه معصومین (ع) هستند و آنانند به خدا قسم یا عمّار که درجات برای مؤمنین می باشند و به سبب ولایت و معرفت به ما اعمال آنان مضاعف می گردد و خداوند درجات آنان را بالا می برد. (بحار الانوار ج ۷، ص ۱۱۰)

و من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک

جدد = انکار کردن حارب = از حرب، جنگ کردن - دو اصل در این فراز موجود است: اصل اول انکار کنندگان اهل بیت کافر هستند. و اصل دوم کسانی که شمشیر بکشند به روی ائمه (ع) مشرک هستند. زیرا اصلی از اصول دین را قبول نکرده اند پس ایمان ناقص است. معنای کفر و شرک چیست؟ کفر حق را نادیده گرفتن و ایمان را ناقص کردن بصورت گام زدن در راه باطل. هر کس شهادتین بگوید مسلمان و پاک است و احکام اسلام جمیعا بر او منطبق است و لی مؤمن نیست چون در ایمان علاوه بر لسان عمل و اعتقاد شرط است و این موضوع مسلم و قابل تردید نیست. منکر ولایت در واقع کافر است اگر چه که اسلام او را کافر نمی داند و احکام اسلام شامل او می شود. ابوسفیان و معاویه و یزید و تمام غاصبین خلافت که منکرین ولایت هم بوده اند از نظر ما بر اساس روایات به ظاهر مسلمان ولی در واقع از اسلام بهره ای ندارند و فردای قیامت با مؤمنین نخواهند بود. و یا اگر کفر را به معنای جحد بگیریم که یکی از اقسام کفر است یعنی انکار نعمت خدا و دلیل بر این مدعا آیه شریفه "و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید" مقصود کفر به معنای ناسپاسی بر نعمت است که عذابی شدید دارد نه کفر در مقابل اسلام- پس نتیجه می گیریم که کفر و ناسپاسی در برابر نعمت الهی (ولایت) عذابی دردناک دارد. چون ولایت در رأس تمام نعمتهای حق قرار دارد پس شکر بر این نعمت یعنی متابعت از اوصیاء الهی و کفر بر این نعمت انکار آنهاست. قسم دوم شرک است: شرک بر دو قسم است شرک صغیر یا خفی، و شرک کبیر یا جلی؛ شرک خفی از آن تعبیر به ریاء و نفاق می شود و کمتر کسی از این شرک بر کنار است. و این مشرک به شرک خفی حکم به کفر او نمی دهیم پاک است و احکام اسلام بر او منطبق است. و شرک کبیر یا جلی یعنی همتا و همباز گرفتن برای خدا اعاننا الله منه که در قرآن آیات بسیاری در این رابطه است. حال محارب با اهل بیت که حکم به شرک او شده است همان شرک خفی است یعنی نفاق. کسانی که ظاهرا مسلمان بودند و از غیر خدا در رسیدن به اهداف خود اطاعت می کردند و در جنگ جمل و صفین و نهروان و.. با علی جنگیدند اگر چه به ظاهر دم از اسلام می زدند حتی نماز می خواندند، روزه می گرفتند حج می رفتند لاله الا الله می گفتند ولی در حقیقت از معاویه و عایشه و طلحه و زبیر اطاعت می کردند نه از خدا. پیامبر (ص) فرمودند: یا علی حربی و سلمک سلمی و حربی حرب الله. یا علی جنگ با تو جنگ با من و جنگ با من جنگ با خداست. پس کسی که با علی می جنگد با خدا جنگیده اگر چه در ظاهر در لباس مؤحد و خداپرست جلوه کرده است و شکی نیست در اینکه عذاب آنها فردای قیامت مانند عذاب مشرکین واقعی یعنی کفار بت پرست و ماه پرست است. مراد از شرک در ولایت به منزله شرک در رسالت بلکه شرک در الوهیت است.

ومن ردّ علیکم فهو فی اسفل درک من الجحیم

ردّ = ریشه آن ردد، به معنای برگرداندن - أسفل = افعال التفصیل از سفلی یعنی پست ترین - درک = مانند درج که آن به اعتبار صعود و بالا رفتن - و درک به معنای هبوط و سقوط است. ما داریم درجات بهشت و درکات جهنم - جحّم در اصل به معنای شدة حرارت آتش، لذا جحیم از اسماء جهنم است. یعنی کسی که ردّ بر شما کند جای او پست ترین مکان در جهنم است، به عبارت دیگر در قعر جهنم قرار می گیرد. دلیل بر اثبات این حکم آن است که ردّ بر امام معصوم که جانشین به حق رسول است ردّ بر رسول است و ردّ بر رسول ردّ بر خداست و ردّ بر خدا در حکم کفر است و چنین کسی باید در بدترین و سخت ترین عذاب مستقر گردد.

مرحوم مجلسی در جلد هفتم بحار الانوار ص ۲۶۵ از کتاب امالی شیخ مفید (ره) باسناد خود از سعید اعرج نقل کرده است: "قال دخلت أنا و سليمان بن خالد علی ابی عبدالله جعفر بن محمد (ص) فأبتدأنا و قال یا سلیمان ما جاء عن امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) یؤخذ به و مانهی عنه ینتهی عنه جری به من الفضل ما جری لرسول الله (ص) و لرسوله الفضل علی جمیع من خلق الله العائب علی امیر المؤمنین فی شئی کالعائب علی الله و علی رسوله و الرّاد علیه فی صغیر او کبیر علی حدّ الشّرك بالله کان امیر المؤمنین (ع) باب الله الذی لا یوتی الاّ فیهِ و سبیله الذی من تمسک بغیره هلک کذالک جری حکم الائمه جری حکم الائمه علیهم السّلام بعده واحد بعد واحد جعلهم ارکان الأرض و هم الحجة البالغه علی من فوق الأرض و من تحت الثّری" سعید اعرج می گوید: به اتفاق سلیمان بن خالد بر حضرت صادق (ع) وارد شدیم امام (ع) ابتداء به سخن فرمودند و گفتند با سلیمان آنچه ار امیر المؤمنین (ع) از او امر و نواهی صادر شده است حقّ است پس باید او امر او را اجراء و نواهی او را ترک کرد زیرا علی (ع) در فضیلت مانند رسول است اگر چه رسول به عنوان رسالت بر تمام خلق برتری دارد. (مقصود حضرت آن است که رسول خدا و علی (ع) در مفترض الطّاعة بودن فرقی ندارند چون هر دو دارای مقام ولایت بوده اند) سپس فرمود کسی که بر علی (ع) عیب بگیرد مانند کسی است که بر خدا و رسول او عیب گرفته است وردّ بر علی (ع) چه کوچک باشد و چه بزرگ در حدّ شرک به خدا است. علی (ع) باب الله بود که باید از آن باب به سوی خدا رفت و راه دیگری وجود ندارد، و علی (ع) طریق مستقیم و راه رسیدن به مقام قرب بود که اگر کسی به آن تمسک جوید نجات و متخلف از آن هلاک می گردد و هم چنین جاری شده است حکم برای سایر ائمه بعد از آن حضرت یکی پس از دیگری خداوند آنان را ارکان زمین قرار داده و آنان حجت خدا بر جمیع مخلوق روی زمین هستند.

أشهد انّ هذا سابق لكم فیما مضی و جار لكم فیما

سابق = سبق ریشه آن - مضی = گذشته و جار = از جری یجری- شهادت می دهم به درستی که این حکم در باره شما از زمان گذشته ثابت بوده و در آینده هم جاری خواهد بود. این حکم همان حکمی است که از اول زیارت باهدف اثبات و دفاع از ولایت بود که نتیجه آن این بود که منکر شما کافر و محارب با شما مشرک وردّ کننده بر شما در آتش جهنم خواهد بود. طول زمان در این فراز از گذشته (از زمان انبیاء تا رسول خدا (ص) زیرا زمین هیچگاه خالی از حجت الهی نبوده است.) و آینده و مفهوم آن باقی ماندن این حکم تا قیامت است. و در این مورد روایت بسیار است: عن ابی الحسن (ع) قال ولایة علی مکتوبة فی جمیع صُحف انبیاء و لن یبعث الله نبیاً الاّ بنبوة محمد و وصیّه علی (ع).... حضرت رضا (ع) فرمودند: ولایت علی نوشته شده در جمیع صحف انبیاء و هرگز خداوند پیامبری مبعوث نفرمود مگر با اقرار به نبوت محمد (ص) و وصی او علی (ع). (بحار الانوار ج ۷ ص ۳۴۱).

وبأسناد عن جابر قال ابو جعفر (ع) و لایتنا ولایة الله التی لم یبعث نبیاً قطّ الاّ بها.. (بحار الانوار ج ۷ ص ۳۴۱) ولایت ما ولایت خداست و خداوند پیامبری نفرستاد مگر به ان ولایت..

روی المجلسی باسناد عن حفص عن ابی عبدالله (ع) قال کان ممبا ناجی الله موسی ائی لا أقبل الصّلوظ الاّ ممّن تواضع لعظمتی و الزم قلبه خوفی و قطع نهاره بذکری و لم یبیت مُصراً علی خطئته

و عرف حق اولیائی و احبائی فقال موسى ياربّ تعنى بأوليائك و أحبائك ابراهيم و إسحاق و يعقوب فقال هم كذلك الا أتى أردتُ بذالك من من أجله خلقت آدم و حوّا و من من أجله خلقت الجنة و النار فقال و من هو يا ربّ فقال محمّد شققت اسمه من إسمي لأتّى أنا المحمود و هو محمّد فقال موسى يا ربّ إجعلنى من أمته له يا موسى أنت من أمته اذا عرفته و عرفت منزلته اهل بيته و مثل اهل بيته فيمن خلقت كمثّل الفردوس فى الجنان لا ينتشر بيبس و لا يتغيّر طعمها فمن عرفهم و عرف حقهم له عند الجهل علماء الظلمة نوراً أجيئهم قبل أن يدعونى و أعطيه قبل أن يسألنى الخبر. امام صادق(ع) فرمودند : خداوند متعال در مقام مناجات موسى(ع) فرمود: من قبول نمی کنم نماز را مگر از کسی که فروتنی نماید در برابر عظمت من و قلب او را از من خائف و روز را به ذکر و یاد من باشد و اصرار بر گناه نرزد و حق اولیاء و دوستان مرا بشناسد . حضرت موسى(ع) عرض کرد بار خدایا مقصود تو از اولیاء و احبّاء ابراهيم و يعقوب و إسحاق است . خطاب رسید آنان اولیاء منند ولی مقصودم از اولیاء و احبّاء کسانی هستند که به خاطر آنان آدم و حوّا و بهشت و جهنم را آفریدم . موسى عرض کرد آنان کیانند. خطاب رسید آنان عبارتند از محمّد(ص) که اسم او را از اسم خود محمود مشتق ساختم . موسى عرض کرد: خدایا مرا از امت او قرار بده . خطاب رسید تو از امت او هستی هرگاه منزلت و مقام او و اهل بیت او را بشناسی مثل اهل بیت او مثل فردوس است در بهشت که هیچگاه درختان آن نمی خشکد و طعم میوه های آن تغییر نمی کند پس کسی که آنان را با معرفت شناخت قرار می دهم برای او نزد جهل، علم و در ظلمت، نور و اجابت می نمایم او را قبل از مسئلت و عطا می نمایم به او قبل از سؤال در قیامت .(و این است معنای مامضی)

وان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض

طینت به معنای گل است و به معنای خلقت – طابت از ریشه طیب به معنای نیکو و پاکیزه – معنای عبارت عبارتند از ؛ به درستی که ارواح شما(ائمه) و نور شما و طینت شما و گل شما یکی است و نیکو و پاکیزه است و فرقی بین شما نیست. در این کلام اشاره است به وحدت روح و نور و طینت در ائمه معصومین(ع) و اینکه حساب آنان از نظر خلقت با سایر مردم جداست زیرا علی القاعده در هر بدنی روحی است مغایر با روحی که در بدن دیگر است و همچنین در هر انسانی طینتی است مغایر با طینت دیگری از این جهت است که روحیه ها و طبع ها در انسانها مختلف است مثلاً بعضی از اشخاص دارای روح قوی و بعضی دیگر دارای روح ضعیف اند. بعضی شجاع و بعضی ناتوان و بعضی سخی و بعضی بخیل و یا بعضی رحیم و بعضی دیگر بی رحم. اما در باره معصومین (ع) قضیه بر خلاف است آنان از نظر روح و طینت با هم فرق ندارند ارواحشان پاک و طینت آنان منزه از خبائث و رذائل است و در حقیقت یک روح اند در چهارده قالب و یک طینت اند در چهارده صورت .

در احادیث گوناگون در بحار این موضوع بیان شده است مثلاً عبدالله بن عباس به نقل از حضرت رسول(ص) خطاب به علی (ع) می فرمود: یا علی به درستی که خداوند تعالی وجود داشت و موجود دیگری وجود نداشت پس خلق فرمود روح من و روح تو را از نور جلال خود پس بودیم ما که تسبیح (سبحان الله) و تقدیس و تهلیل و تمجید می نمودیم او را در جلو عرش او قبل از خلقت آسمانها و زمین ها و چون مشیت حق بر خلقت آدم ابوالبشر قرار گرفت مرا و تو را از یک طینت که آن طینت علّیین بود آفرید و ما را یعنی طینت ما را به آن نور عجین ساخت و در تمام نهر های جنت شستشو

داد سپس آدم را آفرید ذریّه او را از پشت او ظاهر ساخت به صورت ذرات سپس آن درّه را بنطق آورد و بر ربوبیت خود ثابت و مقرّر ساخت. پس اول مخلوقی که اقرار به ربوبیت حق نمود من بودم و تو بودی و همچنین سایر انبیاء هر کدام در مقام خود آنگاه خداوند متعال به من و تو فرمود راست گفتید و اقرار نمودید به وحدانیت من یا محمد یا علی و بر سایر خلق در اقرار پیشی گرفتید و قبل از دیگران طاعت مرا پذیرفتید.

و اینچنین شد که مسلمان شیعه برگزیده خداوند شدند.

در ارواح پنجگانه ائمه (علیهم السلام)

روح عبارت از چیزی است که ساختار وجودی مراتب پایین تر مبتنی بر آن است، گرچه روح یک چیز است جز این که به حسب هر یک از مراتب خود منشأ شوون آن مرتبه است نامی خاص دارد. و به همین خاطر امیرالمومنین (علیه السلام) آن را در پنج جا در روایت کافی روح نامیده است، گفت: مردی خدمت امیرالمومنین (علیه السلام) رسید و گفت: مردم گمان می کنند که بنده در حال ایمان زنا نمی کند، تا این که گفت: اما آنچه درباره پیشینیان گفته، ایشان پیامبران مرسل و غیر مرسل بوده اند. خداوند در ایشان پنج روح قرار داده است: ۱. روح القدس ۲. روح ایمان ۳. روح قوه ۴. روح شهوت ۵. روح بدن، با روح القدس انبیای مرسل و غیر مرسل شده اند، و با آن اشیا را دانستند و با روح ایمان خداوند را عبادت کرده و شرک نورزیده اند و با روح قوه با دشمنان مبارزه کرده و امور معاش خود را سامان داده اند و با روح شهوت به لذت های غذاها رسیده و زنان جوان را نکاح کردند و با روح بدن جنبش و حرکت کردند. پس گناهان ایشان آمرزیده است. روایت طولانی است و ما در نور سوم در فقره المعصومون آن را نقل کرده ایم.

و در روایت کمیل بن زیاد آن را نفس نامیده است: گفت: از آن حضرت پرسیدم و گفتم ای امیرالمومنین (علیه السلام) می خواهم نفس را به من بشناسانی!

فرمود: ای کمیل مراد تو از نفس کدام نفس است تا او را به تو بشناسانم. پرسیدم: مولای من مگر بیش از یک نفس داریم؟

پاسخ داد: کمیل! چهار نفس داریم: ۱. نفس نامیه گیاهی، ۲. نفس مدرکه حیوانی، ۳. نفس ناطقه قدسی ۴. نفس کلیه الهی و هر کدام دارای پنج قوه و دو خاصیت هستند.

نفس نامیه گیاهی دارای پنج قوه: ۱. ماسکه ۲. جاذبه ۳. هاضمه ۴. دافعه ۵. مریه است و دو خاصیت دارد: ۱. کمی ۲. زیادی را بر عهده دارد و از کبد برخاسته شده است.

نفس مدرکه حیوانی دارای پنج قوه است: ۱. شنوایی ۲. بینایی ۳. بویایی ۴. چشایی ۵. بساوایی و دارای دو خاصیت است: ۱. خشنودی (شهوت) ۲. غضب و از قلب بر می خیزد.

و نفس قدسیه دارای پنج قوه است: ۱. فکر ۲. یادآوری ۳. علم ۴. حلم ۵. بیداری و آگاهی و از جایی از بدن برخاسته است. این نفس از همه آنها شباهت بیشتری به نفوس فرشته دارد و دارای دو خاصیت است: ۱. نزهت (پاکیزگی) ۲. حکمت.

نفس کلیه الهیه دارای پنج قوه است: ۱. بقا در عین فنا ۲. نعمت در عین شقا ۳. عزت در عین ذل ۴. فقر در عین غنا ۵. شکیبایی در بلا و دارای دو خاصیت است: ۱. رضایت ۲. تسلیم.

و مبدأ این نفس از ناحیه خداست و آیه شریفه به این بر می گردد که فرمود: و نفحت فیه من روحی. یعنی: من از روح خود در وی دمیدم.

و فرمود: یا أيتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و عقل وسط همه قرار دارد. پایان حدیث کمیل.

شما دیدید که این نفس همان است در روایت قبلی ذکر شده، چهار روح آن را در اینجا نفس نامیده، چه این که مبدأ همه آثار در این مراتب بوده اند، و آثار به ایشان منسوب است، زیرا نفس آن است که

آثار به او نسبت داده می شود، ولی به نفس پنجم در آنجا عقل گفته است، چه این که هیچیک از آثار به او منسوب نیست و آن نفس هویت این چهار است و لذا آن را روح نامیده است و چون حجاب و مانع وصف خدا به غیر آنچه خدا وصف کرده می باشد به آن عقل می گویند، چه این که عقل از منع گرفته شده است.

و امیرالمومنین (علیه السلام) به همین مطلب در روایت کافی اشاره کرده است، گفت: جاثلیق پرسید آیا خداوند عرش را حمل می کند و یا عرش او را حمل می کند؟ فرمود: خداوند حامل عرش است... خداوند عرش را از چهار نور آفرید، نوری سرخ که همه نورهای سرخ از آن سرخ شده و نوری سبز که نورهای سبز از آن سبز شده اند و نوری زرد که همه نورهای زرد از آن زرد شده اند و نوری سفید که همه نورهای سفید از آن سفید شده اند. پس مراد از عرض مرتبه اجمال و مراد از نورهای چهارگانه مراتب تفصیل است که در روایت کمیل به آن نفس گفته است. و در شرح زیادت فقره و ارکان البلاء از آن سخن گفتیم.

پس مراد از روح در روایت آن است که هویت آن مراتب قوام و پایه آن عوالم پنجگانه است، به خاطر همین به آن روح گفته است، ولی به لحاظ این که آثار مربوط به آن مراتب به لحاظ صور خاصه هر کدام بر آن مترتب می شود به آن نفس گفته است، چنانکه در چهار موطن در روایت کمیل به آن نفس گفته و به لحاظ حجاب بودن آن را عقل نامیده است، چنان که بیان کردیم. پس مرتبه نخست گاه عرش نامیده می شود و گاه عقل و گاه روح و گاه اسامی دیگر، و هر یک از این نام ها به لحاظ و اعتباری بر آن نهاده شده است، پس گرچه مسمی یکی است و همین قوام تمام مراتب است و هویت همه آن مراتب همین یکی است.

و اما مراد از نور اولین تجلی ارواح ائمه (علیهم السلام) از مرتبه اسم الله است که ابتدای ظهور عالم وجود به نورانیت است، پس او به خود ظاهر ولی اظهار کننده دیگر مراتب از اسماء حسنی است. چنان که در روایت حدوث اسماء آمده که: فالظاهر هو الله تبارک و تعالی یعنی ظاهر الله و تبارک و تعالی است. و از آن در اخبار به علین تعبیر شده است. چنانکه در کافی در باب آفرینش ابدان و ارواح و قلوب ائمه (علیهم السلام) به اسنادش از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: خداوند ما را از علین آفرید و ارواح ما را از بالاتر و ارواح شیعیان ما را از علین و ابدان ایشان را از پایین تر خلق کرده است. به همین جهت بین ما و ایشان نزدیکی برقرار است و دلهای ایشان به سوی ما میل دارد. پس مراد از سخن آن حضرت: ما را از علین آفریده و جبلت شیعیان ما را نیز از آن آفریده و ارواح ما را از بالاتر از آن آفرید و فطرت شیعیان ما را نیز از آن آفریده است، پس مراد از ارواح ائمه (علیهم السلام) در اینجا عوالم وجود آنها و مراد از نورشان عالم جبلت ایشان است. و در کافی از امام باقر (علیه السلام) آمده که فرمود: خداوند ما را از اعلی علین آفریده و دلهای شیعیان ما را از آنچه ما را آفریده، خلق کرد و ابدان ایشان را از پایین تر از آن آفرید، لذا دلهای شیعیان ما هوای ما را دارد، چه این که از آنچه ما آفریده شده ایم آفریده شده است، آنگاه این آیه را قرائت کرد: کلا ان کتاب الأبرار لفی علین و ما أدراک ما علین کتاب مرقوم یشهده المقربون یعنی: هرگز! کتاب و نامه نیکان در علین است، علین را نمی فهمید، نامه ای نوشته شده است که مقربان شاهد آن هستند.

۱. و مراد از طینت مبدأ ظهور ایشان در اعیان است، در کافی در این باب به اسنادش از علی بن رئاب که به امیرالمومنین (علیه السلام) رسانده، آن حضرت فرمود: خداوند نهری پایین تر از عرش خویش دارد و نهری پایین تر از این نهر دارد، که نور آن نهر این نهر را روشن کرده است. در ساحل این دو نهر دو روح مخلوق وجود دارد و آن روح القدس و روحی از امر خداست و خداوند ده طین دارد، پنج از بهشت و پنج از زمین آنگاه بهشت و زمین را تفسیر فرمود و فرمود: هیچ پیامبر فرشته ای بعد از آن نیست مگر جبله ای دارد که از یکی از آن دو روح در وی دمیده شده و پیامبر را از یکی از آن دو طین قرار داد، از امام ابوالحسن اول (علیه السلام) پرسیدم جبل چیست؟ فرمود: مخلوقی غیر از اهل بیت، چه این که خداوند ما را از ده طین آفریده و از هر دو روح در ما دمیده و

پاکیزه گردید.

۲. و دیگران از ابی الصامت روایت کرده اند که طین بهشت، عبارتند از طین جنت عدن و جنة المأوی و جنة النعیم و فردوس و جنة الخلد، و طین زمین عبارتند از مکه و طین مدینه و کوفه و بیت المقدس و طین حائر حسینی پس مراد از این روایت چگونگی تنزل خلق از اسم مستأثر است. پس مراد از عرش اسم مستأثر است که بر همه اشیاء مستولی شده و علت نامگذاری آن به عرش این است که قوام امر به عرش است و قوام همه اشیاء به آن اسم است. بلکه قوام همه عوالم حتی عالم عدم یا عزّ به آن اسم است و عزت به معنای غلبه و چیرگی است و خداوند به آن اسم بر همه اشیاء چیره و مستولی می شود و مراد از آن نهر عالم عدم مطلق است که عبارت از عالم نفی همه جز خدای - تعالی - می باشد و مراد به نور نور او عالم وجود مطلق است که ظل عالم عدم می باشد، و مراد از روح القدس عالم اسم الله است که عبارت از عالم وجود نوری می باشد که قبلاً بیان شد که مبدأ ظهور آل محمد (علیهم السلام) و جبلت ایشان است، و روحی که از عالم امر می باشد عالم ملکوت و عالم اسماء حسنی قبل از نزول به مراتب آن می باشد.

۳. و نیز در کافی در باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) از ابو بصیر روایت شده است که گفت: سالی که فرزند امام صادق (علیه السلام) به نام موسی (علیه السلام) متولد شد با آن حضرت حج کردیم، تا این که گفت: آن شبی که جدم در رحم قرار گرفت، کسی از عالم غیبی کاسه ای نوشیدنی آورد که از آب رقیق تر و از سرشیر نرم تر و از عسل شیرین تر و از یخ سردتر و از شیر سفیدتر بود پدرش را نوشانید و او را فرمان داد تا در آمیزد، برخاست و در آمیخت و جد من در رحم قرار گرفت. و آن شبی که پدرم در رحم قرار گرفت نیز چنین شربت برای او آوردند و او نوشید، چنانکه جد پدر من نوشیده بود و همان دستور را داد و پدرم در رحم قرار گرفت. و آن شبی که من در رحم قرار گرفتم نیز چنین شربت برای پدرم آوردند و او نوشید و به او همان دستور را دادند و او برخاست و در آمیخت و من در رحم قرار گرفتم. و آن زمانی که فرزندم در رحم قرار گرفت کسی آمد و همچنان شد که در گذشتگان انجام شد به علم خدا بلند شدم و من مسرور بودم که خداوند چنین به من عنایت فرموده است و در آمیختم، و این فرزندم در رحم قرار گرفت، پس او را دریابید، به خدا قسم او امام شما بعد از من است... و حدیث طولانی است و در فقره الا عرفهم جلاله امرکم خواهد آمد. پس مقتضای این سخن آن حضرت در حدیث سابق که هیچ پیامبر و فرشته ای را خداوند خلق نفرمود مگر این که یکی از دو روح را در وی دمیده است. و پیامبر را از یکی از دو طینت آفریده است، چه این که خدای - تعالی - ما را از ده طین آفریده و در ما از هر دو روح دمیده و نیز مقتضای سخن امام ابوالحسن (علیه السلام) بعد از پرسش راوی درباره معنای جبل که فرمود: مراد از جبل خلق است و کسانی که خداوند دو روح را در ایشان قرار داد مخلوقات غیر از ما هستند. چه این که خداوند ما را از ده طین آفریده و در ما از هر دو روح دمیده است، و خلقت ما پاکیزه شد. این ها دلالت می کند بر این که طین ها سه هستند، ۱. طینت آل محمد (علیهم السلام) ۲. طینت انبیاء و شیعه آل محمد (علیهم السلام) ۳. طینت دیگر مردم اهل ایمان. پس طینت آل محمد (علیهم السلام) طینت علینی و دلهای ایشان از بالاتر از آن و طینت پیامبران و شیعه از پایین تر از علین و دلهای ایشان از علین و طینت دیگر مردم اهل ایمان از پایین تر از آن و دلهای ایشان از طینت انبیاء و بدنهای ایشان از پایین تر از آن است.

در بحار از بصائر از محمد بن عیسی از ابی الحجاج روایت شده که گفت: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ای ابو حجاج خداوند محمد و آل محمد (علیهم السلام) را طینت علینی و دلهای ایشان را از طینت بالاتر از آن آفرید و شیعه ما را از طینت پایین تر از علین آفریده و دلهای ایشان را از طینت علین آفرید، پس دلهای شیعه ما از بدن های آل محمد (علیهم السلام) هستند. و در بحار به اسنادش از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که: طینت ها سه نوعند: طینت انبیاء و مومن از همین طینت است، جز این که پیامبران از برگزیده آن طینت هستند و ایشان اصل هستند، ولی مومنان از زیاده آن طینت خلق شده اند لذا شاخه ای از آن طینت چسبنده هستند، لذا خداوند بین

پیامبران و شیعیان ایشان جدایی نمی افکند. و از بحار به اسنادش به ثمالی روایت شده که گفت: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: خداوند ما را از اعلیٰ علین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را آفرید خلق کرد، و بدن‌های ایشان را از پایین‌تر از آن آفرید، لذا دل‌های ایشان به سوی ما تمایل دارد، چه این که از آنچه ما را آفرید ایشان را خلق کرد، آنگاه این آیه را قرائت فرمود: کلا ان کتاب الأبرار لفی علین. و اخبار در این باره فراوان است، پس طینت آل محمد (علیهم السلام) از علین است و دانستید که عالم علین عبارت از مرتبه اسم الله است و این مرکب نمی باشد بلکه از همه بندها مطلق و رهاست. پس مراد در روایت قبلی این است که طینت ما جامع همه طینت هاست، چه این که اطلاق دارد و به همین خاطر فرمود: لذا پاکیزه شد و دل‌های ایشان از بالاتر از علین است و ارواح ایشان از بالاتر از آن، پس درود خدا بر ایشان باد و الحمد لله رب العالمین. و مراد از نور نور مرتبه اسم الله است که مرتبه ولایت نوریه و جبهه ایشان است که اولین تعیین عالم وجود ائمه (علیهم السلام) است. و مراد از طینت آن آبی است که برای امام آوردند و آن حضرت نوشید و مجامعت کرده و امام بعد از ایشان در رحم قرار گرفت، لذا آن شراب ماده اجسام ایشان شده است و مراد جبهه ایشان نیست. و مراد از این که ارواح ایشان یکی است این که ارواح ایشان از یک مرتبه از عالم وجود است نه این که برخی ارواح از بالاتر و برخی از پایین باشد، نه این که روح ایشان یک روح باشد با تمثلات و اشکال گوناگون متعدد شود، پس انوار ایشان از یک مرتبه از اسم الله است و آن مرتبه اطلاق می باشد و نیز مرتبه جسم ایشان نیز یک مرتبه است و آن، آب ویژه ای که در روایت از آن گفتگو شده است.

و خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرضه محققین

انوار جمع نور - عرش به معنای سقف است و یا به معنای سریر و تخت است. و مقصود از عرش در اینجا عرش خدا است که حقیقت آن بر ما مجهول است. محققین مصدر آن احداق است به معنای احاطه یعنی خداوند متعال شما را به صورت انوار آفرید و شمارا محیط بر عرش خود قرار داد. یعنی انوار معصومین در اطراف عرش خدا طواف می کردند و تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید می گفتند. و باسناد عن ابی الحمراء، قال رسول الله (ص) رایت لیلة الأسرار و مکتوباً علی قائمه من قوائم العرش أنا الله لا اله الا انا و حدی خلقت جنة عدنیدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی و نصرته بعلی..... رسول اکرم (ص) فرمودند: در شب معراج دیدم بر قائمه ای از قوائم عرش نوشته است من خدای واحد احد هستم جنّت عدن را به دست خود آفریدم و محمد (ص) را برگزیده من از مخلوق من است و او را مؤید ساختم و یاری نمودم به علی (ع) -مجلسی در بحار الانوار ج ۷ ص ۳۵۸ و ۳۵۹

حتی منّ علینا بکم فجعلکم فی بیوت اذن الله ترفع و یذکر فیها اسمہ

منّ = منت گذاشت - بیوت = جمع بیت به معنای خانه است. معنای جمله = خداوند بر ما منت گذاشت به سبب شما پس قرار داد شما را در خانه‌هایی که خدا اذن داده است تا در آن خانه‌ها نام او و ذکر او انجام گرفته و معبود با عظمت و جلال یاد شود. (سوره نور ایه ۳۶ - فی بیوت اذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمہ یُسبّح له فیها بالغو و الاصال) همان نوری که روشنایی آسمان و زمین است در خانه یا خانه‌هایی قرار داده شده که در آن خانه‌ها خداوند بأحسن وجه تقدیس و تسبیح می شود. پس نتیجتاً مقصود از نور در آیه نور محمد (ص) و آل محمد (ص) است که زمین و آسمان به آن

روشن است. و این مَنّی است که خداوند بر بندگانش گذاشت و آنان را از این مواهب جلیله و نعمتهای معنویّه بهره مند ساخت تا به وسیله این انوار قدسیّه به مدارج عالیّه و کمالیّه برسند.

چندین چراغ دارد و بی راه می رود بگذار تا بیفتد و ببند سزای خویش

امامت ادامه راه رسالت است و رسول و امام هر دو دارای مقام ولایت اند و وجود هر یک بدون دیگری نتیجه و ثمری ندارد پس رسالت به منزله پوست است و امامت مغز آن است.

وجعل صلواتنا علیکم

صلوة در اصل به معنای دعا است یعنی خداوند صلوات ما را بر شما قرار داده است. پس " انّ الله و ملائکته یصلون علی النّبی یا ایّها الدّین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً(احزاب- ۵۶) بعضی گفته اند صلوة از خدا بر خلق به معنای تحیّت و درود است و از ملائکه به معنای استغفار است و از مخلوق دعا است . و بعضی می گویند ؛ که از مخلوق به معنای تعظیم است.

مجلسی در "جلد نوزدهم بحار الانوار" روایات بسیاری در فضیلت صلوات بر محمّد و آل محمّد نقل کرده است. بآسناد عن الرضا (ع) قال من لم یقدر علی ما یُکفر به ذنوبه فلیکثر من الصلوة علی محمّد و آل محمّد فانّها تهدم الذنوب هدماً و قال (ع) الصلوة علی محمّد و آل محمّد تعدل عند الله عزّوجلّ التسبیح و التهلّیل و التکبیر.....

حضرت رضا(ع) فرمودند کسی که قادر نیست بر کفّاره گناهان خود پس بسیار صلوات بر محمّد و آل او بفرستد زیرا صلوات بر محمّد و آل محمّد ذنوب و گناهان را نابود می سازد و ایضاً فرمود صلوات بر محمّد و آل او معادل با تسبیح و تهلیل و تکبیر است.

و در ادامه احادیث از قول ائمه(ع) نقل می گردد: که صلوات کامل فردای قیامت در میزان حسنات گذاشته می شود/ استجاب دعا و نموّاعمال به برکت صلوات کامل است/ بعد از فجر صد صلوات کامل نجات دهنده از آتش است/ صلوات کامل صد حسنه در نامه عمل می نویسد/ صلوات و شفاعت در آخرت/ لعنت خدا بر کسانی که در صلوات فرستادن آل رسول را نمی گویند و مع الوصف از رسول خدا انتظار شفاعت هم دارند .

وما خصنا به من ولایتکم

خصّ = تخصیص – ولایت از ولی – کلمه ما در عبارت موصولی- چیزی که تخصیص داد ما را به آن ، ولایت شماست. برآستی چه چیزی هویت ما را مشخص کرد ! برآستی چه چیز ما را از گمراهی نجات داد؟! ولایت صراط مستقیم و راه نجات است که خداوند بندگان خاص خود را برآن دعوت کرده است. در معنای ولایت قبلاً بحث کردیم.

طیباً لخلقتنا و طهاره لانیفسنا و تزکیه لنا و کفارة لذنوبنا

طیب = بوی خوش – خلق = به ضم خا ، سجّیه و طبع – و به فتح خاء آفریده شده است. طهاره = پاکیزگی - تزکیه = طهارت قلب - ذنوب = گناه

طیباً لخلقنا = به برکت ولایت شما اخلاق ما نیکو می شود و متخلق به اخلاق اسلامی و الهی می گردد. قال رسول (ص) : ب/بُعْتُ لَاتَمَّ مَكَارِمُ الْاِخْلَاقِ /مبعوث شدم برای آنکه اخلاقیات را در بشر به کمال برسانم پس در حقیقت علت و غرض از بعثت همین مسأله است . ومعنای ولایت همان اطاعت بی قید و شرط از اولیاء حقّ است. "کونوا لنا زیناً و لا تکونوا علینا شیناً- زینت ما باشید و ننگ ما نباشید - طهارهً لأنفسنا ؛ ولایت شما موجب تطهیر نفوس ماست. تزکیه لنا، تزکیه پاک کردن قلب است از بخل و حسد و کینه و امثال اینها . کسی که دین ندارد و قلب او آلوده به رذائل اخلاقی است که در رأس آنها کُفر و شرک به خداست . راه تزکیه نفس منحصر است به متابعت از دستورات رسول اکرم و آل رسول (ص). طهارت و پاکیزگی و تزکیه نفس از خصوصیات انسانهای پاک است و انسان پاک هیچگاه در برابر امتحانات سخت الهی رنگ عوض نمی کند بلکه در برابر آزمایشات الهی ، سعی در رفع رذائل اخلاقی دارد پس می کوشد تا خود را پاک و تطهیر نماید.

کفارة لذنوبنا: ولایت اهل بیت کفاره گناهان ما است یعنی تخفیف گناهان که در این موضوع شکی نیست. عاقبت به خیری در دوستی علی(ع) و فرزندان اوست .امام باقر(ع) فرمودند: از گناهایی که کوچک شمرده می شوند پرهیز کنید زیرا آن گناهان یک طالبی دارد .مثلا کسی از شما می گوید : گناه می کنم و بعد استغفار می کنم ، خداوند می گوید: " نکئبُ ما قدموا و آثارهم و کل شیء اُحصیناه فی امام مبین" ما آنچه را که پیش فرستادید و آثار آنها را می نویسیم همه چیز نزد امام حاضر و غایب ثبت می گردد به وسیله فرشتگان و با دستور امام، اگر چه که به اندازه دانه خردل در دل سنگی بزرگ و یا در آسمانها و یا در زمین باشد. اِنَّها اِنْ تَکَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ اَوْ فِی سَمَواتٍ اَوْ فِی الْاَرْضِ یَأْتِ بِها اللهُ اَنْ اللهُ لَطِیْفٌ خَبِیْرٌ. (شیخ حر عاملی- جهاد با نفس)

امام رضا (ع) در کتاب جهاد با نفس به نقل از سماعه دارد : شنیدم که امام فرمود: کار های خیر زیاد را زیاد نشمارید و گناهان را کم ندانید زیرا گناهان کم کم جمع می شوند و زیاد می شود . و از خداوند در پنهانی بترسید تا آنجا که خودتان در باره خود به انصاف رفتار کنید.

طاعت خدا را انجام دهید پس مبدا انسان یکی از طاعات را سبک بشمرد زیرا او نمی داند که رضایت و خوشنودی خداوند در کدام طاعت او پنهان است.

گناهان کبیره چیست؟ امام باقر(ع) در پاسخ به عبّاد بن کثیر که هسته خرما می فروخت ، فرمود : هر گناهی که خداوند بر انجام آن وعده آتش دوزخ را داده است.

خشم نیز جزء گناهان است . خشم ایمان را تباه می کند همچنانکه سرکه باعث تباهی و فساد عسل می گردد جلوی خشم خود را بگیر تا نقصها و کاستی های شما بر طرف گردد. درد امتهای پیشین حسد بود ، حسد درد دشمنی ورزیدن است . و آن چیزی است که فدک را از مالکیت فاطمه (س) در آورد و خلافت را غصب کرد و چپاول و غارت بیت المال شیوه خود ساخت و جهت حرکت پیروزی اسلام و شیعه رابه سمت خود کامی و خودخواهی و استفاده از ظواهر قرآن بدون تأویل و بدعتها در اصل دین به نفع خود تغییر داد. و این سوءاستفاده و خیانت به اصل دین اسلام است که هرکس پیرو روش خلفا گردد و آنان را مقدم بر اهل بیت (ع) قرار دهد شریک شیطان است و ستمکاران خیر دنیا و آخرت را نخواهند دید مگر مردم را از عقاید باطلی که ترویج کرده اند دور کنند و بگویند ما اشتباه کردیم.

فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْلِمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا أَيَّامًا

كُنَّا = ریشه آن کان است . مسلمین از ریشه سلم تسلیم است - معروفین = عرف ، یعرف - تصدیق = اعتقاد به قلب -

ما بودیم نزد پروردگار که تسلیم فضائل شما بودیم و به تصدیق به ولایت شما شناخته شده بودیم . شما امامان مفترض الطاعة هستید از فضل شما بود که ما راه هدایت را پیدا کردیم و تسلیم حق شدیم و از انکار حق بازماندیم. شما با فضل و برتری و عنایت خود بندگان خدا را هدایت نموده و از گمراهی نجاتشان دادید . آنگاه که شما را تصدیق کردیم ، نام ولایی بر روی ما گذاشتند و به این نام معروف شدیم یعنی دوازده امامی-یا اثنا عشری - حال نشانه های فضل ائمه (ع) را مطرح می کن سعه صدر و درایت حضرت علی (ع) و اهل بیت در مناظرات و احقاق حق خود:

روش اهل بیت (ع) در جدال با مخالفان ، داشتن سعه صدر در برخورد با مخالفان ، استفاده از باورهای طرف مقابل و احترام به عقاید آنها بود . روشن شدن حق ، حد و مرز جدال احسن است و هرگاه حق واضح شد نباید بحث را ادامه داد و گرنه جدال احسن به غیر احسن مبدل خواهد شد .

و حضرت زهرا (س) در احتجاجات خود احاطه کامل بر موضوع داشتند و فوق العاده بر بکارگیری از کلمات الهی قدرتمند بودند.

گذشته از اینها ایشان سعه صدر و تحمل شنیدن سخنان مخالفان را داشتند و هرگز از سخنان آنها بر آشفته نمی شدند و این مجال را برای طرف مقابل خود حفظ می نمودند.

دیگر از فضائل اهل بیت (ع) باید گفت که در مناظرات در بدو امر برحقانیت عقیده خود تأکید نمی کردند و بیان نمی کردند که آنچه ما می گوئیم ، صحیح است؛ که چنین موضع گیری باعث گریز و فرار طرف مقابل می شد؛ بلکه ایشان به گونه ای که طرف مقابل را در فکر فرو برد و به او مجال تعمق بدهد با او برخورد می نمودند. اهل بیت(ع) تسلط بر مطلب ، قدرت بر استدلال توأم با سعه صدر داشتند؛ زیرا جدال با مخالفان و منکران دین بسیار سخت است چون باید گاهی هجوم کرد گاهی دفاع کرد گاهی حمله را رد کرد و گاهی باید حلقه محاصره کلامی را شکست گاهی باید بال زد و پر کشید و از دام بیرون جست و چنین نیست که هرکس وارد میدان شود توفیق یابد پس باید دلایلها و روشهای قرآن که بزرگترین حجت و برهان است به گونه ای باشد که مردم را به رغم تفاوت های صنفی و فکری قانع و وادار به تصدیق کند . (اکبر نژاد- مهدی، گفتمان جدلی در قرآن ، ۱۳۸۳)

هنوز روز هائی از حکومت علی(ع) نگذشته بود که رو پارویی ها آغاز شد و بهانه های بی اساس ، چهره نمود و در تداوم خود تمام حکومت چهار سال و اندی حضرت را با نبرد و خون بیالود.

پیامبر خدا(ص) درآینه زمان همه را دیده بود بارها به این حقیقت اشاره کرده بود : "تقاتل علی التاویل قاتلت علی التنزیل" تو بر اساس تأویل می جنگی چنان که من بر اساس تنزیل می جنگم". (کفایة الأثر ص ۷۵-۷۶)

سه جنگ بر حضرت تحمیل شد ناکثین و قاسطین و مارفین ، علا رقم فرموده پیامبر(ص) که فرمود : "ای علی جنگ با تو جنگ با من است و آشتی با تو آشتی با من و جنگ با من جنگ با خداست و آن کس که با تو آشتی کرده است با من آشتی کرده است و آن کس که با من آشتی کند با خداوند آشتی کرده است". یا علی ، حربک حربی، و سلمک سلمی، و حربی حرب الله، و من سالمک فقد سالمنی، و من سالمنی فقد سلم الله عزوجل". (امالی ، صدوق، ص ۶۵۶ ح ۸۹۱)

امام و در برخورد با دشمنان سعه صدر داشتند بخصوص در جنگها؛ که ایشان بدی را با خوبی جواب می دادند: در جنگ صفین با معاویه بر سر آب و تسلط یاران امام بر آن ، یاران و هوادارانش به وی گفتند : ای امیرالمؤمنین همانگونه که آنان آب را بر تو بستند ، آب را بر آنها ببند و مگذار شامیان قطره ای از آن را بیاشامند و به شمشیر تشنگی هلاکشان ساز و بدین سان دست بسته بگیرشان ، که اگر چنین کنی تو را نیاز به جنگ نیست. امام فرمود: نه بخدا سوگند ، با ایشان همچون خودشان مقابله نمی کنم ، قدری از سرچشمه را برای آنان باز گذارید که لبه شمشیر برای رویارویی با آنان بس است". شکیبائی امام بر آزارهای خوارج کاملاً مشهود است.

امام در غصب خلافت با سکوت خود سکوتی که بهمرام امر به معروف ونهی از منکر بود تیشه بر جان مخالفین می زد . در جنگها با سعه صدر برخورد می کرد . سعه صدر او از کیان مکتب و در جهت دفع ظلم و رفع ستم و زودن دشواریهای راه حکومت است. او که "شمشیر از پی حق می زد" نمی توانست در دشوارترین لحظات نبرد و در سخت ترین لحظات جنگ ، از اصول اخلاقی و بنیاد های انسانی غافل بماند که این شیوه اهل بیت(ع) بود. و شیعیان آنرا تصدیق می کنند.

فَبَلِّغِ اللَّهَ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمَكْرَمِينَ وَ أَعْلَىٰ مَنَازِلِ الْمُقْرَبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ

خداوند تعالی مقام و منزلت شما را بالاترین مقام ها قرار داده است پس شما اشرف و افضل هستید . مکرّمین کسانی هستند که از طرف خداوند مورد تکریم قرار گرفته باشند و رأس تمام مخلوقات انبیاء و ملائکه هستند که غرق در احسان تفضلات حقّ اند و وقتی کسی اشرف مکرّمین می شود که گوی سبقت را از سایر مخلوقات ربوده اند و ایضاً مقربین . و مرسلین عبارتند از پیامبرانی که دارای شریعت و کتاب آسمانی بوده اند و اینها افضل از بقیه هستند " تلک الرّسل فضلنا بعضهم علی بعض. پس در این فراز جایگاه مکرّمین و مقربین و مرسلین مشخص می شود - زیرا اوّل کرامت است دوّم تقرب است سوّم ارسال توضیح آن- توفیق اعمال صالحه به بنده کرامت الهی است و زمانیکه از گناه و معصیت دوری جوید و مطیع بی قید و شرط حقّ گردد و راضی به قضاء و قدر او شد مقرب عند الله می شود . پس تقرب بدون اطاعت محقق نمی گردد. وقتی به مقام قرب و اصل صلاحیت ارشاد می رسد به مقام سفیر الهی و فرستاده او وارد مرحله دعوت می شود.

امام صادق (ع) (بحار الانوار ج ۷ ص ۲۴۱) فرمودند: مانبی نبی الا بمعرفة حقنا و فضلنا علی من سوانا.... هیچ پیامبری به نبوت برگزیده نشد مگر به سبب معرفت و شناختن حقّ ما و اقرار به فضل و شرف ما بر تمام مخلوق.

حیث لا یلحقه و لا یفوقه فائق و لا یسبقه سابق و لا یطمع فی ادراکه طامع

در ادامه فضیلت امام و کرامت ایشان به منزله متمم کلمات گذشته اشاره دارد بر اینکه ملحق به آن مقام نمی شود ملحق شونده ای و برتری پیدا نمی کند برتری جوینده ای و پیشی نمی گیرد سبقت گیرنده ای و طمع در رسیدن به آن نمی بندد طمع کننده ای - پس مقام شما فوق تمام مقام ها است و منزلت شما بالاترین منزلتهاست .

سخن عبدالله بن عمر بن خطاب در تفضیل علی (ع): از ابو هارون عبیدی شنیدم گفت: با این عمر

نشسته بودم که نافع بن ارزق آمد و گفت : به خدا قسم که علی را دشمن می دارم ، او گفت: خدا تو

را دشمن بدارد ، کسی را دشمن می داری که فضیلتی از فضائل او از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.

عن عكرمه عن ابن عباس قال: ما في القرآن آية: الذين آمنوا و عملوا الصالحات ، الا و على اميرها و شريفها، و ما من اصحاب محمد رجل الا و قد عاتبه الله و ما ذكر عليًا الا بخير. ثم قال عكرمة: إني لا علم أنّ لعلي منقبة لو حدّثت بها لنفدت أقطار السماوات و الارض . أو قال: الارض

عكرمه از ابن عباس نقل می کند که گفت: در قران آیه ای به این تعبیر " الذين امنوا و عملوا الصالحات" کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند ، وجود ندارد مگر علی امیر آن است و از اصحاب محمد(ص) کسی نیست مگر اینکه خداوند او را مورد عتاب قرار داده اما علی را جز به نیکی یاد نکرده است . آنگاه عكرمه می گوید : همانا من می دانم که برای علی منقبتی است که اگر آن را حدیث کنم از اطراف آسمانها و زمین نفوذ می کند . یا گفت : زمین

حتى لا يبقى ملك مقرب و لا نبي مرسل و لا صديق و لا شهيد و لا عالم و لا جاهل و لا دني و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنيد و لا شيطان مرید و خلق فيما بين ذلك - شهيداً الا عرفهم جلاله امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم - و تمام نورکم صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم- و منزلتکم عنده و کرامتکم عليه و خاصتکم لدينه

عبارت این است: تا آنکه باقی نماند ملک مقرب و نپی مرسل و صدیق و شهید و عالم و جاهل و پست و فاضل و مؤمن و صالح و فاجر و بد عمل و جبار عنید و شیطان خبیث و شریر و بالجمله هیچ مخلوقی مگر آنکه خداوند متعال مقام و منزلت شما را به آنان شناساند و معرفی فرمود و جلالت امر شما و بزرگی مقام شما و عظمت شأن شما و تمام نور شما و صدق مقاعد شما و ثبات مقام شما و شرف محلّ و منزلت شما را نزد پروردگار دانستند و بر کرامت شما و مخصوص بودن شما به عبودیت و قرب منزلت شما اهل بیت را چه در عالم ذرّ و چه در این عالم به وسیله رسول به تمام مخلوق فهماند و چیزی را بر مخلوق از این نظر مخفی نداشت برای آنکه حجت بر خلق تمام گردد و فردای قیامت نگویند ما نمی شناختیم.

معنای عبارت فوق استنباط از حدیث معرفت امیرالمومنین به نورانیت :

امير المومنين (ع): هیچ يك از شيعيان ما به حد بصيرت نمی رسد تا مرا به نورانيت بشناسد

معرفت به نورانیت امیرالمومنین صلوات الله علیه ابوذر غفاری از سلمان فارسی سوال کرد معرفت امیرالمومنین «علیه السلام» به نورانیت چگونه است؟ گفت: ای جندب (لقب اباذر) بیا برویم تا از خود آن حضرت سوال کنیم می گوید: نزد آن حضرت آمدم و او را نیافتیم در آن جا منتظر ماندیم تا

تشریف آوردند حضرت فرمود: چه باعث شده که اینجا بیایید؟ گفتند: آمدیم تا از معرفت شما به نورانیت سوال کنیم مولا فرمودند: خوشامدید ای دوستان من که در دین خود متعهد و پاینده هستید و کوتاهی نمی کنید، و هر آینه دانستن این مطلب بر هر مرد مومن وزن مومنه ای واجب است سپس فرمودند: ای سلمان و ای جنذب ایمان کسی کامل نمی گردد تا به حقیقت و نورانیت من معرفت پیدا کند و وقتی چنین شناختی از من پیدا کرد از کسانی می شود که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده و سینه اش را برای اسلام گشاده کرده و عارف آگاه شده است و کسیکه در این گونه معرفت و شناخت کوتاهی کند او در شك و تردید باقی می ماند ای سلمان و ای جنذب شناختن من به نورانیت در حقیقت شناختن خداست و شناخت خدا در حقیقت معرفت من به نورانیت است و این دین خالص است که خدای سبحان فرموده است: (وبنندگان امر نشدند مگر به اینکه خدا را خالصانه و در حالیکه دین خود را خالص کرده اند عبادت کنند، نماز را به پادارند و زکات را بپردازند و این دینی است که از افراط و تفریط به دور و در حد اعتدال است سوره بینه ۵) فرموده است: امر نشدید مگر به نبوت محمد صل الله علیه و آله و این دین سهل و آسان محمدیه است بعد در تفسیر (یقیموا الصلاة) فرمود: هر کس ولایت مرا به پاداشت نماز را به پاداشته است، و به پاداشتن ولایت من سخت و دشوار است که آن را تحمل نمی کند و طاقت پذیرش آن را ندارد مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل و یا بنده مومنی که خدا قلب او را از ایمان امتحان کرده باشد پس فرشته زمانی که مقرب نباشد و پیغمبر مرسل نباشد و مومن هنگامی که امتحان شده نباشد نمی تواند آن را بپذیرد سلمان عرض کرد: ای امیرالمؤمنان، مومن کیست و حدود ایمان چیست؟ آن را بیان فرمائید تا کاملا بشناسم فرمود: مومن امتحان شده کسی است که در امور ولایت ما چیزی به او نمی رسد مگر اینکه خدا سینه اش را برای قبول آن باز می کند و بدون هیچگونه شك و تردیدی آن را می پذیرد. ای ابوذر، بدان من بنده خدا و خلیفه او بر بندگان هستم، ما را خدا قرار ندهید و آنچه می خواهید در فضیلت ما بگویید و بدانید به باطن مقامات ما و نهایت آن نخواهید رسید خداوند متعال به ما کمالاتی و عنایاتی برتر از آنچه گوینده شما وصف کند یا به قلب یکی از شما خطور کند مرحمت فرموده است، و وقتی ما را اینگونه شناختید شما مومن هستید.

سلمان گوید: عرض کردم ای برادر رسول خدا! کسی نماز را به پاداشته که ولایت شما را بر پاداشته باشد؟ فرمود: بلی ای سلمان: شاهد آن و تصدیق این مطلب، فرمایش خداوند است که در قرآن می فرماید (واستعینوا بالصبر و الصلاة و انها لکبیرة الا علی خاشعین سوره بقره ۴۵) مراد از صبر در این آیه شریفه رسول خدا ص است و مقصود از نماز بر پاداشتن ولایت من است... زیرا ولایت است که تحمل آن سخت است و فقط خاشعین می توانند آن را بپذیرند و خاشعین شیعیان عارف و آگاه هستند و در خارج می بینیم که گروههایی مختلف از مرجئه، قدریه، خوارج، نواصب و غیر اینها همگی به محمد ص اقرار و اعتراف دارند و در آن اختلاف ندارند و فقط درباره ولایت من است که اختلاف کرده اند آن را اکثرا انکار نمودند و جز عده کمی نپذیرفتند که این آیه به آن ها اشاره فرموده است... و کسیکه اقرار به ولایت من نداشته باشد اقرار او به نبوت محمد ص سودی برایش ندارد زیرا این دو قرین یکدیگرند به خاطر اینکه نبی اکرم پیغمبر است که به سوی مردم فرستاده شده و امام و پیشوای آنهاست بعد از او علی امام و پیشوای مردم و جانشین محمد است... اول ما محمد است، وسط ما محمد است و آخر ما محمد است پس هر کس معرفتش به من کامل باشد او بر دین قیم و استوار الهی است... حضرت فرمود: من و محمد ص يك نور از نور خدا بودیم آنگاه خداوند این نور را امر فرمود دونصف گردد به نیمی از آن فرمود محمد باش و به نصف دیگر آن فرمود: علی باش لذا رسول خدا ص فرمود: علی از من است و من از علی ادا نمی کند از طرف من مگر علی آن هنگامی

که ابوبکر(.....) را برای برائت از مشرکین به طرف مکه فرستاد جبرئیل فرود آمد و عرض کرد ای رسول خدا پروردگارت فرموده است آن را خودت یا شخصی از خودت ابلاغ کند مرا به دنبال ابوبکر (...). فرستاد تا او را برگردانم او به رسول خدا ص عرض کرد : آیا درباره من چیزی نازل شده فرمود : نه ولی این کار را انجام نمی دهد مگر من یا علی ای سلمان و ای جندب کسیکه شایستگی ندارد دستوری را از طرف رسول خدا ص ابلاغ کند چگونه صلاحیت و امامت پیشوایی مردم را خواهد داشت؟؟؟ ای سلمان و ای جندب محمد سخنگو گردید و من ساکت و در هر زمانی یکی باید ناطق و دیگری ساکت باشد ای سلمان: محمد ص بیم دهنده گردید و من هدایت کننده و این فرمایش خداوند است که میفرماید : (انما انت منذر ولكل قوم هاد سوره رعد/۷) مراد از منذر در این آیه رسول خدا ص و مقصود از هادی من هستم محمد (ص) جمع کننده گردیده و من نشر دهنده محمد (ص) اختیار دار بهشت گردیده من اختیاردار دوزخ : به آن می گویم این را بگیر و آن را رها کن محمد ص لرزاندن زمین و زلزله گردید و من اختیاردار صداهای شدید و رعد و عرش شدم و من صاحب لوح محفوظ و خداوند علومی که در آن است به من الهام نموده است ... محمد ص صاحب دلالت ها و راهنمایی ها شد و من صاحب معجزات نشانه ها و علامات شدم محمدص خاتم انبیا گردید و من خاتم اوصیا شدم و در آیه مبارکه (الصراط المستقیم سوره حمد/۶) من مقصود از صراط المستقیم هستم و من نبأ عظیم هستم . آن خبر مهمی که در آن اختلاف کردند در آیه (النبأ العظیم- الذی هم فیه المختلفون سوره نبأ/۲ و ۳) منم و کسی جز در ولایت من اختلاف نکرد محمدص صاحب دعوت گردید که مردم را به طرف خدا بخواند و من صاحب شمشیر که سرکشان آن ها را نابود کنم محمد پیغمبر مرسل گردید و من صاحب امر آن حضرت محمدص حجت و پرهان برای مردم اقامه کرد و من حجت خدا گردیدم خداوند برای من قرارداد آنچه را که هیچکس از اولین و آخرین ندارد حتی پیغمبران مرسل و فرشتگان مقرب از آن بی بهره اند سپس فرمود : ای سلمان و ای جندب : عرض کردند : بلی ای امیرمومنان علیه السلام فرمود: منم که نوح را در کشتی به امر پروردگارم آرامش بخشیدم و اورابه ساحل رساندم ، منم که یونس را از شکم ماهی به اذن خداوند خارج کردم منم که موسی را از دریای نیل به امر خداوند عبور دادم منم که ابراهیم را از آتش نجات دادم منم که نهرها را جاری و چشمه ها را جوشان و درخت ها را بر جا نهادم و من عذاب یوم الظله ام (سوره شعرا/۱۸۹) من ندا کننده ام از محل نزدیکی که جن و انس آن را بشنوند منم که هر روز صدای جبارین و منافقین را با لغت خود آن ها می شنوم . منم خضری که موسی را تعلیم داد و من معلم سلیمان بن داوود من ذوالقرنین ام و من قدرت پروردگار می باشم ای سلمان و ای جندب : کسیکه از ما بمیرد در حقیقت نمرده و کسیکه از ما غائب گردد در حقیقت غائب نیست و کسیکه از ما کشته شود در حقیقت کشته نیست سپس فرمود ای سلمان و ای جندب عرض کردند : بلی ای امیرالمومنین علیه السلام فرمود: من فرمان روای همه مردان مومن و زنان مومنه از گذشتگان و آیندگان هستم و به روح عظمت تأیید شدم و با همه این اوصاف بنده ای از بندگان خدا هستم ما را خدا ننماید و سپس آنچه می خواهید در فضیلت ما بگویید و هر چه تلاش کنید به حقیقت آنچه که خداوند برای ما قرار داده بلکه به یکدم از یکدم آن نخواهید رسید به خاطر اینکه ما نشانه های خدا و راهنمایان و حجت و جانشینان و امینان و پیشوایان از طرف او هستیم ما چهره زیبای خدا و چشم بینای او و زبان گویای او هستیم به سبب ما خداوند بندگان را عذاب می کند و به سبب ما پاداش می دهد و ما را از میان خلق خود برگزیده و اختیار گردانیده و طاهر کرده و اگر کسی چون و چرا کند و اعتراض به گزینش پروردگار نماید به خداوند کافر گشته و مشرک است زیرا از آنچه خدا انجام می دهد سوال نمیشود او مورد بازجویی قرار نمی گیرد بلکه بندگان هستند که بازخواست

می شوند (سوره انبیا/۲۳) سپس حضرت فرمودند: من به اذن پروردگارم می میرانم وزنده می کنم. به اذن او به آنچه می خورید و آنچه درخانه هایتان انداخته می کنید خبر می دهم و آنچه را در دل هایتان پنهان می کنید می دانم و امامان دیگر از فرزندان من اینها را می دانند و هرگاه دوست داشته باشید و بخواهید چنین کاری می کنند زیرا ما همگی يك حقیقت هستیم. اول ما محمد است وسط ما محمد است و همه ما محمد هستیم پس بین ما فرق نگذارید، ما هرگاه بخواهیم خدا می خواهد و هر زمان نپسندیم خدا نمی پسندد بدبختی و تمام بدبختی نصیب کسی می شود که فضایل ما و خصائص ما و آنچه را که خدا به ما عنایت کرده انکار کند، زیرا کسیکه چنین کند درحقیقت قدرت خداوند و خواست و مشیت پروردگار را درباره ما نپذیرفته و انکار کرده است ای سلمان و ای جندب خداوند به ما برتر و والاتر و بزرگتر از همه ی اینها عطا کرده است عرض کردیم: ای امیر مومنان علیه السلام آن چیست که بزرگتر از همه اینها است فرمود: پروردگار ما به ما اسم اعظم عطا کرده و بخشیده است که با آن آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم را می شکافیم و در می نوردیم به آسمان بالا می رویم و به زمین فرود می آییم به مغرب میرویم و به مشرق میرویم به عرش الهی قدم گذاشته و در پیشگاه الهی بر آن می نشینیم و هر چیزی حتی آسمان ها، زمین، خورشید، ماه، ستارگان، کوه ها، درختان، جنبندگان، دریا ها، بهشت و جهنم از ما اطاعت می کنند تمام اینها را خداوند به اسم اعظمی که به ما آموخت و به ما اختصاص داد عطا کرده است و با تمام این اوصاف ما می خوریم و می آشامیم و در میان بازار ها راه میرویم و این امور را به امر پروردگارمان انجام می دهیم و ما بندگان با کرامت خداوندیم که او را به گفتار سبقت نمی گیریم و به امر و فرمان او عمل می کنیم ما را معصوم و پاک قرار داد و بر بسیاری از بندگان مومنش برتری بخشید و ما می گوئیم: (حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را هدایت نموده و اگر هدایت و لطف الهی نبود به آن راه نمی یافتیم سوره اعراف/۴۳) و (کافرین سزاوار عذاب شدند و عده ای عذاب درباره آنها حتمی است سوره زمر/ ۷۱) و آن ها کسانی هستند که آنچه خداوند به ما بخشش و احسان نموده قبول ندارند و انکار می کنند ای سلمان و ای جندب این است پاسخ شما که از معرفت من به نورانیت پرسش نمودید آن را حفظ کنید و نگهدارید که باعث رشد و کمال است و همانا هیچ يك از شیعیان ما به حد بصیرت نمی رسد تا مرا به نورانیت بشناسد و وقتی چنین معرفتی پیدا کرد به حد بصیرت و بلوغ و کمال رسیده و در میان دریای از علم فرورفته و درجه ای از فضل و برتری را پیموده اند و بر سری از اسرار پروردگار و گنجینه های پوشیده او آگاهی یافته اند.

(مدرك این حدیث: مشارق الانوار ص ۱۶۰ - بحار الانوار ج ۲۶ ص ۱-۷ ح ۱)

لغت نامه دهخدا؛ کلمه مُرید

مرید. سرکش و درگذرنده. (منتهی الارب). خبیث و متمرّد و شریر. (از اقرب الموارد). متمرّد و سرکش و بیرون رونده از فرمان خدای تعالی و رانده شده. و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم، و یتبع کل شیطان مرید. (قرآن 3/22). ان یدعون من دونه آلا انائاً و ان یدعون آلا شیطاناً مریداً. (قرآن 117/4). حقانیت اسلام از مرید و مراد بازی به دور است. امروزه شیاطین بصورت های گوناگون در آواها و معماریها و فرقهها و برای گمراهی مردم و جلب نیروی جدید فعالند و انگشت اشاره گروه های ضاله، جوانان هستند که مهارت تشخیص حق از باطل را ندارند.. هدف

دور کردن مردم از مبانی حق و حقیقت است . تنها راه مبارزه با این گروه‌های انحرافی مطالعات گسترده در تاریخ اسلام است تا بتوان از راه قرآن و عترت (احادیث ائمه) چاره سازی کرد.

بأبی أنتم وائی و مالی و اهلی و أسرتی

أسرة به معنای عائله است و جمع آن أسر است یعنی پدر و مادر و اهل و مال و عائله ام فدای شما باد. و در این کلام اشاره دارد که همه چیز فدای رسول و امام باشد ، یعنی در مورد حمایت از امام حفظ جان و مال و اهل و عیال مطرح نیست. نظام آفرینش به گونه ای تدوین گردیده است که همیشه موجود پست فدای موجود عالی می گردد و این اصلی در نظام تکوین(الهی) و تشریح(ارسال رسول برای هدایت بشر) لازم الاجراء است .نظام تکوینی به گونه ای طراحی شده که جمادات فدای نبات و نبات فدای حیوان و حیوان فدای انسان می شود. توضیح این مسئله این است که جماد فقط دارای روح جمادی است ولی نبات علاوه بر روح جمادی دارای روح نباتی است پس اشرف از جماد است پس جماد أخس است و علی القاعده اخس فدای اشرف می شودتا اشرف موجود گردد. چون حیوان علاوه بر روح جمادی و هم روح نباتی دارای روح حیوانی هم هست پس اشرف از نبات است لذا نبات در حیوان فانی می شود پس علف می خورد تا زنده بماند و انسان اشرف از حیوان استچون علاوه بر روح جمادی و نباتی و حیوانی دارای روح انسانی است یعنی انسان ناطقه قدسیه است پس اشرف از حیوان است و حیوان أخس از انسان است پس فدای انسان می شود. حال انسان کامل اشرف از انسان عادی است زیرا او علاوه بر روح انسانی دارای روح قدسی است پس بر اساس قاعده برای بقاء انسان کامل باید فانی شود و هیچ عذری از او پذیرفته نیست . پس نتیجه می گیریم که انسان أخس باید فدای انسان کامل شود و اگر چنین نباشد نظام تکوین و نظم کائنات به هم می خورد. نظام شرع هم می گوید حفظ شرع در گرو فداکاری است پس انسان فدای انسان کامل می شود و انسان کامل فدای دین می شود . زیرا دین از انسان کامل اشرف است بر مبنای اصل باید برای حفظ رسول و امام باید دیگر ترک جا و مال و هر چه هست بکنند . انسان کامل هم باید از هر چه دارد بگذرد تا حق دین ادا گردد . نمونه بارز آن شهادت امام حسین و یاران آن حضرت در سرزمی کربلاست چون اسلام در خطر بود از فرزند و مال و عیال و جان گذشت . ابتداء اصحاب و یاران به شهادت رسیدند تا وفاداری آنها به دین اثبات گردد و در آخر امام به شهادت رسید . اگر آنان بعد از امام به شهادت می رسیدند شهید در راه دین نبودند چون به وظیفه شرعی خود عمل نکردند و جمله بأبی أنتم وائی و مالی و... مصداق پیدا نمی کرد. پس هر گاه ظالمین بر دین و دنیای مردم وحتی بر امامان معصوم در هر عصر و زمانی معلول عمل نکردن مردم به این وظیفه بودزیرا وقتی مردم از زیر بار وظیفه شرعی شانه خالی می کنند و ظالمین مسلط بر آنان شوند حقوق پایمال می شود منکرات رواج پیدا می کند و دین ضعیف شده و عدل و عدالت از جامعه محو می گردد .

أشهدالله و اشهدوا أنئی مؤمن بکم و بما أمنتهم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به

شاهد می گیریم خدا و شما را بر اینکه من ایمان دارم به شما و آنچه شما به آن ایمان دارید و کافر به دشمن شما و آنچه به ان کافر هستید . باید دانست که ایمان بدون عمل ایمان نیست . ایمان باید قلبی و لسانی و عملی باشد. ما در این فراز به تولی (دوست داشتن اهل بیت) و تبری(دوری از دشمنان اهل بیت) که از فروع دین شیعه است اقرار داریم . پس باید از آنان در قول و عمل متابعت

کرد زیرا کسی که اهل بیت را دوست دارد باید از دشمنان ایشان تبری کند . دشمنانی که خلافت را از اوصیاء الهی گرفتند و علاوه بر آن کارگزاران حضرت زهراء (س) را از زمینهای فدک بیرون کردند و فدک را تصاحب کردند و حق اهل بیت که حق تمام بشر تا قیامت بود به خود اختصاص دادند و علاوه بر غصب خلافت بدعتهای مختلف گذاشتند بر خلاف نص رسول (ص) ، که اجتهاد بر نص کردند و به این ترتیب جهان اسلام را در طی قرون به سوی اضمحلال و باطل گرای سوق دادند ولی زمین را خداوند هیچگاه خالی از حجت قرار نداده و امام زمان (ع) مالک و امام ناظر هستند و پیروزی را برای اسلام و مسلمین علاوه بر خواستهای دشمنان اسلام ، به ارمغان می آورد.

بدعت در اصطلاح آیینی گویند که سابقه ای در شریعت نداشته و نوعی نو آوری در دین که حرام است . معیار در حرام بودن بدعت مخالفت آن با روح اسلام است و این شیوه ای است که ابن تیمیه از نزد خود به اهل سنت تزریق کرد و آنان را از اصل دین دور ساخت و وهابیت را با تمام ظلم و ستم و تعدی به دیگران از اهل همه قراء به نابودی کشاند و ریشه اصلی این بدعتها از خلیفه دوم عمر شروع شد و رفته رفته اکنون به تشکیل گروههای تروریستی در زیر پرچم نمایشی توحیدی - متشکل از منافقین و مشرکان و کافران انجامیده است که همواره برچپاول و قتل و غارت و در سوء استفاده از منابع طبیعی استمرار دارند. و در بعد دیگر همواره یاری رساندن عربستان سعودی به دولت اشغال گر اسرائیل است. خلفا با فعالیتهای زیر زمینی خلافت اسلامی را غصب کردند و سعودیها با ادامه راه خلفا بدعتها را رواج و تقویت کردند تا با چپاولهای خود دین را در نظر مردم کمرنگ کرده تا به امیال تجاوزکارانه خود که تقویت یهودیهای جنایتکار است، برسند.

عده ای از اصحاب به جهنم می روند ؛ رسول خدا (ص) فرمود : عده ای از اصحاب را به جهنم می برند من می گویم که اینان اصحاب منند . پاسخ داده می شود که تو نمی دانی بعد از تو چه کردند. (صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۶۹ و ۲۰۴ کتاب بدء الخلق واصحاب در صحاح سته)
مستبصرٌ بشأنکم و بضلالة من خالفکم موالٍ لکم و لأولیکم مبغضٌ لأعدانکم و معادٍ لهم سلمٌ لمن سالمکم و حربٌ لمن حاربکم :

مستبصر = از استبصارا به معنای بصیرت و بینش است. معاد اسم فاعل از عادی ، یعادى بوده است از مصدر معاداة - معنای عبارت: من بینا و بصیر هستم به شأن شما و گمراهی مخالفین شما محبت شما و دوستان شما هستم و بغض دشمنان شما را در دل دارم و با آنها عداوت می ورزم و در برابر دوستان شما تسلیم و با محارب شما محاربم . آیامسلمانان بصیرت و بینش دارند ؟ اگر بصیرت داشتند که از مسیر الهی و ولایت دور نمی شدند! دوری از ولایت همدمی با هر خس و خار است که ضلالت و گمراهی را هدف اصلی آنان قرار می دهد مانند وهابیت و تلاش آنان برای پایه گذاری فرقه لائیک (بی دینی - که خدایی در جهان وجود ندارد) وهابیت ریشه اسرائیلی دارد برای اثبات این موضوع به مقاله زیر توجه نمایید:

آثار و پیامد های مخرب اجتهاد بر نص-

در آغاز توضیحی برای فهم اجتهاد بر نص : اجتهاد در زمان خلفا اهل سنت معمول بوده و آنان احترام لازمه را علاوه بر مسلمان شدن برای حضرت رسول (ص) قائل نبودند اگر قائل بودند بدعتهای

مختلف بر خلاف فرمان حضرت ؛ را روا نمی داشتند . آنان تمام افراد تبعید شده توسط حضرت را بکار گرفتند و ضربه های فراوانی در برابر احکام وارده در اسلام را نادیده گرفتند پس در برابر نص پیامبر (آنچه که از طرف خداوند نازل شد) ایستادند و احکام را به دلخواه خود تغییر دادند و دیگر رواج بی حد و حصر بیت المال در بین مردم تا بتوانند مردم بیشتری را به سوی خود دعوت کنند و در همین حین انحراف از خط ولایت را ترویج نمایند و حکم اطاعت از احادیث پیامبر (ص) را قتل و کشتار و گردن زدن مردم اعلام کردند. این است معنای اجتهاد بر نص و حال ادامه مطلب:

اهل سنت که به عدالت همه اصحاب معتقدند نمی توانند باور کنند که در میان آنها گناهکار هم وجود دارد تا چه رسد به اینکه بعضی از آنها را اهل جهنم بدانند. آیا آنان که در مدینه بودند و عثمان را یاری نکردند تا کشته شد؛ عثمان که از جنس خودشان بود آیا آنان از اصحاب نبودند؟ دو راه وجود دارد یا همه آنها گناهکار بودند و یا عثمان مستحق کشته شدن بود که فرض دومی را نمی پذیرند، پس باید بپذیرند که همه اصحاب حاضر در صحنه در گناه قتل عثمان شریک بودند . و سؤال دیگر ؛ آیا آنان که به جنگ علی رفتند از اصحاب نبودند؟ آیا عایشه و طلحه و زبیر که به جنگ علی رفتند به قول اهل سنت از برگزیدگان اصحاب نبودند؟ چه عامل آنان را واداشت که با امام زمانشان نبرد کنند؟ آیا جز رسیدن به مال و مقام دنیوی ، چیز دیگری بود؟

آیا معاویه و عمر و عاص که جنگ خانمان بر انداز صفین را که هفتاد هزار تن از طرفین به قتل رسیدند به راه انداخته و مدال " فئه باغیه" گروه ستمگر و متجاوز- این نامی است که رسول خدا به معاویه و پیروان او داده جنایت و فتنه ها را نمی بینند. است) را تا ابد به سینه خود نصب کردند از اصحاب نبودن

اهل سنت چشم خود را بسته و این همه جنایت و فتنه ها را نمی بینند.

دیگر اینکه روی کار آمدن بنی امیه و بنی عباس و بنی مروان و غیره و زمامدارانی که سرنوشت امت اسلامی را به ظلم و تجاوز بدست گرفتند آیا ریشه در عملکرد بعضی از اصحاب ندارد؟

پیامبر در بعضی از روایتها که در منابع اهل سنت (سنن ها) آمده " ائی بالله ما اخاف علیکم ان تشرکوا بعدی و لکن اخاف علیکم ان تنافسوا فیها... " به خدا قسم بر شما از شرک بعد از رفتنم نمی ترسم ولی می ترسم که در مقابل خواهشهای دنیایی خود را ببازید. و این گونه بود که اصحاب مسیر خود را گم کردند و منحرف شدند.

ابی ابن کعب می گوید: " کنا مع رسول الله وائما وجهنا واحد ، فلما قبض نظرنا هکذا و هکذا". ما با رسول خدا بودیم و همه وحدت داشتیم و چون حضرتش وفات یافت به این سو و آن سو متوجه شدیم - و " کان عثمان بن عفان فکان الفتنه فتالقت الناس یمیناً و شمالاً" تا در زمان عثمان که فتنه بر پا شد و مردم به چپ و راست منحرف گشتند. (سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۲۳ کتاب الجنائر باب ۶۵ ح ۱۶۳۳) وقتی چشمان خود را بر روی حقایق می بندند و انحرافات را در فرمانداران و غیره نمی بینند باید ابن حجری پیدا شود و از معاویه تجلیل کند که بگوید: بخدا قسم گرد و غباری که داخل بینی

اسب معاویه شد همراه رسول خدا هزار مرتبه از عمر بن عبدالعزیز بالاتر است.

وقتی چشمان خود را بر روی حقایق می بندند و انحرافات را در فرمانداران و غیره نمی بینند باید این حجری پیدا شود و از معاویه تجلیل کند که بگوید: بخدا قسم گرد و غباری که داخل بینی اسب معاویه شد همراه رسول خدا هزار مرتبه از عمر بن عبدالعزیز بالاتر است. (تطهیر الجنان) در خاتمه صواعق) ص ۱۰ - دکتر طیبیان، اصحاب در صحاح)

در صورتیکه در سنن نسائی در باره فضائل معاویه پرسیده می شود، گفت:

لا اعرف له الا لا اشبع الله بطنه . یعنی من جز حدیث نبوی که معاویه را به این فرموده ، نفرین کرد چیزی از فضائل او نمی دانم . " خدا شکمش را سیر نکند و لذا معاویه هرگز از هیچ غذائی سیر نشد".

معاویه بر خلاف دستور خداوند در حالیکه ادعا دارد که رسول خدا او را هادی معرفی کرده است دستور می دهد به خوردن اموال از حرام و کشتن انسانهای بی گناه و ایجاد حوادث خونین و دلخراش کربلا .

مگر نبود که همراه فئه باغیه به جنگ علی رفته و فتنه بزرگی را بر پا نمود که سرانجام آن ، پیدا شدن خوارج و شهادت آن حضرت و روی کار آمدن بنی امیه و پس از آن بنی عباس و کنار گذاشتن اهل بیت (ع) و کلیه جنایاتی که در طول تاریخ بر سر مسلمانان بلکه بر بشریت وارد آمده است و امروز نیز مسلمانان اسیر خودگامگی های صهیونیست و دیگر دشمنان خود شده اند که استعمار و استثمار هدف اصلی آنان است.

تا ثریا می رود دیوار کج

خشت اوّل چون نهد معمار کج

یکی دیگر از اجتهادات؛ مروان والی مدینه از طرف معاویه بود ابوسعید خدری می گوید: رسول خدا در روز فطر و قربان ابتدا نماز می خواند و سپس خطبه و این امر ثابت بود . تا روزی با مروان که امیر مدینه بود در عید قربان به مصلی رفتم . مروان می خواست که قبل از نماز منبر برود ، لباسش را کشیدم و او آنرا از دستم کشید و قبل از نماز شروع به ایراد خطبه نمود :

گفتم: بخدا قسم سنت را تغییر دادی.

گفت ای ابوسعید آنچه که می دانی از بین رفت (یعنی سنت بی سنت)

گفتم : بخدا قسم آنچه را که می دانم (یعنی سنت) بهتر است از آنچه که نمی دانم (یعنی کاری که شما کردید).

او گفت: مردم بعد از نماز برای ما نمی شینند (تا خطبه را گوش کنند) لذا آن را قبل از نماز قرار داد. صحیح بخاری ج ۲ ص ۲۲- کتاب الحجة- ر.ک. همان)

معاویه خطبه را جلو انداخت و مروان در این امر از او پیروی کرد چون او والی در مدینه است.

یکی دیگر از پیامدهای مخرب آنزمان؛ مگر همسران پیامبر جزء اصحاب نبودند؟ آنان و لااقل بعض از آنها چه کردند که آن حضرت یکماه از آنان قهر بود؟

رسول خدا مطابق نقل صاحبان صحاح، حفصه را طلاق داد و سپس رجوع کرد، او چه کرده بود که کوه صبر، صبرش تمام شد؟

ظلم به مردم جزء اجتهادات آن زمان بود: ترمذی می نویسد که مردی از بنی سلیم که همراهش گله گوسفندی بود بر عده ای از اصحاب رسول خدا گذشت. بر آنها سلام کرد، آنان گفتند که این مرد به خاطر اینکه در امان بماند سلام کرد. (یعنی دروغ می گوید و مسلمان نیست) لذا برخاستند و او را کشتند و گوسفندانش را تصاحب کردند.

" انّ المنافقين اليوم شرّ منهم على عهد النبي، كانوا يومئذ يسرون و اليوم يجهرون " امروزه منافقین شرشان از زمان پیامبر بیشتر است زیرا در آن روز نفاق خود را مخفی می داشتند و اکنون آشکار کرده اند.

روایتی دیگر؛ كان النفاق على عهد النبي فاما اليوم فاما هو الكفر بعد الايمان (- صحیح بخاری ج ۹ ص ۷۲- کتاب الفتن - ر.ک. همان)

نفاق مربوط به زمان پیامبر بود اما امروز کفر بعد از ایمان است. (ر.ک. همان)

امروزه گروه‌های تروریستی در برهه اخیر بویژه پس از آغاز جنگ در سوریه به تهدید واقعی برای کشورهای منطقه تبدیل شده. بنام گروه " دولت اسلامی در عراق و شام" یا داعش با تفکرات سلفی، افراطی و تروریستی که سعی دارد در سوریه و عراق خلافت اسلامی (بر خلاف قرآن و سنت) ایجاد کند. سلفی‌گری به معنای بازگشت به افکار و رفتار و روش پیشینیان است گروه‌هایی از وهابیون خود را سلفی می دانند. و مدعی اند که بهترین دوره و بهترین شیوه، عصر پیامبر اکرم و دوران نزول وحی و عمل به سنت پیامبر خداست. وهابیون مدعی اند که روش گذشته امت اسلامی را که به زمان نزول وحی و عصر پیامبر نزدیک تر است (نه روش خود پیامبر) انتخاب کرده اند و در فهم دین و شریعت پیرو سلف اند. یعنی آنان که در قرون اولیه اسلام می زیستند.

این ادعا ظاهر پسندیده دارد لیکن باطن آن نوعی تعطیل کردن عقل و جمود است.

"ابن تیمیه" از سران چنین تفکری است. وهابیون با چنین دیدگاهی به افکار عمومی مسلمانان و بخصوص شیعه حمله می کنند و بنیانگذار وهابیت جدید " محمد بن عبدالوهاب" چنین تفکراتی داشته است.

وهابیون نوعی جمود فکری و قشری و تحجر دارند و بخصوص با شیعیان خصومت بیشتری دارند این فرقه با مساعدتهای انگلیسها در قرن ۱۲ هجری به سرعت گسترش یافت، و نقش او تفرقه

افکنی بین مسلمانان است. و در جهان اسلام سعی کرده با ایجاد سازمانهای تبلیغی و سیاسی در تبلیغ اندیش های خود از واسطه یابی دشمنان اسلام برخوردار گردد. عناصر داعش و جبهه النصره از بی رحم ترین تروریستهای حاضر در سوریه و عراق هستند. جبهه النصره هم عقاید و هابیون را بر اساس تفکرات سلفی افراطی عقیده دارندوبر آن استوارند. در اواخر سال ۲۰۱۱ این جبهه با آغاز جنگ و بحران در سوریه البته با حمایت و پشتیبانی جریانها و کشورهای غربی تشکیل شد.

این گروه تروریستی و دیگرگروهها مثل القاعده با وجود ادعای اسلامی در خصوص رژیم صهیونیستی و اشغال سرزمینهای فلسطین موضع گیری نداشته اند

قدرتهای القاعده، اسامه بن لادن فرزند هفدهم از مجموع ۵۲ دختر و پسر میلیارد سعودی محمد بن عوض بن لادن بود. او در دانشگاه "ملک عبد العزیز جدّه اقتصاد خواند تا بتواند اداره سرمایه بزرگ بن لادن را بر عهده بگیرد. صدها میلیارد ثروت پدر در حمایت از - گروههای مسلح در افغانستان و تأسیس القاعده شد. تورنس رایت " روزنامه نگار و نویسنده امریکائی در گزارش بسال ۲۰۰۶ نوشت: عربستان سعودی طی یکسال حدود ۶۰۰ میلیون دلار به جنگ القاعده (جنگ با نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان) تزریق کرد. این پولها از سوی عربستان سعودی و ثروتمندان سعودی نزدیک به دربار مانند اسامه بن لادن تأمین می شد.

ثعلبی از ابو عمر زادن نقل می کند که وی می گوید: علی به من فرمود: ای ابا عمر می دانی که یهود بر چند دسته شده اند. عرض کردم: خداو رسولش آگاه ترند. فرمود: بر هفتاد و یک فرقه تقسیم شده اند، همه آنها در آتش جهنم اند بجز یک دسته که آنها اهل نجاتند. -حبیبی، سیف الله، خصائص الوحي المبين في مناقب امير المؤمنين (ع) (۱۳۸۴) بین المللی(عربستان و قطر و ترکیه و چند کشور غربی) با گروههای تروریستی " النصره و داعش" موجب ادامه جنگ و کشتار و ویرانی و خلاصه وحشت در بین مسلمانان و دیگر مذاهب شده اند.

در سال ۱۹۵۹ در توابع قندها از خانواده فقیر ملا عمر متولد شد. وی در ۱۹ سالگی هنگام حمله نیروهای شوروی به افغانستان درس را رها کرد و به نیروی مقاومت مردمی پیوست.

او سالها بعد، به گرفتن نیرو از بین طلاب مدارس دینی پرداخت. امری که آغاز شکل گیری گروه طالبان بود. ملا عمر هیچگاه حضور رسانه ای نداشته و در جنگ با روسیه یک چشمش را از دست داده بود. او فیلم و عکس را حرام می دانست. زمانی او مثل اسامه بن لادن ناگهان نا پدید شد. ولی بن لادن از طریق رسانه پیامی صوتی و تصویری داشت ولی ملا عمر جلو دوربین نمی آمد. از شواهد بر می آید که عربستان سعودی و امارات کمک های بسیاری در جهت تقویت گروههای تروریستی دارند.

آنها سلفی هستند و طبق نظر اجداد خود از هیچ کشتاری برای رسیدن به اهداف ناپاک خود و حفظ قدرت در منطقه آبا ندارند، هدف آنها تقویت جبهه صهیونیست است تا حضور خودشان در منطقه دچار خدشه نشود.

سرکرده داعش ابوبکر بغدادی در نوار صوتی اعلام کرد که برای لغو گروه داعش و جدائی از جبهه النصره مخالف است. او گفت:

گروه دولت اسلامی عراق و شام تا زمانی که نبض ما می زند و خون در رگهایمان جاریست باقی خواهد ماند و ما حاضر به عقب نشینی و چانه زدن نیستیم! (اینترنت - خبرگزاری العالم- سایت العالم)

اینان همانگونه که اجداد سلفی آنان در سقیفه و در شورای عمر در امر خلافت تصمیم گرفتند و خلافت را غصب کردند بدون توجه و اندیشه که به سر اسلام چه خواهد آمد، امروز نیز همان گونه و با همان روش سلطه خود را دارند تا خاور میانه را تصاحب کنند. آنها به دنبال ارزشهای دینی و بهاءدادن به آن نیستند؛ بلکه می خواهند مردم را از دین پیامبرانشان دور کنند. این بلای بزرگی است بر سر ملت‌های معتقد به وحدانیت الهی، که آرزومندیم هر چه زودتر صاحب اصلی مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور نمایند و دست ظالمین را از دست ممالک اسلامی قطع نمایند و جهان را پر از عدل و داد نمایند.

مَحْقَقٌ لَمَّا حَقَّقْتُمْ مَبْطُلٌ لَمَّا أَبْطَلْتُمْ مُطِيعٌ لَكُمْ عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ مَقْرٌ بِفَضْلِكُمْ

مَحْقَقٌ = حَقُّ يُحَقِّقُ ، تحقیقاً ، مَبْطُلٌ = اَبْطَلُ ، اَبْطَالًا ، مطیع = اطاع ، يُطِيعُ مَقْرٌ = اَقْرَ اَقْرَارِ
معنای عبارت: حق می دانم آنچه را که شما حق می دانید و باطل می دانم آنچه را شما باطل دانستید.
مطیع شما و عارف به حق شما و مقر و معترف به فضل شما هستم و این اصول ایضا بر اساس ولایت روشن است زیرا کسی که اهل بیت را بر اساس ولایت و مقروض الطاعة بودن شناخت پس بی قید و شرط تابع آنان است چون آنچه را که آنان حق دانند خدا حق دانسته و آنچه را که آنان باطل دانند خدا باطل دانسته است. در این مورد در قسمتهای قبل توضیح داده شده است.

مُحْتَمَلٌ لِعَلْمِكُمْ مُحْتَجِبٌ بِذَمَّتِكُمْ مُعْتَرِفٌ بِكُمْ

مُحْتَمَلٌ = اَحْتَمَلُ ، اَحْتِمَالًا - ریشه حمل مُحْتَجِبٌ مشتق از حُجِبٌ = مَنَعُ ذَمَةٌ = عَهْدٌ و پیمان
مُعْتَرِفٌ = اِعْتَرَا فِ اِعْتِرَافًا معنای این فراز :

من حمل کننده ام علم شما را و پوشاننده ام عهد و ذمه شما را و معترف و مقر به فضیلت شما هستم. در این فراز اظهار می شود که من خوشحالم علم دین را از شما گرفته ام نه از مخالفان شما و نه از مسیرهای انحرافی و عرفانهای کاذب و نه از شافعی و ابوحنیفه و احمد حنبل و ابو هریره ها و سمره بن جندب و غیره که همیشه سعی دارند شیعیان را از اصل دین دور سازند. اهل سنت در صحاح سته به بیان علماء اهل سنت؛ از ذکر منابع شیعی و احادیث آن خوداری می نمایند؛ آنان مثلاً از عایشه هزاران حدیث جعلی بیان می کنند ولی یک حدیث از فاطمه (س) را وارد می کنند. واصل احادیث پیامبر و دختر گرامیش را برای عایشه نقل می کنند.

عن ابی جعفر (ع) قال (ع) من دان الله بغير سماع عن صادق الزمه الله التَّيْه الي يوم القيامة
(بحار الانوار ج ۱ ص ۹۳)

یعنی کسی که علم دین را از غیر صادق بگیرد تا روز قیامت در حیرت و سرگردانی خواهد بود.
روایت دیگر:

عن ابی جعفر الثانی (ع) قال من أصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبده الله و إن كان الناطق ينطق عن لسانی إبلیس فقد عبد إبلیس... (همان ص ۹۴)
حضرت جواد (ع) فرمود: هر کس گوش به حرف کسی بدهد پس او را پرستیده است پس اگر گوینده از خدا بگوید شنونده خدا را پرستیده و اگر گوینده از زبان شیطان بگوید شیطان را پرستیده است. اما ذمه و عهد که بر عهده ماست چیست؟ حفظ اسرار آل محمد (ص) از دشمنان و مخالفین حق یعنی تقیه.

عن أبان بن تغلب عن ابی عبد الله (ع) قال (ع) نفس المموم لظلمنا تسبیح و همّ لنا عبادة و کتمان سرّاً جهاد فی سبیل الله... (همان ص ۸۵)
امام صادق (ع) فرمودند: نفس کشیدن محزون بر ظلم ما تسبیح و غم و اندوه او عبادت و کتمان سرّ ما جهاد در راه خداست.

علم ائمه در خور دانستن خود اهل بیت است که در زمان شهادت خود به دیگر ائمه که وارث حقانیت است سپرده میشد و ما در این علوم نمی توانیم وارد شویم زیرا ادعای وارد شدن، ایجاد شبهه و اختلاف بین امت است، پس امر ائمه پنهان است به میثاق آنها با خداوند، و اگر کسی بگوید: من امام را دیدم چنین و چنان بمن گفت، جزء کذابین است و مایه ننگ دین و انحراف مسلمانان است ائمه چنین افرادی را لعن کرده اند. غلو کنندگان در دین که ائمه را از شأن خودشان بالاتر می برند و بجای خدا قرار می دهند از این دسته اند که مورد لعن ائمه هستند. حتی کسانی که اسرائیلیات را در دین وارد می کنند و مردم را از اصل دین دور می کنند که امروز در همین زمان تعدادشان کم نیست. ما در این فراز معترف به امامت و ولایت شما هستیم نه افراط و نه تفریط، مسیر همان است که کتاب و عترت را در کنار هم گذاشت و رفع شبهات را آسان کرد و از گرفتن ظواهر قرآن به تنهایی دور ساخت.

مؤمن بأیابکم مصدق بر رجعتکم منتظر لأمرکم مرتقب لدولتکم

أیاب = در اصل أوب بوده و او قلب به الف شده و اوب و ایاب به معنای رجوع است. یعنی من ایمان دارم به برگشتن شما به دنیا و تصدیق می نمایم رجعت شما را و منتظر امر شما و مترصد دولت و سلطنت شما هستم.

در اینجا مسئله رجعت مطرح است: برگشت ائمه به دنیا و سلطنت کردن آنان به ترتیب و این مسئله مخصوص به شیعه است. و اهل سنت منکر آن هستند. در دین اسلام از قول انبیاء و ائمه نقلهایی شده است و در این مورد تردیدی نیست. ما رجعت را قبول داریم ولی کیفیت آن چگونه است، اخبار متفاوت است و عقل ما به آن نمی رسد و اینک آنچه از روایت استنباط می گردد:

قال النبى (ص) یكون فی هذه الامة مثل ما یكون فی المم السالفه حذ و النعل بالنعل و القذة و القذة فیجب علی هذا الاصل ان یكون فی هذه الامة رجعة... رسول خدا (ص) فرمودند: در امت من خواهد بود آنچه در امتهای گذشته بوده است بدون تفاوت. (بحار الانوار ج ۱ ص ۲۳۲) مانند زنده شدن اصحاب کهف

که در قرآن سوره کهف ذکر شده است و دیگر امثال قرآنی در مورد قیامت که علماء عقیده دارند همان آیات مخصوص رجعت هم است.

امام صادق (ع) می فرماید: لیس من لم یقل بمُتَعِنًا و یومن یرجعنا از ما نیست کسی که متعه و رجعت را قبول ندارد. پس قول به رجعت مربوط به ائمه است و زمانی که کسی ولایت نداشته باشد نمی تواند آنرا قبول کند.

در مسئله رجعت خداوند هنگام ظهور حجة ابن الحسن عسکری (ع) عده ای از اموات را که قبلاً مرده اند زنده می کند و آنان دو دسته هستند: یک دسته از شیعیان آن حضرت هستند که به ثواب نصرت و یاری ایشان فائز می گردند و دولت با شکوه ایشان را مشاهده می نمایند. و دسته دیگر دشمنان ایشان خواهند بود که از آنان انتقام گرفته می شود و مؤمنین از مشاهده آن لذت می برند زیرا می بینند حق آشکار شده و کلمه حق بر باطل غلبه کرده است. اگر زنده شدن اموات محال باشد پس باید قیامت را هم انکار کرد. آیات الهی زنده شدن اموات جانوران و انسانها را در طول زندگی اقوام گوناگون بیان کرده است پس رجعت حق است و این مسئله در میان امامیه اختلافی ندارد به اجماع علماء رسیده است و این گفتار صدوق و سید مرتضی و مفید است که قائل به رجعت هستند و آن را از ضروریات مذهب امامیه دانسته اند.

امام صادق (ع) می فرماید: اول کسی که بعد از شکافتن زمین به دنیا بر می گردد حسین ابن علی (ع) است و رجعت عمومی نیست بلکه مخصوص بعده خاصی است پس به دنیا بر نمی گردد مگر دو طایفه مؤمن خالص و کافر خالص. **مرتقب لدولتکم = دولت امام زمان که در حقیقت به منزله دولت تمام ائمه است** زیرا کلمه نور واحد و یا مقصود این است که شما به دنیا برمی گردید بعد از امام زمان و یکی بعد از دیگری حکومت می نمایید چنانکه بعضی از روایات بر این مدعا دلالت دارد.

أخذ بقولکم عامل بأمرکم مستجیر بکم زائر لکم لاند عائد بقبورکم

لاند = فاعل از لاند ، یلوند – پناه بردن

یعنی قول شما را می پذیرم و به امر شما عمل می کنم و به شما پناه می آورم و شما را زیارت می کنم و به قبور شما پناه می برم. پس قول شما چه برای رجعت و چه مطلق قول برای من حجت است. در این فراز به ائمه می گوئید هر چه امر کنید اطاعت می کنم چون می دانید قول آنان صدق و حق است و سعادت در اطاعت آنان است یعنی اطاعت آنان اطاعت از خداوند است. و شقاوت در مخالفت آنان است برای کسانی که به جنگ خدا و ائمه (ع) رفته اند یعنی در امر آنان نافرمانی کرده و منکر خدا و رسول و فرزندان ایشان شده اند. زائر کسی است که به زیارت مولای خود می رود زیرا مولای ما شیعیان به ظاهر مرده اند و مامعتقدیم که آنان نمرده اند بلکه زنده اند و کلام ما را می شنوند و جواب سلام ما را می دهند اگر جواب را نشنیدیم رجوع به اعمال کنیم و کوتاهی خود را در اطاعت امر الهی جبران کنیم.

مستشفع الی الله عزوجل بکم و متقرب بکم الیه و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی و إرادتی فی کل احوالی و اموری

یعنی طلب می نمایم شفاعت شما را در پیشگاه حق و به سبب شما به خدا تقرب می جویم و شما را پیشاپیش حوائج و اراده خودم در جمیع احوال و امور قرار می دهم .

مقام قرب راه سیر و سلوک الهی است و در این مقام باید مراقب بود تا در دامن شیاطین روزگار گرفتار نشد . مقام قرب مقام زهد می خواهد .

المجاهد من جاهد نفسه .

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه نهج البلاغه می فرماید: مجاهد کسی است که با نفسش مبارزه کند

نفس بزرگ انسانی گاهی در جنجال طبیعت بدنبال آرامش است و به قول امیرالمؤمنین علی(ع) در نهج البلاغه " انسان باید در روح خود احساس حماسه کند" و این حماسه در وجود انسان یک شرافتی را بوجود می آورد که او به سبب آن از جاه طلبی دور می شود و در این مرحله فضائی به نام کمال انسانی باز می شود و انسان تمایل می یابد که به سبب این فضای درونی خود را از خودکامگی و حظوظ دنیا و آخرت جدا سازد و جزء خداوند تعالی را دوست نداشته باشد و این زاهد حقیقی و زاهد مطلق که شریعت را در احیای ارزشهای اسلامی زنده نگه داشته است جز علی بن ابیطالب(ع) و فرزندان گرامی اش کسی دیگر نیست.

رهبانیت وزهد در اسلام:

رهبانیت بر ضد زندگی و ضد جامعه گرایی است و مستلزم کناره گیری از خلق و بریدن از مردم و سلب هر گونه مسئولیت و تعهد از خود است. زهد اسلامی مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی تکلف است و به معنای پرهیز از تنعم و تجمل و لذت گرایی است. پیامبر اسلام می فرماید: " لا رهبانیه فی الاسلام". (بحار الانوار ج ۷۰ ص ۱۱۵) رهبانیت در اسلام وجود ندارد. از نظر اسلام کار دنیا و آخرت از هم منفک نیست و بهم واسطه است و دنیا مزرعه آخرت است. پس زهد بهره گیری مادی از جهان و استفاده از لذتهای طبیعی و جسمانی نیست بلکه زهد مسیری است که نیاز به شناخت ارزشهای معنوی دارد و بدون شناخت ارزشهای معنوی سعادت واقعی محقق نمی گردد. اگر تعهدات و مسئولیتهای این جهان با ایمان و پاکی و طهارت و تقوا توأم گردد این باعث سعادت در آن جهان است . پس باید در ایمان آنقدر قوی بود که به دنیا و آنچه در اوست اعتنا نداشته باشد. زهد کلید جهان آخرت و کلید خلاص شدن از آتش است. زهد آن است که چون به چیزی مشغول شوی یاد پروردگار متعال را ترک نکنی و برای ترک آن تأسف بخوری و در این میان باید مراقب باشی تا دچار عجب و خود بینی نگردی.

زهد در قرآن

" لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم و لا ما اصابکم" (آل عمران ۱۵۳)

یعنی پاداش غم و اندوه شما را به غم دیگری داد تا شما را از حزن به آنچه که گذشت منصرف سازد، و این غمیکه بعنوان پاداش به آن رسید هر چه باشد نعمتی است الهی، چه آنکه خداوند این غم را از آن جهت برای آنها فرستاد که حزنشان بر طرف شده و بر آنچه که از آنان فوت شده بود یا به آنان رسیده بود محزون و دلگیر نشوند، و این حزن همانست که خداوند آنرا در کتاب خود مورد مذمت قرار داده و گفته است " لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم" (تفسیر المیزان)

در تفسیر قمی بسند خود از حفص بن غیاث روایت آورده که گفت:

عرضه داشتم، فدایت شوم حد زهد در دنیا چیست؟ فرمود: حد آنرا خدای تعالی در کتابش بیان کرده است: " لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم".

کلمه "آسی" که مبدا فعل تأسوا است به معنای اندوه می باشد و منظور از "مافات" و نیز از "ماتی" نعمت فوت شده است پس برای نعمتی که از دست داده اید اندوه مخورید و به علت نزول نعمت خوشحالی مکنید برای اینکه اگر انسان از آنچه که از دست داده و به آنچه که بدست می آورد رفتاری متعادل داشته باشد و ودیعه الهی که به او سپرده می شود و یا گرفته می شود تغییر حال ندهد صدمه روحی نخواهد خورد و همواره در روش انتخابی خود در شیوه زندگی تعادل ایجاد می کند نه از گرفتن حقوق شادمان می شود و نه از دادن بدهی غمناک می شود.

علامه طباطبائی در المیزان می گوید: چرا فوت شدن را بخود فوت شدنی ها نسبت داده "ما فاتکم، آنچه از شما فوت می شود" ولی نعمت های تازه رسیده را بخدا نسبت داده، خداوند تعالی در قرآن فرموده: (ما اتاکم- آنچه خدا بشما می دهد) گفته اند: علتش این است که آمدن نعمت احتیاج به علت دارد ولی فوت آن احتیاج به مفوت یعنی کسی که آن را فوت کند، ندارد، چون فوت و فنا ذاتی

هر چیز است، اگر بطبع خودش واگذار شود فوت می شود و باقی نمی ماند، بخلاف حاصل شدن نعمت و بقاء آن که علت می خواهد و آن خداست پس باید بقاء نعمت و خود نعمت را بخدا نسبت داد. پس آنچه از شما می خواهم به برکت وجود شما خداوند به من عطا می کند به عبارت دیگر شما واسطه فیض بین من و خدا هستید زیرا هیچ مخلوقی در عالم آفرینش در نزد پروردگار مقام و منزلت آنان را نداشته و ندارد.

علامه مجلسی از ابن عباس روایت کرده است: ابن عباس می گوید از رسول خدا پرسیدم از کلماتی که آدم ابوالبشر گفت و موجب قبولی توبه او گردید حضرت فرمودند: ادم خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین خواند و خدا توبه او را پذیرفت. در روایت دیگر است که نوح نبی به هنگام غرق شدن خدا را به حق ائمه (۹ع) خواند پس بلا دفع شد. ابراهیم در آتش نمرود خدا را به حق ایشان خواند آتش گلستان شد. موسی در هنگام عبور از نیل خدا را به حق ایشان خواند و عصا را زد تا آب خشک شد. عیسی در هنگام کشته شدن خدا را به حق ائمه خواند پس بسوی آسمان رفت.

مؤمن بسرکم و علانیتکم و شاهدکم و غاتبکم و اولکم و آخرکم

معنای عبارت: من ایمان دارم به آشکار و نهان و حاضر و غائب شما و اول و آخر شما. مؤمن واقعی هیچگاه نمی گوید: آقا چرا قیام بر ظلم نکردی؟. زیرا مؤمن به ظاهر و باطن عملی ائمه

اعتقاد دارد و می گوید شما اهل بیت اسراری دارید که نباید فاش شود یعنی در سکوت شما مؤمن واقعی سکوت می کند و در اظهار شما اظهار، و این طریق متابعت است که مصلحت دنیا و آخرت است. امام شاهد انجام اعمال ما است چه در زمان حضور آن بزرگواران و چه در زمان غیبت ایشان، پس به امام می گویی: من ایمان دارم به امامت شما چه حضور داشته باشید و چه پشت پرده غیبت باشید. غائبکم اشاره به امام زمان (ع) دارد. دلیل بر این مدعا این است: اولکم و آخرکم، یعنی ایمان دارم به اول شما و آخر شما و این اشاره دارد که اگر کسی یکی از ائمه را منکر شود پس بطور کامل به امامت ایمان ندارد. مثلاً کسی تمام امامان را قبول دارد ولی امام زمان را در شک و تردید و یا قبول ندارد ایمان ندارد چون ایمان به اول و آخر امامان نداشته است. تمام امامان نور واحد هستند و کسی که رسول خدا را قبول دارد باید تمام ائمه را تا امام دوازدهم قبول داشته باشد و از منتظران آن وجود مقدس باشد.

وَمَفْوُضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَرَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ وَ نَصْرَتِي لَكُمْ مَعْدَةٌ

مفوض = فوض، تفویضا و مسلم = سلم، تسلیم، معده = به سبب نصرت- آماده

واگذار کننده هستم تمام امور را به شما و در تمام امور تسلیم شما و قلب من ایضاً تسلیم شماست و رأی من تابع رأی شما و آماده یاری شماست. من طبق دستور خدا مطیع شما و منقاد شما هستم و بعد از خدا به شما می اندیشم. نصرت اهل بیت به چه چیزی است؟ گاهی به لسان است و گاهی به مال است و گاهی به قلب است و گاهی به جان، که از این طریق ولایت را نصرت می دهم و با تمام وجود ولایت را می پذیرم و از دشمنانشان ابراز نفرت دارم و اینگونه دین شما را توسط خودتان یاری می دهم.

حتی یحیی الله تعالی دینه بکم و یردکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی أرضه

یحیی = زنده کردن از احیاء است. تا اینکه پروردگار متعال دین خود را بوسیله شما اهل بیت زنده کند و روز منظور، (فرج مولا) شما را به دنیا برگرداند و عدل خود را ظاهر سازد و شما را در زمین بسط یدعطا فرماید تا بتوانید خواسته حق را پیاده کنید.

احیاء دین حق به دست توانای اهل بیت است و مفهوم عبارت آن است که دین حق می میرد و سپس زنده می شود و مردن آن کنایه است از تعطیل احکام و حدود الهی و پیدا شدن بدعتها و رواج باطل و مستور گردیدن حق و ترک معروف و رواج منکرات و امثال آن و معلوم است که این احیاء به دست امام زمان (ع) است در زمان رجعت بعد از ظهور امام زمان. قال رسول الله (ص) لو لم یبق من ادنیا الا یومٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلک الیوم حتی یخرج رجلاً من وُلدی اِسْمُه اسمی یملا اللهُ الارضَ به قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً. یعنی اگر باقی نماند از عمر دنیا مگر یک روز خداوند آن روز را طولانی کند تا آنکه از اولاد من شخصی ظاهر گردد که اسم او اسم من است و زمین به برکت وجود او پر از قسط و عدل گردد بعد از آنکه زمین را ظلم فرا گرفته باشد و این حدیث را عامه و خاصه به طرق مختلفه نقل کرده اند و طولانی ساختن آن روز کنایه است از اینکه این موضوع قطعاً تحقق پیدا خواهد کرد و " یملا الارض به قسطاً و عدلاً " اشاره به احیاء دین دارد و " ما ملئت ظلماً و جوراً " اشاره به موت دین زیرا اگر دین حاکم باشد دنیا پر از ظلم نمی شود. جامعه بشری را ظلم و جور

فرا خواهد گرفت یعنی مردم دین را کنار خواهند گذاشت و شیطان حاکم بر جامعه خواهد گشت پس دین محتاج به احیاء می شود و محیی آن به امر خداوند متعال فردی از اهل بیت خواهد بود . "و یردکم فی آیامه" اشاره دارد بر اینکه احیاء دین بدون رجوع شما به دنیا یا ظهور حجت خدا امکان پذیر نیست . خداوند شما را در روز معین که خود او مصلحت بداند به دنیا بر گرداند تا علت غایی از بعثت تمام انبیاء جامه عمل بر خود بپوشد. "ویمکنکم فی أرضه" یعنی روز رجعت بنا بر مصلحت الهی و امر الهی است که حق با قدرت الهی پیاده خواهد شد.

فمعکم معکم لامع غیرکم آمنت بکم و تولیت به اولکم

آمنت= ریشه آن امن است یومن ، ایماناً تولیت = اصل تولی است . پس با شما و با شما هستم نه با غیر شما . ایمان آورده ام به ولایت شما و به ولایت پذیرفته ام آخر شما را مانند اول شما. تکرار معکم برای تأکید است. حدیث ثقلین که شیعه و سنی آن را از قول رسول خدا(ص) بیان می کنند: ائی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیته ما این تمسکتکم بهما لن تضلوا ابدأ- دو چیز گرانبها در بین شما گذاشتم کتاب خدا و عترت (اهل بیت) و هر که به آن دو تمسک جوید گمراه نمی شود. اهلبیت نور واحد هستند و ایمان به امام اول مستلزم ایمان به سایر ائمه است. پس فرق ایمان و تولی چیست؟! ایمان به معنای تصدیق به ولایت و اعتقاد قلبی به آن است که شما را امام مفترض الطاعة می داند و تولی به معنای پیروی کردن در اعمال و اقوال است . پس ولایتمداری ایمان قلبی و لفظی و عملی می خواهد.

مثلاً ابورافع آزاد شده پیامبر(ص) که بیشتر اهل علم نام او را اسلم دانسته اند و برخی ابراهیم . او از چهره های برجسته تشیع است و از پیشتازان در تألیف و تدوین و دانش و از همراهان امام علی(ع) بود. ابورافع در همه جنگهای پیامبر (ص) بجز بدر ، شرکت کرد و پس از ایشان با استواری تمام در کنار امیرالمؤمنین ایستاد و از او جدا نشد. ابورافع از جمله راویان حدیث غدیر است. او را از نیک نهادان و شایستگان شیعه بر شمرده اند که در نبرد های علی(ع) نیز همراه او بود. ابورافع مسئول بیت المال امام (ع) در کوفه بود و دو فرزند او عبیدالله و علی از کاتبان مولا(ع) بودند او کتابی بزرگ با عنوان السنن و القضا یا و الاحکام دارد که مشتمل بر ابواب مختلف فقه است و جمعی از محدثان بزرگ و از جمله فرزندان ارجمند وی آن را روایت کرده اند . ابورافع پس از شهادت مولا(ع) همراه امام حسن مجتبی (ع) به مدینه رفت و امام حسن(ع) نیمی از خانه علی(ع) را در اختیار وی نهاد و وی از پیامبر خدا نیز احادیثی را گزارش کرده است. برخی فوت او را در سال ۴۰ هجری ذکر کرده اند . و یا مقداد بن عمرو که یکی از چهار نفری بر شمرده است که بهشت شیفته دیدار آنان است. او پس از پیامبر خدا ، در صراط علی(ع) گام استوار داشت و حق ولایت را پاس داشت او مخالفت خود را با تغییر نادرست جریان رهبری امت پس از پیامبر خدا در مسجد نبوی آشکارا بیان کرد. او بر پیکر مطهر زهرای طاهره (س) نماز گزارد . مقداد با خلافت عثمان مخالفت کرد و با سخنرانی شکوهمندی در مسجد مدینه این مخالفت را اعلام کرد و گفت: من از قریش در شگفتم ! آنان مردی را وانهاده اند که کسی از او داناتر و عادل تر نمی شناسم.....به خدا قسم اگر یاورانی داشتم..... او به سال ۳۳ هجری و در هفتاد سالگی زندگی را بدرود گفت. مقداد از آغاز ثروتمند بود و وصیت کرد که ۳۶ هزار درهم از دارایی اش را به حسن و حسین(ع)

بدهند و این نشان دهنده محبت او به اهل بیت و بزرگداشت و احترام او نسبت به ایشان است. (دانشنامه امیرالمؤمنین (ع) - مهدی غلامعلی)

وبرئت الى الله عزوجل من أعدائكم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و حزبهم الظالمین لکم
الجاهدین لحکم و المارقین من ولایتکم و الغاصبین لأرثکم الشاکین فیکم المنحرفین عنکم و من کل
ولیجة دونکم و کل مطاع سواکم و من الأئمة الذین یدعون الی النار

برئت = بیزاری جستن جبت = هر معبودی که پرستیده شود غیر از خدا طاغوت = هر متعدی
و متجاوز از حد شیاطین = مشتق از شطن به معنای تباعد یعنی دور از رحمت حزب = گروه
جاحدین = منکر مارقین = خارج از دین شاکین = مُردّد منحرفین = راه غلط رفتن
ولیجة = اعتماد کردن بر اجنبی مطاع = اطاعت کردن

معنای عبارت : بیزاری می جویم به سوی پروردگار از دشمنان شما و از جبت و طاغوت و شیاطین
و اتباع آنان که بر شما ظلم نمودند و منکر حقّ شما گشتند و از ولایت شما خارج شدند و ارث شما
را غصب کردند و در ولایت شما شک نمودند و منحرف گشتند و تبری می جوئیم از هر امام و
پیشوائی غیر از شما و هر مطاعی سواى شما و از امامانیکه مردم را به سوی آتش کشاندند . یکی از
اصول اعتقادات شیعه تولى و تبری است. این دو لازم و ملزوم یکدیگر هستند. تولى را قسمت قبل
بیان کردیم ، حال تبری را بیان می کنیم: باید از دشمنان اهل بیت نفرت داشته باشید و مقصود از
دشمنان اهل بیت کسانی هستند که محبت اهل بیت را دردل ندارند بلکه با آنان عداوت می ورزند مثلا
طاقت شنیدن فضائل اهل بیت را ندارند و آنان را انکار می کنند و بر خود روا دانستند که در طول
یک قرن در منابر خود سبّ بر علی(ع) بگویند.

کسی که دشمنان حقّ را دوست بدارد حق را دوست ندارد و کسی که حق را دوست ندارد مؤمن به
خدا نیست و چنین کسی کافر است. پس دوست داشتن اعداء اهل بیت دوست داشتن کفر است و
صاحب آن کافر است. از قول رسول الله(ص) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می گردد: جابر می
گوید حضرت برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم هرکس دشمن بدارد ما اهل بیت را خداوند او
را یهودی مبعوث می گرداند فردای قیامت ، جابر عرض کرد یا رسول الله(ص) اگر چه روزه بگیرد
و نماز بخواند و گمان کند مسلمان است . حضرت فرمودند: اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و
گمان کند مسلمان است.

کسی که اهل بیت را دوست دارد باید از جبت و طاغوت متنفر و بیزار باشد. شاید مراد از جبت و
طاغوت اسامی اشخاصی باشد که از نظر تقیه تصریح به نام آنان نشده است. ولی آنان جزء غاصبان
ولایت کسی دیگری نیستند. ما دو حزب داریم حزب الله و حزب شیطان ، کسانی که تابع خدا و اهل
بیت هستند و آنان را دوست دارند حزب الله اند و آنانی که تابع شیطان و شیطان صفتند حزب شیطانند
که حق را زیر پا گذاشتند و راهشان باطل بود. پس از ستمکاران و ظالمین هستند.

الجاهدین لحکم: مقصود از ولایت هر کس است که ولایت اهل بیت را قبول ندارد و می گوید تعیین
خليفة رسول با مردم است نه با خدا و رسول ، در این صورت تمام کسانی که خلافت خلفاء غاصب
را حقّ می دانند و برای اهل بیت مقام خلافت الهی قائل نیستند از هر صنف و گروهی که باشند

داخل در منکرین هستند. و به عبارت دیگر هفتاد و دوفرقه از مسلمین منکر ولایت اند و یک فرقه که شیعه اثنی عشری است داخل در ولایت اند حتی اگر کسی یکی از دوازده امام را منکر باشد جزء منکرین ولایت است خواه کیسانی (قائلین به امامت پسر سوّم امام علی(ع) معروف به محمد بن حنفیه که معتقد بودند او امام چهارم است و همان مهدی موعود است که ظهور می کند) و یا زیدیه و اسماعیلیه که از اسلام خارج اند. پس منکر ولایت ائمه منکر ولایت رسول خدا و منکر ولایت خدا است.

تبری جستن از مارقین: کسانی که از دین خارج شدند. اصحاب نهر وان که حضرت رسول خدا از آنان خبر داده بود و این لفظ مارقین را بر آنها اطلاق فرمود. در احادیث بسیاری از عامّه و خاصّه نقل شده است که رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمود یا علی زود است که تو بعد از من با قاسطین و مارقین و ناکثین جنگ کنی. و تفسیر این الفاظ را چنین فرمودند: قاسطین اصحاب معاویه و ناکثین اصحاب جمل و مارقین اصحاب نهر وان (خوارج) هستند. مارق به معنای خارج شونده است و ممکن است مراد از مارقین کسانی باشد که بعد از رسول خدا خودسر عمل می کنند و فرمان حضرت را نادیده گرفته و بدعتها گذاشتند و ظواهر قرآن را به دلخواه خود تفسیر کردند و بر سر دین آمد آنچه که نباید بیاید.

غاصبین: گرفتن چیزی از دیگری قهراً و ظلماً هرچه باشد. و در شرع اسلام به معنای تصرف در حق دیگری است بدون رضایت حق بر اساس ظلم و تعدی. والغاصبین لأرثکم؛ یعنی تبری می جویم از کسانی که ارث شما را غصب کردند: براستی غاصبین چه کسانی هستند؟

اوّل اینکه مالی را که از رسول خدا شرعاً به وارث منحصر به فرد او یعنی دخترش فاطمه(س) رسید به غصب رבוّه شد. و آن فدک بود. فدک به امر خدا در زمان حضرت رسول(ص) به حضرت فاطمه(س) بخشیده شد "وأت ذالقربی" .. حضرت از جبرائیل پرسید مقصود کیست؟ و او عرض کرد: ذوبی القربی فاطمه(س) است و اکثر مفسرین عامه و جمیع مفسرین خاصّه به این موضوع اقرار دارند. و یا حق ولایت است که با اشارات و تکرار حضرت رسول(ص) بر ولایت علی(ع)؛ خلافت توسط غاصبین ولایت(خلفا) غصب شد. پس دو غصب انجام شد یکی غصب اموال شخصی رسول خدا و دوّم غصب مال شخصی فاطمه(س) غصب فدک و دیگری غصب خلافت. امیرالمؤمنین در خطبه شفشقیه می گوید: پسر ابو قحافه پیراهن خلافت را بر تن پوشید در صورتی که او می دانست این پیراهن بر قامت او دو خته نشده و متعلق به من است زیرا مکانت و منزلت من در خلافت اسلامی بعد از رسول خدا مانند موقعیت و مکانت قطب از آسیا است.....

تبری از شاکیّین در امامت: یعنی کسانی که در امامت معصومین شک دارند. اگر کسی ظن و یا گمان به ولایت پیدا کند یعنی پنجاه درصد احتمال امامت و پنجاه درصد احتمال عدم امامت باشد چنین کسی در حکم منکر است و باید از او تبری جست. باید دانست که انکار یکی از ائمه انکار همه آنهاست. پس شاکیّ در ولایت علی(ع) و فرزندانش به صریح روایات کافر است.

تبری جستن از منحرفین:

با ایجاد اسلام هر اسی در کشورها بدنبال عدم جذب شدن افراد بیشتری به این مذهب و همچنین با ایجاد گروههای وحشی و نادان بعنوان گروههای اسلامی که در کشورها ی بویژه اسلامی نضج می گیرند چون القاعده و تکفیریهها و اینک داعشی ها، شنیع ترین جنایت ها را مرتکب می شوند، بدنبال دل سرد کردن مسلمانان از مسلمانی خویشندتا از جاده مستقیم به راه خلاف بروند وجود خرافه گرائی و شیطان پرستی و آیین های عرفانی منحرف که در کابالا و تلمود آمده است و همچنین ایجاد دین بی بنیان «مسیحیت جدید» که از قرن پانزدهم شکل گرفته و همچنین ایجاد تثلیث در آن از معدود انحرافات است که در این ادیان ایجاد کرده اند. به عنوان مثال امروز بیان میدارند موسسه ای در آمریکا که در باره آخرالزمان و موعود تحقیق مینماید توانسته است (مدعی هستند) اطلاعاتی ذیقیمت از حضرت موعود و حتی مکان احتمالی ظهور ایشان نیز مطلع باشد .

اما نکته جالب و تاسف برانگیز اینهمه تلاش آن است که علت این تحقیقات پیدا کردن راه مبارزه و یا به تاخیر انداختن این اتفاق است و نه ادراک آن و پیوستن به این کشتی نجات، چه بدنبال شناخت نیستند و هدفشان انحراف است و تبدیل انسانها به سرگشتگانی در ساحل که فریب سراب می خورند و ذهنشان نابینای به حقیقت و ناشنوای به شرع مبین و دین متین است، و زنگار بر دلها نشانده اند . اما داستان اصلی نیز قبل از تولد آخرین فرستاده آغاز میگردد. جاییکه عده ای از یهودیان که خود فریب خورده ملحدان بودند به عربستان می آیند، چرا که بنا بر بررسی های انجام شده می دانند شخصی در این حوالی متولد می گردد که او آخرین رسول الهی است. ابتدا تمام تلاش خویش را صرف آن می کنند تا زنی بی عفت را از قوم خود(به بهانه آنکه ثروت فراوان دارد و میتواند مال التجاره مناسبی به عبدا.. دهد) به عقد عبدا... پدر پیامبر دربیاورند اما عبدالمطلب مانع اینکار میشود و آمنه را به عقد عبدا... درمی آورد. یهودیان که نتوانسته بودند تا آخرین پیامبر را از نسب خویش گردانند تا بتوانند در آن دین نیز انحرافات فراوان ایجاد کنند ،تنها چاره را در کشتن عبدا.. دانستند و در یک سفر تجاری او را به شهادت رسانند ، اما خداوند خود می داند که چگونه نقشه های ایشان را بر باد دهد ، چرا که در آن زمان نطفه آخرین پیامبر شکل گرفته بود.

محمد(ص) به دنیا می آید و در چهل سالگی به پیامبری برگزیده میشود و حالا دوباره کار یهودیان آغاز میگردد. با وارد نمودن نسبت های ناروا به پیامبر و همچنین کارکردن بروی اشراف مکه و مدینه آنچنان عرصه را بر پیامبر و یارانش تنگ میکنند که مسلمانان را در شعب ابی طالب به محاصره در می آورند و در آنجا پیامبر بهترین حامیان خویش یعنی خدیجه و ابوطالب را از دست میدهد.

اما این پایان راه اسلام نبود و با رخداد های فراوان اسلام به رهبری پیامبر حکومت را در عربستان

از آن خویش میکنند. در زمان حکومت پیامبر نیز یهودان در قلعه خیبر مستقر بودند و با پیامبر عهد نامه ای را امضا کردند تا مزاحم حکومت اسلامی نبوده و به کار خویش مشغول باشند. با این وجود دائماً به دنبال سنگ اندازی در مسیر اسلام بودند و بر شیوه عهد شکنی که حتی با پیامبر خویش داشته اند ادامه می دهند تا پیامبر(ص) هم پس از دادن اولتیماتومی سعی در جهاد با آنان می کند. یهودیان در قلعه سازی و همچنین تعبیه امکانات در قلعه تا چند سال برای حفاظت از خویش بی نظیر بودند توانستند در قلعه خیبر بنایی نفوذ ناپذیر ایجاد کنند که تنها راه ورود به آن شکستن درب سنگین آن بود که علی (ع) این وظیفه را بر عهده گرفت و این مهم را به انجام رساند و درب قلعه تزییر از میان کنده شد و یهودیان به ناچار به تسلیم درآمدند. و همچنان شیعه به این واقعه می نگرد که کاش جز علی بود شخصی که توان انجام این مهم را داشته باشد تا سالیان بعد به این بهانه درب خانه اش را نامردان جور نشکنند و به آتش نکشند و میان در و دیوار بزرگ بانوی آسمانها را قرار ندهند. که همانا مادر دوقسم دارد ... ما ... در ... وقصه یتیمی ما(شیعه) از کنار آن در آغاز شد.

پیامبر از دنیا میرود. رسول خدا جانشینش را پیش از این برگزیده بود؛ در غدیر خم و آن واقعه بزرگ.

اینک کار اصلی ملحدان یهودی نما(انجمن های صهیونی) آغاز میشود. همانان که تاکنون از پیامبر و علی ضربات جبران ناپذیری خورده بودند تنها راه را ایجاد تفرقه در اسلام و همچنین به حکومت رسیدن کسانی دانستند که اسلام را به انحراف کشانند. وجود علی و حکومت او سد راه برنامه های آنان بود و بهمین خاطر با استفاده از کم خردان تاریخ اسلام توانستند این مسیر را به انحراف بکشانند. آنها می دانستند که حکومت بر حق بعد از پیامبر، شیعه است و اسلام می بایست توسط علی و اولاد خاصه و تعیین شده اش رهبری گردد و در این مسیر امکان بروز انحراف و خللی وجود ندارد. البته راه خطا پایه ریزی گردید و همواره در طول تاریخ سعی شد تا این راه نادرست به عنوان درست ترین مسیر در اسلام مطرح گردد و بر این کار نیز تلاش های و افری صورت گرفت. این کارها توسط انجمن های صهیون که یهود و مسیحیت را نیز به انحراف کشیدند صورت میپذیرد و مردم ساده اهل سنت نیز خود فریب خورده این جریان منحوس گردیده اند. جالب توجه آن است که بسیاری از اهل سنت در رفتار از شیعه، شیعه ترند اما در برخی موضوعات اختلاف نظر دارند که میطلبد با مطالعه منابع درست تاریخ به حقیقت شیعه مدرک گردند.

پس تنها راه، تعیین جانشینی برای پیامبر غیر از حضرت علی(ع) بود. آنها به بهانه اینکه در غدیر

خم پیامبر گفته هرکس من مولای اویم علی مولای اوست ، و مولا بمعنی دوست داشتن است ، پس معنی حکومت نمیدهد ، بذر نفاق را در میان مسلمانان افکندند و واژه ای را تبدیل به چالش کردند که خود بعدها از آن برای ادامه حکومت افراد مورد نظرشان بهره بردند .

در صحیح بخاری آمده در زمانیکه ابوبکر روزهای آخر عمر خویش را سپری مینموده است ، عمر به او وارد میشود و میگوید : آیا برای پس از خود جهت امت مولا برگزیده ای؟ حال مقایسه کنید که معنای "مولا" اینجا چگونه میتواند با همین کلام آنهم از لسان آخرین پیامبر متفاوت باشد؟

در هنگام رحلت حضرت رسول(ص) و در هنگام تشییع آن پیکر پاک توسط علی(ع) و عده ای از اصحاب ، عمر با برنامه ریزی قبلی و با استفاده از زور و ارعاب نگذاشت تا زمانیکه ابوبکر وارد مدینه گردد ، کسی بر تختگاه خلافت بنشیند . (آنچه بیان میشود از تاریخ های مستند مورد قبول شیعه و اهل سنت میباشد.) ابوبکر خلیفه پس از پیامبر میگردد و این امر باعث نارضایتی اصحاب واقعی پیامبر می شود که به گوش و چشم خویش دیده بودند که پیامبر(ص)، علی(ع) را بعنوان جانشین خود معرفی کرده است .

علی(ع) و اصحابش به ناچار و به جهت حفظ اسلام سکوت میکنند و دوره نابسامانی و انحراف از راه می رسد . البته وجود علی(ع) و یارانش کمی افسار کج رویهای ابوبکر و عمر را می کشد تا آنجا که در برخی امور از علی(ع) استفتاء گرفته میشود .

البته از لحاظ توسعه ممالک اسلامی نتیجه چشمگیری در زمان عمر مشاهده می شود اما در جهت انحراف درون دین نیز بالعکس نتایج نامطلوبی از جمله جعل فراوان احادیث و سنت پیامبر(ص) صورت میپذیرد .

حاکمان اسلامی تعیین شده برای نقاط مختلف ، اغلب ظواهر اسلامی را رعایت میکنند و عمدتاً به خوشگذرانی و جمع آوری ثروت پرداخته و روش پیامبر را در مورد رفتار با مردم نمی پسندند . در جایی از معاویه که خلیفه منسوب شده از طرف عمر برای سرزمین شام آمده : اسلام را برای آن پذیرفتم که مرا بحکومت و ثروت رسانید و گرنه هیچ گاه کاری با او نداشته ام .

عمر نیز جمله ای مشابه را بیان میدارد که اگر غیر از آن بود ، به خانه دختر پیامبر اسلام چنان تعرض آشکار و بیرحمانه ای نداشت . این گروه که متأسفانه امروزه نیز تعداد بیشتری از جهان اسلام را بخود اختصاص داده اند راه را به خطا و اشتباه رفتند و حاکمانشان دانسته و ندانسته اسیر بازیهای پنهان ملحدان شدند . اینان قرآن مکتوب را بسیار محترم میدانند و به پیامبر (البته به شکلی که بزرگانشان برایشان تفسیر کرده اند) احترام وافر می گذارند لیک به اهل بیتش و بسیاری از سنن

پیامبر که در حدیث ثقلین این دو (قرآن و عترت) از هم جدا نبوده و شخص پیامبر(ص) رستگاری مومنین را مادامی تضمین کرده که به هر دو اینها تمسک جسته شود، کاری ندارند.

آیا بجز معصوم، کسی را یارای درک کامل قرآن و زوایای پنهانش که موجبات رستگاری انسانها را فراهم می‌سازد، خواهد بود. این گروه فریب خورده، آنچنان در غفلت خویش بودند که قرآنهای حی و ناطق را به شهادت رساندند و همواره جز به بدگویی آنها سخن نراندند.

در زمان حکومت علی(ع) نیز ملحدان بیکار ننشسته و بدنبال منحرف کردن دین، گروههای مخالفی از جمله خوارج و جملیان را بوجود آوردند و در تاریخ پنهان نیست که این دو گروه در واقع پس از علی(ع) و اصحاب خاصه او، از جمله بزرگان و متدینین مسلمان بودند که در عین تدین، بی بصیرتی محضشان ایشان را به نابودی مطلق در دنیا و آخرت رهنمون ساخت.

اما بهر حال شیعه نیز بیکار نبوده و با بسط و انتشار اسلام واقعی سعی در اطلاع رسانی درست بین مردم کرده است، هرچند که همواره مورد تعدی و ظلم حاکمان قرار گرفته است اما بالاخره توانستند نیروهای مصممی در این میان جمع آوری نمایند. در اینجا نیز ملحدان دست بکار شده و شروع به ایجاد گروههای شیعه انحرافی نمودند.

از جمله این گروهها «قرامطه» بودند که عنوان میکردند چون ما به دین آخر مومن شده ایم و درجه کمال را دریافتیم هر کاری بر ما حلال بوده و هیچ محدودیتی برای ما وجود ندارد. این گروه که از جمله گروههای منحرف تاریخ نیز میباشد طرفداران زیادی جمع آوری نمود و حتی تا نیمی از دوران حکومت عباسیان بدنبال رسیدن به حکومت بوده اند که همواره سرکوب گردیده و از میان رفتند.

اما گروههای زیدیه و اسماعیلیه که به ترتیب پس از کشته شدن زید فرزند امام چهارم و اسماعیل فرزند امام ششم شیعیان تشکیل گردید نیز تنها هدف شکل گیریشان ایجاد انحراف در مسیر شیعه بوده است و اینکه موضوع امامان پس از آنها و رسیدن موعود از ذهنها رخت بندد، توسط جریانهای انحرافی و انجمنهای مخفی صهیون شکل داده شدند.

در باب گروه اسماعیلیه که تا امروز نیز ریشه های آن در میان مسلمانان و افکارشان در بین برخی گروههای منحرف شیعه نیز موجود است باید گفت که گروه صباحیون به رهبری حسن صباح که بزرگترین و مخوفترین گروه منحرف جهان را تا به امروز داشته است از زیر شاخه های آن جریان محسوب میشود.

یکی از مسائل جالبی که در تاریخ وجود دارد این است که فراماسونرها نیز شیوه های گروهی خویش را از صباحیون و در جنگ های صلیبی و آشنا شدن با افکار آنها اخذ نموده اند.

البته در ادامه این سلسله انحرافات شکل گیری بهائیت نیز حرف تازه ای است. بهائیت صرفاً برای این شکل گرفت تا ذهن شیعه از آمدن آخرین امام منحرف شود و فردی منحرف خود را ابتدا امام و سپس خدا بخواند. «سیدعلی محمد باب» به دستور "امیرکبیر" کشته شد و به همین دلیل نیز امیر کبیر را در حمام فین کاشان شهید کردند و آنچه که گفته میشود کینه حرم شاه با امیر باعث شهادت او گردید تنها به جهت انحراف ذهن خواننده است.

این مسیر پر التهاب شیعه و اسلام است و زهی سعادت که با اینهمه ایجاد رخنه و انحراف هنوز شیعه واقعی بدور از تمام خرافات بر پای خویش ایستاده است و پرچم یاحسینش در دست تا روزی به موعود خویش بسپارد.

با ظهور حضرت حجت که دیگر میتوان گفت بر هیچ کس در جهان وقوع آن پوشیده نیست بجز ذهن های بیمار و افکار متعصب کور، و عده خداوند تحقق می یابد و حکومت از آن شیعه می شود تا انتقام خون فاطمه(س) و حسین(ع) و تمام نیک اندیشان خدا جوی از ملحدان و شیطان پرستان باز خواست گردد.

آنچه دنیای کفر می اندیشد هراس از رخدادن این اتفاق بزرگ است و به واقع ایشان بدنبال به تعویق انداختن آن و یا کاهش طرفداران این مذهب بر حقند. با ایجاد اسلام هراسی در کشورها بدنبال عدم جذب شدن افراد بیشتری به این مذهب و همچنین با ایجاد گروههای وحشی و نادان بعنوان گروههای اسلامی که در کشورها ی بویژه اسلامی نضج می گیرند چون القاعده و تکفیریها و اینک داعشی ها، شنیع ترین جنایت ها را مرتکب می شوند، بدنبال دل سرد کردن مسلمانان از مسلمانی خویشند. آری این چنین گروهها نیز از همان اندیشه و جریان منحرف کردن دین که از صدر اسلام آغاز گردید، نشأت میگیرند و ساده انگاری خواهد بود که شکل گیری چنین گروههایی را تنها از روی پدیده هایی خودجوش و توسط عده ای ابله پنداریم.

تمام کفر اینک میداند تنها مکتب مزاحم و اندیشه مخالف با برنامه ریزی و هدف شکل گیری جهانی با قطب شیطان، اسلام و بویژه شیعه است. مگر نه آنکه یهودیان که خود در ربا و جادوگری غرقه گشته و مسیحیانی که از دین جز پوستی بی تحرک را نمیپرستند و کتابهایی که به جهت انحراف تنها منجر به پوچی گرایی انسانها میشود، همان راهی را طی نمیکنند که آنها می خواهند، آری چرا که ایشان مولد این ادیان هستند و دین خدا توسط یاران سست عنصر این ادیان به دست فراموشی سپرده شده است تا نیچه بگوید خدا مرده است.

اما خداوند خود می داند که با آخرین دینش و ادامه آن مکتب توسط دوازده نور از نسل آخرین فرستاده خویش پشت تمام این شیطان پرستان را به خاک خواهد مالید و با ظهور منجی و موعود،

جهان دوباره رنگ محض خدایی می گیرد.

ناپلئون میگوید برای یک میتینگ سیاسی باید چندین روز فراخوان بدهیم و اعلام کنیم تا چندین نفر حاضر شوند اما امان از شیعه که با نصب پرچمی سیاه ممکن است هزاران نفر بیایند و تجمعی عظیم حادث شود.

هنوز داغ حسین(ع) برای شیعه تازه است. گویا عاشورای هرسال تنها یکسال پس از عاشورای دهم هجری است و غوغایی بیا می شود که ما منتظر منتقم خون فاطمه(س) و حسین(ع) هستیم. حضرت ظهور میکند هنگامی که دنیا در جور و ظلم غوطه ور شود و آیا جور و ظلم بیشتر از این نیز خواهد بود؟ پس چرا حضرت نمی آیند. در جایی عنوان گردیده که از مقدمات ظهور حجت خواست قلبی شیعیان و دعاها مستمر ایشان در جهت ظهور است. تمام هجمه های غرب کفر بدنبال تضعیف فکری جوانان شیعه است نسبت به ظهور امامشان و با انتقاد کردن از این اتفاق بظاهر غیر علمی و از طرفی با نشان دادن چهره نادرست و ترسناک از اسلام می خواهند تا در این زمینه موفقیت هایی کسب نمایند که البته و متأسفانه مقداری نیز موفق بوده اند. با گذری در کف خیابانهای ایران شیعی و بررسی افکار جوانان متوجه میگردیدیم که برخی از ایشان هم آوا با این هجمه ها گردیده و با دیده شک به این ظهور می نگرند. در این جا نیز میتوان گفت که انجام کارهای فرهنگی و آشنایی بیشتر این جوانان از طرق روشهای جوان پسندانه از طرف حکومت شیعی وظیفه مهمی است. آن زمان که مقام معظم رهبری از هجوم فرهنگی غرب ابراز نگرانی میکردند میتوان گفت که امروز را می دیدند. رهبری میدانستند که هجوم ذکر شده تنها جهت ایجاد مدل های مو و لباس و مد های غربی در ایران نبود و بارها و بویژه در بحث علوم انسانی تذکر دادند که آقایان متولیان و مجریان دقت کنند اینان به اصل دین و مهدویت حمله ور شده اند.

باید به هوش باشیم نکند موعود بیاید و حادثه مسلم بن عقیل در کوچه های نفرین شده کوفه تکرار گردد. نکند که بیاید و همدم او نیز چاه های تار شبهای زمین باشد. نکند او بیاید و باز هم چون علی(ع) افسوس خورد بر جهل مردم زمانه که گوهری چون او در میانشان باشد و حتی او را تکفیر کنند. فعالیت یهود و تابعین او در جهت دور کردن مردم مسلمان از علماء و نیز دور کردن آنان از رهبری ولی فقیه است پس هدف آنان جهل مردم است تا کشورهای اسلامی به ذلت و بیچارگی بسر برند و دست آنان به سوی کفار دراز گردد چه از نظر اقتصاد و چه از نظر علوم روز و صنعت و غیره... و این بدبختی ها معلول اختلافات و انحراف مسلمین از قرآن و اهل بیت است. پس با این فعالیت های انحرافی و سعی در تشکلات انحرافی وحدت کلمه معنای خود را از دست می دهد و این هدف جامعه یهود و مسیحیت است. ولی جوانان باید هوشیار باشند و لباس خوف و حزن بپوشند و

دین خود را همواره حفظ کنند و از تبلیغات انحرافی خود را دور نگهدارند و منتظر ظهور منجی باشند که این وعده الهی است.

تبری جستن از ولیجه:

تبری جستن از هر و لیجه (هر چیزی که داخل کنی او را در چیزی که از آن نیست) غیر از اهل بیت. " ولم یتخذوا من دون الله و لارسوله و لا المؤمنین ولیجه- توبه ۱۶) تکیه گاه انسان در دین باید اهل بیت باشد و هر کس را غیر از آنها مورد اعتماد قرار دهی غلط و نابجا است. اَطِيعُواالله و اَطِيعُواالرسول و اولی الامر منکم(نساء ۵۹) اهل سنت اولی الامر بعد از پیامبر را خلفا می دانند حتی پادشاهان و سلاطین را که زمام امور رادر دست می گرفتند اولی الامر می دانند. و بر این اساس بود که ابن تیمیّه و امثال او قیام امام حسین(ع) را در مقابل یزید محکوم می کنند و می گویند باید امام حسین اطاعت اولی الامر می نمودو چون اطاعت نکرده است پس عند الله مسئول است . ابن تیمیّه صریحاً می گوید حسین بن علی در قیام خود مقصر است و علاوه بر آن ؛ اجر و مزدی ندارد و مسئول هم هست . بر همین اساس حکومت حگام و زمامداران بنی امیّه و بنی عباس را مشروع می دانند و روش مخالفین حکومت را محکوم می نمایند. اما در مذهب شیعه مراد از اولی الامر کسی است که از طریق رسول به امر خدا معرفی شده باشد . اولی الامر در آیه اطاعت در ردیف اطاعت از خدا و رسول ذکر شده است. و اگر غیر از این باشد لازم می آید که اطاعت ظالم و فاسق و کافر بر مردم واجب باشد و کسی که چنین نسبتی را به خدا متعال نسبت دهد قطعاً دین ندارد . پس مطاع بعد از رسول از طرف خدا علی(ع) و فرزندان ایشان است(اوصیاء) تبری جستن از هر که غیر از شماست وکلّ مطاع سواکم - که عدد شما به دوازده نفر می رسد.

من الأئمة الذین یدعون الی النار :

تبری جستن از امامان گمراه؛ که مردم را به سوی آتش می شکانند.

تحلیل تاریخی بر پائی سقیفه

زندگانی پیغمبر پس از بعثت و از روزی که در خانه ابوطالب ، بستگان خود را گرد آورد و رسالت خویش را اعلام فرمود تا روز واپسین مرگ خویش سرشار از نصوص و تصریحات الهی بود.

پیغمبر(ص) در حال احتضار در دهه آخر صفر سال ۱۱ هجری در بستر بیماری در کنار جمعیت کثیری از اصحاب ، فرمود: من بزودی از کنار شما می روم و کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما باقی می گذارم و سپس دست علی(ع) را بلند کرد و فرمود: این علی با قرآن است و قرآن با علی است ، این دو از هم جدا نمی شوند تا بر حوض کوثر بر من گرد آیند.

ایشان در حال بیماری أسامه فرزند زید -آزاد شده پیامبر(ص) - را که در آن زمان هجده ساله بود به امیری لشگری گماشت که برود به سمت شام و با نصاری روم شرقی بجنگد. دستور فرمود در آن لشکر ، ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح و سعد بن عباده و دیگر سران صحابه از مهجر و انصار شرکت کنند و تأکید فرمود:

« لعن الله من تخلف عن جيش أسامه » یعنی خدای لعنت کند هر کس را که از لشکر اسامه تخلف کند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶ / ۵۲) پس از آن حال پیامبر (ص) در اثر بیماری سنگین شد به لشکر اسامه که در بیرون مدینه بود خبر دادند آنها که می خواستند در امر خلافت دخالت کنند و اوضاع را به نفع خود قلم بزنند به مدینه باز گشتند .

صبح روز دوشنبه دور پیامبر (ص) جمع شدند «اتونی بدآوة و قرطاس اکتب لکم کتاب لن تضلوا بعده ابدآ» قلم و کاغذ بیاورید تا وصیت کنم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. عمر گفت: «انّ النبی غلبه الوجع و عندکم کتاب الله ؛ حسبنا کتاب الله» (صحیح بخاری ، باب کتابة العلم من کتاب العلم ۲۲/۱ - ر.ک. سقیفه - دشتی ، مهدی ، مجموعه آثار علمه عسکری چاپ ، ۶ ، ۱۳۸۹ و مسند احمد حنبل - طبقات ابن سعد ۲ / ۲۴۴)

یعنی بیماری بر پیامبر (ص) غلبه کرده است کنایه از اینکه نمی داند چه می گوید. و نزد شما کتاب خدا هست و کتاب خدا ما را بس است. (آسمان خون می گرید صحابی رسول گرامی اسلام (ص) در حضور حضرت نسبت ناروا به ایشان می زند این جسارت به ذات پاک و اقدس ایشان قابل تحمل در هیچ زمانی نیست).

و اختلاف در میان حاضرین در گرفت ، بعضی می خواستند کاغذ و دوات بیاورند و بعضی دیگر..... . ناگهان پیامبر فرمود: قوموا عنی لاینبغی عند تنازع. یعنی از نزد من برخیزید که در محضر پیامبر (ص) نزاع کردن شایسته نیست. (تاریخ ابی الفداء ۱ / ۱۵۱ - صحیح بخاری باب کتابة العلم ۲۲/۱ - ر.ک. همان)

آثار اجتماعی سقیفه

آثار شوم اجتماعی سقیفه در عرصه جوامع اسلامی در تمام قرون ، عبارتند از :

۱- در اثر اجتماع در سقیفه شریعت اسلام بعد از پیامبر (ص) دگرگون شد. (کمرنگی دین نزد مردم)
۲- در اثر سقیفه در خانه فاطمه زهرا (س) را آتش زدند و شد آنچه که نباید شود. (بی توجهی به ولایت و امامت)

۳- در اثر تجمع در سقیفه شمشیر ابن ملجم بر فرق مولای متقیان ، (ترویج ناصحیح آزادی در بی بند باری امور زندگی - حرام خدا را حلال کردن و حلال خدا را حرام کردن) فرود آمد شمشیری که تیزی کینه و حسادت و حرص و نادانی و برتری جویی بود . شمشیری که کینه معاویه را در انتقامجویی خلاصه می کرد، کینه ای (المناقب خوارزمی ص ۲۳۴) که در گردهمایی بزرگان در روز بیست و ششم از جنگ صفین در وجود او جوشید وقتی تعریف از شجاعت اشتر و علی (ع) شد و برای آرام کردن جو موجود معاویه گفت: ای ولید در جنگ بدر ، علی پدر و عموی تو را کشت و هیچ یک از ما نیست جز آنکه علی پدر یا برادر یا فرزندش را کشته است. اگر همه بر او هجوم آورید انتقام خود را از او خواهید گرفت و دلهایتان تسلی خواهد یافت .

۴- در اثر سقیفه امامان شیعه یکی بعد از دیگری با مکر و حيله های گوناگون بنی امیه و امویان و بنی عباس و غیره... به شهادت رسیدند تا حقانیت آنان ماندگار نشود . ولی حسین (ع) در کربلا سیلی محکمی در گوش جهانخواران خواباند و چهره خونخوار آنان را در ذلت و پستی و خواری با حضور

خانواده در صحنه جهاد برملا ساخت و فداکاریهای یک زن شجاع را بنام زینب کبری(س) در تاریخ اسلام در مبارزه با ظلم و ستم در صحنه نمایش تاریخ قرارداد.

۵- در اثر سقیفه مسیر تاریخ بشریت دگرگون شد - قدرت - فرماندهی- حاکمیت - تهاجم فرهنگی - دور کردن مردم از عقاید پاک خود- ایجاد شبهه های اعتقادی و اخلاقی و تاریخی- بدبین کردن مردم نسبت به یکدیگر و حکومتها ی بر حق - حمایت از گروههای تکفیری و جنایتکار نظیر القاعده- النصرت- الداعش و غیره... تشکیل حکومتهای زور و جور- تشکیل باند های تروریستی برای رسیدن به اهداف ناپاک - تمام اینها فرمولش مطابق عقیده اجتهاد بر نص خلفا ثلاث می باشد که تا ظهور حضرت مهدی(ع) ادامه دارد. اما امروز همه عاشقان امام علی(ع) و فرزندان پاک ایشان آرزومندند که با ظهور حضرت مهدی بقیة الله ارواحنا فداه (ع) ماهیت سقیفه برملا گردد و انتقام اجداد طاهرینش از بانیان و گردانندگان آن اجتماع سقیفه تا ظلم کنونی و ستم جاری توسط گروهکهای انحرافی ، گرفته شود انشاءالله .

در خطبه سوّم نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۴۷) از زبان حضرت علی(ع) : ابوبکر در زمان حیاتش خلافت را اقاله می کرد (یعنی خودش را از خلافت کنار می کشید و می گفت : مرا رها کنید که با وجود علی من کسی نیستم) پس از مرگش این منصب را برای دیگری (عمر) تهیه می دید و آن را مانند دو پستان شتر میان خود تقسیم نمودند.و این دومین موردی بود که ابوبکر و پیروانش در مقابل نص صریح ، اجتهاد کردند.به واقع تمسک به حدیث ثقلین " آن دو چیز گرانبها(کتاب الله و عترتی) که پیامبر(ص) از خود بر جای گذاشت این حقیقت چندین بار در موارد فراوان و گوناگون توسط پیامبر(ص) بازگو گردید: روز غدیر - روز عرفه- حجةالوداع- هنگام بازگشت از طائف - در منبر مدینه هنگام سخنرانی و دفعه دیگر در خانه خویش هنگام بیماری ، بعد از تکرار حدیث ثقلین توسط پیامبر(ص) - تشبیهات حضرت رسول (ص) از اهل بیت خود بطور مکرر (مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است کسی که بر آن در آمد ، نجات یابد.و آن کس که تخلف ورزید عقب ماند و غرق گردد" الا انّ مثل اهل بیته فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق" - ونیز می فرماید: ستارگان موجب امنیت اهل زمین از غرق هستند و اهل بیت من موجب امنیت امت از اختلاف در دین. بنابراین اگر قبیله ای از عرب با آنها به مخالفت پردازد در احکام خدا، اختلاف انداخته اند و خود حزب ابلیس خواهند بود." التّجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیته امان لأمّتی من الاختلاف (فی الدین) فاذا خالفتها قبیلة من العرب (یعنی فی احکام الله) اختلفوا فصاروا حزب ابلیس.)،

همه اینها شاهد بر ادامه خلافت و امامت وصی پیامبر است.

پیامبر خدا(ص) می فرمود: ای علی! جنگ با تو جنگ با من است، و آشتی با تو آشتی با من ، و جنگ با من جنگ با خداست و آن کس که با تو آشتی کند، با من آشتی کرده است ، و آن کس که بامن آشتی کند با خداوند آشتی کرده است.(الامالی ، صدوق، ص ۶۵۶ ح ۸۹۱) رسول الله (ص) : یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و حربی حرب الله و من سالمک فقد سالمنی و من سالمنی فقد سالم الله عزوجل-

فثبتنی الله ابدًا ما حییت علی موالاتکم:

ثبت = ثابت ماندن و استقرار در امر حییت = فعل ماضی از حیا ما = مادام یا ما مصدری

معنای عبارت : خداوند ثابت بدارد مرا مادامی که زنده هستم بر موالات و دوستی شما اهل بیت بر اساس ولایت و این دعائی است که حضرت به ما تعلیم داده است. این کلام توجه بسیار می خواهد: ثبات و قرار در امر ولایت محتاج به کمک خدا است زیرا چه بسا اشخاصی که بر طریق ولایت اهل بیت بودند و سرانجام بر گشتند و یا مردّد شدند و چه بسا اشخاصی که در خانه دشمنان اهل بیت بودند ولی سرانجام به حقّ هدایت شدند و عاقبت بخیر گردیدند . زبیر پسر عمّ امیرالمؤمنین و رسول الله بود مادر او صفیه دختر عبدالمطلب خواهر جناب عبدالله و جناب ابوطالب است و در غزوات کنار امیرالمؤمنین در رکاب پیامبر جنگها کرد و رشادتها به خرج داد و علاوه بر آن از دوستان و شیعیان علی(ع) به حساب می آمد بسیار علاقه به اهل بیت داشت . روزی که خلافت توسط ابوبکر و عمر غصب شد او بیعت نکرد و جزء متحصنین در بیت امام بود و اعتراض خود را به خلفا نشان داد. اما کسی تصوّر نمی کرد روزی در غزوه جمل شمشیر به روی علی بکشد و در آنجا بعنوان کافر کشته شود، عاقبت بالشر؛ و شد آنچه خودش فکر نمی کرد. از طرفی دیگر حرّین یزید ریاحی تمام عمر به طرفداری عثمان و بنی امیه مشغول بود ولی صبح عاشورا در حساب شهدا کربلا قرار گرفت و عاقبت بالخیر شد. پس کلام اهل بیت بما می گوید : که به تشیع و موالات خود نسبت به اهل بیت مغرور نشوید زیرا معلوم نیست عاقبت کار به کجا خواهد رسید بلکه از خدا بخواهید که شما را بر طریق حقّ ثابت قدم بدارد تا بتوانید ایمان خود را به آخر برسانید . خداوند در آیه ای به رسول خود می فرماید: و لو لا ان تبنتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قليلا- "اسراء/۷۴" ای رسول ما اگر به تو کمک نکرده بودیم و تو را در راه حقّ ثابت قدم قرار نمی دادیم نزدیک بود به سوی آنان مایل شوی. پس زیاد بخوانید دعاء غریق را: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک-

و محبتکم و دینکم:

از خداوند تعالی می خواهیم که مرا بر موالات شما ثابت بدارد و بر دین شما و محبت شما باقی بمانم تا زمانی که در دنیا هستم آرزو دارم محبت و دین شما مایه سعادت من باشد . حفظ دین حفظ محبت شماست که دوستداران شما در این مسیر هستند. ترک دین برائت از محبت شماست که دشمنان شما بر ظلم و ستم مردمان سعی دارند. پس کسی که شما را دوست بدارد خدا و رسول او را دوست دارد و کسی که بر دین شما باشد پس بر دینی است که مرضی خدا و رسول است.

و وفقنی لطاعتکم:

وفقّ= مصدر ان توفیق است . توفیق خداوند بر من که او را اطاعت کنم . اطاعت از اهل بیت همان اطاعت از خدا و رسول است. بدون توفیق انسان موفق نمی شود. باید خدا و اهل بیت را دوست داشت و اطاعت امر کرد تا خداوند از طریق دعای اهل بیت بما توفیق دهد. توفیق یعنی شوق طاعت را در بنده به وجود بیاورد و موانع طاعت را از سر راه او بر دارد. ذا اراد الله خیراً هیأ له اسبابه: یعنی هر گاه خدا بخواهد به بنده خود خیر برساند اسباب را فراهم می سازد.

ورزقنی شفاعتکم:

یعنی روزی فرماید مرا شفاعت شما . در فراز های قبلی در مورد شفاعت سخن گفتیم. حال شفاعت در قرآن و روایات:

آیاتی مرتبط با شفاعت

ببست و دو آیه در قرآن مربوط به شفاعت است:

۱- "بگو شفاعت یکسره از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین خاص اوست سپس به سوی او باز گردانیده می‌شوید" زمر ۴۴

۲- "به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد و می‌گویند اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند بگو آیا خدا را به چیزی که در آسمانها و در زمین نمی‌داند آگاه می‌گردانید او پاک و برتر است از آنچه شریک می‌سازند" یونس ۱۸

۳- "و بسا فرشتگانی که در آسمانها شفاعتشان به کاری نیاید مگر پس از آنکه خدا به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد" نجم ۲۶

۴- "ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران خود ستمکارانند" شعرا ۲۵۴

۵- "خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش هنگام آفرید آنگاه بر عرش استیلا یافت برای شما غیر از او سرپرست و شفاعتگری نیست آیا باز هم پند نمی‌گیرید" سجده ۴

آیاتی که شفاعت را نفی میکنند مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَابِئِعٌ فِيهِ وَ لَكَ خُلَّةٌ وَ لَكَ شَفَعَةٌ وَ الْكٰفِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ. » ترجمه فارسی آیه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروشی در آن است و نه دوستی و نه شفاعتی، و «بدانید که» کافران همان ستمگران هستند. «که هم به خود ستم می‌کنند و هم به دیگران.»

آیاتی که شفاعت را تنها مختص به خدا می‌دانند مانند: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ.» ترجمه فارسی آیه: خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، در شش روز آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت؛ برای شما جز او هیچ یاور و شفاعت کننده ای نیست، آیا متذکر نمی‌شوید «و پند نمی‌گیرید؟»

آیاتی که از شفاعت دیگران به اجازه خدا یاد میکنند مانند: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.»
آیاتی که شرایط شفاعت کنندگان را بیان می‌کنند. مانند:

- «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ»¹ ترجمه فارسی آیه: «شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که مورد رضایت خدا باشد.»
- «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ»² ترجمه فارسی آیه: «برای ستمکاران، دوستدار و شفيعی نیست.»

مشمولین شفاعت:

مشمولین شفاعت همان **اصحاب یمین** هستند که دین و اعتقادی صحیح دارند و از بهشتیان محسوب می‌شوند. «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ»¹ بر اساس این آیه شفاعت تنها به کسانی تعلق دارد که خدا از آنان راضی یا خشنود باشد. در این آیه تنها خشنود بودن خدا ملاک می‌باشد و از شرایط دیگری برای شفاعت ذکر نشده است. به تفسیر مفسران منظور خدا از خشنودی، خشنود بودن از دین آن هاست و نه اعمال آن‌ها. از این مجموع این آیه‌ها نتیجه می‌گیریم که مشمولین شفاعت کسانی هستند که معتد به دین حق باشند، اما گناهان کبیره انجام داده باشند، چراکه در ابتدای سوره نساء به این مسئله اشاره شده است که تنها گناهان کبیره است که تا قیامت باقی می‌ماند و الا کسانی که مرتکب گناهان صغیره شده‌اند بر اساس مفاد ابتدای این سوره مورد عفو قرار می‌گیرند.

شافعین

شفاعت دو قسمت است: شفاعت تکوینی و شفاعت تشریحی. شفاعت تکوینی عبارت است از وساطت **علل وجودی** در میان خدا و موجودات دیگر. بر اساس این نظر تمام اسباب و علل وجودی، شفیع محسوب می‌شوند. شفاعت تشریحی نیز دو قسمت است: یکی شفاعت کنندگان در دنیا که سبب مغفرت، آمرزش و غرب الهی می‌شوند. موارد زیر را می‌توان از جمله این شفاعت کنندگان برشمرد: توبه، قرآن، ایمان عمل صالح، مساجد، اماکن مقدس و متبرکه، روزهای شریف و مهم، انبیاء، ملائکه و مؤمنان. دیگر شفاعت کنندگان در جهان آخرت و قیامت، از آیه ۱۴۳ **سوره بقره**، این گونه می‌توان استفاده نمود که منظور از شهدا، شاهدان اعمال هستند. نه کشته شدگان در راه خدا

منظر روایات:

شفاعت پیامبر اسلام:

در روایتی نیز از جعفر صادق سؤال شد:

مگر مؤمن به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز نیازمند است؟ فرمود: آری؛ مؤمنان نیز خطاها و گناهانی دارند و هیچ کس نیست مگر این که آن روز به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم محتاج است.¹

شفاعت قرآن:

علی بن ابیطالب در **نهج البلاغه** در این باب چنین می‌گوید:

قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته می‌شود.

شفاعت اهل بیت پیامبر اسلام:

در حدیث هایی از محمدباقر و جعفر صادق (ع) چنین نقل شده است که گفته اند:

به خدا سوگند که ما شفاعت می کنیم؛ به خدا سوگند که ما در حق شیعیان گنهکارمان شفاعت می کنیم چنان که دشمنان ما با دیدن آن می گویند: ما را نه شفاعت کنندگانی است و نه دوستی مهربانی

شفاعت ایمان و عمل صالح:

علی ابن ابیطالب می گوید:

شفیع مردمان، عمل به حق است و پایبندی به صداقت و راستی.¹

شفاعت توبه:

از [علی بن ابیطالب](#) در این باب منقول است که گفته است:

شفاعت کننده ای موفق تر از توبه نیست:

شفاعت پیامبران الهی:

علی ابن ابیطالب در این مورد چنین می گوید:

دعوت پیامبران خدا را اجابت کنید و در برابر آن ها سر تسلیم فرود آورید و فرمان آن ها را بپذیرید تا مشمول شفاعت آنان شوید.¹

شفاعت فرشتگان و ملائکه الهی:

از پیامبر اسلام درباره این موضوع منقول است که گفته است:

شفاعت کردن مخصوص پیامبران و اوصیاء و مؤمنان و فرشتگان است.

شفاعت شهیدان راه حق

پیامبر اسلام در مورد شفاعت شهیدان چنین گفته است:

یک نفر از آن ها در باره هفتاد هزار نفر از خانواده و همسایگان شفاعت می کنند.

شفاعت دانشمندان و علمای دین

پیامبر اسلام در باب این مسئله چنین گفته است:

یک نفر از آن ها در باره هفتاد هزار نفر از خانواده و همسایگان شفاعت می کنند.

شفاعت مؤمنین

جعفر صادق درباره شفاعت مؤمنین چنین گفته است:

مؤمن بر دو گونه است: مؤمنی که به عهد و شرط خدا وفا کند و این سخن خدای عزوجل است که «مردانی هستند که به پیمانی که به خدا بسته بودند وفا کردند». چنین مؤمنی نه گرفتار هول و هراس های دنیا می شود و نه هول و هراس های آخرت. او از کسانی است که شفاعت می کند و نیاز به شفاعت کسی ندارد؛ «دوم» مؤمنی که چون ساقه گیاه گاه کج و گاه راست می شود. چنین مؤمنی دستخوش هول و هراس های دنیا و آخرت می شود و از جمله کسانی است که برایش شفاعت می شود ولی قدرت شفاعت کردن ندارد.

شفاعت خویشاوندان

محمدباقر چنین گفته است:

انسان برای قبیله خود شفاعت می کند؛ انسان برای خانواده خود شفاعت می کند؛ انسان به اندازه عمل خود در حق دو نفر شفاعت می کند؛ این است آن مقام محمود.

شفاعت عابدین و کسانی که عمر خود را در اسلام و برای خدمت به خلق خدا صرف کردند:

از جعفر صادق منقول است که در این باب چنین گفته است:

چون روز قیامت شود.... به عابد گفته می شود: به بهشت برو و به عالم گفته می شود: بایست و به سبب آنکه مردم را تربیت و ادب نیکو آموختی، برای آنان شفاعت کن.

و جعلنی من خیار موالیکم التّابعین لِمَا دعوتم الیه:

امیدوارم و از خداوند می خواهم که مرا از شیعیان و تابعین واقعی شما قرار دهد.

موالیان و اتباع شما دو دسته هستند: دسته اول کسانی هستند که شما را دوست دارند اما در عمل تابع اوامر و نواهی شما نیستند. مانند شافعی و..... که دم از محبت و ولایت علی و اولاد رسول می زد اما در عمل نه تابع علی بود و نه تابع اولاد علی بلکه برای خود طریقی دیگر غیر از اهل بیت انتخاب کردند. دسته دوم کسانی که اهل بیت را دوست می دارند و در عمل هم تابع دستورات و فرامین آنان می باشند یعنی قلباً و عملاً و لساناً تابع اهل بیت اند. گروهی هستند که تابع گرهی فاسد در لباس دین هستند یکی از آنها یاسر الحیب است.

الآن هم این آدم فاسد و فاسق، و عامل بیگانه، به تعبیر آیه الله العظمی مکارم شیرازی که درباره «یاسر الحیب» در درس خارج فرمودند که:

«اخیراً یک روحانی نما، آدم بی سواد، مجنون و مزدور به نام شیعه، فحاشی عجیب به همسران پیامبر اکرم (ص) کرده و به مقدسات برخی مذاهب اهانت بسیاری داشته و نسبت های ناروای عجیبی

را به همسران پیامبر(ص) نسبت داده است. این آدم یا مزدور و مأمور است و یا سفیه و دیوانه؛ اما از او نادان تر بعضی از علمای وهابی هستند که به استناد این حرف، گفتند: شیعیان باطن خودشان را ظاهر کردند! آنهم در حالی که صدها نفر از علمای شیعه در ایران، لبنان، کشورهای عربی و اروپا اظهارات آن روحانی نما را محکوم کردند و گفتند او سفیه است.»

این تعبیر یک مرجع تقلید شیعه هست، نسبت به این یاسر الحیب!

اخیراً ایشان آمده و می خواهد که یک فیلمی را در رابطه با شکنجه های حضرت زهرا بسازد با عنوان «عذابات الزهراء»! آنچه که اعلام کردند، تا الان نزدیک ۲۲، ۲۳ میلیارد تومان برای ساخت این فیلم پول جمع کرده اند!!

او قصد دارد با این فیلم، کفر ابوبکر و عمر و عایشه و... را اثبات کند. کارگردان فیلم هم گفته که من فیلمی می سازم که به «اسکار» برود و جایزه بگیرد!! این قضیه اگر اتفاق بیافتد، و فیلم ساخته شود، در حقیقت یک جوی خونی از شیعه و سنی در کشورهای عربی به راه خواهد افتاد!

این کلام آقای وحید خراسانی خیلی واضح و روشن است. خود آیه الله العظمی مکارم شیرازی نیز در این زمینه می گوید:

«فإن آية اهانة لمقدسات الآخرين لا تجوز شرعاً و يجب على المسلمين شيعية و سنة الحذر من الوقوع في فخ اعداء الاسلام و عدم تعجيج آية فتنه طائفيه»

شرعاً هر گونه اهانت به مقدسات یکدیگر جایز نیست. و بر مسلمین واجب است، شیعه باشند یا اهل سنت، از افتادن در دام دشمنان اسلام بر حذر باشند و موجبات آتش افروزی و فتنه مذهبی را فراهم نکنند.

آیه الله العظمی صافی هم می فرماید که:

«و لا يحق لأحد ان يهين المقدسات الدينيه»

برای هیچ کسی سزاوار نیست که به مقدسات دینی توهین بکند.

در هر صورت همه مراجع تقلید ما، اهانت به مقدسات اهل سنت را از گناهان کبیره دانسته اند! و ما نداریم غیر از یک نفر از آقایان، که می گوید چون زمان، زمان تقیه نیست، لعن خلفاء هم باید امروز علنی باشد!! البته اینها هم علناً فتوایشان مطرح نشده است.

ما اصلاً کاری به فتاوی آفایان هم نداریم. کاری به اسلام هم نداریم. ما به عنوان یک فرد علاقمند به حیات بشریت، علاقمند به کرامت انسانی، اگر خواهیم نگاه بکنیم، اهانت به مقدسات دیگران را فتنه انگیز می دانیم.

از نظر عقلی، اجتناب از هر کار فتنه انگیزی، واجب است و ورود به آن خلاف عقل سالم بشری است. این را عزیزان خوب دقت بکنند. اصلاً فتاوی مراجع همه به کنار، الآن ما هستیم و این دنیایی که به صورت یک دهکده تبدیل شده، به صورت یک محله تبدیل شده؛ اگر ما عاقل باشیم و تعقل بکنیم، خواهیم فهمید که تمام حرکات ما و سخنان ما، بلافاصله بازتاب داده می شود و در دنیا شنیده می شود.

ما بعضی وقتها به وضعی که امروز در عراق و سوریه و یمن هست، فکر می کنیم؛ به این ناامنی هایی که در این مناطق برای مال و جان و ناموسشان هست فکر می کنیم، نمی توانم جلوی اشک چشمانمان را بگیریم!

ولی شیعیان اثناعشری، منتظران واقعی حضرت مهدی (ع) هستند. تمام توطئه ها نتیجه ترس ناشی از حضور مولای است. مخالفان گاهی لباس خرافی بر تن می کنند و گاهی علنی از طریق تصاویر و دنیای مجازی و تفرقه ضربه به عقاید پاک مردم می زنند تا آنان آسیب ببینند و خود پیروز شوند. موضوع ((موعود)) در همه ادیان به نوعی مطرح شده و به طور اجمال مورد پذیرش همه آنها است.

۲. مسئله موعود در گذر زمان نه تنها رنگ نمی بازد، بلکه هر چه به جلو می آییم به طور جدی تر و پر رنگ تر مطرح می شود و به عنوان یک اندیشه و باور ضروری و غیر قابل انکار جلوه گر شده، جایگاه پیدا می کند.

۳. سرانجام در آیین آسمانی اسلام، اندیشه مهدویت، با مصداق روشن مهدی موعود همراه می شود و آیات و روایات بی شماری آن را تأیید و گواهی می کند. و به همین دلیل، همه مذاهب اسلامی آن را به عنوان یک باور ضروری و غیر قابل انکار دینی قبول دارند و انکار آن را روا نمی شمارند.

۴. از میان مذاهب اسلامی، مذهب شیعه به اندیشه مهدویت و مهدی موعود(عج) جایگاه اعتقادی داده و او را به عنوان امام دوازدهم می شناسد و به جزئیات آن نیز پرداخته است. از این رو، بیشترین پردازش و بهترین پژوهش درباره مسئله موعود، اندیشه مهدویت و مهدی موعود(عج) را شیعه انجام داده است.

اعتقاد به موعود در آیین هندو و کتب هندیان

موعود آخرالزمان در هر دین و مکتبی متناسب با فرهنگ و ادبیات آن دین و مکتب، نامی و نشانی دارد. بر این اساس، در آیین هندو از او به نام ((آواتارا))ی دهم یا دهمین آواتارا، یاد می شود. در کیش هندو، در کتاب ((پوران))، شرح مفصّلی درباره دوران آخر عصر کالی (Kali)،

یعنی آخرین دوره پیش از ظهور دهمین آواتارای ویشنو، آمده است. مقصود از عصر کالی نیز آخرالزمان است. اکنون عصر کالی به شمار می آید.

در کتاب ((دید)) از کتابهای مقدس دینی نزد هندیان، چنین آمده است:

پس از خرابی دنیا، پادشاهی در آخرالزمان پیدا می شود که پیشوای خلق باشد و نام وی منصور باشد و تمام عالم را بگیرد و به دین خود درآورد و همه کس را از مؤمن و کافر بشناسد و هر چه از خدا خواهد، برآید...))

در کتاب ((باسک)) که آن نیز از کتابهای مقدس هندیان است، آمده است:

دور دنیا تمام شود به پادشاه عادل در آخرالزمان که پیشوای فرشتگان، پریان و آدمیان باشد و حق و راستی با او باشد و آنچه در دریا و زمین ها و کوه ها پنهان باشد، همه را به دست آورد و از آسمانها و زمین آنچه باشد خبر دهد و از او بزرگ تر کسی به دنیا نیاید.

در کتاب ((وشن جوک))، یکی دیگر از کتب مقدس هندیان نیز آمده است:

در اواخر، دنیا به کسی بگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد و خلق را زنده کند.

در کتاب ((مهابهاراتا)) و برخی کتب دیگر آنان نیز در این باره آمده است:

همه ادیان معتقدند که در پایان هر دوره ای از تاریخ، بشر از لحاظ معنوی و اخلاقی رو به انحطاط می رود؛ و چون طبعاً و فطرتاً، در حال هبوط و دوری از مبداء است و مانند احجار [سنگها] به سوی پایین حرکت می کند، نمی تواند به خودی خود به این سیر نزولی و انحطاط معنوی و اخلاقی پایان دهد. پس ناچار روزی یک شخصیت معنوی بلند پایه، که از مبداء وحی و الهام سرچشمه می گیرد، ظهور خواهد کرد و جهان را از تاریکی جهل و غفلت و ظلم و ستم نجات خواهد داد...

۲. موعود در آیین بودایی

چنانکه در پاره ای از کتب و مآخذ آمده، در دین بودایی نیز مسئله انتظار موعود و منجی آخرالزمان مطرح شده است. گفته اند که در این آیین، موعود مورد انتظار و مدّ نظر، ((بودای پنجم)) است و آمدنش را بشارت داده، بوداییان منتظر ظهورش می باشند.

۳. موعود در آیین زرتشت

منجی یا موعود آخرالزمان، در جهان بینی و معادشناسی زرتشتی، جایگاهی ویژه دارد. او را ((سوشیانت)) یا ((سوشیانس)) می گویند. این واژه، فرد اسم فاعل مضارع، از ریشه SU و SAV به معنای سود است لذا مراد از این واژه، فرد سود رساننده است؛ و ((نجات دهنده و پیشوای دین)) نیز ترجمه و تفسیر شده است.

در ((جاماسب نامه)) که دربردارنده پرسش های گشتاسب شاه از جاماسب است و او پیشگویی های زرتشت را برای گشتاسب نقل می کند، چنین آمده است:

سوشیانس، دین را به جهان رواج دهد، فقر و تنگدستی را ریشه کن سازد. ایزدان را از دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را همفکر، هم گفتار و هم کردار گرداند.

در کتاب ((زند))، که در آن نیز پیشگویی شده، شوسیانس، نژاد دیوان و اهریمنان را ریشه کن می‌سازد، آمده است:

ای سپیتامان زرتشت! چون زمان سر رود، این دشمنان مانند بُن درختی که یک شب سرد زمستانی که برسد و به یک شب برگ بیفکند، تباه شوند. هنگام گرگان به سر رسد و هنگام میشان اندر آید.

۴. موعود در آیین یهود

آثار و کتب دینی یهود نیز به طور مکرر به موعود اشاره کرده و آمدنش را نوید داده اند. در اسفار تورات و برخی از کتابهای دیگر آن، مربوط به برخی پیامبران بنی اسرائیل، نوید ظهور رهبری بزرگ به نام ((مسیح)) (یا ماشیح به زبان عبری و به معنای مسح شده) را داده است. با توجه به اینکه یهودیان به حضرت عیسی مسیح (ع) ایمان نیاورده اند و بلکه کمر به کشتن او از راه آویختن بر چوبه دار صلیب گونه، بسته بودند. این مسیح یا ماشیح غیر از عیسی مسیح مورد نظر و انتظار مسیحیان - و نیز مسلمانان - است.

از این رو، مسیح موعود یهودیان هنوز به دنیا نیامده است. او که بر اساس باور یهودیان فرزندی از نسل داود و یا فرزند منتخب داود است، در آخرالزمان پدید خواهد آمد و با سیطره بر جهان، پادشاه جهان و جهانیان خواهد شد و به عدل و داد پادشاهی و حکمرانی خواهد کرد. همه ستمگران و شریران را نابود کند، فقیران و صالحان را رهایی بخشیده، وارث زمین خواهد کرد. آن گاه است که گستره زمین از آن یهودیان خواهد بود.

با توجه به قومیت گرایی و نژاد پرستی شدید یهودیان و تنها بر حق دانستن دین خود و نیز صاحب حق مطلق دانستن نژاد یهودی، روشن می‌شود که مراد آنها از صالحان وارث زمین - تصریح شده در کتب دینی شان - یا یهودی الاصل هستند و یا غیر یهودی به دین یهود درآمده، نه عموم صالحان در برگیرنده صالحان امتهای دین های دیگر.

اینک با این توضیحات و برای تائید آنچه گفته شده است، به گوشه هایی از عبارات برخی کتب دینی یهود، اشاره می‌شود.

در تورات (که مسیحیان آن را عهد عتیق و در برابر، به انجیل یا اناجیل خود، عهد جدید گویند و مجموعه این دو کتاب را کتاب مقدس می‌نامند) در فرازهایی از کتاب اشعیاء نبی آمده است:

و نهالی از تنه یسی (نام پدر داود) بیرون آمده، شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت # و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت؛ یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند # و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود # بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود و جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به نفخه لبهای خود خواهد کشت... گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر پرواری با هم؛ و طفل کوچک آنها را خواهد راند...

در فرازی از کتاب ((فرامیر)) (زبور داود) نیز آمده است:

... زیرا که شریران منقطع خواهند شد و اما منتظران خداوند وراثت زمین خواهند بود و اما نسل شریر منقطع خواهد شد. صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا ابد سکونت خواهند نمود.

نیز آمده که : ((زمین ایشان از نقره و طلا پر شده و خزاین ایشان را انتهایی نیست و زمین ایشان از اسبان پر است و آرایه های ایشان را انتهایی نیست . خوشا به حال کسانی که منتظر وی باشند... در روزی که روشنایی ماه مثل روشنایی آفتاب و روشنایی آفتاب هفت چندان مثل روشنایی هفت روز خواهد بود. و رای آگاهی بیش تر درباره ((موعود مسیح)) یا ((مسیح موعود)) مورد نظر یهودیان ، به این کتاب رجوع کنید: جولوس کریستون ، انتظار مسیحا در آیین یهود، ترجمه حسین توفیقی ، نشر مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب ، قم .

۵ . موعود در آیین مسیحیت

آیین مسیحیت نیز به آینده جهان و انسان ، نگاه خوشبینانه داشته ، ظهور موعودی را که همان عیسی مسیح (ع) باشد، نوید داده است . ظهور دوم (coming Second) یا بازگشت دوباره حضرت عیسی مسیح (ع) برای نجات جهانیان و ایجاد یک دنیای پرشکوه ، از اعتقادات جدی مسیحیان است . از این رو، اگر درباره سرانجام کار حضرت مسیح (ع) پس از ظهور نخست و اعلام رسالت و تبلیغ دینش میان مسلمانان و مسیحیان اختلاف نظر وجود دارد، در اصل در ظهور دوم آن حضرت اتفاق نظر دارند.

بر این اساس ، عیسی (ع) دوباره ظهور خواهد کرد و به تصریح عبارات عهد جدید (یا اناجیل چهارگانه و برخی متون فرعی وابسته به آن)، با حاکمان ستمکار خواهد جنگید و پس از نابود کردن آنها بشر را به ساحل نجات و رستگاری رسانیده و به زندگی آرمانی اش جامه عمل خواهد پوشانید. به همین دلیل ، مسیحیان منتظر ظهورش باید آماده باشند و زمینه های ظهور آن حضرت را فراهم کنند.

در انجیل لوقا در این زمینه چنین آمده است :

کمرهای خود را بسته ، چراغهای خود را افروخته بدارید و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند... پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان می آید.

ظهور دوم حضرت عیسی (ع) با پیدایش یک سلسله حوادث طبیعی زمینی ، آسمانی ، سیاسی و اجتماعی همراه خواهد بود. پسر انسان هنگامی می آید که بشریت با مشکلات و مصایب فراوانی دست به گریبان است :

و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امت ها روی خواهد نمود، به سبب شوریدن دریا و امواجش ؛ و دلهای مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می شود؛ زیرا قوآت آسمان متزلزل خواهد شد و آن گاه پسر انسان را خواهند دید که برابری سوار شده با قووت و جلال عظیم می آید.

در جای دیگر که از عیسی (ع) به ((کلمه خدا)) یاد شده ، آمده است :

و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می نماید و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ کس آن را نمی داند و جامه خون آلود در بر دارد و نام او را ((کلمه خدا)) می خوانند و لشکرهایی که در آسمان اند بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک ملبوس از عقب او می آیند از دهانش شمشیری تیز بیرون می آید تا به آن امت ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود.

آنچه در این قسمت آورده شد، با روایات اسلامی درباره ((موعود آخرالزمان)) هماهنگی دارد. به نظر ما سوار امین و حق، همان حضرت مهدی موعود (عج) در منابع اسلامی است که در آخرالزمان ظهور کرده و بر جهانیان به عدل داوری خواهد نمود.

همخوانی دیگر، روز ظهور آن موعود موعودها است که در فرهنگ دینی مسیحی نیز مانند اسلام، نامعلوم است و با علّائی آشکار خواهد شد. چنانکه در انجیل مئی آمده است:

اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد و حتی ملائکه آسمان جز پدر، من و بس. هد جدید، انجیل مئی، باب ۲۴، بندهای ۳۶ و ۴۴ - ۴۵.

لهذا شما نیز حاضر باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نبرید پسر انسان می آید.

۶. موعود در آیین اسلام

اسلام به عنوان آخرین و کامل ترین دین از ادیان آسمانی، به مسئله مهدی موعود بیش از سایر ادیان اهمیت داده و در تبیین مسائل مربوط به آن اهتمام خاصی ورزیده است. بر اساس جایگاه مهم مهدی موعود در اسلام است که همه مسلمانان از هر گروه و فرقه ای بر این مسئله اتفاق دارند که در آخرالزمان حضرت مهدی (عج) خروج می کند؛ و بر این مسئله نیز اتفاق نظر دارند که آن حضرت از نسل حضرت علی (ع) و فاطمه زهرا (س) است و نامش نام پیامبر(ص) است.

مضاف بر آیات فراوانی که بر مسئله مهدویت در اسلام و ظهور حضرت مهدی (ع) دلالت می کند، روایات شیعه و سنی در این زمینه، بسیار زیاد و به حد تواتر رسیده است، به طوری که کسی نمی تواند درباره درستی آنها تردید به خود راه دهد.

در اینجا مسئله ((مهدی موعود)) در نگاه اسلام را در دو مذهب مهم و محوری آن یعنی سنی و شیعه پی می گیریم و دیدگاه این دو مذهب اسلامی درباره این مسئله را به طور فشرده بیان می کنیم.

الف. مهدی موعود در مذهب اهل سنت

در کتابهای اهل سنت و جماعت آن قدر روایات درباره مهدی موعود (ع) وجود دارد که عقیده به آن حضرت از ضروریات دینی مذهبی آنان به شمار آمده است.

به عنوان مثال، درباره اصل موضوع ظهور مصلح جهانی و حضرت مهدی (ع)، ۶۵۷ حدیث در کتب آنان از قبیل: صحیح بخاری، سنن ابن ماجه، سنن ابن داود، سنن ترمذی، منتخب کنز العمال، مسند احمد بن حنبل، ینابیع الموده، الصواعق المحرقة و غیر آن نقل شده است. کتابهایی که درباره حضرت مهدی (ع) نوشته اند و یا روایات مربوط به او را جمع آوری کرده اند، فزون از شمار است. همین کتاب منتخب الاثر، بیش از ۶۰ کتاب معتبر اهل سنت را، که به این موضوع پرداخته اند نام می برد، که برخی از عالمان مشهور و بلند آوازه و نیز اکابر اهل سنت، مؤلفان آنان اند، نظیر: احمد بن داود، ابن ماجه، ترمذی، بخاری، مسلم، نسائی، بیهقی، ماوردی، طبرانی، سمعانی، ابن عساکر، کسائی، ابن اثیر، حاکم، ابن جوزی، شارح معتزلی، ابن صباغ مالکی، ابن مغزلی، شافعی، محب الدین طبری، شبلنجی و...

از این رو، همان طور که اشاره شد، به رغم این که اهل سنت به اصل امامت - مانند شیعه - اعتقاد ندارند، ولی به خاطر زیادی روایات معتبر مربوط به ظهور حضرت مهدی (عج) و

تواتر آنها، اعتقاد به ظهور مهدی نامی از نسل فاطمه (س) از اعتقادات ضروری اهل سنت به شمار آمده است و لذا انکار مهدی موعود را موجب خروج از دین می دانند.

سفارینی از عالمان بزرگ سنی مذهب در کتاب ((عقیده اش)) می نویسد:

ایمان به خروج مهدی واجب است و این مطلب نزد اهل علم مقرر و در کتب عقاید اهل سنت و جماعت مدوّن است .

قاضی شوکانی مؤلف کتاب ((نیل الاوطار)) نیز گوید:

پنجاه حدیث درباره مهدی قابل توجه است و این احادیث بدون شک متواترند.

محمد بن حسین آبری صاحب کتاب ((مناقب الشافعی)) می نویسد:

اخبار رسول خدا(ص) درباره مهدی و این که از اهل بیت است ... متواتر و مستفیض است .

منکران ظهور مهدی (عج) طبق روایتی که اهل سنت از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند، از آیین اسلام بیرون خواهند بود:

مَنْ كَذَّبَ بِالْمَهْدَى فَقَدْ كَفَرَ.

هر کس مهدی را انکار کند به راستی کافر است .

مؤلف کتاب ((المهدی الموعود المنتظر))، درباره اینکه مهدی از اهل بیت پیامبر(ص) و از اولاد فاطمه زهرا(س) است ، دهها روایت از کتب اهل سنت نقل کرده است .

پرداختن به مسئله مهدویت و ظهور مهدی از اهل بیت پیامبر(ص) و نسل فاطمه زهرا(س)، اختصاص به محدثان اهل سنت ندارد؛ چرا که بسیاری از دانشمندان دیگر سنی مذهب نیز به دلیل اهمیت مسئله یاد شده در تفکر دینی اعتقادی به آن توجه کرده و به اظهار عقیده درباره آن پرداخته اند. ابن ابی الحدید معتزلی از متکلمان مشهور سنی مذهب و محی الدین عربی ، عارف نامدار اسلامی از آن جمله اند.

ابن خلدون ، جامع شناس معروف مسلمان ، نیز از جمله آنان است که می گوید:

بدان که در طول تاریخ میان تمامی اهل اسلام مشهور است و چنین اعتقاد الزامی وجود دارد که حتما در آخرالزمان مردی از اهل بیت پیامبر(ص) ظهور خواهد کرد و دین را تازه و عدل را آشکار خواهد ساخت . وی بر ممالک اسلامی چیره شده و ((مهدی)) نامیده می شود؛ و خروج ((دجال)) آن زمان خواهد بود و سپس نشانه های قیامت آشکار خواهد شد. حضرت عیسی مسیح (ع) نیز فرود خواهد آمد و دجال کشته خواهد شد.

جالب است بدانید که گروه ((وهابیت)) و بزرگان آنها نیز به رغم دیرباوری و تشکیک در بسیاری از عقاید مسلم مورد اتفاق شیعه و سنی ، به مسئله مهدویت اعتقاد جدی دارند و تردید درباره ظهور مهدی موعود از اهل بیت پیامبر(ص) را روا نمی دانند.

رهبر این فرقه افراطی سنی مذهب ، ابن تیمیه در کتاب ((منهاج السنة النبویه)) قائل به صحت ظهور مهدی در آخرالزمان است و بر درستی احادیث مهدی (ع) تاعکید ورزیده است .

در سالهای اخیر نیز علمای بزرگ وهابی در حجاز طی نامه ای به پرسش های درباره نام ، چگونگی ظهور و محل ظهور حضرت مهدی (ع) پاسخ دادند و بر تردیدناپذیر بودن مسئله

مهدویت و ظهور مهدی از اهل بیت پیامبر(ص) تاءکید کرده اند و منکران آن را در زمره افراد نادان یا بدعت گذار قلمداد نموده اند.

ب . مهدی موعود در مذهب تشیع

اندیشه مهدویت و مسئله مهدی موعود در مذهب تشیع به دو دلیل مهم از جایگاه برتر و حساسیت و جدابیت بیش تری برخوردار است : یکی به دلیل اصالت مسئله امامت و جایگاه اعتقادی آن ، که در فرهنگ دینی اعتقادی شیعه ، تداوم رسالت است ، و دوم این که طرح مسئله مهدویت در شیعه از صراحت ، شفافیت و جامعیت بسیار بیش تری برخوردار است ؛ به طوری که همه ابعاد آن و زوایای شخصیتی حضرت مهدی (عج) و چگونگی ظهور و تشکیل حکومت واحد جهانی اسلام توسط آن حضرت به خوبی روشن شده و هیچ گونه ابهامی در آن وجود ندارد. به بیان دیگر، مسئله مهدی موعود در مذهب تشیع مضاف بر آنچه در دیگر ادیان و مذاهب معمولاً به ذکر کلیات بسنده کرده اند، جزئیات آن را نیز بیان و تعیین مصداق کرده ، مصداق آن را نیز به صورت مستدل و قابل قبولی ارائه کرده است .

در اینجا به برخی از روایات مربوط به حضرت مهدی (ع) اشاره می کنیم .

پیامبر اکرم (ص) خطاب به علی (ع) می فرماید:

پس از من دوازده امام خواهد آمد، اول آنها تو هستی ای علی و آخر ایشان ((قائم)) همان کسی که به لطف خدای متعال بر همه شرق و غرب جهان پیروز می شود.

امام جواد(ع) نیز در روایتی خطاب به حضرت عبدالعظیم حسنی درباره حضرت مهدی (ع) می فرماید:

ای ابوالقاسم ! قائم ما همان مهدی است که لازم است در غیبت او انتظارش را بکشند و در هنگام ظهورش اطاعتش کنند. او سومین از فرزندان من است .

درباره حتمی بودن ظهورش ، رسول خدا(ص) می فرماید:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَالِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَلِيَ رَجُلٌ مِنْ عِزَّتِي إِسْمُهُ إِسْمِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.

اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی کند تا مردی از اهل بیت که نامش نام من است بیاید و زمین را پس از آن که از ستمگری و بیداد پر شده بود، از عدل و داد پر کند.

روایات درباره حضرت مهدی (عج) بسیار است و در منابع شیعه نیز مانند اهل سنت - و بلکه بهتر و بیش تر از آنها - روایات بی شماری که به قول علامه طباطبائی تعداد آنها از ۳۰۰۰ روایت بیش تر است از پیامبر(ص) و ائمه (ع) نقل شده است .

سلسله نسب و شجرنامه آن حضرت بنا بر روایات معتبر بی شمار به این شرح است : محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام .

کنیه آن حضرت ((ابوالقاسم)) و القاب ایشان ((مهدی))، ((قائم))، ((منتظر)) و ((حجت)) می باشد.

نام مادر حضرت مهدی (ع)، نرجس دختر یثوعا پسر قیصر پادشاه روم است که بشر بن سلیمان او را به دستور امام هادی (ع) از برده فروشی به نام ((عمر بن یزید)) برای آن حضرت خرید. سپس امام هادی وی را به فرزندش امام حسن عسکری (ع) بخشید و بدین ترتیب وی افتخار مادری حضرت ولی عصر (ع)، مهدی موعود را پیدا کرد. نرجس دارای نامهای دیگری از قبیل ریحانه، سوسن و صیقل نیز بوده است.

بنا بر قول مشهور، امام زمان (ع) در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری در شهر سامرا در عراق از مادر گرامی اش نرجس خاتون به دنیا آمده است.

در روایات اسلامی خصوصیات جسمانی و شکل و شمایل ظاهری حضرت مهدی آمده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود:

چهره اش گندمگون، ابروانش هلالی و کشیده، چشمانش سیاه و درشت و جذّاب، شانه هایش پهن، بینیش کشیده و زیبا، پیشانی اش بلند و تابنده، خالی بر گونه راست، میان قامت، گونه هایش کم گوشت و اندکی متمایل به زردی - که از بیداری شب پدید آمده - اندامش متناسب و زیبا، هیئتش خوش منظر و رباینده، رخساره اش در هاله ای از شرم بزرگوارانه و شکوهمند غرق، نگاهش دگرگون کننده ...

بنا بر روایت نقل شده از حضرت امام جعفر صادق (ع)، چون حضرت مهدی (ع) به در آید به مسجد الحرام رود و رو به کعبه و پشت به مقام ابراهیم بایستد و دو رکعت نماز گذارد و آن گاه فریاد برآورد:

ای مردمان! منم یادگار آدم، یادگار نوح، یادگار ابراهیم، یادگار اسماعیل ... منم یادگار موسی، عیسی، محمد(ص) ... منم یادگار پیامبران، منم وارث آدم، گزیده نوح، خلاصه ابراهیم و عصاره محمد(ص)، منم صاحب قرآن و زنده کننده سنت ... فریاد مرا پاسخ گویند، من شما را از همه چیز آگاه می کنم، آنچه می دانید و آنچه نمی دانید ... هر کس کتابهای آسمانی را می شناسد گوش فرا دهد ... آن گاه به خواندن کتابهای آسمانی می پردازد و صحیفه آدم و شیث و نوح و ابراهیم (ع) را می خواند و هم تورات و انجیل و زبور را ... و سپس قرآن کریم را.

حسن ختام این نوشتار، تقدیم خالصانه ترین درود و سلام به پیشگاه آن یگانه دوران، امید مستضعفان و منجی جهانیان حضرت مهدی صاحب الزمان (ع) است، با ذکر فرازهایی از دعای مائتور از مفاتیح الجنان:

السَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْكَلِمِ... السَّلَامُ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَ الْعَدْلِ الْمَشْتَهَرِ... السَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَنَامِ وَ نَضْرَةِ الْأَيَّامِ... السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلْمَّ بِهِ الشَّعْتَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا...

سلام بر مهدی امتهای (و یکی کننده ملتها) و جمع کننده گفتارها، سلام بر قائم منتظر و عدل همه جا گستر، سلام بر بهار زندگی انسان و طراوت روزگاران، سلام بر مهدی ای که خدا به امتهای آمدنش را نوید داده است تا به دست او همه را پیرو یک دین سازد و طرح اتفاق در همه جهان در اندازد و زمین را از عدل و داد پر کند...

به امید ظهورش و دیدار رویش

اللَّهُمَّ عَجَلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ (پایگاه حوزه نت)

و جعلنی ممن یقتص آثارکم:

يَقْتَصُّ فِعْلَ مَضَارِعٍ وَ مَاضِيَّهَا " اِقْتَصَّ وَ مَصْدَرُهَا اِقْتِصَاصٌ .

اقتصاص در لغت به معنای پیروی کردن است . خداوند مرا از اتباع و پیروان شما قرار دهد که آثار شما را متابعت نمایم و مقصود از آثار که جمع اثر است طریقه و سنت واقعی رسول خدا است که به وسیله اوصیاء او معلوم می گردد نه سنت و آثاری که مخالفان به عنوان سنت رسول معرفی کرده اند .

آثار و برکات وجودی حضرت مهدی (عج) در زمان غیبت

پرسش از برکات وجودی حضرت مهدی (ع) سال ها قبل از ولادت ایشان مطرح بوده است . جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر(ص) فرمود: منظور از ((اولوالامر)) در آیه ((أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ)) (نساء: ۵۹) جانشینان من و پیشوایان امت بعد از من هستند. اولین آنها علی بن ابی طالب و [آخرین شان] فرزند حسن ، همام و هم کنیه من و حجت خدا در زمین و ذخیره خدا برای بندگان است . او همان کسی است که از شیعیان و دوستانش غایب می شود.)) عرض کردم : یا رسول الله ! آیا شیعیان در زمان غیبت از او بهره می برند؟ حضرت فرمود: ((آری ، سوگند به کسی که مرا به نبوت مبعوث داشته ، آنان از وجودش و از برکت ولایش بهره می برند، همان طور که از نور خورشید بهره می برند آنگاه که در پس ابر باشد.))

امام زمان (عج) نیز همین تعبیر را درباره خود دارند: ((چگونگی سود رسانی ام در زمان غیبتم ، به سان سودرسانی خورشید است زمانی که ابرها آن را از چشم پنهان نمایند.))

این گونه احادیث روشن می کنند که آن حضرت گرچه در زمان غیبت تصرفی آشکار در زعامت سیاسی و هدایت مردم ندارند، دارای بقیه شئون و اختیارات خود هستند و برکات وجودی شان به شیعیان ، که به همه اهل زمین می رسد .

راز غیبت امام دوازدهم ما، از اسرار الهی است و جز در زمان پس از ظهور آشکار نمی شود. اما درباره برکات و فوایدی که از جانب آن حضرت به مردم می رسد، مطالبی چندی تاکنون بیان شده که به اختصار به آنها اشاره می گردد.

امام خمینی (ره) ، این عالم و عارف و فقیه بزرگ اسلام که به بیان عارف بزرگ ، حضرت آیه الله بهاء الدینی ، ((فهم معصوم را پیدا کرده بودند)) همه برکات را از اسلام و وجود حضرت ولی عصر(ع) می دانستند: ((هر چه هست از اسلام است و از برکات وجود مبارک حضرت بقیة الله (عج) .))

۱. هدایت معنوی

وظیفه امام تنها بیان صوری معارف و راهنمایی مردم نیست . همان طور که وظیفه راهنمایی ظاهری مردم را بر عهده دارد، همچنان ولایت و رهبری باطنی اعمال را هم بر عهده دارد و او است که حیات معنوی مردم را تنظیم می کند و حقایق اعمال را به سوی خدا سوق می دهد .

خداوند در قرآن کریم می فرماید: ((وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ)) (انبیاء: ۷۳)؛ یعنی آنان را امام قرار دادیم که به وسیله امر ما مردم را هدایت کنند و انجام کارهای نیک را به آنها وحی کردیم . همچنین می فرماید: ((و جعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا

لَمَّا صَبَرُوا)) (سجده : ۳۴)؛ یعنی ما بعضی از آنان را امام قرار دادیم تا مردم را به وسیله امر ما هدایت کنند، زیرا آنان صبر کردند.

از این آیات شریفه استفاده می شود که امام علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری ، دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و تجرّد می باشد. و به وسیله حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش در قلوب شایسته مردم تاءثیر و تصرف می نماید و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد جذب می کند.

بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام در این باب تاءثیری ندارد و امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد، اگر چه از چشم جسمانی ایشان مستور است .

هانری گربن ، مستشرق مشهور فرانسوی می گوید: مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی را میان خدا و خلق برای همیشه نگه داشته و به طور مستمر، پیوستگی ولایت را زنده و پابرجا می دارد... تنها مذهب تشیع است که معتقد است نبوت با حضرت محمد(ص) ختم می شود، ولی ولایت که همان رابطه هدایت تکمیلی است برای همیشه زنده می ماند.

۲. امام ، واسطه فیض الهی

پیش نیاز فهم آثار و برکات امام عصر(ع) شناخت مقام ((امام)) و آثار وجودی آن ذوات شریف در هستی است . با این شناخت ، درک برکات آنان در زمان حضور در بین مردم و یا در زمان خانه نشینی و یا حبس و سرانجام در زمان غیبت بر ما آسان خواهد شد.

بیان شد که ائمه (ع) پس از پیامبر، هدایت تشریحی و تکوینی مردم را بر عهده دارند و هر کس به فراخور آمادگی و ظرفیت وجودی خود، از آن بهره خواهد گرفت . علاوه بر آن ، شیعه باور دارد که ارکان ارض و هادیان امت ، ائمه اند و به میوه نشستن درختان ، جاری شدن چشمه ها و نهرها، و بارش نزولات آسمانی به واسطه امامان معصوم است .

زیارت جامعه کبیره ، که از احادیث بسیار معتبر بوده و شیخ طوسی آن را در ((تهذیب الاحکام)) آورده ، مراتب ، مقامات ، درجات و اوصاف امامان معصوم از زبان امام هادی بر می شمارد.

در روایتی دیگر، امام صادق (ع)، از امام سجاد(ع) چنین نقل می کند:

... ما کسانی هستیم که خدا به واسطه ما آسمان را بر فراز زمین نگاه داشته و اهل زمین را از هلاکت نجات بخشیده است . به واسطه ما باران می بارد و رحمت خدا منتشر می شود و زمین برکاتش را بیرون می آورد و اگر نبود در هر عصر و زمانی امامی از ما اهل بیت در روی زمین ، زمین اهلش را فرو می برد و هلاک می کرد... از هنگام خلقت آدم تا قیامت ، زمین از حجّت خدا خالی نبوده و نخواهد بود؛ خواه حجّتش در میان مردم آشکار و معروف باشد یا غایب و ناپیدا. بدون حجّت ، خدا عبادت نمی گردید. (مال الدین و تمام النعمه ، ص ۲۰۷)

۳. پاسداری از دین خدا

امام علی (ع) می فرماید: ((زمین هیچ گاه از قیام کننده با حجّت و دلیل خالی نمی ماند، خواه ظاهر و آشکار باشد یا مخفی و پنهان ، تا دلایل و اسناد روشن الهی ضایع نگردد و به فراموشی نگراید و مسخ و تحریف نشود.

در طی زمان ، کتاب های دینی و فرامین الهی دست خوش تحریفات افراد سودجو ، جاهل و مغرض می گردد و از مسیر اصلی خود خارج می شود، چنان که کتاب های ادیان پیش از اسلام دچار چنین آفتی شده اند. اما دین مبین اسلام و دین ناب محمدی که در مذهب تشیع جلوه کرده ، به دلیل وجود امامی که روح بلند و سینه گشاده اش مخزن اسرار الهی و آیین محمدی (ص) است ، حفظ می گردد. پویایی و به روز بودن و گسترش مذهب تشیع در بین افراد تحصیل کرده و روشنفکر جهان ، نشانی از هدایت های امام عصر(عج) و نیز توجه ایشان به حفظ اصالت تشیع است . حضرت ولی عصر(عج) خود فرمود: (ما از سرپرستی و رسیدگی به شما کوتاهی نمی کنیم)

از جمله اقدامات حضرت ولی عصر(عج) در حفاظت از دین ، یاری عالمان و فقیهان شیعه در استنباط احکام شرعی و بیان مسائل شرع مقدس است . از جمله این دستگیری های از عالمان دینی ، داستان مربوط به شیخ مفید(ره) (۳۳۶ - ۴۱۳ ق) است . روزی فردی به شیخ مراجعه می کند و می پرسد: زنی حامله از دنیا رفته ، ولی بچه در شکمش زنده است . آیا او را با بچه دفن کنیم یا پهلوی او را بشکافیم و بچه را بیرون آوریم ؟ شیخ در جواب می گوید: ((با بچه دفن کنید.)) آن شخص بر می گردد اما در بین راه سواری را مشاهده کرد که به او نزدیک می شود. وقتی به او رسید، گفت : شیخ مفید فرمود: پهلوی زن را بشکافید و بچه را بیرون آورید. آن شخص چنین کرد. پس از مدتی جریان را برای شیخ مفید نقل کردند. شیخ گفت : (من کسی را نفرستاده بودم ! معلوم می شود آن سوار حضرت صاحب الامر بوده است . اکنون که من در فتوا اشتباه می کنم ، خوب است دیگر فتوا ندهم) و چنین کرد. پس از چندی از طرف امام زمان (عج) توقیعی به محضر شیخ رسید که ((ای شیخ ، برای مردم فتوا بده ، ما آن را تکمیل خواهیم کرد و نمی گذاریم که در خطا و اشتباه بمانی !!)) آنگاه شیخ دوباره بر مسند فتوا نشست .

در اینجا مصداق سخن امام صادق (ع) مشخص می شود که فرمود:

((زمین از امام خالی نمی ماند تا اگر مؤمنان چیزی (به دین) افزودند، آن را برگرداند و اگر چیزی فرو کاستند، آن را برای آنها به اتمام برساند.))

پاسخ به پرسش های عالمان دینی به صورت مکتوب ، حل مشکلات مرحوم مقدس اردبیلی به صورت شفاهی و راهنمایی مستقیم ، کمک به عالمان بحرین در حل مشکلی که حاکم وقت بحرین برای شیعیان آن دیار پیش آورده بود و مانند آن ، ضمانت هایی است که نشان می دهد امام عصر(عج) از انحراف در دین جلوگیری می کند.

تشریف ملا احمد مقدس اردبیلی

سید میر علام تفرشی، که از شاگردان فاضل مقدس اردبیلی (رحمة الله علیه) است، می گوید: شبی در صحن مقدس امیر المؤمنین (علیه السلام) راه می رفتم. خیلی از شب گذشته بود.

ناگاه شخصی را دیدم که به سمت حرم مطهر می آید. من نیز به سمت او رفتم، وقتی نزدیک شدم، دیدم استاد ما ملا احمد اردبیلی است.

خود را از او مخفی کردم، تا آنکه نزدیک در حرم رسید و با اینکه در بسته بود، باز شد و مقدس اردبیلی داخل حرم گردید. دیدم مثل اینکه با کسی صحبت می کند. بعد از آن بیرون آمد و در حرم هم بسته شد.

به دنبال او به راه افتادم، به طوری که مرا نمی‌دید. تا آنکه از نجف اشرف بیرون آمد و به سمت کوفه رفت. وارد مسجد جامع کوفه شد و در محرابی که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) شربت شهادت نوشیده‌اند، قرار گرفت، دیدم راجع به مساله‌ای با شخصی صحبت می‌کند و زمان زیادی هم طول کشید.

بعد از مدتی از مسجد بیرون آمد و به سمت نجف اشرف روانه شد.

من نیز به دنبالش می‌رفتم، تا نزدیک مسجد حنانه رسیدیم (مسجدی که دیوارش خم شده است و علت آن این است که وقتی جنازه امیر المؤمنین (علیه السلام) را برای دفن در نجف اشرف، از آنجا عبور می‌دادند، دیوار این مسجد، روی ارادت به آن حضرت خم شد).

در آنجا سرفه‌ام گرفت، به طوری که نتوانستم خود را نگه دارم.

همین که صدای سرفه مرا شنید، متوجه من شد و فرمود: آیا تو میر علامی؟

عرض کردم: بلی.

فرمود: اینجا چه کار داری؟

گفتم: از وقتی که داخل حرم مطهر شده‌اید، تا الان با شما بودم، شما را به حق صاحب این قبر (امیر المؤمنین (علیه السلام)) قسم می‌دهم، اتفاقی را که امشب پیش آمد، از اول تا آخر به من بگویید.

فرمود: می‌گویم، به شرط آنکه تا زنده‌ام آن را به کسی نگویی.

من هم قبول کردم و با ایشان عهد و میثاق نمودم.

وقتی مطمئن شد، فرمود: بعضی از مسائل بر من مشکل شد و در آن‌ها متحیر ماندم و در فکر بودم که ناگاه به دلم افتاد به خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) بروم و آن‌ها را از حضرتش بپرسم.

وقتی که به حرم مطهر آن حضرت رسیدم، همان طوری که مشاهده کردی، در به روی من گشوده و داخل شدم. در آنجا به درگاه الهی تضرع نمودم، تا آن حضرت جواب سؤالاتم را بدهند.

در آن حال صدایی از قبر مطهر شنیدم که فرمود: به مسجد کوفه برو و مسائلت را از قائم بپرس، زیرا او امام زمان تو است.

به نزد محراب مسجد کوفه آمده و آن‌ها را از حضرت حجت (ع) سوال نمودم. ایشان جواب عنایت کردند و الان هم بر می‌گردم. (برکات حضرت ولی عصر (عج) حکایات عبقری حسان صص ۴۹-۴۸ به نقل از عبقری حسان ج ۲ ص ۶۴)

۴. کسب شایستگی مردم جهان

غیبت، همان ((عدم قابلیت)) است و ظهور، نشانه رسیدن مردم به وادی شایستگی. فاصله بین این دو را ((انتظار)) نامیده اند و انتظار زمان رویش و بالندگی مردمی است که در التهاب ظهور بی تاب اند. زمانی - به اذن خدا - ظهور فرا می رسد که مردم بیشترین و بهترین آمادگی را کسب کرده باشند. از این رو انتظار تعبیر دیگری است از تلاش برای کسب آمادگی. این مهیا شدن و شایستگی یافتن می تواند در زمینه های گوناگون باشد.

۱ - ۴. **رشد اعتقادی**: از جمله اسرار و برکات غیبت امام (ع) آن است که در دوران غیبت، مردم جهان به تدریج برای ظهور آن مصلح حقیقی آماده شوند؛ چرا که پذیرش حاکمی که تقیه را ترک می گوید و به واقعیات حکم می کند و در قضاوت، همچون داوود نبی (ع) نیازی به شاهد و مدرک ندارد، نیازمند رشد فکری و اعتقادی و معنوی بسیار بالایی است و این رشد باید در دوران غیبت به حد مطلوبی رسیده باشد.

۲ - ۴. **رشد علمی**: در جامعه جهانی پس از ظهور، دانش بشر به کمال می رسد و زمین گنجینه های خود را آشکار می سازد و همه زمین آباد خواهد شد. بدیهی است برای ورود به چنین عرصه ای، باید مردم خود را به کمال علمی لازم برسانند. از دیگر سو اعتقاد به امام حی قائم و انتظار ظهور او و ((نیابت فقها))، از نظر سیاسی و روحانی و فرهنگی نتایج مهمی در تاریخ شیعه داشته است. این مسئله موجب گردیده که همیشه عده ای در صدد تحصیل علم و وصول به مقام اجتهاد برآیند، مدارس بزرگ علمی در ایران و عراق و هند و سایر بلاد آسیا و آفریقا، معارف پربرار تشیع را آفریده و مشعل دانش و خرد را در تاریک ترین ادوار تاریخ روشن نگه داشته است.

۳ - ۴. **رشد معنوی و اخلاقی**: همچنین اعتقاد به امام حاضر و زنده که روزی ظهور خواهد کرد و تباهی ها را برخواهد انداخت و با نور الهی خود ظلمت ها را به نیستی خواهد سپرد، بهترین زمینه و انگیزه برای شیعیان و همه جهانیان است تا با دور کردن خود از زشتی ها و آلودگی های دنیایی و دوری گزیدن از نافرمانی و سرکشی از دستورات خداوند متعال، به عبادات و اعمال صالح و تهذیب نفس روی آورند و بدین ترتیب خود را لایق حضور در حکومت جهانی اش نمایند. امام خمینی (ره) در این باره می فرماید: ((سلام بر ملت بزرگ ایران که با فداکاری و ایثار و شهادت، راه ظهورش را هموار می کنند.))

و مقام معظم رهبری نیز بر این آمادگی تاعکید می ورزند: ((شیعیان و پیروان آن حضرت باید کسب آمادگی معنوی، روحی و ایمانی را جزو وظایف خود بدانند.))

- **آمادگی نظامی**: از دیگر مواردی که شیعیان باید در آن زمینه آمادگی کسب نمایند، آمادگی نظامی و همراهی با آن حضرت در قیام جهانی است. هر شیعه در زمان غیبت، خود را موظف می داند که فنون رزمی را بیاموزد و بدن و روح خود را آماده نگاه دارد که به فرمان آن حضرت و یا به فرمان نایب عام آن حضرت (ولی فقیه)، با جان و دل و با ایثار و فداکاری، زمینه ظهور را فراهم آورد و یا جزو یاران آن حضرت در تمام حوادث و سختی های احتمالی باشد. طبق روایات رسیده، عده ای با آن حضرت به مقابله برخاواند خاست و حضرت مجبور به جنگ با آنان می شود.

۵. وجود امام، مایه آرامش مؤمنان و امیدبخشی به آنان

((هر فرد مسلمان باید این حقیقت را نصب العین خود قرار دهد و مانند روز روشن در آن تردید نکند که جامعه اسلامی که او در آن زندگی می کند، چنان که در باطن جز نورانیت و

طهارت صفتی ندارد، روزی خواهد رسید که در ظاهر نیز چنین شده و تبدیل به جامعه بهشتی گردد و هر عیب و نقیصه ای که فعلا دارد، هر پلیدی و تیرگی که در گوشه و کنارش یافت می شود، تدریجا یا دفعتا از بین رفته ، روزی تبدیل به نورانیت و طهارت خالص و سعادت و روحانیت محض خواهد شد... این ایمان یک نیروی معنوی به انسان می بخشد، که با وجود وی پیوسته خود را خوشبخت و کامروا می بیند و هرگز با تراکم ناملایمات و فشار روزگار و شکنجه گرفتاریهای مرگبار، امید نجات و رستگاری را از دست نداده و روحیه اسلامی خود را نخواهد باخت .))

هنوز طنین صدای رزمندگان اسلام در دشتهای جنوب و در کوه های غرب کشور به گوش می رسد که برای مقابله با دشمن و برای بیرون راندن آنها از میهن اسلامی ، در دعاهای فردی و جمعی نام مبارکش را بر زبان جاری می ساختند و خود را مستظهر به حضور یاری امام زمان خود می دانستند و بدین وسیله شعله امید را در دل خود فروزان نگاه می داشتند. دعای هر روزه مؤمنان در نماز و پس از آن به حضرت حجت (ع) ، حضور پرشور مردم در مراسم دعای ندبه ، در خواندن زیارت جامعه کبیره ، حضور در مکان هایی که یادی و نامی از مولای ما امام زمان دارد، همچون مساجد سهله و کوفه و جمکران و نیز در مکه ، بویژه در موسم حج، نشان از توجه و امید آنان به آینده ای روشن دارد.

امروزه بی عدالتی در غالب نقاط جهان گسترده شده و جای پای ظلم را در همه جای کره زمین می توان دید. کشورهای بزرگ و قدرتمند و نیز سازمان های بین المللی یکسویه نگر، خواست های دنیایی و غیر عادلانه خود را بر جهان تحمیل می کنند و قدرتی برای مقابله با آنان وجود ندارد. به راستی اگر اعتقاد به مصلحتی بزرگ که حتما خواهد آمد و جهان را پس از آن که از جور و ستم آکنده شده ، به عطر عدل و اعتدال معطر سازد، هیچ گونه امیدی برای بشر باقی نخواهد ماند و تلاشهای فردی و جمعی در مسیر برپایی قسط و عدل ، متوقف خواهد شد. مقام معظم رهبری منتظران صاحب الزمان (عج) را امیدوار به آینده جهان می داند و می فرماید: ((منتظران صاحب الزمان (عج) به منور شدن چشم انداز زندگی بشر و پایان دوران ظلم و تجاوز امیدوارند و جنایات و ستم و تزویر سردمداران استکبار جهانی نمی تواند چشمه امید را در دلهای آنان خاموش کند.))

ایشان درباره تاءثیر انتظار در زندگی می فرماید: ((نفس انتظار و امید، به انسان جرات اقدام و حرکت و نیرو می بخشد.))

۶. مشتاق شدن مردم جهان به حکومت عدل جهانی

بشر تاکنون حکومت های بسیاری را تجربه کرده و ناتوانی آن ها را هم در ایجاد جامعه ای آرمانی و مطلوب ، که همه انسان ها بتوانند در سایه آن ، از نعمت های خداوندی بهره ببرند و به کمال خویش برسند، به چشم دیده است . از این رو چشم به افق های دورتری دوخته است تا حکومتی آسمانی بر جهان سایه گسترد و یکباره بساط ظالمان را برچیند و آرامش و امنیت حقیقی را حکمفرما کند، به دانش و کوشش مردم جهت دهد و رفاه حقیقی را برای مردم به ارمغان آورد، معنویت بر همه جا نور بپاشاند و دلهای آدمیان از محبت به خدا و خلق خدا آکنده گردد. تشکیل سازمانهای بین المللی و جهانی و مجموعه های منطقه ای و فرامنطقه ای مؤید این حقیقت است که انسانها به تدریج به سمت منافع دسته جمعی و جهانی روی آورده اند که خود پیشرفت مهمی در رشد عقلانی آنان محسوب می گردد.

در روایات آمده است : دولت حضرت مهدی (عج) آخرین دولت است . هیچ گروه (ملت ، قبیله و طایفه ای) نمی ماند مگر آن که حکومت را به دست می گیرد. این برای آن است که با تشکیل

حکومت جهانی آخرالزمان کسی نباشد که بگوید اگر حکومت به دست ما می افتاد می توانستیم عدالت را همانند حکومت حضرت مهدی (عج) برقرار نماییم .

بدیهی است با مایوس شدن مردم از رژیم ها و مکتب های گوناگون فکری و سیاسی ، دعوت الهی حضرت ولی عصر(عج) را با جان و دل می پذیرند و مستضعفان جهان به یاری اش می شتابند.

بنابراین از دیگر برکات حضرت مهدی (ع) در زمان غیبت ، رشد فکری و سیاسی مردم و ایجاد اشتیاق در آنان برای حضور در کنار حضرت مهدی در برپایی حکومت عدل جهانی است .

۷. حفظ شیعیان از شر دشمنان

در توقیع مبارک آن حضرت برای شیخ مفید آمده است : ((ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی نکرده و شما را از یاد نبرده ایم ، که اگر جز این بود، دشواریها و مصیبت ها بر شما فرود می آمد و دشمنان شما را ریشه کن می کردند.)) در این روایت ، هم به حفظ خود شیعیان و هم به حفظ مذهب تشیع اشاره شده است .

امام صادق (ع) در تفسیر آیه ((وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ)) (بقره : ۲۵۱) می فرماید: خداوند به واسطه نمازگزاران شیعه بلا را از کسانی که نماز نمی خوانند دفع می کند، زیرا اگر همه شیعیان نماز را ترک کنند، هلاک می گردند.

بدیهی است وقتی افراد مؤمن در اجتماع چنین برکتی داشته باشند، برکات وجود امام معصوم که ولی و حجت خدا بر مردم است ، به مراتب بیشتر خواهد بود. وجود امام غایب موجب نزول خیرات بسیار بر امت اسلامی و دفع شرور فراوان از آنان خواهد بود.

در دوران غیبت ، عالمان بسیاری به حضورش شرفیات شده و پاسخ مسائل خود را گرفته اند.

بسیاری از دردمندان با توسل بدیشان شفای خود را از آن حضرت خواسته و بدان رسیده اند، و گرفتاران فراوانی گشایش گره کار خود را از نفس مولا و آقایان امام زمان (عج) می دانند. درباره برکات وجود حضرت مهدی بسیار می توان سخن گفت ، اما به دلیل حجم نوشتار، سخن را با کلامی از امام خمینی که همه شیعیان ایشان را با عنوان نایب بر حق امام منتظر می شناختند و یاری امام زمان به ایشان را بارها با تمام وجود خود احساس کرده بودند، به پایان می بریم :

((رهبر همه شما و همه ما وجود مبارک بقیة الله است و باید ماها و شما طوری رفتار کنیم که رضایت آن بزرگوار را که رضایت خداست ، به دست آوریم .)) ((سلام بر او و سلام بر منتظران واقعی او.... سلام بر آنان که ظهورش را با حقیقت درک می کنند و از جام هدایت و معرفت او لبریز می شوند!!))

ویسلک سبیلکم:

رفتن بر طریق "یسلک" ؛ سالک الی الله یعنی راه حق را می پیماید و در این کلام اشاره است بر اینکه راه حق راهی است که اهل بیت رفته اند چون راه رسول خدا است و راه رسول باطل ندارد وقتی باطل نباشد پس حق است.

و یهدی بهداکم:

هدایت شده به شیوه هدایت امام. ائمه (ع) دست ما را می گیرند و مسیر را روشن می سازند تا ما راه را اشتباه نرویم. رسول بشیر است یعنی ترساننده از راه باطل و امام نذیر و هدایت کننده است.

و یحشر فی زمرتکم:

زمره به معنای جماعت و گروه است. روز محشر روزی که تمام خلق در آن روز جمع می شوند تا به حساب آنان رسیدگی شود و در این فراز از خدا می خواهیم مرا از کسامی قرار دهد که با جماعت شما محشور می شوند. قال رسول الله(ص): من أحبّ حشره الله معه؛ هر کس سنگی را دوست بدارد در قیامت با آن محشور می گردد. المرء یحشر مع من أحبّه؛ پس دوست علی(ع) و اولاد علی با آنان محشور خواهد شد و کسی که مخالفین اهل بیت را دوست بدارد پس حشر او با آنان خواهد بود.

و یملک فی دولتکم:

دولت ائمه(ع) بعد از رجعت است. ولی در زمان رجعت من در کجا قرار می گیرم؟. براستی جایگاه ما کجا است؟ اگر در زمان غیبت مولای بدنبال حق و استقرار حق تلاش کرده اید و شمشیر عزت را در جامعه بدست گرفتی و بر علیه کفر و نفاق ایستادگی کرده ای و جامه ذلت را بر تن نکرده ای؛ یقین داشته باش مطیع و منقاد ائمه (ع) در زمان رجعت، از خدمتگزاران حضرت مهدی(عجل الله تعالی) خواهد بود.

و یشرف فی عافیتکم:

توفیق عافیت داشتن در حکومت حضرت مهدی(عجل الله تعالی) چون قبل از رجعت عافیتی وجود ندارد

از تدبیر در آیات قرآن می توان نتیجه گرفت که قرآن کریم به دو گونه به مسأله رجعت اشاره نموده است:

۱. آیاتی که به وقوع رجعت در آینده اشاره دارد مانند، آیه شریفه ۸۲ از سوره نمل که خداوند در این آیه می فرماید: « (به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم؛ و آنها را ننگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند! ». بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مسأله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می دانند، چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به من کل امة فوجا (از هر جمعیتی، گروهی) صحیح نیست، زیرا در قیامت، همه محشور می شوند، چنان که قرآن در آیه ۴۷ سوره کهف می گوید: « ما آنها را محشور می کنیم و احدی را ترک نخواهم گفت ».

۲. آیاتی که به وقوع حوادثی در امت های پیشین اشاره می فرماید که در واقع نوعی رجعت محسوب می شود، مانند:

آیه ۲۵۹ سوره بقره. در باره ی پیامبری است که از کنار یک آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده شده بود، و از خود پرسید چگونه خداوند این ها را پس از مرگ زنده می‌کند ، اما خدا او را یکصد سال میراند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی ؟ عرض کرد یک روز یا قسمتی از آن ، فرمود نه بلکه یکصد سال بر تو گذشت این پیامبر ، عزیز باشد یا پیامبر دیگری تفاوت نمی‌کند ، مهم صراحت قرآن در زندگی پس از مرگ در همین دنیا است.

روایات:

علامه مجلسی در بحارالانوار، حدود ۲۰۰ روایت صریح پیرامون رجعت، از بیش از ۴۰ نفر از راویان ثقه (مورد اعتماد) و بزرگ نقل کرده است و فرموده: بیش از ۵۰ کتاب توسط علمای بزرگ پیرامون رجعت نوشته شده است. روایات در خصوص رجعت، به نحوی متواتر است که وقوع رجعت را مسلم می‌کند. امام صادق(ع) فرمود: "این فرموده خدای متعال که می‌فرماید: «همانا ما پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و در روزی که گواهان بر می‌خیزند یاری و نصرت می‌نمائیم»{۱} به خدا قسم که در باره رجعت است، به جهت اینکه انبیاء کثیری در دنیا نصرت نشدند و ائمه نیز بعد از آنها در دنیا کشته شده و یاری نشدند، پس این قول خدای تعالی در باره وقوع رجعت است و مراد از اشهاد یا گواهان، ائمه علیهم السلام می‌باشند.

در روایات زیادی آمده است بعد از ظهور امام زمان (عج) همه امامان معصوم (ع) و همچنین همه پیامبرانی که مورد ستم قرار گرفتند و مومنان خالص و کافران و مشرکان محض به این دنیا بر می‌گردند تا از قاتلین آنها انتقام گرفته شود.

پیامبر اعظم (ص) فرمودند: زمانی که قائم آل محمد (عج) خروج نماید و سلطنت بدست او برسد، در آن زمان **نبی اکرم (ص)** و امیر المؤمنین خروج خواهند نمود در حالی که امیر المؤمنین صاحب عصا و میسم [۲] است. که نقش آن بسم الله است و با آن بر پیشانی افراد نقش می‌زند که این فرد مؤمن است و نیز نقش میسم بسم الکافر است که با آن بر پیشانی کافران نقش می‌زند تا افراد کافر از مؤمن باز شناخته شوند، در آن زمان همه ائمه علیهم السلام رجعت خواهند نمود تا امیر المؤمنین (ع) و مهدی صلوات الله علیه را یاری کنند، خصوصا انبیائی که در راه خدا آزار فراوان دیده‌اند، نظیر زکریا و یحیی و حزقیل و سایر انبیائی که بدست کافران کشته یا مجروح گشته‌اند و همانا اخبار فراوان مستفیضی در باره رجوع ایشان به دنیا و انتقام کشیدن از قاتلین آنها و انتقام از خون حسین (ع) وجود دارد. [۳]

۲. امام صادق(ع) فرمودند: نخستین امامی که رجعت می‌کند، امام حسین (ع) است و ایشان مدت طولانی حکومت می‌کند، به گونه ای که از کثرت سن ابروهایش روی دیدگانش می‌ریزند. [۴]

۳. طبق روایات وارده پس از ظهور حضرت حجت (عج) حضرت عیسی (ع) به اذن خداوند به زمین نزول خواهد کرد و در حضور همگان بعنوان یکی از یاران حضرت قائم (عج) پشت سر او به نماز خواهد ایستاد. چنانکه در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: "سوگند به آن کسی که مرا مژده آور راستین قرار داد، اگر از عمر جهان، جز یک روز نمانده باشد، خداوند همان یک روز را

آن قدر طولانی می کند، تا فرزندم مهدی خروج کند. پس از خروج او، عیسیای روح الله فرود می آید و در پشت سر وی نماز می گزارد، آن گاه زمین با فروغ پروردگار خویش روشن می شود و حکومت مهدی به شرق و غرب گیتی می رسد.

[۱] . مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۹، چاپ اول، مؤسسه الوفاء، لبنان، ۱۴۰۴ق.

[۲] . میسم چیزست که حیوانات را به آن داغ می کنند.

[۳] . مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ترجمه جلد سیزدهم، دوانی، ص ۱۱۶۵.

[۴] . مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴۶.

و يُمَكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ :

یَمَكِّنُ مصدر ان تمکین است و این کنایه است از آنکه شما قبل از رجعت در حکومت‌های غاصبین و ظالمین مبسوط الید نبودید بلکه در تقیّه بودید و شیعیان شما هم در فشار تقیّه بودند پس نه شما متمکن از اجراء عدالت بودید و نه پیروان شما . ولی بعد از رجعت شما متمکن از اجرای عدالت هستید یعنی بعد از رجعت مقتضی موجود و مانع مفقود است .

هنجارهای کنونی در قالب عرفانهای نو ظهور را بشناسیم:

عرفان‌های نو ظهور نوعی شبه عرفان و یا یک معنویت برخاسته از اومانیزم هستند و معنویت دینی ندارند. چرا که اومانیزم به سمت انسان‌گرایی پیش می‌رود و خداگرایی و اصالت انسان را مورد هدف قرار می‌دهد و معتقد است انسان به واسطه سازندگی و خلاقیتش متکی به خود و فکر و اصالتش است و می‌تواند با محیط ارتباط برقرار کند و علم را کشف کند، لذا لازم نیست برابر کسی سجده کند، می‌تواند در برابر خود سجده کند.

مارکسیسم نیز بشر را نوعی ابزار و یا عاملی برای تولید ابزار می‌داند و ارزش و اهمیتی برای بشر قائل نیست و به انسان مانند طبیعت نگاه کرده و هیچ تعالی برایش نمی‌بیند و مرگ را پایان همه چیز می‌داند و معتقد است که انسان بر اساس تولید خود قدر و ارزش پیدا می‌کند و هر اندازه تولید بیشتر باشد فرد نیز بزرگتر و با ارزش‌تر می‌شود. لذا بر اساس همین اعتقاد استالین فرمان قتل افراد ۶۰ سال به بالاها را که دیگر قدرت کار و تولید نداشتند را صادر می‌کرد.

در این راستا حضرت امام خمینی (ره) فرمودند: "اگر همه ۱۲۴ هزار پیامبر را یکجا جمع کنید کوچکترین اختلاف عقیده‌ای ندارند، چرا که برای خدا کار می‌کنند"، لذا همدیگر را جذب می‌کنند. وقتی خدا را در نظر نگیریم شیطان و تفرقه حاضر است. شیطان اهل تکثیر است اهل وحدت نیست. همان روز اول پدر و مادر (آدم و هوا) ما را فریب داد و از هم جدا کرد، همه عرفان‌های نو ظهور منبعث از شیطان است چون همه معنویت‌های آن ساخته دست بشر است، بعضی صددرد صد مکاتبشان شیطانی است، بعضی‌ها اصولی دارند و

یکسری مسائل اجتماعی، اخلاقی را قاطی آن کرده‌اند و یکدسته واژگان‌های مختلفی را برای خود تعریف کرده‌اند این منشأ عرفان‌های نوظهور است.

سابقه تاریخی عرفان‌های نوظهور به چه زمانی باز می‌گردد؟

بشر از همان ابتدای تاریخ نمونه‌هایی مانند قابیل را به خود دیده که می‌گفت من خداشناسم و پدرم را به نبی بودن قبول دارم ولی خودم نیز اندیشه و فکر دارم و بر اساس آن کار انجام می‌دهم، به همین دلیل دستور خدا را اطاعت نکرد. در اسلام عقل آن جایی به کار می‌رود که ملائک انسان، خداوند باشد. انسان عاقل روبه خدا می‌ایستد. قابیل (من) داشت. لذا اختلاف افتاد و او با منیت خود برادرش را کشت. لذا در هر عصری عرفان نوظهور داشته‌ایم، اما چون زمان می‌گذرد این مکاتب سنتی می‌شوند در حال حاضر عرفان‌های نوظهور عصر ما عجیب و غریب هستند.

در يك مقطع بعد از جنگ جهانی دوم مکتب‌های نوظهور بروز پیدا کرد علت آن این بود که غرب متوجه شد مردم افسرده هستند، لذا نوعی نشاط با معنویت کاذب به وجود آورد حتی بعضی از کارخانه‌دارها می‌گفتند آنجا که نشاط و معنویت است تولید ما بالا می‌رود و اگر افسرده باشیم تولید پایین می‌آید. لذا با موسیقی سعی می‌کردند نشاط مصنوعی به وجود آورند تا تولید بالا برود، نه ارزش انسان!

آیت الله مصباح یزدی با بیان این که امکانات فساد به آسانی در دسترس افراد قرار می‌گیرد و دست‌هایی این فسادها را به صورت رایگان ترویج می‌کنند، ادامه داد: «البته کارهای خدای متعال از روی حکمت است، زیرا در برابر این موج فساد يك موج عطش به معنویت در جوان‌ها و عموم مردم رشد کرده که بی‌سابقه است.»

وی با اشاره به اینکه جوان‌ها به مسائل معنوی علاقه دارند و این امر سبب پیدایش و گسترش جنس‌های تقلبی یعنی عرفان‌های تقلبی شده است، افزود: «وقتی مردم به جنس اصیل علاقه داشته باشند، اما در بازار پیدا نشود و یا کمیاب باشد، کسانی متقلب، جنس تقلبی را ارائه می‌دهند.»

رئیس مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی گفت: «وجود عرفان‌های تقلبی به ویژه در تهران که با چهره‌ها، انگیزه‌ها و شعارهای مختلف، گروه گروه مردم را جذب خود می‌کند، نشان می‌دهد که طالب معنویت زیاد است، اما افرادی که بتوانند معنویت زلال را عرضه کنند کم هستند و مردم به دنبال این عرفان‌ها حرکت می‌کنند.»

عرفان‌های نوظهور چیستند و چه تفاوتی با عرفان اسلامی دارند؟

اولین تفاوت این دو در حوزه غایت است؛ یعنی در عرفان اسلامی یا همان عرفان برآمده از آموزه‌های دینی، غایت خداوند متعال است. این غایت ابزار خاص خودش را دارد. در عرفان‌های نوظهور همین غایت مطرح می‌شود، اما نه به عنوان غایت، بلکه با این عنوان که ما خدا را قبول داریم، اما در عمل به خداوند دعوت نمی‌شود و سالک به سوی خداوند دعوت نمی‌شود، گرچه بسیاری از جریانات خداوند را پذیرفته‌اند و در همین حد باقی می‌مانند که ما هم خدا را قبول داریم و به واقع خداپذیر هستیم.

مثلا جریانی مانند "اوشو" که بسیار از خدا دم می‌زند، وقتی هدف سالک را معرفی می‌کند، هدف را رسیدن به شادی می‌داند و تصریح می‌کند که عارف هیچ کاری با بی‌خدایی و باخدایی ندارد و خداوند را غایت سلوک معنوی نمی‌داند؛ بنابراین ما در عرفان نوظهور با خداپذیری مواجهه می‌شویم؛ بدین معنا که تنها خالقیت خدا را پذیرفته‌اند و به همین حد از توحید راضی شده‌اند.

اما در عرفان اسلامی نه‌تنها پذیرش خالقیت خداوند، که با خدامحوری مواجهیم. به گونه ای که هیچ چیز غیر از رسیدن به رضای خداوند و شهود صفات و اسمای خداوند، برای عارف مطرح نیست. در واقع، عارف با عمل به مناسکی که در متن دین است می‌خواهد به معرفت الهی برسد؛ بنابراین اولین تفاوت این شد که در عرفان اسلامی خدامحوری مطرح است، اما در عرفان‌های جدید حداکثر خداپذیری مورد قبول است. البته هدف در مواردی شادی و در مواردی آرامش (به معنای شرقی که نتیجه مراقبه و مدیتیشن است) و در مواردی رسیدن به نیرو و عدم مطلق و گاهی سلامت جسمی و در بسیاری از موارد انسان‌محوری است و فرار از استرس‌های خسته‌کننده زندگی ماشینی.

ابزار نیز در این دو متفاوت است. در عرفان اسلامی ابزاری که ما را به هدف می‌تواند برساند فقط شریعت و آموزه‌های دینی است، اما در معنویت‌های نوظهور هرکدام ابزار خود را معرفی می‌کنند که گرچه متفاوتند، اما وجه مشترک آنها این است که چیزی را معرفی می‌کنند که مخالف شریعت است. از همین‌جا یکی از شاخص‌های برجسته معنویت‌های نو به دست می‌آید که همان شریعت‌گریزی است. البته منظور ما شریعت برآمده از تعلیمات پیامبران است، والا هرکدام از اینها برنامه‌های رفتاری و سلوکی دارند که خود این برنامه‌ها بخواهند یا نخواهند شریعت است؛ بنابراین گریزی از شریعت داشتن نیست. همه شریعت دارند، اما برنامه‌های شریعتی آنها نه برآمده از متن ادیان الهی، که **ساختگی و با اتکا به برداشت شخصی رهبران این مکاتب جعل شده** است. خلاصه، بریده از وحی و عالم معنا و جایگاه رسالت چیزی را به عنوان ابزار معرفی می‌کنند که به هدف خود برسند.

به عنوان تعریف می‌توان گفت که عرفان‌های نوظهور مجموع جنبش‌های معنوی هستند که با شعار معنویت، یا عرفان یا با شعار درمان به کشور ما وارد شده‌اند که البته همگی ادعای واحدی دارند و آن نجات بشریت و سعادت‌آفرینی است؛ یعنی می‌گویند شما با عمل به گفته‌های ما می‌توانید به سعادت برسید که به همه اینها می‌گوییم عرفان نوظهور. بسیاری از این عرفان‌ها در منطقه جغرافیایی خود که در آن پدید آمده‌اند، قدیمی هستند و چندان نوظهور نیستند، مانند جریانات شرقی از قبیل لامانیسم یا تائو یا جریانات آمریکایی مثل عرفان سرخ‌پوستی. ما به آنها از این نظر نوظهور می‌گوییم که در کشور ما به‌تازگی اشاعه پیدا کرده‌اند.

از تفاوت خداپذیری و خدامحوری بگویید.

ما در متون دینی دو مفهوم داریم: یکی ربوبیت تکوینی خداوند و دیگری ربوبیت تشریحی خداوند. ربوبیت تکوینی یعنی ما بپذیریم که خداوند خالق هستی است و هم اکنون نیز جهان را اداره می‌کند و زنده است. جالب آن است که مشرکان اوایل ظهور اسلام نیز این ربوبیت تکوینی را پذیرفته بودند و حتی بالاتر ابلیس نیز با این میزان ربوبیت مشکلی نداشت و حتی معاد را نیز قبول داشت؛ لذا ما به

این میزان پذیرش می‌گوییم ربوبیت تکوینی. اما در متون اسلام از ما خواسته شده که ربوبیت تشریحی خداوند را بپذیریم؛ یعنی علاوه بر این‌که قبول داشته باشیم خداوند خالق هستی است و آن را اداره می‌کند، باید بپذیریم که نقشه راه زندگی ما را خداوند باید بدهد و او مشخص کند که برای رسیدن به سعادت باید چه برنامه‌ای را پیاده کنیم؛ یعنی دستورهای او فصل‌الخطاب ما باشد. وقتی این ربوبیت را پذیرفتیم، در ادامه ما باید نبوت را نیز قبول داشته باشیم و از نبی خط بگیریم. این خدامحوری که مساوی با ربوبیت تشریحی است، در عرفان‌های نوظهور کاملاً رد می‌شود. مثلاً "وین دایر" که یک روان‌شناس برجسته است و کتاب‌هایش در کشورمان بسیار ترجمه شده، در آثارش گرچه از بسیاری پیامبران نام برده و تمجید کرده، اما معتقد است پیامبران افراد خوبی بودند که در زمان خود روشنفکر بودند و آموزه‌های آن‌ها به درد شرایط کنونی نمی‌خورد. او پیامبران را انسان‌های روشن‌ضمیری می‌داند که با زندگی فعلی من و شما هیچ ارتباطی ندارند و تعلیمات ایشان الان نسبتی با زندگی انسان‌ها پیدا نمی‌کند، چرا که اساسا کسانی مانند وین دایر منکر این هستند که پیامبران الهی برای انسان‌ها مأموریت الهی آورده باشند و به همین دلیل، ضمن این‌که مثلاً از عیسی علیه السلام و یا از پیامبر خاتم صلوات الله علیه و آله تمجید می‌کند، محترمانه آن‌ها را کنار می‌گذارد و مخاطب را با تعلیمات خودش درگیر می‌کند.

سردمداران بسیاری از جریاناتی که هم‌اکنون در کشور ما به عنوان عرفان نوظهور مطرح شده است، مانند وین دایر، خودشان ادعای جریان یا عرفان نو و جدیدی ندارند. پس برای چه افکار و آثار آنها جریان نوظهور تلقی می‌شود؟

بله، همین‌طور است، زیرا اگر مطالب خود را به عنوان عرفان و جریان جدید معرفی کنند، مردم پس می‌کشند، اما در عمل این‌ها دقیقا ادعاهایی مطرح می‌کنند که همان ادعای پیامبران است. وقتی این افراد ادعا می‌کنند که من تعالیمی دارم که مردم با عمل به آنها به رستگاری می‌رسند، در عمل عرفان جدید را معرفی می‌کنند. زیرا پیامبران الهی نیز غیر از این نگفته‌اند؛ لذا لازم نیست فردی بیاید و بگوید من رهبر جریان جدیدی هستم. همین که تعالیمی را ارائه دهد که به عرفان و معنویت دعوت می‌کند و ادعای تکامل انسان‌ها را داشته باشد کافی است تا جریان معنویت گرا یا عرفان جدید معرفی شود.

تألیفات اخیر شما خود گویای آن است که عرفان‌های نوظهور در حال گسترش‌اند، علت را در چه می‌بینید؟

این موضوع را از دو نظر می‌توان بیان داشت: یکی علل پیدایش و دیگری علل گسترش عرفان‌های نوظهور است. اصلی‌ترین علل پیدایش عرفان‌های نوظهور فطرت خداخواهی انسان است. همان نیاز به خداخواهی و پرستش که همیشه در درون انسان شعله می‌کشد و فعال است انسان‌ها را به رفع این نیاز سوق می‌دهد و زمینه پیوستن به جریانات معناگرا را فراهم می‌کند. در واقع، وقتی دینی وجود نداشته باشد که به این نیاز پاسخ دهد، به عرفان‌های جعلی روی آورده می‌شود. خیلی از عرفان‌های نوظهور، به‌خصوص در جوامع غربی، روی همین موضوع و نیاز تمرکز کرده‌اند. در کنار این علت، باید توجه کنیم به بسترهایی که زندگی غربی به وجود آورده؛ یعنی همان تبعات سبک زندگی غربی که نتیجه آن اضطراب، فشارهای روانی و استرس بوده است که باعث شده انسان کنونی سریع‌تر احساس بحران هویت کند و زندگی را بی‌معنی بداند و به عرفان‌های نوظهور گرایش پیدا

کند. در مورد علل گسترش نیز ابتدا همان نیاز خداپرستی انسان را می‌توان بیان کرد، زیرا این نیاز هم به عنوان علت پیدایش و هم به عنوان علت گسترش مطرح می‌شود.

علت دیگر ظرفیتی است که غرب زیر علم لیبرالیسم و با شعار دموکراسی ایجاد کرده است؛ یعنی تمدن غرب نسبتاً با فرقه‌تراشی مخالف نیست، بلکه از قضا بستری ایجاد می‌کند که این فرقه‌ها ایجاد شوند و مدام تکثیر شوند، به طوری که بعضی از محققین ادیان جدید در آمریکا که تعریف‌های محدودکننده‌ای از ادیان دارند، تنها در چند سال اخیر خبر از هزار فرقه جدید در ایالات متحده می‌دهند.

ما الان می‌بینیم که فرقه خطرناکی به نام شیطان‌پرستی امروزه در فرهنگ ادیان نامش و آموزه‌هایش تبلیغ می‌شود و به رسمیت شناخته می‌شود که البته هدف روشن است. هدف این است که هرکسی با هر ذوق و سلیقه‌ای، احساس اقناع درونی کند که موج اعتراضات علیه دین‌ستیزی در غرب گسترش نیابد. خلاصه، غرب با رویکرد لیبرالیسم الهیاتی، همه‌گونه بینش و گرایش را به رسمیت می‌شناسد تا کسی احساس کمبود در حوزه معنویت نکند و از تکرار اعتراضات دانشجویی دهه ۱۹۶۰ در غرب که می‌خواست بنیادهای نظام سرمایه‌داری را نابود کند جلوگیری کند. با چنین رویکردی که کشورهای غربی به خصوص آمریکا در پیش گرفته‌اند نظام سرمایه‌داری به حیات خود ادامه می‌دهد و **روی بحران معنویت فعلی در غرب سرپوشی از معنویت‌های انسان‌محور و دروغین گذاشته می‌شود.** نتیجه این‌که انسان‌ها از تعلیمات انبیا فاصله می‌گیرند و فطرت خداخواهی آنها خاک‌مالی می‌شود و به ظاهر با مسالمت در کنار هم زندگی می‌کنند. این در حالی است که اگر انسانی می‌خواهد به حقیقت برسد نمی‌تواند هر باطلی را قبول داشته باشد. البته علل دیگری نیز مطرح است که از حوصله بحث خارج است.

علل گرایش به این عرفان‌ها به‌خصوص در قشر جوان را در چه می‌بینید؟

جوامع مختلف شدت گرایش متفاوتی به این عرفان‌ها نشان داده‌اند، اما به جرئت می‌توان گفت کشور ما از لحاظ شیوع و میزان گرایش در بین بقیه کشورها رتبه بالاتری دارد. البته نمی‌خواهیم نگاه توهمی داشته باشیم و بگوییم که همه اینها کار دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی در غرب است، اما به صورت قاطع می‌توانیم بگوییم دست‌کم برخی از این جریانات حساب‌شده و با هدایت دولت آمریکا و رژیم صهیونیستی در کشور ما فعال شده‌اند و طبیعی است با هدف کاهش برد و نفوذ معنویت شیعی به این شیوع دامن زده‌اند. مثلاً کوئیلو که در زمان اصلاحات از سوی وزارت ارشاد رسماً به ایران دعوت شد؛ کسی است که سران رژیم صهیونیستی اظهار امیدواری کرده‌اند روزی برسد که مردم دیگر کشورها مانند اسرائیل برای خرید آثار کوئیلو صف بکشند.

شیمون پرز اسرائیلی در اجلاس "داووس" بعد از سخنرانی کوئیلو از او تجلیل می‌کند و رسماً می‌گوید که معنویت شما برای استقرار صلح مورد نظر ما در خاورمیانه مفید است. همین‌طور دلایلی لامای تبتی که تاکنون بیش از ۴۰ مدرک افتخاری و جوایز علمی در غرب به او داده‌اند و آثارش در کشور ما به سرعت ترجمه و چاپ شده، بسیار شیفته رژیم صهیونیستی است و گاهی در یک‌سال چند مسافرت به اسرائیل دارد. از این نظر، دست‌های پشت پرده در معرفی این معنویت‌های

وارداتی به نسل جوان ما را نباید نادیده گرفت. در این شرایط که افکار معنوی این‌گونه تبلیغ و معرفی می‌شود جوانان با آنها آشنا می‌شوند و آرام آرام گرایش هم پیدا می‌کنند.

علت دوم گرایش به این جریانات عرفانی این است که خیلی از افراد تجارب عمیق روحی در ارتباط با خداوند ندارند و احساس خلأ روحی می‌کنند. اگر کسی در قالب نماز و دعا و روزه بتواند ارتباط روحی با خالق خویش داشته باشد، حضور در این جلسات برایش بهره جدید روحی نخواهد داشت و حتی احساس دل‌زدگی و اتلاف وقت می‌کند. این خلأ را در اقصای مرفه جامعه و کسانی که با آموزه‌های اسلامی آشنایی ندارند بیشتر می‌یابیم. این افراد چون ذهنی خالی از معنویت دارند و به گونه‌ای در فقر معنوی به سر می‌برند، وقتی با عرفان جدیدی روبه‌رو می‌شوند، به‌خصوص اگر چاشنی روان‌شناسی داشته باشد، به سرعت جذب می‌شوند. در مقابل، اگر فردی از معنویت حقیقی برخوردار باشد، با حضور در جلسات این عرفان‌های جدید جذب نخواهد شد.

آیا عوامل فردی و شخصیتی نیز در این گرایش موثر است؟

برخی افراد به صورت شخصیتی به عرفان و معنویت گرایش بیشتری دارند، به‌طوری که در خلوت خود مشغول خواندن کتاب‌های ماوراءطبیعی (مانند کتاب‌های احضار روح و ارتباط با جن) هستند. این افراد ظرفیت بیشتری برای رفتن به سمت عرفان‌های جدید دارند. افرادی هم که بحران‌ها و اختلالات روانی دارند و به گونه‌ای به روان‌پریشی رسیده‌اند مستعد گرایش هستند. حتی افرادی که اختلال ندارند اما از استرس و اضطراب زیادی رنج می‌برند و به نوعی دچار روزمرگی شده‌اند نیز زمینه گرایش بیشتری دارند. از نظر جنسیتی هم خانم‌ها بیشتر به این موضوع گرایش دارند و از نظر سنی، جوانان به علت نیاز بیشتر به معنویت و انرژی زیاد و در مواردی به علت ناپختگی و کم‌تجربگی استعداد زیادی برای گرایش عرفان‌های نوظهور دارند.

آیا این عرفان‌ها همان‌طور که ادعا می‌کنند، می‌توانند بهداشت روانی افراد را تضمین کنند؟

نباید فراموش کرد که شعار اینها بهداشت معنوی و بهداشت روحی انسان‌هاست. عرفان‌های جدید در شعار خودشان موفق نبودند. البته ممکن است به حد پایین‌تر یعنی بهداشت روانی روی بیاورند و بخواهند با تخلیه هیجانات منفی و کاستن از فشارهای زندگی مدرن به بهداشت روانی کمک کنند.

بنده به عنوان کسی که چندین سال است با افرادی که به این عرفان‌ها گرایش پیدا کرده‌اند آشنا هستم و در این زمینه مشاوره می‌دهم، به یقین می‌گویم نه‌تنها در بهداشت روحی، که در بعد روانی هم چندان کارآمدی نداشته‌اند و حتی در موارد زیادی باعث اختلال روانی و آلودگی خاص در حوزه روان انسان‌ها شده‌اند و دیگران را از نظر روانی بسیار آسیب‌پذیر کرده‌اند؛ یعنی گاهی افرادی آمده‌اند تا چیزهای عرفانی را تجربه کنند و به کشف و الهام و اشراق برسند، در حالی که سر از چیز دیگری درمی‌آورند. مثلاً فردی آمده است تا شهود را تجربه کند، اما از عالم جن سر در می‌آورد و زندگی‌اش به نیروهای عجیب آلوده شده است، مانند افرادی که در عرفان، زندگی‌شان آلوده به نیروهای عجیب و غریب شده و حتی خواب آرام ندارند. این همان آسیب روانی عرفان‌های خرافی است که امروزه مشهود است؛ لذا این عرفان‌ها نه‌تنها آسیب‌های اعتقادی و خانوادگی به جا می‌گذارند، بلکه کم‌نموده که همان میزان سلامت روان را که قبلاً فرد داشته هم از بین برده‌اند. (اسلام کونیست- پرسش و پاسخ)

تقیّه چیست؟

از معتقدات کلامی - فقهی شیعه که ریشه قرآنی دارد و به معنی کتمان حق و پوشیده داشتن اعتقاد از مخالفان و ترک مبارزه با آنان ، لازم است که کسی که به تقیه می پردازد علم قطعی یا ظن قوی به چنین ضرری داشته باشد و اگر به ضرری در اظهار حق نداشته باشد برای او تقیه جایز نیست (دایرة المعارف تشیع ج ۳۸/۵ به نقل از تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد (شرح عقاید صدوق)

و یا به قولی دیگر تقیه عبارتند از تظاهر به قول یا فعلی که با نیت و معتقدات فاعلش فرق دارد و غالباً پرداختن اضطراری و موقت به دروغ مصلحت آمیز ، و پرهیز از راست فتنه انگیز، به قصد حفظ جان و مال و عرض و آبروی خود یا مسلمانان دیگر است . سوره نحل آیه ۱۰۶ آمده " من کفر بالله من بعد ایمان و لکن من شرح بالكفر صدراً فعلیهم غضبٌ من الله و لهم عذابٌ عظیم (هر کس که بعد از ایمانش کفر ورزد مگر کسی که وادار شود و دلش به ایمان آرام و استوار باشد ، ولی کسانی که دل به کفر نهند خشم خدا بر آنان است و عذابی دردناک و سهمگین در پیش دارند.

طبق قول ابن عباس به نوشته ابوالفتح رازی این آیه در شأن عمار یاسر نازل شده است . آنگاه که مشرکان مکه او و پدرش یاسر و مادرش سمیه را همراه با عده دیگری از مؤمنان صدر اول اسلام اسیر کرده و شکنجه می کردند تا از ایمان و پیامبر (ص) دست بر دارند. برخی چون یاسر و سمیه مقاومت کرده و شهید شدند و عمار از روی تقیه به ظاهر از پیامبر (ص) برگشت و از خدایان آنان به نیکی یاد کرد. چون به رسول خدا خبر دادند که عمار کافر شده ؛ پیامبر فرمودند: عمار پر از ایمان است از سر تا به پای و ایمان به گوشت و خون او آمیخته است. امام صادق (ع) : التقیه تُرسُ المؤمن و لا ایمان لمن لا تقیه له ؛ تقیه سپر محافظ مؤمن است و کسی که تقیه را رعایت نکند ایمان ندارد.

(مجامع حدیثی شیعه - دانشنامه قرآن- بهاءالدین خرمشاهی)

و تُقِرُّ عَیْنَهُ غَدًا بِرُؤْیَتِكُمْ:

آرزو دارم در زمره کسانی باشم که فردای رجعت یا فردای قیامت به دیدار شما مفتخر می گردند و چشم آنان به جمال شما روشن خواهد گشت پس من هم از این فیض بزرگ محروم نشوم.

بأبی أُنتم و آمی و نفسی و اهلی و مالی:

پدر و مادر و جان و اهل و عیال و مالم فدای شما باد و این کلام اشاره است بر اینکه من در راه رضای شما از هیچ چیزی دریغ نمی ورزم و شما را از پدر و مادر و اهل و عیال و مال خود بیشتر دوست می دارم . قاعده عقلیه اقتضاء می کند که موجود اُخسّ فدای اُشرف هست پس باید در راه رضای شما از هر چه هست گذشت.

و من أراد الله بدءَ بکم و من وحدَه قبلَ عنکم و من قصدَه و توجّه بکم:

بدء = ابتداء کردن و حَدَّ = فعل ماضی و مصدر آن توحید است. کسی که اراده کند معرفت خدا را باید از طریق راهنمایی شما باشد و کسی که بخواهد موحد باشد باید گوش به فرمان شما باشد .

سه اصل اعتقادی در اینجا مطرح است :

اصل اول: من اراد الله بعبادكم؛ مقصود از اراده خدا اراده معرفت خداست. شما مظاهر کامل اسماء و صفات حق هستید. بدیهی است که شناخت علت از طریق معلول اکمل و اتم امکان پذیر است. ذات مقدس حق منزّه از مکان و زمان است و هر مخلوقی که اقرب است در حقیقت آئینه تمام نمای حق است. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: معرفتی بالتورانیة معرفة الله؛ شناختن من به نورانیت شناختن خدا است. شما اقرب به خدا هستید و کسی که بخواهد خدا را بشناسد باید از طریق شما او را بشناسد. اصل دوم؛ و من وحده قیل عنکم؛ توحید بر دو قسم است توحید ذاتی یعنی ذات او بی مانند است. توحید صفاتی؛ مؤحد هم چنانکه خدا را در ذات بی مانند می داند در صفات هم بی مانند بداند یعنی صفات خدا عین ذات اوست. نه آنچه که غیر شیعہ می گوید؛ که صفات خدا غیر ذاتش است. امیرالمؤمنین (ع) در کتاب نهج البلاغه می فرماید: اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له..... اصل سوم؛ و من قصده توجه بکم، کسی که بخواهد قصد حق کند باید از طریق شما توجه نماید. سالک الی الله قصد دارد به مقام قرب حق برسد ولی از راه بی خبر است به ناچار باید از کسی که راه را می داند استمداد جوید تا او را دلالت کند و آنان جزء محمد و آل محمد (ص) مقرب ترین بندگان خدا نیستند. خداوند در قرآن می فرماید: وابتغوا الیه الوسیله، بسوی خدا رفتن واسطه می خواهد که آن واسطه جزء ائمه (ع) کسی دیگری نیست.

و موالی لا احصی ثنائکم:

موالی= به فتح میم و تشدید یاء جمع موالی است. باب احصی یحصی یعنی شمارش. "وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها" یعنی اگر نعمتهای خدا را به شمارش آورید قادر بر شمارش آن نیستید. ما قادر بر شمردن مدح و ثنای شما نیستیم.

ثناء= مدح است. ای مولا های من مدح و ثنای شما به قدری زیاد است که من قدرت ندارم آن را به شمار آورم. معرفت و شناخت کامل بدون احاطه ادراکی و علمی امکان ندارد پس چگونه موجود ناقص می تواند احاطه علمی به وجود کامل پیدا کند وقتی احاطه علمی به وجود نیاید ادراک محقق نمی گردد و بدون ادراک معرفت حاصل نمی شود و معرفت حاصل نشود علم به صفات که همان فضائل است پیدا نمی شود و اگر علم به فضائل حاصل نشود مدح و ثنای لایق به حال موصوف (معرفت) حاصل نمی گردد.

ولا أبلغ من المدح كنهكم ومن الوصف قدرکم:

أبلغ= رساندن هر چه در مدح شما بکوشم نمی توانم حق مطلب را اداء نمایم و هر مقدار وصف شما بگویم قدر و منزلت شما را درک نمی کنم. کسی که بخواهد مدح دیگری را بگوید باید بکنه ذات ممدوح واقف باشد. زیرا مدح هر ممدوح در حدود شناخت و معرفت است. پس آیا کسی که مدح امامش را می گوید بطور کامل توانسته او را بشناسد یا در شناخت امام ناقص است و کسی که در شناخت امامش از نظر علمی ناقص است چگونه می تواند حق مدح را بجا آورد. وقتی موصوف (معرفت به خدا) شناخته نشد وصف او هم ناشناخته است. وقتی معرفت به خدا پیدا شد شناخت نبی و وصی او نیز آسانتر است. زیرا رسول خدا بود که خدا را بطور اکمل شناخت. و خدا

را نشناخت مگر نبی و وصی او . ونبی را نشناخت مگر خدا و وصی پیامبر. پس هر چه در باره صفات ائمه گویم کم گفته ام و دون شأن آنهاست.

و اَنتُم نُورُ الْاِخْیَارِ وَ هُدَاةُ الْاَبْرَارِ وَ حُجَّجُ الْجَبَّارِ

اَخیار جمع خیر است . و هُدَاة = جمع هادی به معنای راهنما و ابرار . حجج = جمع حجت است . جبّار صیغه مبالغه از جبر است .

به چه دلیل نمی توان وصف آنان را کاملاً بیان نمود: به سه دلیل ؛ دلیل اوّل آن است که آنان نور الاخیار هستند . یعنی نیکی و خیر و بهترینها را به توسط آنان باید شناخت . مانند علم و قدرت و شجاعت- ایثار از خود گذشتگی و سخاوت و دستگیری از ضعفاء و ارشاد خلق و یار و یاور مظلومین بودن و این است معنای اَخیار- مثلاً اگر بگوییم فلان شخص از اخیار است یعنی از صلحاء است . پس مقصود از نور الاخیار آن است که ظهور خیرات در عالم به واسطه شما است یعنی اگر شما نبودید از خیر و خیرات خبری نبود . شما منبع خیرات هستید . دلیل دوّم آن است که شما هادیان و راهنمایان ابرار و نیکوکاران هستید .

و دلیل سوّم ، خداوند به وجود شما حجت را بر خلق تمام کرد تا روز قیامت تا نگویند خدایا ما نمی دانستیم . " قل فله الحُجّة البالغہ " حجت بالغه ارسال و انزال کتب برای اتمام حجت است و فردای قیامت هیچ عذری از این جهت پذیرفته نیست . حال اگر مردم بعد از رسول خدا با تشکیل سقیفه بنی ساعده و اعراض از دستور خدا و رسول حجت را گوشه نشین کردند تقصیر از خودشان بود زیرا خداوند حجت را بر آنان تمام کرده بود .

بِکُمْ فَتَحَ اللهُ وَ بِکُمْ یَخْتَمُ وَ بِکُمْ یَنْزِلُ الْغَیْثُ وَ بِکُمْ یُمْسِکُ السَّمَاءُ اَنْ تَقَعَ عَلَی الْاَرْضِ الْاَبَازِنَهَ وَ بِکُمْ یَنْفُسُ الْهَمَّ وَ یُکْشِفُ الضَّرَّ وَ عِنْدَکُمْ مَا نَزَلَتْ بِهٖ رُسُلُهٗ وَ هَبَطَتْ بِهٖ مَلَائِکَتُهٗ وَ اِلَیَّ جِئْکُمْ

معنای این فراز " بکم فتح الله و بکم یختم " مراد از کلمه فتح ابتداء است و مراد از کلمه یختم انتهاء است پس منظور از این دو کلمه اوّل و آخر خلقت است . به این معنی که اوّل مخلوق در عالم ایجاد نور پاک شماس است . یعنی عالم ، ایجاد به نور شماس است و ختم به وجود شماس است . حدیث شریف از جابر بن یزید جعفری از حضرت امام باقر (ع) که روایت کرده است:

یا جابر خداوند متعال وقتی که هیچ موجودی غیر از او نبود پس اوّل مخلوقی را که آفرید نور محمد (ص) و اهل بیت را از نور او آفرید و قرار داد ما را در سایه های سبز در مقابل خود و آن موقعی بود که آسمان و زمین و مکان و شب و روز و خورشید وجود نداشت پس نور ما از نور پروردگار ما جدا نشد و مانند نور خورشید از خورشید ما تسبیح و تقدیس و تمجید و عبادت او می نمودیم آن طوری که سزاوار عبادت بود سپس ذات مقدس حق مکان را خلق فرمود و بر آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله - علی ولی الله و علی وصی محمد است به عی (ع) محمد (ص) را یاری نمودیم و مؤید ساختیم پس عرش را آفرید و بر سر ادقات عرش نوشت آنچه را که بر مکان نوشته بود پس آسمانها را آفرید و بر آن نوشت آنچه را که بر مکان و عرش نوشته بود پس بهشت و دوزخ

را آفرید و ملائکه را آفرید و در اسمانها ساکن گردانید و آن انوار قدسی را به آنها نشان داد و از ملائکه بر ربوبیت خود و نبوت محمد(ص) و ولایت علی(ع) میثاق گرفت..... حدیث بسیار طولانی است و در اینجا به همین مقدار اکتفا می کنیم. (جلد هفتم بحار الانوار ص ۱۸۴ ط کمپانی)

بأسناد مرفوعا الی جابر بن یزید الجعفی قال: قال ابو جعفر محمد بن علی الباقر(ع) یا جابر کان الله و لا شئی غیره و لا معلوم و لا مجهول فأول ما ابتداء من خلقه ان خلق محمداً او خلقنا اهل البيت معه من نوره و عظمته فأوقفنا أظلمه خضراء بین یدیه حیث لا سماء و لا أرض و لا مکان و لا لیل و لا شمس و لا قمر یفصل نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس نُسبح الله تعالی و نُقدسه و نحمده و نعبده حقّ عبادته ثم بدء الله تعالی أن یخلق المکان فخلفه و كتب علی المکان لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و وصیّه به ایدّته و نصرته ثم خلق الله العرش فكتب علی سُرادات العرش مثل ذلك ثم خلق الله السموات فكتب علی اطرافها مثل ذلك ثم خلق الجنة و النار فكتب علیها مثل ذلك ثم ملائكة واسکنهم السماء ثم ترايا لهم الله تعالی و اخذ علیهم الميثاق له بالربوبية و لمحمد بالنبوة و لعلی بالولایه در معنای دو عبارت " بکم فتح الله- بکم یختم الله" به حدیث ذیل توجه نمایید:

الحُجّة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق " یعنی حجت قبل از خلق بود و با خلق خواهد بود و بعد از خلق ایضا خواهد بود و معنای بعد از خلق آن است که آخرین انسانی که از دنیا می رود حجت است تا مخلوق بدون حجت نباشد. پس بعد از حجت مخلوقی نخواهد بود و به عبارت دیگر انقراض عالم وجود مساوق است با انقراض حجت یعنی خداوند عالم هستی را به مرگ حجت خاتمه می دهد چنانکه به سبب وجود او ایجاد فرموده است. لولاک لما خلقت الأفلک "حضرت رسول آخرین پیامبر است که رسالت و امامت از وجود ایشان نشأت گرفته است.

و بکم ینزل الغیث:

ظاهر عبارت این است که باران رحمت الهی از آسمان به برکت وجود شما بر زمین نازل می شود و این معنی مطابق است با روایات که دلالت دارد بر اینکه تمام رحمت های حق به واسطه انسان کامل یعنی حجت خدا در هر عصر و زمانی به خلق می رسد. و احتمال دیگر آن است که مقصود از غیث باران معنوی باشد یعنی علوم و معارف حقه که از آسمان وجود شما بر اراضی قلوب تشنگان می ریزد. ولی معنای اول صحیح تر است که بر اساس روایات بی شمار روزی خلق به برکت وجود انسان کامل است .

و بکم یمسک السماء أن تقع علی الارض الا باذنه

در این عبارت اشاره دارد بر اینکه ثبات و بقاء آسمان که مقصود همان کرات است که در فضا معلق اند ایضاً به برکت وجود شما بسته است.

و بکم یُنفس الهم و یکشف الضر

به سبب شما هم و غم بر طرف می گردد و نابسامانیهها به سامان می رسد. چنانکه آدم ابوالبشر با توّسل به ان انوار مقدسه توبه او قبول گشت و هر پیامبری که دچار مشکل گردید خدا را به حقّ محمّد و آل محمّد قسم داد تا حاجت او برآورده شد.

حضرت رضا(ع) فرمودند: هر گاه در شدّت و سختی و ناراحتی قرار گرفتید پس استعانت بجوئید به ما اهل بیت به خدای متعال و این است مقصود از قول خدا که فرمود برای خدا اسماء نیکویی هست پس خدا را به آن اسماء بخوانید پس فرمود: امام صادق (ع) فرمودند: مائیم به خدا اسماء حسنی حقّ که خداوند قبول نمی فرماید از هیچ کس مگر به معرفت ما پس خدا را به آن اسماء بخوانید. مجلسی در بحارالانوار(ج ۱۹، ص ۶۳) قال: اذا انزلت بکم شدّة فاستعينوا بنا الى الله و هو قول الله و ل الله الاسماء الحسنی فادعوه بها قال، قال ابو عبدالله (ع) نحن و الله الاسماء الحسنی الذی لا يقبل من احد الا بمعرفتنا ؛ قال (ع) فادعوه بها.

و عندکم ما نزلت به رُسله و هبطت به ملائکته و الی جدکم

در این فراز اشاره دارد به مقام علمی اهل بیت(ع) که به تمام علوم انبیاء گذشته و کتابهای آسمانی عالمند. ولی در قول خداوند " یمحو الله ما یشاء و لیثبت و عنده ام الکتاب" یعنی خداوند محو اثبات می کند .

ائمه نظر می دهند که که از محو و اثبات احدی غیر از خدا خبر ندارد و به عبارت دیگر امام علی(ع) می فرماید: من از لوح محفوظ آگاهم ولی از لوح محو و اثبات فقط خدا آگاه است.

(بحارالانوار ج ۷ ص ۳۱۹)

بداء در لغت به معنای ظاهر شدن است و در اصطلاح به معنای تغییر مقدرات از سوی خداوند بر اساس پاره‌ای حوادث و وقایع و تحت شرایط و عوامل ویژه است. در واقع، عبارت است از آشکار شدن امری از ناحیه خداوند برخلاف آنچه ظاهر بوده است که در واقع اولی را محو و دومی را اثبات کرده و خدا به هر دو حادثه آگاه است. گفتنی است که بدا درباره خدا دگرگون شدن تصمیم و اراده نیست، بلکه این لفظ همانند غضب و رضا در حق خدا استعمال مجازی دارد و «بدا لله» بدین معناست که از جانب خدا ظاهر شد.

نمونه های عینی و مصادیق خارجی بداء؛ ۱- بداء در ذبح اسماعیل ، که تسلیم شدن ابراهیم و اسماعیل در برابر حکم الهی . ۲- بداء در عذاب قوم یونس که به سبب ایمان آوردن قوم ، عذاب دفع شد. ۳- بداء در مدّت میقات موسی که سی روز ده روز دیگر اضافه شد. ۴- بداء در مورد فسق بنی اسرائیل ، در ورود به ارض موعود که شیعه و سنی در تفاسیر خود نوشته اند. و آن حرام شدن ۴۰ ساله ورود بنی اسرائیل به سرزمین موعود است پس از این که خدا آنها بر ایشان مقرر کرده بود.

و هبطت به ملائکته و الی جدکم

آنچه ملائکه از طرف خدا آورده اند علم آن نزد شماست. زیرا شما حجت خدا بر روی زمین هستید و حجت خدا در هر عصر و زمانی واسطه میان خدا و خلق خدا است. حجت خدا با دست ملکوتی فیض

از مبدأ فیاض می گیرد و با دست ملکی به مخلوق می رساند چه آن ملائکه ، ملائکه رحمت باشد و چه ملک عذاب در هر صورت به وسیله حجت خدا است.

بُعْثِ الرُّوحَ الامین

مراد از روح الامین جبرئیل است ، یعنی به سوی جدّ شما حضرت محمد (ص) روح الامین از طرف خدا مبعوث گردید ، قال الله تعالی " قل من كان عدواً لجبریل فأنه نزله علی قلبك بأذن الله " (بقره ۹۷) و اگر زیارت برای امیرالمؤمنین (ع) باشد باید به جای کلمه والی جدکم گفته شود والی اخیک زیرا رسول خدا برادر امیرالمؤمنین و جدّ ائمه معصومین است.

أتاكم الله ما لم یوت أحدًا من العالمین

یعنی خداوند به شما داد آنچه را که به دیگری از مخلوق نداد پس اهل بیت مقرب ترین مخلوق در پیشگاه حق هستند و فضائل و مناقب آنان بیشتر از حدّ تصور است. ایشان هر چه دارند از خدا دارند و از خود چیزی ندارند و مقام آنان بالاتر از انبیاء و مرسلین است. زیرا انبیاء و مرسلین در زمره عالمین هستند و اینجا نکره در سیاق نفی مفید عموم است و تمام این اصول ثابت است و عقل و نقل مؤید آن است .

طأ طأ كل شریف لشرفکم وبخع كل متکبر لطاعتکم و خضع كل جبار لفضلکم وذل كل شیء لکم

طأطأ = یعنی خضع و تواضع- در کلّ خضع ، خضوعاً ، یعنی سر فرود آورد هر انسان شریفی در برابر شرف شما ، بخع = اقرّ به اذعن" و اذعان به عظمت و شخصیت شما نمود هر شخص متکبر و خود خواه در برابر عظمت شما از گردنکشی افتاد ، و هر شخص جباری در برابر فضل شما زبون گردید. و هر موجودی در برابر شما ذلیل گشت. از لحاظ اصل و نسب کسی را نمی توان با اهل بیت مقایسه کرد آنان معصوم هستند و از رجس و پلیدی پاک و منزّه هستند. اشهد أنك كنت نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره لم تُتجسک الجاهلیته بأنجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها،

در یک بیان دیگر به روایت سلمان فارسی این چنین آمده است که سلمان می گوید: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ای سلمان می دانی برجسته گان دوازده گانه که برای امامت بعد از من اختیار شده است کیانند؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می داند. فرمود: ای سلمان، خداوند من را از نور خودش خلق کرد، سپس مرا خواند و من اجابت کردم. و از نور من علی را خلق کرد که او نیز اطاعت کرد، و از نور من و علی، فاطمه را خلق کرد که او نیز اطاعت امر پروردگار کرد. از من و علی و فاطمه، حسن و حسین را به وجود آورد که آنان نیز سر به فرمان اطاعت گذاشتند. خداوند ما پنج نفر را از نام های خود نامگذاری فرمود: خداوند محمود است، من محمد، خداوند عالی و اعلی هست، این علی، خداوند فاطر و خالق جهان است آن فاطمه، پروردگاری که صاحب احسان است، آن حسن، خداوند محسن و نیکو است این حسین، سپس از نور ما در نور حسین، نه امام را خلق کرد، آنان نیز مطیع پروردگارند، پیش از آن که آسمان روشن و زمین را پهن، آب، هوا، ملک،

بشر و... خلق کند، ما نورهایی، در علم پروردگار بودیم که او را تسبیح، تحمید و تقدیس می کردیم. {۱}

طبق این روایت و روایاتی نظیر آن «اصلاب شامخه و ارحام مطهره» در سلسله عترت طاهره این گونه است که آنان همان انوار مقدسه هستند که خداوند مَثان آنان را بر اساس حکمت حکیمانانه خویش، آن گونه که پاک بوده و پرتوی از نور خالق است، در ارحام پاک و صلب های پاک نقل داده تا بعد از ختم رسالت و نبوت، وارث عالم و آدم بوده و حافظ آیات و سنت های الهی باشند. اما این که هر یک از ائمه اطهار - علیهم السلام - وارث انبیای الهی اند، اما چرا تنها در باره امام حسین - علیه السلام - چنین آمده است، یکی از بزرگان این گونه می گوید:

امام حسین - علیه السلام - که برگزیده وارث شده است، از آن جهت است که هدف انبیاء حفظ دین و آثار الهی است. در موقعیتی که امام حسین - علیه السلام - قیام کرد، از یک طرف اسلام و آثار الهی او رو به نابودی بود، از طرف دیگر، آن حضرت تمام هستی خود را در پای حفظ اسلام گذاشت، بدین ترتیب مجموع آثار و کمالات گذشته در یک جا جمع شده است؛ لذاست که از آن حضرت به عظمت یاد شده است و إلا همه ائمه - علیهم السلام - وارث بودند و همه از ارحام مطهره و اصلاب شامخه تحقق یافته اند. [۲]

۱- شرح زیارت وارث، محمد محمدی گیلانی.

۲- ادب فنای مقربان، شرح زیارت جامعه کبیره، ج ۲، عبدالله جوادی آملی

اگر شرف را در معرفت و عبودیت حق بدانیم ایضاً معصومین در حدّ اعلاّی شرف قرار دارند و کسی در این جهت با آنان مقایسه نمی شود.

انسانهای متکبر در این فراز، آنان که با تکبر خود ولایت را کنار گذاشتند و اجتهاد در برابر نص را عملی کردند و خلافت را از آن خود و برای رشد تکبر خود قرار دادند اینان هیچگاه دست از سر تکبر خود بر نمی دارند ولی آنان که ره گم کرده و فریب خورده باشند اگر در مورد ولایت و شناخت آن و کسب معرفت ولایی دست از تکبر ناخواسته بردارند می توانند راه تواضع و فروتنی را پیش بگیرند. با پیش گرفتن راه ولایت انسان متکبر به این نتیجه می رسد که تکبر او بی مورد و لغو است و بهتر آن است که از اهل بیت متابعت نماید و طاعت آنانرا گردن نهد. گاهی انسان متکبر از علم یا مال و نسب متکبر است وقتی شما را با آن کمالات و فضائل ببیند وظیفه خود می داند که در برابر شما خاضع گردد چون هر چه به عقیده او ملاک تکبر باشد در شما کاملتر است و این بزرگی شما در او اثر می گذارد و او را قهراً متواضع می کند. پس شناخت شما بسیار مهم است و آنان که شما را نشناختند بیچاره دنیا و آخرت هستند.

جبار در این فراز؛ جبار بر دومورد خالق و مخلوق دلالت دارد. ولی باید دانست که جباریت از صفت خالق است نه از صفات مخلوق لذا گفته اند که معنای آن در مخلوق آن است که جبران می نماید نقص خود را به ادّعی منزلت و مقامی که شایسته آن نیست در واقع می خواهند با این توصیف لباس جباریت را بر تن بپوشانند در صورتی که این لباس بر قامت هیچ مخلوقی برآزنده نیست. هر جبار در برابر شما خاضع می گردد یعنی هر فردی از افراد مخلوق که مدّعی برابری و احیاناً فضیلت و برتری بر اهل بیت باشد جبار است. زیرا می بیند که ناقص است و نقص خود را به ادّعی امامت جبران نماید پس مدّعی امامت می شود که لیاقت آنرا ندارد در حالی که قابلیت پاسخگویی به

مشکلات مردم را ندارد زیرا مرجع سؤالات باید کسی باشد که می گوید " سلونی قبل أن تفقدونی" و او ولی و حجت بر حق خدا است اینجاست که عمر بن خطاب در مشکلات به علی(ع) متوسل می گردد و عمر در هفتاد و دو موضع بگوید " لو لا علی لهلك عمر". این است خضوع جبارین در برابر اولیاء پروردگار که خواهی نخواهی در برابر فضل امام خاضع می گردند.

از خلیل بن احمد نحوی سوال شد چه دلیلی بر افضلیت علی بر دیگران است؛ گفت، استغناء عن الكل و احتیاج الكل الیه دلیل علی أنه امام الكل/ یعنی بی نیازی علی(ع) از دیگران و احتیاج دیگران به او، دلیل است بر اینکه او پیشوای همه است. و این حکم در باره هر امامی در هر زمانی صادق است.

و ذل کلشیء لکم

ذلت همیشه در مقابل عزت است و این اصل مطابق عقل و نقل است. و تمام مخلوق نسبت به انوار مقدسه اهل بیت ذلیل و حقیر و زبون اند. لولاک لما خلقت الافلاک" مقصود از علت غایی آن است که اگر نبود هیچ موجودی خلق نمی شد. و تمام موجودات به طفیل وجود او آفریده شده اند و تمام موجودات در برابر آن نور پاک ذلیل اند. امامان علاوه بر ولایت تشریحی دارای ولایت تکوینی ایضاً هستند و معنای ولایت تکوینی تصرف در تکوینیات است و لازمه تصرف، تسلط و غلبه و قاهریت است پس موجودات در عالم تکوین چاره ای جز اطاعت تکوینی ندارند چون ولی و حجت خدا به اذن خدا حتی احوای اموات می کند پس همه موجودات در برابر این عظمت خاشع اند.

و اشرفت الارض بنورکم

اشرفت = نورانی و روشن از مصدر اشراق. زمین به برکت نور شما روشن گشت. زمین به برکت نور اهل بیت روشن است. و یا منظور از روشنی همان معرفت است پس زمین همچنانکه از نور خورشید روشن است از نور وجود شما تاریکیها و ظلمتها از بین می رود و روشنایی همه جا را فرا می گیرد. انشاءالله روشنایی ظهور مهدی(ع) به دلها بر تابد و تاریکیهای ظلمت ناشی از جهل از بین برود. شاید منظور از اشراق تابش نور، معرفت باشد: معنای معرفت چیست؟ اول عبادت معرفت است و صحت عبادت موقوف بر ایمان است و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه مورث عقاب است. ایمان مشتمل است بر اعتقاد به وجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه او؛ اقرار به یگانگی و عدالت وی؛ اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان (ص) و حقانیت آنچه او از جانب خدا آورده؛ و آنچه ضروری دین باشد و اقرار به امامت ائمه اثنا عشر (س) اقرار به معاد جسمانی که خداوند عالمیان همین بدنها را بعد از مردن؛ زنده خواهند کرد و ثواب و عقاب خواهد داد و دیگر اقرار به بهشت و دوزخ و اموری که از صاحب شرع معلوم گردیده است. ایمان مایه سعادت ابدی است و ترک آن شقاوت ابدی و شیطان دزد عقاید و اعمال می باشد. عقباتی که کمینگاه شیطان است در این باب بسیار می باشد. عقبه معرفت؛ شناخت واجب الوجود است که از این عقبه شیطان اکثر عالم را به جهنم برده. اگر نجات از این عقبه را می خواهی، دست از سفینه نجات، که اهل بیت رسالتند بردار، که ایشان درد و دوی هر چیز را می دانند و کمینگاه های شیطان را می شناسند و تابعان خود را به ساحل نجات می رسانند. (علامه محمد باقر مجلسی (ره) - عین الحیات وصیای رسول اکرم به ابوذر غفاری - ص ۶۷)

و فاز الفائزون بولايتكم

فاز = رستگاری یعنی رستگاران به سبب شما رستگار شدند. سعادت و صلاح انسان در پرتو ولایت شماسست بدون ولایت نمی توان رستگار شد زیرا عمل باطل است.

بکم یسلک الی الرضوان و علی من جحد و لایتکم غضباً

یسلمک = سیر نمودن رضوان = کثیر الرضا ؛ که بالاترین و با ارزش ترین رضاها رضای خدا است و این لفظ در قرآن تخصیص به خدا دارد. معنای عبارت : بر اثر متابعت از شما می توان رضای حق را طلبید و بر کسی که ولایت شما را انکار کند غضب خد است. که در این موضوع بحث شده است.

بأبی أئتم و أمی و نفسی و اهلی و مالی

پدر و مادر و جان و اهل و عیال و مالم فدای شما باد و این کمال محبت به اهل بیت است که چهار بار در زیارت جامعه تکرار شده است وقتی راه سعادت دنیا و آخرت در عشق و محبت به اهل بیت قرار داد ما نیز حاضریم با تمام وجود خود و اهل خود را فدای راه اهل بیت نمایم چنانچه مدافعان حرم زینب(س) این راه با سعادت را برگزیدند. از امام صادق(ع) : محبت ما اهل بیت گناهان را می ریزد چنانکه باد تند برگ را از درختان می اندازد.

و ذکرکم فی الذاکرین و أسماؤکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور

شما همچون بشر بودید ولی کاملاً با بشر از هر نظر متفاوت بودید. خداوند دنیا و آنچه در آن است برای شما و بواسطه شما خلق کرد و هر کس که ولایت را پذیرفت نزد خدا مقرب است و آن که ولایت را نپذیرفت مطرود و مغضوب حق گردید.

یکی از فزاهای زیارت جامعه که برای تأمل و تدبیر بسیار جالب است و نظر بزرگان را به خود جلب نموده و ممکن است برای افراد عادی سؤال ایجاد کند این فراز بلند است.

ذکرکم فی الذاکرین و أسمائکم فی الاسماء و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی « الآثار و قبورکم فی القبور

ترجمه دقیق عبارت:

یاد شما در یاد کنندگان و نامهای شما در نامها و ارواح شما در ارواح و جانهای شما در جانها و آثار شما در آثار و قبرهای شما در قبرها می باشد

ظاهراً اولین کسی که در صدد بررسی این عبارات برآمده علامه مجلسی (ره) می باشد. ایشان در مورد این فراز فرموده اند:

یعنی اگر چه یاد شما در ظاهر بین ذاکرین مذکور است ولی هیچ نسبتی بین یاد شما و یاد دیگران نیست.

همان طور که خداوند متعال در همه جا حضور دارد مظهر صفات او هم که ولیّ اوست در همه جا حضور دارد حتی در درون سائر ارواح و سائر نفوس.

مرحوم سید عبدالله شبر نیز در کتاب خود که شرحی بر این زیارت است در مورد این معنی از عبارت گفته است:

هنگامی که ذاکران خداوند را با مدح یا ثنائی یاد کنند ، شما اهل بیت در بین آن ذاکران خواهید بود چرا که شما آقای همه ذاکرانید و همچنین هرگاه که اسماء شریفه نام برده شود نام شما در بین آنهاست و شایسته است که یاد شما بر سر زبان ذاکرین باشد. (الأنوار اللامعة فی شرح الزيارة الجامعة ، ص ۲۱۸۸ و ۲۱۸۹)

حضرت امام خمینی رحمه الله در بیانی که راجع به مطلب دیگر است اما در آن به این فقره از زیارت استشهاد نموده اند، می فرمایند:

انسان کامل و ولیّ مطلق دارای مقام مشیّۀ مطلقه می باشد که سائر موجودات بوسیله این مقام آشکار می شوند و حقایق تحقق پیدا می کنند و ذوات هویت پیدا می نمایند پس انسان کامل بمنزله اصل است و سایر مخلوقات فروعات آن می باشند و بر همه مراتب و منازل وجود و غیب و شهود احاطه دارد ... همه خلائق بمنزله پوست و او بمنزله مغز آنان می باشد و آنها بمنزله صورت و او معنی، و آنها ظاهر و او باطن ، می باشند پس روح ولیّ روح همه و نفس وی نفس همه و جسم او جسم همه است چنانچه وارد شده است (ارواحکم فی الأرواح و نفوسکم فی النفوس و أجسامکم فی الأجسام)

و به عبارت دیگر کسی که [مثل اهل بیت علیهم السلام] راه حق را طی کند و از هواهای نفسانی به طور کامل خارج باشد و با همه شئونش در خداوند متعال فانی شود و مملکت وجود خود را به قیوم ذو الجلال واکذار کند و از طریق راه راست به مقام بندگی برسد و به حقیقت « لا موجود سوی الله و لا هو إلا هو » متحقق شود ، چه بسا باشد که رحمت و اسعه الهی و فیوضات کامل ربوبی شامل حال وی شده و او به مملکت خود باز گردانده شود و ابقاء بعد از فنا شود. پس با دستی پُر از این تجارت خود برمی گردد در حالی که در معامله خود با خدا ضرر ننموده چرا که او اکرم الأکرمین و جوادترین معامله گر می باشد

اما آنچه به ذهن می رسد چیزی جز اظهار عجز در مقابل کلام شامخ امام هادی علیه السلام نیست چرا که امام صادق علیه السلام فرمودند : « إن حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله إلا صدور منیرة أو قلوب سلیمة أو أخلاق حسنة

همانا حدیث ما بسیار سخت می باشد به گونه ای که هیچ کس را تاب و توان تحمل آن نیست مگر کسی که صاحب سینه ای نورانی یا قلبی سلیم یا اخلاقی حسنه باشد. (اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۰۱ ؛ و نهج البلاغة ، محمد عبده ، ج ۲ ، ص - ۱۳۹

در توضیح بیشتر اینکه: در سفری یکی از صحابه گم شد . او گفت : اگر او پیغمبر است می داند شتر من در کجاست؟ حضرت او را طلبید و گفت : ناچه تو در فلان موضع ، مهارش به درختی بند شده است او رفت و گرفت. جمادات و گیاهان و انسانها و حیوانات همه و همه از رحمت و اسعه الهی که در وجود اهل بیت است بی بهره در هیچ زمانی نمی مانند . در روایت دیگری از عین الحیات

حضرت بر شتری گذشت . آن شتر سر در پیش آورد و سخنی گفت . حضرت فرمود : شکایت از صاحبش می کند که با او بد سر می کند . حضرت صاحبش را طلبید و فرمود: این شتر را به دیگری بفروش! سپس به راه افتاد. و آن شتر برجست و از پی حضرت روان شد . و استغاثه نمود! تا یک صاحب نیکو او را بخرد . پس طبق فرمان حضرت ؛ امیرالمؤمنین آنرا خرید و تا جنگ صفین داشت. و خبرهای دیگر از تغذیه و آب روان و باران و غیره حاکی از این است که اهل بیت به تمام امور تسلط داشتند .

وقبورکم فی القبور:

در این فراز عرضه می‌داریم: قبرهای شما ائمه اطهار علیهم السلام، با همه عظمتی که دارد، در کنار قبرهای سایر مردم است. به گفته بزرگان، «قبر» آخرین منزل دنیایی و اولین منزل آخرتی است. قال علی بن الحسین علیهما السلام: «وَكَانَتِ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ» امام سجّاد علیه السلام فرمودند: و قبرها تا هنگام قیامت، جایگاه ماندن باشد(صحیفه سجّادیه)

نظر ایت الله جوادی آملی در این فراز:

در زیارت جامعه دارد که: کنتم محدقین بنور عرش. آنجا بودید، محدق بودید، محیط بودید، مطیف بودید، عرشی بودید. ذات اقدس اله من الله علینا شما را تنزل داد، نازل کرد، به این عالم آورد. مانند دیگران زیستید، زندگی کردید، یاکل و یشی فی الاسواق بودید و رحلت کردید و مردید. دربین مردم بودید، با مردم بودید، برای مردم سخن می گفتید، برای مردم امامت می کردید، و رحلت کردید و دفن شدید. انفسکم فی انفس، ارواحکم فی الارواح، آبدانکم فی الأبدان، قبورکم فی القبور (۲۵)؛

اما! اما و صد اما؛ فما اهلئ اسمائکم. چه قدر نام شما شیرین است! این فما اهلئ، فما اهلئ فما اهلئ، آن مستثنی را نشان می دهد. با ما هستید. از نظر بدن هستید. مراجع ماضین ما در کنار مضجع ملکوتی این کریمه هستند، اما فما اهلئ اسمها! فما اهلئ قبرها! فما اهلئ کنیتها! فما اهلئ علمها! فما اهلئ شانها! فما اهلئ عصمتها! فما اهلئ عزتها! این کجا، مراجع کجا! این کجا، حکما کجا! این کجا، عرفا کجا! این کجا، علماء کجا!

این استثنائی که در زیارت مبارکه جامعه است، نظیر همان استثنائی است که وجود مبارک رسول گرامی (ص) که همه عالم در آن استثناء غرق است. فرمود: من با شمایم اما الا انه یوحی الی. ما هم به اینها عرض می کنیم: قبورکم فی القبور؛ الآن هم در کنار این مضجع ایم قبرها فی القبور، اما فما اهلئ قبرها!!

بار دیگر مرحوم آشیخ محمدتقی آملی رضوان الله علیه گفت که: در عالم رویا دیدم دشمنی به من حمله کرده. من هیچ چاره نداشتم. دست آوردم به چشم او که آسیبی به چشم اش برسانم. از شدت درد بیدار شدم. دیدم دستم در چشم خودم است! آنجا هم به من گفتند: مواظب باش. کسی کاری به تو ندارد.

این خودتی. به دنبال چی می گردی؟ می خواهی دین و آخرت را یکجا هدر بدهی؟ دنبال چی می گردی؟

این آشیخ محمدتقی آملی؛ وقتی رقتم از شان خداحافظی بکنم که من می خواهم بروم قم، اجازه بگیرم. فرمود: برو آنجا که کریمه اهل بیت آنجاست. فرمود: این قبر، یک قبر عادی نیست. بزرگان آنجا دفن اند. مراجع آنجا دفن اند. حکماء، علماء، فقهاء، اصولیون آنجا دفن اند. آنجا قبر دختر موسی بن جعفر است. این قبر منشاء هزارها برکت است.

ببینید این حرف مال چهار هزارسال قبل است. همه انبیاء اینطور بودند. اینها وارثان آن انبیاء هستند. اولین بار ما این فرمایش را از ایشان شنیدیم، بعد دیدیم حرفی است که میرداماد نقل می کند. ایشان فرمودند به اینکه: شاگردان ارسطو؛ ارسطو و افلاطون را وجود مبارک موسای کلیم و انبیای دیگر تربیت کرده اند. همانطوری که حکماء و فقهاء را انبیای قبلی و بعدی تربیت کردند. شاگردان ارسطو هر وقت مطلب عمیق علمی برایشان مشکل می شد، می رفتند کنار قبر ارسطو، آنجا مباحثه می کردند. برایشان حل می شد. اینها جزء موحدان عالم بودند.

ما در این فراز تنها مهمان رسول اکرم نیستیم بلکه مهمان اهل بیت هم هستیم «بقیع و ما ادریک ما البقیع؟!»! شما زیارت جامعه را در مشاهد دیگر می خوانید، اما آنطور که در بقیع زیارت جلوه می کند در مشاهد دیگر ظهوری ندارد. در فرازهای نورانی زیارت جامعه عرض می کنیم: شما ای اهل بیت نبوت محقق به عرش بودید، محیط به عرش «الله» بودید، در آن جایگاه رفیع منزلت داشتید، و خدا بر ما منت نهاد شما را از عرش به فرش آورد، در بین مردم هستید، «ذکرکم فی الذاکرین و اسماءکم فی الأسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی ارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور، فما احلی اسمائکم و

اکرم انفسکم و اعظم شأنکم و اجلّ خطرکم و اوفی عهدکم و اصدق وعدکم» شما در بین مردمید، بدن های شما در بین ابدان است، نام های شما در بین نام های دیگران است، آثار شما در بین آثار دیگران و قبرهای شما هم در بین قبور است.

در سایر مشاهد این جمله «قبورکم فی القبور» (قبور شما را با دیگران یکسان کردند) خیلی جلوه ندارد، زیرا قبور آنها از قبور دیگران ممتاز است، ولی در بقیع وقتی انسان کنار این قبور مطهره قرار می گیرد، می بیند چنین است. «فما احلی اسمائکم» چقدر نام شما شیرین است. خوب اگر کسی نام حسن بن علی(ع) را ببرد، نام علی بن الحسین(ع) را ببرد، نام محمد بن علی(ع) را ببرد، نام جعفر بن محمد(ع) را ببرد و لذت نبرد، نمی تواند بگوید نام شما چقدر شیرین است، قبر شما چقدر پرجاذبه است، اثر شما چقدر شیرین است.

مبادا بدون خلع نعلین وارد حرم مطهر ائمه بقیع بشوید. به این زائران عزیز که از یک کشور فداکار شیعه آمده اند بفرمایید ادب و احترام بقیع در این نیست که خود را به قبر بیندازید، وقتی وارد می شود بعد از اذن دخول، باید کفش را همین دم در، بیرون آورید، آهسته آهسته قدم بردارید، تا شیرینی این جمله ها را احساس کنید. به ما گفتند وقتی در کنار این قبور رسیدید و می بینید با سایر قبرها یکسانند بگویید: «واکرم انفسکم و اعظم شأنکم و اجلّ خطرکم و اوفی عهدکم و اصدق وعدکم» و آنگاه می گوئیم: «کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر»، حرفتان نور است.

«و عادتکم الأحسان و سجتکم الکرّم»، شما نورانی هستید، حرفهای روشنگرانه دارید و فطرت و سجه شما

کرم و بخشش است، بنابراین ما با دیگران فرق داریم. با ما چند کلمه حرف بزنید.

آن بزرگواران گاهی در رؤیا با آدم حرف می زنند، گاهی در بیداری. اگر کسی در خود احساس تغییر حالت کرد بداند که ائمه بقیع - سلام الله علیهم - با او حرف زده اند، و اگر کسی در خود حالی ندید، نا امید نباشد. یک راه است و دیگر هیچ، و آن اشک (و سلاحه البكاء).

یک میلیون نفر آمدند و زیارت کردند و رفتند، آیا ما هم باید این چنین باشیم، ما با همه مردم روی زمین فرق داریم. تنها کشوری که ولایت علی و اولاد علی «ع» در آن است، کشور ماست. تنها کشوری که به عشق شهادت آزادیش را تضمین کرده است، کشور ماست. ما آمدیم بدون شنیدن حرف اینها برگردیم؟ بدا به حال ما که چیزی نشنویم و برگردیم! حرف آنها از دل برمی خیزد، آنکه حرف را با دل گرفت با دلها سخن می گوید «نزل به روح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين» ۱۴ او هم با دلها سخن می گوید. اگر تغییری در خود دیدید بفهمید حضرت با ما سخن گفت، اگر تغییری در حالمان دیدیم باید بفهمیم که بقیع با ما سخن گفته و اگر تغییری پیدا نشد بنالید تا تغییر پیدا بشود. (حوزه نت) خداوند تعالی از ما قبول نماید زیرا خیلی سعی شده که این مفاهیم بلند این فراز پیاده شود ولی قصور در این مفاهیم بسیار است.

فما احلی اسمائکم واکرم انفسکم و-عظم شأنکم و أجل خطرکم و اصدق وعدکم

لغات واضح است یعنی چقدر شیرین است اسماء شما و چقدر گرامی است نفوس شما و با عظمت است شأن شما و بلند مرتبه است مقام شما و صدق است وعده شما که تخلف ندارد. شما از نظر صورت و ظاهر مانند دیگران ولی از نظر باطن و سیرت بالاتر از ملائکه هستید چون مظاهر کمال و صفات حق می باشید و احدی از مخلوق از این نظر به پایه شما نمی رسد. شما مخلوقات برگزیده حق و علت غایی برای ایجاد ما سوی هستید و لذا اقوال و افعال شما با دیگران فرق دارد.

این نکته از علامه سید حسین همدانی درود آبدی است: الشأن و الخطر به معنای مهم است و خطر اعم است چه این که شامل بزرگ و کوچک می شود و مراد از بزرگ (جلیل) کسی است که بلندی وی به درجه و مرتبه ای بلند رسید، در این صورت که کلمه خطر به فتح طه می باشد و اگر به سکون ط باشد به معنای کیل بزرگ یعنی پیمان بزرگ است. در این صورت از این کلمه خواسته بفهماند که خداوند نعمت های بزرگ که از آن در مراتب عالم امکانی بزرگ تر نیست به ایشان داده است.

ترسیم کلی از مبارزه معصومین علیهم السلام در چند مرحله قابل ارائه می باشد:

به نقل از استاد سید علی طباطبائی:

مرحله اول: بعد از ارتحال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیدایش سقیفه بنی ساعده تا شهادت حضرت زهرا علیها السلام این مرحله به عنوان آغاز دوران غربت ارزشها و هتک حرمت خاندان عصمت و طهارت مطرح است در این مرحله مبارزات سیاسی همه جانبه از طرف معصومین علیهم السلام و اصحاب آنها وجود داشته منتهی مبارزه مسلحانه نبوده است.

مرحله دوم: بعد از شهادت حضرت زهرا علیها السلام تا زمان قبول خلافت از طرف امیرالمومنین (علیه السلام) در این دوران بیست و پنج ساله مبارزات سیاسی خط سرخ تشیع علوی وجود داشته

است وی به لحاظ حفظ اصل اسلام شیوه مبارزه يك نحو مخصوص بوده است .

مرحله سوم : از زمان صلح وجود مبارك امام مجتبی (علیه السلام) که این خود جزء غمبارترین دوران زندگی معصومین بوده است ، زیرا از فرزند معصوم حیدر کرار (علیه السلام) و مثل اعلی قدرت و غیرت الهی تنهاترین سردار ساختن ، تا قیام خونین سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) در این دوران بیست ساله که سلطه حکومت سفاک معاویه بر جامعه اسلامی حاکم بود ائمه معصومین علیهم السلام مبارزه سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع زمان تداوم می دانند، تا قیام عاشورا که اوج مبارزات سیاسی ائمه طاهرین علیهم السلام می باشد.

مرحله چهارم : (۱۱۹) از سال ۶۱ تا سال ۱۳۵ یعنی شروع خلافت منصور عباسی است در این مرحله حرکت از نقطه ای آغاز می شود بتدریج کیفیت پیدا می کند اوج می گیرد تا سال ۱۳۵ با حکومت منصور تا حدود زیادی پیشرفتها را متوقف می کند.

مرحله پنجم : از سال ۱۳۵ تا سال ۲۰۲ یا ۲۰۳ است که سال شهادت امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است در این مرحله مبارزه از يك نقطه عمیق تر و گسترده تر از سال ۶۱ ولی با مشکلات جدیدی آغاز می شود و رفته رفته اوج پیدا می کند گسترش می یابد قدم به قدم به پیروزی نزدیک می شود تا سال شهادت حضرت امام رضا (علیه السلام) و این جا باز حرکت متوقف می شود.

مرحله ششم : از سال ۲۰۴ و شروع خلافت مامونی در بغداد است که یکی از فصلهای بسیار دشوار در زندگی ائمه علیهم السلام بوده است تا سال ۲۶۰ که سال شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) و شروع غیبت صغری است .

مبارزات این شش مرحله که حدود ۲۵۰ سال می باشد به بهاء شهادت دوازده معصوم علیهم السلام تداوم پیدا کرده است . هر يك از این مراحل خصوصیتی دارد که در بحث های تاریخ تحلیلی زندگی ائمه باید مطرح بشود منتهی در این آنچه مربوط به مرحله اول است خطبه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و وصیت سیاسی ایشان مبنی بر شبانه به خاک سپردن سیده شهیدان عالم خود بیانگر عمق مبارزات آنهاست

مرحوم کلینی رحمة الله علیه در اصول کافی این روایت را نقل می کند که :

محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسماعیل ، عن صالح بن عقید، عن عبد الله بن محمد بن الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام قالوا: ان فاطمة علیها السلام لما ان كان من امرهم ما كان اعذت بتلابیب عمر فجذبتة الیها ثم ، قالت : اعمأ و الله یا ابن الخطاب لولا اعنی اءكره اءن یصیب البلاء من لاذنب له لعلمت انی ساءقسم علی الله ثم اءده سریع الاجابة . (۱۲۰)

بعد از جریان سقیفه و آن هتك حرمتها نسبت به خاندان وحی و رسالت مظهر عظمت الهی زهراى مرضیه صاحب عصمت الله كبرى علیها السلام گریبان عمر را گرفت و او را پیش کشید و فرمود همانا بخدا ای پسر خطاب اگر من از رسیدن بلا به بی گناهان کراهت نداشتم می فهمیدی که خدا را سوگند می دادم و او دعای مرا سریعاً اجابت می کرد.

آنچه که مربوط به مرحله چهارم است این که وجود مبارك امام باقر (علیه السلام) بعد از زحمات ۳۵ ساله امام سجاد (علیه السلام) در يك وضع مناسب تری مبارزه را شروع کردند در زندگی امام باقر (علیه السلام) دنباله همان خط سیاسی مبارزاتی را مشاهده می کنیم منتهی این حرکت تندتر می شود آن چنان که هشام بن عبدالملك احساس وحشت می کند و می بیند که باید آن حضرت را زیر نظر قرار دهد و این حرکت تداوم می یابد تا هنگامی که دوران زندگی آن حضرت به پایان می رسد می بینیم آن امام همام حرکت مبارزی خود را با ماجرای عزاداری در منی ادامه می دهد. وصیت می کند و ۸۰۰ درهم از مال خودشان را می گذارد که ده سال در منی برای ایشان گریه کنند. این ادامه همان مبارزه است گریه برای امام باقر (علیه السلام) آن هم در منی آن هم تا ده سال ، این يك حرکت کاملاً سیاسی و جهت دار و معنی دار بود، منی با عرفات و مشعر و خود مکه فرق دارد، در

مکه مردم متفرقند و هر کسی مشغول کار خود است عرفات يك صبح تا عصر بیشتر نیست مشعر چند ساعتی در شب است اما منی سه شب متوالی است که غالباً روزها را هم می مانند یعنی سه شبانه روز، مناسب ترین جای ابلاغ پیام به سراسر دنیای اسلام منی است وقتی عده ای بر یکی از اولاد پیامبر گریه می کنند قاعدتا همه سوال خواهند کرد که چرا گریه می کنی؟ بر مرده ای پس از گذشت سالها آن همه گریه نمی کنند! مگر به او ظلم شده است؟ مگر کشته شده است؟ چه کسی به او ظلم کرده؟ چرا بر او ظلم شده است؟... این همان حرکت سیاسی مبارزی بسیار دقیق حساب شده است.

تبیین و ترسیم استراتژی امامت در تمام این دوران از سوی ائمه معصومین علیهم السلام يك امر قابل دقت و تامل است از جمله این موارد گفتگوی حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) با هارون درباره فدک است، (۱۲۱) هارون روزی به امام کاظم (علیه السلام) گفت حد فدکا حتی اردها الیک یعنی حدود فدک را معین کن تا آن را به تو برگردانم، حضرت ابتداء امتناع کردند و سپس که او اصرار کرد، فرمود: ((لا أخذها الا بحدودها)) اگر قرار است فدک را برگردانی باید با محدوده واقعی اش آن را بدهی، هارون قبول کرد، اما شروع کردند حدود فدک را معین کردن فرمود: ((اما الحد الاول فعدن)) يك سوی آن عدن است، این گفتگو در مدینه یا بغداد انجام می گیرد امام منتهی الیه جزیره العرب یعنی عدن را يك حد فدک معرفی می کند فتخیر وجه الرشید و قال: ایها! رنگ هارون تغییر کرد و بی اختیار گفت: اوه!

حضرت فرمود: ((والحد الثانی سمرقند)) یعنی يك سوی دیگر آن سمرقند است، یعنی منتهی الیه شرقی قلمرو حکومت هارون ((فارب و جهة)) رنگ هارون تیره شد، حضرت ادامه داد: ((و الحد الثالث آفریقیه)) مرز سوم آن تونس است، یعنی منتهی الیه غربی کشور ((فاسود و جهة و قال: هیه!)) صورت هارون از خشم سیاه شد و گفت: عجب؟! بعد حضرت فرمود: و الحد الرابع سیف البحر مما یلی الجزر و ارمنیه مرز چهارم آن، کناره دریاست، پست جزیره ها و ارمنستان، یعنی منتهی الیه شمالی کشور، هارون از روی عصبانیت گفت فلم یبق لنا شیء فتحول الی مجلسی یعنی در این صورت پس چه چیزی برای ما ماند! برخیز بر سر جای من بنشین!

قال موسی (علیه السلام) قد اعلمتک اننی ان حدتها لن تردها حضرت فرمود: به تو گفته بودم که اگر مرزهای فدک را بگویم آن را برنخواهی گردانید! در پایان حدیث آمده است که فعند ذلك عزم علی قتله یعنی این جا بود که هارون تصمیم گرفت امام را به شهادت برساند.

منابع:

۱۱۹- از این مرحله به بعد تا مرحله ششم اقتباس از تحقیقات محقق فرزانه رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی حضرت آیه الله جناب آقای خامنه ای دامت برکاته می باشد که تحقیقات این اندیشمند عالی مقام شیعی در موضوع زندگی سیاسی ائمه معصومین علیهم السلام حقیقتاً عمیق و دقیق است که با يك ژرف نگری مخصوص تحلیل شده است.

۱۲۰- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۰.

۱۲۱- اقتباس از، عنصر مبارزه در زندگی ائمه علیهم السلام، حضرت آیه الله جناب آقای خامنه ای دامت برکاته.

خلاصه رساله سیری در زندگی سیاسی ائمه معصومین علیهم السلام از کتاب انسان کامل (ویرایش دوم-چاپ چهارم-صفحه

۲۳۷-۲۷۸)

و کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم احسان و سبیتکم الکرم و شأنکم الحق و الصدق و الرفق و قولکم حکم و حتم و رأیکم علم و حلم و حزم

معنای الفاظ در این فراز مشخص است:

کلام شما نور است که انسانها را از ظلمات جهل و ضلالت می رهاند . کلام شما برگرفته از نور هدایت قرآن و وحی الهی است که هیچگونه کجی و انحراف در آن نیست. کلام شما همان قرآن است که دارای محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و..... است

علم کلام یا **عقائد** دانشی در محدوده **دین اسلام** است که به بحث پیرامون اصول اعتقادی و جهان بینی دینی بر مبنای **استدلال** عقلی و نقلی می پردازد و به شبهه هایی که در این زمینه مطرح می شود، پاسخ می دهد. علم (فن) کلام از **علوم اسلامی** است که رویکرد های متفاوتی در آن وجود دارد. در برخی رویکردها بر کاربرد **عقل** و **علم** در مسائل اعتقادی تاکید می شود و در برخی رویکردهای دیگر جنبه نقلی و سمعی آن مورد تاکید قرار می گیرد. علم کلام معتقد به تحقیقی بودن باورهای اعتقادی است، نه تقلیدی بودن آن ها.

این علم به پایه های اعتقادی در یک دین و مقابله و بحث با نظرات دیگر اندیشه ها می پردازد. جستارهایی مانند **برهان های اثبات وجود خدا، حدوث یا قدم جهان هستی، نبوت خاصه و نبوت عامه، عدل الهی، امامت، معاد** و... در این رشته نظری بحث می شود. دانشمندان علم کلام را «متکلم» می نامند. در آثار اسلامی، گاه از **متألهین** دیگر ادیان نیز به عنوان متکلم نام برده شده است.

امرکم رشد:

سقوط نتیجه تخلف از امر امام

«من اطاعکم فقد اطاع الله» هر کسی از شما (اهل بیت) اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است. همه چیز هم دست خداست.

کسی که می خواهد از خدا اطاعت کند باید از پیغمبر خدا (ص) هم اطاعت کند. کسی که می خواهد از پیغمبر خدا (ص) اطاعت کند، باید از جانشینان او هم اطاعت کند.

یک بخشی از این اطاعت ها با روایات و دستورات دینی محقق می شود که باید خودتان بخوانید و اطاعت کنید. یک بخشی از دین پیچیده و تخصصی است که باید به سراغ فقها بروید. لذا امام عصر (عج) فرمودند: وقتی من در پشت پرده غیبت هستم «فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا» سراغ کسانی بروید که احادیث ما را نقل می کنند. یعنی فقها. (کمال الدین و تمام النعمة شیخ صدوق)

و اگر از امر هدایت اهل بیت سرپیچی شود سقوط سرنوشت یک ملت است همانگونه که فتنه گران بی دینها و غاصبان و زورمندان تاریخ خود و اهل خود را به کام مرگ کشاندند و یا قریه هایی که به جهت دوری از شیوه پیامبران خود و اصرار بر ادامه راه نادرست خود در دوره انبیاء به هلاکت رسیدند و در قرآن بسیار از آنها یاد شده است . اما در اینجا بیندیشیم که در دوره آخر زمان که امام معصوم در غیبت است چه کسی می تواند این راه پر پیچ و خم را ادامه دهد و مردم را به سر منزل مقصود تعقل و اندیشه و نقل که شیوه اهل بیت بود ، برساند :

حاصل برخی پرسشها و پاسخهایی است که در نشست صمیمی دانش جویان بسیجی سراسر کشور دانشگاه های آزاد و دولتی با استاد فرزانه حضرت آیه الله مصباح "دام ظلّه" مطرح شده است. پس از بازنویسی و مختصر تغییراتی تقدیم می گردد :

۱- ساده ترین و روشن ترین دلیل عقلی بر ولایت فقیه چیست؟

اصل تنزل تدریجی

می توان با توجه به یک اصل عقلایی، ولایت فقیه را تبیین کرد و آن این است که اگر امری برای عقلا مطلوب بود، ولی به دلایلی تحقق آن مشکل یا ناممکن گشت، به طور کلی دست از آن بر نمی دارند، بلکه مرتبه نازل تر آن را انجام می دهند و به تعبیر دیگر از اهم دست می کشند و به مهم می پردازند. آن ها در امور مهم نیز این درجه بندی را رعایت می کنند. اساسا درجه بندی اهمیت امور به همین منظور است که اگر به دلیل شرایطی امر درجه اول ناممکن یا مشکل شد، امر درجه دوم را جایگزین و بدل آن قرار دهند. این اصل عقلایی را «تنزل تدریجی» می نامیم که آن را اسلام نیز پذیرفته است. در فقه موارد فراوانی داریم که در آن ها این اصل اجرا شده است. برای توضیح این مطلب به دو مثال اکتفا می کنیم.

۱- فرض کنید کسی قصد خواندن نماز را دارد. ایده آل آن است که نماز به حالت ایستاده خوانده شود، ولی اگر شخصی به علت بیماری قادر به خواندن نماز نباشد، آیا باید نماز را رها کند؟ همه فقها می گویند: هر مقدار از نماز را می تواند، ایستاده بخواند و هرگاه نتوانست نشسته بخواند. در مرتبه بعدی اگر شخصی نماز را نمی تواند ایستاده بخواند، دستور فقهی این است که نشسته بخواند و اگر نشسته هم نمی تواند، خوابیده بخواند.

۲- اگر کسی چیزی را برای جهت خاصی وقف کرد، مثلا منافع باغی را وقف شمع حرم امام معصوم علیه السلام کرد، اکنون که شمع وجود ندارد، منافع آن باغ را چه کنند؟ آیا می توان گفت چون مورد مصرف اولی منتفی است، این مال موقوفه را رها کنیم؟! یقینا چنین نیست. باید در نزدیک ترین مورد روشنایی مصرف کنیم، مثلا منافع آن باغ را هزینه برق نماییم، زیرا برق نزدیک ترین امر به شمع است. این را «تنزل تدریجی» می نامیم که اصطلاحا رعایت «الاهم فالاهم» نیز نامیده می شود.

فقیه عادل، نزدیک ترین فرد به امام معصوم علیه السلام

بر اساس نظام عقیدتی اسلام، حاکمیت از آن خداست. از طرفی خدای متعال در اداره امور اجتماعی انسان ها دخالت مستقیم نمی کند و حاکمیت را به انبیا و امامان معصوم علیهم السلام واگذار کرده است. در موقعیتی که معصوم منصوب از سوی خدا، بر کارهای اجتماع حاکمیت ندارد چه باید کرد؟ آیا می توان گفت در چنین موقعیتی حکومت را رها کنیم؟! چنین سخنی مقبول نیست، زیرا در جای خودش ثابت شده است که اصل حکومت در هر جامعه ای ضرورت دارد. در اینجاست که ولایت فقیه را با استناد به اصل «تنزل تدریجی» ضروری می دانیم. فقیه جامع شرایط، بدیل امام معصوم علیه السلام است و در رتبه بعد از او قرار دارد. البته فاصله میان معصوم و فقیه عادل بسیار است ولی نزدیک ترین و شبیه ترین افراد به او در امر حکومت ظاهری بر مردم است.

حاصل آن که خدای متعال در مرتبه اول حاکمیت است، پس از او رسول الله صلی الله علیه و آله و سپس امامان معصوم علیهم السلام حاکم شرعی اند.

آیا پس از این، مرتبه چهارمی در حاکمیت وجود دارد؟

باید گفت: در زمان غیبت امام معصوم علیهم السلام، طبق دیدگاه شیعیان ولی فقیه مرتبه چهارم از حاکمیت را دارد، زیرا فقیه جامع شرایط به امام معصوم نزدیک تر است. چون حاکم اسلامی باید واجد صفاتی مانند آگاهی به قوانین و مقررات اسلامی، آگاهی به مصالح اجتماعی، و صلاحیت اخلاقی که ضامن امانتداری و رعایت مصلحت عمومی است، باشد. در معصوم تمامی این شرایط وجود دارد، زیرا معصوم به دلیل عصمتش مرتکب هیچ تخلفی از قانون شرع نمی شود و به سبب علم غیبی که دارد به قوانین شرعی و مصالح جامعه کاملا آگاه است. فقیه جامع شرایط نیز باید همین شرایط را در رتبه نازل داشته باشد، تا حاکمیتش مشروع باشد. یعنی باید دارای ملکه فقاوت و اجتهاد باشد تا احکام اسلام را به خصوص در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی بهتر از دیگران بشناسد. و نیز باید دارای ملکه تقوی و عدالت باشد تا مصالح جامعه را فدای مصالح شخصی و گروهی نکند و هم چنین باید به مصالح سیاسی و اجتماعی و بین المللی آگاه باشد تا شیاطین نتوانند او را فریب دهند و از مسیر عدل و قسط منحرف کنند.

۲- اگر ولی فقیه معصوم نیست، اطاعت بی چون و چرا از وی چه توجیهی دارد؟

روشن است در میان معتقدان به ولایت فقیه هیچ کس معتقد به عصمت ولی فقیه نبوده و حتی چنین ادعایی نکرده است، زیرا ما معتقدیم فقط پیامبران، حضرت زهرا و امامان علیهم السلام معصومند.

اکنون سؤال این است: با توجه به عدم عصمت ولی فقیه و احتمال خطا و اشتباه در او، آیا این احتمال مانع اطاعت از وی می‌گردد؟

به نظر می‌آید چنین ملازمه‌ای وجود ندارد یعنی چنان نیست که اگر کسی معصوم نبود، اطاعت او لازم نباشد. اگر به سیره عملی شیعیان توجه کنیم، می‌یابیم آن‌ها بی چون و چرا از مراجع، تقلید می‌کرده اند و به فتوای آنان عمل می‌نموده‌اند، در حالی که هیچ کس معتقد به عصمت مراجع نبوده، بلکه با تغییر فتوای مرجع می‌فهمیدند نه تنها او عصمت ندارد، که قطعاً اشتباه هم کرده است، زیرا یا فتوای پیشین او خطا بوده و یا فتوای جدیدش. همچنین از اختلاف فتوای مراجع معلوم می‌شود بعضی از آنان دچار خطای در فتوا شده‌اند، ولی با این حال هیچ کس اندک تردیدی در وجوب تقلید از مراجع ندارد.

حال به سؤال مورد نظر خود بپردازیم. آیا احتمال خطا در ولی فقیه، موجب عدم اطاعت از او می‌شود؟

ضرورت اطاعت از حاکم یکی از دو رکن حکومت

شکی نیست که هر جامعه‌ای نیازمند حکومت است و قوام حکومت به دو امر است؛ یکی حق حاکمیت، یعنی کسانی حق داشته باشند دستور بدهند و فرمان صادر کنند؛ و دیگری ضرورت اطاعت و فرمانبرداری. اگر یکی از این دو تحقق نیابد، حکومتی به وجود نمی‌آید. حال اگر احتمال خطا، مجوز سرپیچی از دستور حاکم باشد، چون این احتمال هیچ گاه منتفی نیست، اطاعت از حاکم هیچ گاه تحقق نخواهد یافت و یک رکن حکومت محقق نخواهد شد، پس حکومت از بین خواهد رفت.

اگر به روش خردمندان در زندگی توجه کنیم، می‌یابیم آنان در مواردی اطاعت را ضروری می‌دانند، گرچه دستور دهنده را معصوم نمی‌دانند.

فرض کنید فرمانده‌ای در جنگ به سربازان خود دستوری بدهد؛ اگر سربازان بخواهند به استناد این که احتمال دارد فرمانده خطا کند، از دستورش سرپیچی نمایند، آیا کار جنگ سامان خواهد گرفت؟ آیا اقدام و حرکتی صورت می‌گیرد؟ آیا شکست این گروه حتمی نیست؟ پس تبعیت نکردن چنان‌زینانی دارد که با ضرر ناشی از پیروی از دستور اشتباه قابل مقایسه نیست. به عبارت دیگر، اطاعت از فرمانده چنان منافی دارد که با ضرر اندک ناشی از پیروی یک مورد دستور اشتباه قابل مقایسه نیست. همچنین زمانی که به پزشک متخصص مراجعه می‌کنید، آیا احتمال خطا در تشخیص او نمی‌دهید؟ با وجود چنین احتمالی از مراجعه به پزشک چشم نمی‌پوشید.

اطاعت نکردن از حاکم موجب هرج و مرج و اختلال نظام جامعه می‌گردد. ضرر ناشی از این هرج و مرج بسیار بیش‌تر از ضرری است که گاه در اثر اطاعت از یک دستور اشتباه به جامعه وارد می‌شود.

در تمام موارد مذکور روش خردمندان اعتنا نکردن به احتمالات ضعیف به هنگام عمل است. حال اگر به خصوصیات ولی فقیه توجه کنیم و در نظر داشته باشیم که حاکم اسلامی همیشه در هر کاری با صاحب‌نظران و متخصصان مشورت می‌کند و بعد تصمیم می‌گیرد و مردم هم وظیفه دارند از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی برای حاکم شرعی مضایقه نکنند، احتمال خطا تا حد بسیاری کاهش می‌یابد و دیگر معقول نیست از دستورهای او سرپیچی کنیم.

انگیزه طرح مسأله معصوم نبودن ولی فقیه

در پایان باید گفت اشکال عدم عصمت درباره هر حاکم و رئیس در هر حکومتی وارد است، ولی اگر این اشکال در مورد نظام ولایت فقیه مطرح می‌گردد و در مورد نظام‌های دیگر این اشکال مطرح نمی‌شود، ما را به این برداشت رهنمون می‌سازد که غرض مطرح‌کنندگان از طرح این گونه اشکالات شکستن قداست رهبری نظام اسلامی است، زیرا قداست رهبر در موارد بسیاری سد راه دشمنان و بر هم زننده نقشه آنان بوده است. اگر با یک فرمان‌امام راحل رحمه الله حصرآبادان شکسته شد، به علت این بود که به ذهن هیچ یک از رزمندگان خطور نکرده بود که مخالفت با امر ایشان جایز است یا نه.

چون در اثر این قداست و لزوم اطاعت، دشمنان به ناکامی رسیده‌اند، این اشکالات طرح می‌شود. پس توجه داشته باشیم همه اشکالات برای دریافت جواب حق مطرح نمی‌گردد، بلکه انگیزه این اشکال تراشی امور دیگری است.

۳- اگر ولی فقیه نماینده امام زمان (عج) در زمین و ولی امر همه مسلمانان جهان است، چرا قانون اساسی به گونه ای تنظیم شده است که ولی فقیه، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری و دیگران باید ایرانی باشند؟

ابتدا توضیحی درباره خود سؤال می دهیم. منظور سؤال کننده این است که آیا ولایت فقیه مقامی است مشابه مقامات دولتی که تمام اختیارات و وظایفشان محدود به همان کشوری است که در آن حکمرانی می کنند یا این که ولایت فقیه مقام و منصبی الهی است و محدود به مرزهای جغرافیایی نمی شود؟ اگر فرض اول مورد قبول است، چرا ولی فقیه را ولی امر همه مسلمانان می دانید؟ و اگر فرض دوم را می پذیرید، چرا قانون اساسی به گونه ای است که در قوانین مربوط به رهبری، نمایندگان خبرگان و امثال آن، مرز جغرافیایی اهمیت دارد و گویا امور مربوط به رهبری به ایران محدود می گردد، مثلاً در قانون اساسی پیش بینی نشده است رهبر جمهوری اسلامی یک غیر ایرانی باشد یا برخی از اعضای خبرگان از کشورهای دیگر باشند.

در پاسخ به این سؤال ذکر مقدماتی ضروری است:

دوران امر میان همه یا هیچ؟!

۱- بعضی از مکاتب سیاسی یا حقوقی یا اخلاقی و... هستند که نظرات آن ها دایر میان همه یا هیچ است؛ بدین معنا که اگر همه شرایط مورد نظر آن ها در موردی جمع شد، نتیجه به دست می آید، ولی اگر کمتر از همه شرایط فراهم شد، دیگر هیچ نتیجه ای به بار نمی نشیند. به عبارت دیگر: با همه شرایط حصول نتیجه را شاهدیم و با کمتر از همه شرایط هیچ نتیجه ای را به دست نمی آوریم.

برای روشن تر شدن این ادعا به مثالی از فلسفه اخلاق «کانت» توجه کنید: او معتقد است اگر کسی در کاری هیچ انگیزه و نیتی جز اطاعت امر عقل و وجدان نداشت، کارش دارای ارزش اخلاقی خواهد بود، ولی اگر در کنار انگیزه اطاعت از فرمان عقل، مثلاً علاقه به نتیجه کار هم در او وجود داشت، دیگر هیچ ارزش اخلاقی بر کار او مترتب نیست. در مکاتب سیاسی و یا حقوقی نیز از این گونه نظرات وجود دارد که امر انسان را دایر میان همه یا هیچ می دانند.

ولی باید گفت: این نظرات غیر واقع بینانه است و از آن رو که اسلام در همه زمینه ها احکام و ارزش هایی واقع بینانه مطرح کرده است، نظرات آن دارای مراتب و درجاتی است. اسلام نمی گوید اگر در مساله ای نتیجه ایده آل و صد در صد میسر نشد، دیگر هیچ، بلکه می گوید: درجه پایین تر را انجام دهید.

برای پی بردن به درستی این ادعا می توان اندک توجهی به مباحث فقهی کرد، که در آن ها بدل های متعددی در یک امر پیش روی مکلف است. حالت های متفاوت برای انجام نماز در موقعیت های مختلف، نمونه ای از این مدعاست. حتی در مهم ترین مساله دینی یعنی ایمان هم مراتب وجود دارد.

ایده آل اسلام در مساله رهبری جامعه

۲- ایده آل اسلام در نظریه امامت و رهبری جامعه آن است که جامعه ای اسلامی با رهبر معصوم اداره شود، همان گونه که در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین بود. ما معتقدیم این امر شدنی است و ان شاء الله در زمان ظهور حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - این چنین خواهد شد. ولی در زمان فعلی عملاً چنین ایده آلی قابل تحقق نیست، زیرا در زمان غیبت به سر می بریم و رهبر معصوم غایب است.

اگر اسلام می خواست در مساله امامت غیر واقع بینانه برخورد کند، باید در زمان غیبت هیچ حکومتی را مشروع نداند، چون در زمان غیبت، رهبر معصوم در رأس حکومت دینی قرار ندارد، ولی اسلام برای این دوران وضعی نازل تر را پیش بینی کرده است و فقهای را که دارای شرایط خاصی هستند، حاکم قرار داده است.

فقها اتفاق نظر دارند که حتی در حکومت های نامشروع هم فقیه در امور حسبیه ولایت دارد، یعنی حتی اگر قدرت حاکمیت بر مردم را نداشته باشد، باز باید این امور را به عهده گیرد و در آن ها دخالت کند. در زمان رژیم طاغوت که از دیدگاه دینی ما حکومتی ظالم، زورگو و غیر شرعی بود فقها معتقد بودند در مسائلی که منوط به حکم حاکم شرعی است، باید مردم به مجتهد جامع شرایط (حاکم شرع) مراجعه کنند؛ مثلاً اگر زن و مردی در زندگی دچار اختلاف می شدند و برای رهایی از این وضع به طلاق تن می دادند، از نظر قانون آن زمان به یکی از دفترخانه های رسمی طلاق مراجعه و دفتر خاصی را امضاء می کردند، و همین طلاق رسمی شمرده می شد، در حالی که از نظر فقه شیعه باید دو شاهد عادل برای اجرای صیغه طلاق حاضر باشند. به همین دلیل خانواده های متدین، طلاق را نزد

امام جماعت یا مجتهد و با حضور دو شاهد عادل جاری می کردند و بعدا برای رسمی کردن آن به دفترخانه رسمی مراجعه می نمودند.

این نوع دخالت فقیه، تحقق بخش ایده آل اسلام نیست، ولی بالاخره بهتر از دخالت نکردن اوست. پس اسلام نمی خواهد مردم ایده آل یا هیچ را انتخاب کنند، بلکه درجات متوسط را هم پیش روی مسلمانان گذاشته است.

پاسخ نهایی مساله

براساس نظر اسلام، ایده آل این است که حکومت جهانی واحدی داشته باشیم و مرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی نداشته باشند. اما آیا در جهان فعلی که شرایط تحقق این ایده آل وجود ندارد، به بن بست می رسیم؟ قطعاً خیر.

اکنون که نمی توان تمام جهان را با حکومت دینی اداره نمود، باید در همین منطقه (ایران) حکومت دینی را برقرار کنیم. وقتی چنین باشد دیگر پذیرفته نیست قانون اساسی و سایر مقررات به گونه ای باشد که خارج از ایران را نیز در بر بگیرد. از این رو اگر بخواهیم در این وضع، حکومت دینی داشته باشیم، باید مرزهای جغرافیایی را محترم شمرده، روابط با سایر کشورها را مطابق با عرف بین الملل تنظیم بنماییم یعنی با کشورها مبادله سفیر داشته باشیم، قراردادهای بین المللی را محترم بشماریم و...

پس نمی توان در جهان کنونی گفت: چون رهبر حکومت ما رهبر هر مسلمانی است، بنابراین باید مسلمانان دیگر کشورهای اسلامی نیز تحت فرمان او باشند. این مطلب در عرف بین المللی پذیرفته نیست. اگر قانون اساسی به گونه ای است که حکومت اسلامی ایران، رهبری و ارگان های آن را محدود به یک کشور می کند، به دلیلی است که گفته شد، وگرنه از نظر اسلام مرزهای جغرافیایی جدا کننده کشورها و ملت ها نیست، بلکه آن چه مرز واقعی و جدا کننده مردم از هم دیگر است، عقیده است. (حوزه نت)

عوامل احیای امر اهل بیت(ع)

- (۱) تعلم و تعلیم
- (۲) ذکر
- (۳) زیارت ، التقاء (موافقت ، توافق ، دمسازی ، رضایت ، تصادف)، تزاور=زیارت کردن ، تلاقی (آن قوم با هم روبرو شدند ، آن قوم با هم احتجاج و ستیزه کردند .)
- (۴) اجتماع و جمعیت
- (۵) وقف نفس و حبس نفس برای ولی و خدا

وصیتکم تقوی:

معنای تقوی

أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ عَن تَفْسِيرِ التَّقْوَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمْرَكَ وَ لَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ

از امام صادق علیه السلام از معنای تقوی سوال کردند ؛ ایشان فرمودند تقوی این است که در جایی که خدا امرت کرده تو را غایب نبیند و در جایی که از آن نهیت کرده حاضر نبیند. (اوامر خداوند را بجا آوری و نواهی را ترک کنی) (عده الداعی و نجاح الساعی ص ۳۰۳)

امر اهل بیت امر رشد و هدایت و برگرفته از ثقلین ؛ کتاب الله و عترت حضرت رسول است. امر ایشان ترک محرمات و قیام بر واجبات و رد و وقوف بر شبهات و اخلاص در عمل است. هر گونه سوال و شبهه در امر دین وجود داشت باید از اهل علم و فن سوال کرد. و وصیت اهل بیت به مردم انس و جن این است که تقوی را شیوه خود سازند تا از انحرافات رفتاری و فکری دور بمانند. اجرا بر وصیت بر همه واجب است. (ظلم در وصیت، از گناهان کبیره است. (وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۵۹)

پس هر مسلمانی واجب است تا در برابر امر مولای خود سمعاً و طاعة باشد و بیراهه نرود و از خلاف دوری کند.

و فعلکم الخیر و عادتکم احسان و سچیئکم الکرّم و شأنکم الحقّ و الصدق والرّفق و قولکم حکم و حتمّ و رأیکم علم و حلمّ و حزم

از حضرت صادق (ع) نقل شده است: " کسی که بی بصیرت و علم عمل می کند مانند کسی است که بیراهه می رود و هر چند بیشتر می رود از راه دورتر می شود (اصول کافی ۱/۴۳۱ح ۱)

اهل بیت فعلشان مطابق علمشان و در جهت رضای الهی بود. آنان به دور از آموزه های الهی قدمی بر نمی داشتند . آنان معصوم بودند و از گناه بدور. ائما پرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل بیت یطهرکم تطهیرا.

شیوه اخلاقی و رفتاری آنان تصدق نمودن بر فقیران و رفع مشگلات مردم و رفع نابسامانیهای موجود در سیاست و فرهنگ و اجتماع و دین بود که انجام این امور برای مردم خیر بود و برای خودشان بهترین عمل بود. کرامت آنان نسبت به فقرا آنقدر زیاد بود که غالباً فقراء شخص کریم را نمی شناختند ولی از الطاف آنان بهره می گرفتند.

آنچه که حقّ بود بیان می کردند و از بیان آنچه غیر حقّ بود دوری می کردند . راستگویی شیوه آنان بود دروغ را نمی شناختند . مدارا با مردم داشتند و با حلم و بردباری با مردم برخورد می کردند.

کلمه حق مانند باران است اگر بر زمین پاکیزه قابل زراعت بیارد گیاه از آن می روید و اگر بر زمین شوره زار بیارد ضایع می شود . در مردم هواها و خواهشهای مختلف است . پیوسته در دل آدمی عقل نورانی با خواهش نفسانی معارضه می کند پس اگر خواهش بر عقل غالب شود حق را قبول نمی کند و از جا بدر می آید و سفاهت و تندمی می کند و اگر عقل بر شهت نفس غالب شد آدمی حق را می یابد و او را لغزش و خطایی حاصل نمی شود. هدف اهل بیت دور شدن مردم از سفاهت و

نادانی است. و رأی شما بر اساس علم و حلم است پس ندانسته چیزی نمی گوئید . آنان جنبه احتیاط را در راه دین مراعات می کنند و این در حقیقت دستوری است برای ما تا بدانیم که طریق نجات در راه دین احتیاط است .

إن ذکر الخیر کنتم أوله و أصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه

صحبت از خیر است خیری که در فعل و نقل است و تمام انسانها ی عاقل مایل به آن باشند. مانند عقل و عدل و علم و حلم و سخاوت و امثال آنها از چیزهایی که نافع است. که ضد آن شرّ است مانند جهل و ظلم و غضب و بخل و امثال آنها که تمام بشر از آن نفرت دارند. پس اگر امام است تمام صفات خیر در فعل و نقل او موجود است . ذات اقدس ربوبی منشاء و مجمع خیرات است و هر چه از خیرات در بشر است از آنجاست، و تردیدی نیست که مظاهر خیرات یعنی مظاهر اسماء و صفات الهی در ذوات مقدّسه اولیاء بر اساس لیلقت و شایستگی آنان جمع گردیده است و در حدود ظرفیت امکانی به آنان اعطاء شده است سپس بوسیله آنان به سایر مخلوق در حدود لیاقت آنان سرایت کرده است. پس آنان در خیرات اولویت و اصالت دارند، و فرع و ثمره این خیرات رضای شماس است که رضای خداوند است. شما معدن خیرات و منشاء آن هستید و آخر آن هم به شما ختم می شود. بنابراین کسی نه می تواند بر شما پیشی گیرد و نه در مقام بالاتری قرار گیرد چون پیدایش خیرات از شماست. اگر قرآن را ذکر بگیریم که منشاء خیرات است آغازش ولایت و اصلش برای ولایت و اشارات و تشبیهاتش و کنایه ها و قصّه هایش همه و همه برای غلبه حقّ بر باطل است و حقّ راه توحید و امامت و ولایت است . یعنی شریعتی است که پیامبر آخر زمان (ص) برای مردم با توصیف وارثین بر حقّش ؛ امامان دوازده گانه برای ما به یادگار نهاده است.

بأبی أتم و أمیّ و نفسی کیف أصف حُسن ثنائکم و أخصی جمیل بلائکم

أصفُ = متکلم وحده از فعل مضارع به معنای توصف می کنم أخصی = شمردن

پدر و مادر و نفس من فدای شما باد چگونه وصف نمایم نیکویی ثنای شما را و چگونه به شمار آورم نیکویی بلای شما را. آیا انسان ناقص که نمی تواند خود را به تکامل برساند می تواند حُسن ثناء داشته باشد. شناخت کامل نسبت به هر موجودی مستلزم احاطه علمی به ذات و صفات آن موجود است. و این احاطه هنگامی ممکن است که انسان از نظر علمی بالاتر باشد نه در سطح پایین تر چون احاطه جاهل به عالم از نظر علمی غیر معقول است و مانسبت به اولیاء حق از لحاظ علم ناقص هستیم. وقتی علم از مراتب بالا بی بهره باشد معرفت محقق نمی گردد و مدح و ثنای شایسته به عمل نمی آید.

وأخصی جمیل بلائکم:

بلاء = اختیار و امتحان

امتحان الهی بزرگترین آزمایش الهی از بندگان خود است. خداوند بنده را مبتلا می کند به چیزی که محبوب اوست مانند مال و اولاد تا مقام شکر و سپاس او معلوم گردد یا مبتلای به چیزی می کند که دوست ندارد مانند فقر و معصیت مرض تا صبر او آزمایش شود. پس آزمایش الهی یا در نعمت است یا در نعمت. چگونه؟ نعمت هایی که خداوند به بنده عنایت فرموده فوق حدّ أخصاء است. "وإن

تَعُدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا". "شما در مقامی هستید که درک آن برای ما ممکن نیست و احدی جز خالق شما را نشناخته چون مقام شما فوق مقام مخلوق و دون مقام خالق است". و اولیاء حقّ یعنی امامان معصوم از طرف خدا به مواهب و عطایای دیگری مفتخرند که در اختیار سایر مخلوق نیست خداوند انوار قدسیّه آنان را قبل از خلقت موجودات آفریده است "السابقون السابقون" و خداوند انوار قدسیّه آنان را علت غایی برای ایجاد ماسوی قرار داده است. خداوند قبولی طاعات بندگانش را به پذیرفتن ولایت معصوم مشروط ساخته است. آنان امامان مفترض الطاعه هستند و بر این اساس بر همه واجب است که از آنان اطاعت نمایند. خداوند مقام عصمت را به آنان داده زیرا مرتکب گناهان صغیره و کبیره نمی شوند. از نظر علم و حلم و سخاوت و شجاعت و تقوی و جمیع صفات بهره آنان از مخلوق بیشتر است. آنان از نظر حسب و نسب در حدّ اعلاء قرار دارند " اشهد انک کنت نورا فی الصلاب الشامخة والارحام المطهره.... و منظور از جمیل همین عطایای خداوندی بر ایشان است که خداوند معصوم را با همین عطایا متحان کرده چه برسد به ما مخلوق ناقص.

در ابتلاء مومنان

با فهم آنچه بیان کردیم، پس عادت ضد شقاوت است و شقاوت شدت و سختی است. و مراد از فقره مزبور این است که: هر کس در آسانی و راحتی دنیا و آخرت با شما موالات کند چه این که آسانی و راحتی دنیا با شریعت آسان تامین می شود و گناهان کبیره نیز با بلاهای کوچک پوشیده و آمرزیده می شوند. مثل نقصان کمی از اموال و جان ها. بلکه در کافی از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: ان الله عزوجل لیتعاهد المومن بالبلاء كما يتعاهد الرجل أهله بالهدية من الغيبة؛ یعنی: خدای - عزوجل - ملتفت مومن است تا دچار بلایا باشد، همانطور که رئیس خانواده به هنگامی که از دور به خانه می آید متوجه است که هدیه ای برای اهل خانه آورد.

گویم: این دادن بلایا به مومن دلیل بر این است که خداوند به یاد اوست. و در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت شد که روزی پیامبر به اصحابش فرمود: هر سالی که پاکیزه و زکاتش داده نشود ملعون است. و هر جسمی که پاکیزه نگردد و زکات آن داده نشود ولو در هر چهل روز یک بار ملعون است، پرسیدند: ای رسول خدا، زکات مال را فهمیدیم ولی معنای زکات جسم چیست؟ فرمود: جسمی که آفت و دردی به او نرسد!

رنگ کسانی که جمله مزبور را شنیدند تغییر کرد، وقتی حضرت تغییر رنگ چهره ایشان را دید فرمود: آیا مراد مرا از این جمله فهمیدید؟ پاسخ دادند: خیر ای رسول خدا! فرمود: بلای مرد خراش و زمین خوردن و لغزیدن و بیماری و فرو رفتن تیغ و نظایر آن است. حتی در حدیث از آن حضرت: پریدن چشم نیز یاد شده است، آیا سعادت بالائر از این است که گناهان بنده با چیزی همانند پریدن پلک آمرزیده شود و خداوند او را از لعنت دور کند و مورد توجه مولایش باشد، ستایش فقط از خداست.

بلکه در برخی از اخبار وارد شده که: گناهان گناهکار در حالیکه بر ولایت علی (علیه السلام) است بهتر از طاعت و فرمانبردار بر غیر آن می باشد، چه این که گناهان وی آمرزیده است چنانکه آیه شریفه: قل یا عبادى الذین أسرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم (۱۰۶۸) یعنی: بگو ای بندگانی که بر خودتان اسراف کرده اید از رحمت خدا مایوس نباشید، خداوند همه گناهان را می بخشد و خداوند غفور رحیم است.

قمی روایت کرده است که: این آیه طور خاص در شیعه علی بن ابی طالب نازل شده است. و در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: خداوند شما را در قرآن یاد کرده و فرموده: یا عبادى... فرمود: به خدا قسم هیچ کس جز شما را اراده نکرده است. و در معانی الاخبار و قمی از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: فقط در شیعیان فرزند

فاطمه (علیها السلام) این آیه نازل شده است. و در محاسن از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که هیچ کس به جز شما نیست و خداوند جز از شما نمی پذیرد و گناهان را جز برای شما نمی بخشد. و از امیرالمومنین (علیه السلام) روایت شده که فرمود: در قرآن آیه ای (در گسترش غفران و رحمت) از آیه: قل یا بعدی الذین أسرفوا علی أنفسهم... ای بندگان که گناه کرده اید...، بهتر نیست. و در مجمع البیان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که فرمود: به عوض این آیه دوست نداشتیم که دنیا و مافیها از آن من باشد و یا فرمانبرداری و طاعت خدا قبول نگرده، چه این که خداوند فرمود: انما یتقبل الله من المتقین و در کافی در باب عمل به اسنادش به امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: با ایمان هیچ کاری زیان ندارد و با کفر هیچ کاری سود ندارد. آیا نمی بینید که خداوند فرمود: و ما منعهم أن تقبل منهم نفقاتهم الا أنهم کفروا بالله و برسوله یعنی: هیچ چیز باعث نشده که مخارج آنها پذیرفته نشود. مگر این که ایشان به خدا و پیامبرش کفر ورزیده اند و البته تا زمان مردن نیز بر حال کفر بوده اند. و در اعلام النقی حقیقت تقوی را شرح داده و گفتیم که آل محمد (علیهم السلام) اعلام تقوی هستند. اما راحتی مومنین در آخرت و بعد از مرگ به این آیه است: الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فأولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی: مگر کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته کرده اند، خداوند گناهان این دسته را به حسنات مبدل می کند. و در امالی از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که از این آیه پرسیدند: یؤتی بالمومن المذنب یوم القیامة حتی یقام بموقف الحساب فیکون الله تعالی هو الذی یتولی حسابها لا یطلع علی حسابها أحد من الناس فیعرفه ذنوبه حتی اذا أقر بسیئاته قال الله عزوجل للکتابه بدلوها حسنات و أظهروها للناس فیقول الناس حینئذ أما کان لهذا العبد سیئة واحدة ثم یأمر الله عزوجل به الی الجنة فهذا تأویل الایة و هی فی المذنبین من شیعتنا خاصة؛ یعنی: حضرت فرمود: مومن گناهکار را در روز قیامت می آورند تا در موقف حساب می ایستد، خداوند خود متولی حسابرسی او می شود و هیچ کس را از آن آگاه نمی سازد، گناهان او را به او گوشزد می کند تا به گناهان خود اعتراف می کند. خداوند به فرشتگانش می فرماید: آنها را به حسنات بدل کنید. و برای مردم آن را آشکار کنید، مردم می گویند: این مردم هیچ گناهی ندارد، آنگاه خداوند دستور می دهد تا او را به بهشت ببرند، این تأویل آیه است و این آیه تنها درباره شیعیان گناهکار است.

در این که دوستی اهل بیت شرط قبولی اعمال است

و از امام رضا (علیه السلام) از پدرش از پدرانش روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: حبنا أهل البیت یکفر الذنوب و یضاعف الحسنات و ان الله تعالی لیتحمل عن محببنا أهل البیت ما علیهم من مظالم العباد الا ما کان منهم فیها علی اضرار و ظلم للمومنین فیقول للسیئات کونی حسنات؛ یعنی: دوستی ما اهل بیت گناهان را می پوشاند و حسنات را دو برابر می کند و خداوند مظالم عباد دوستان ما را خود بر عهده می گیرد، مگر این که کسی اصرار و ستم بر مومنین نماید، پس به گناهان می فرماید حسنه شوید. اخبار در این باب فراوان است. و دلیل دیگر بر آن آیه شریفه: و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثور یعنی: خداوند ایشان را به نزد آنچه کرده اند می برد و آن را گردی پراکنده می سازد. و در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که از این آیه پرسیده اند؟ حضرت پاسخ داد: اگر چه اعمال ایشان سفیدتر از سفیدی قباطی باشد، خداوند به آن می فرماید: گرد پراکنده شو، چه این که ایشان وقتی حرامی تشریح می شد می گرفتند. و در روایتی آن را رها نمی کردند. و در بصائر از امام صادق (علیه السلام) از آیه مزبور پرسیدند که مراد اعمال چه کسانی است؟ و قمی از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که: خداوند روز قیامت عده ای را زنده می کند که نوری همانند سفیدی قباطی در جلوی ایشان است، آنگاه می فرماید: همانند خاکی پراکنده شو! آنگاه فرمود:

آگاه باشید به خدا سوگند ایشان روزه می گرفتند و نماز می خواندند لیکن هنگامی که به حرام بر می خوردند، آن را بر می گرفتند، و فضیلتی از امیرالمومنین ذکر می شد آن را انکار می کرده اند و مراد از هبء منتور غبارهای به همراه شعاع خورشید است که از روزه ای داخل خانه می شود.

و بکم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الكرب و انقذنا من شفا جرف الهلکات و من النار

مراد از ذل ذلت شرک و کفر و نفاق است، یعنی چون ما به شما ایمان آوردیم در عزت ایمان و اسلام داخل شدیم و این نعمت نیست مگر این که از ناحیه این است که ما از اضافه طینت شما خلق شده و سر شما که خداوند در عالم فطرت در ما به ودیعت گذاشته و در عالم جبلت ما را بر آن سرشته نموده باعث این معرفت و دخول در ایمان شده است.

و فرج یعنی باز کرد.

غمرات جمع غمره و مراد از آن شدت است.

کروب جمع کرب به فتح است. کرب آن است که نفس را بند می آورد و کنایه است از تاریکیهای اسرار دشمنان ایشان که خداوند آن را در بدو ایجاد مردم به همراه سر آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در مردم به ودیعت گذاشته است. تا این که حقیقت اختیار بیان شود. چنانکه قبلا بیان شده و خداوند در این باره فرمود: **لله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات و فرمود: کظلمات فی بحر لجی یعشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا أخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور یعنی: یا همانند تاریکی هایی که در قعر دریای مترکم قرار دارد، موجی او را در بر می گیرد و موجی از بالا بر او فرود می آید. در بالای سر ابر است، تاریکی ها پشت تاریکی، به گونه ای که اگر دست بیرون آورد نتواند ببیند، و هر کس را خداوند نور داد، نوری ندارد.**

در کافی از امام صادق (علیه السلام) درباره کظلمات سوال شد، فرمود: مراد اول و دومند و یغشاه موج سوم است، من فوقه مرج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و فتنه های بنی امیه است که وقتی مومن دست خود را در تاریکی فتنه ایشان بیرون آورد نمی تواند ببیند. و من له لم یجعل الله نورا یعنی امامی که از فرزندان فاطمه (علیها السلام) نداشته باشد، فماله من نور یعنی امامی ندارد که با نور مسیر را طی کند. پس مراد این است که به نور شما یعنی به اسم الله که خداوند در ما به ودیعت گذاشته از ابتدای ایجاد ما که سر شماسست خداوند از ذلت شرک و کفر و نفاق و ضلال ما را رهانیده و تاریکی های مترکم و فراوانی که از اسرار دشمنان شما بوده را باز و روشن کرده، چنان که فرمود: **یخرجهم من الظلمات الی النور چه این که ظلمات به دشمنان آل محمد (علیهم السلام) تفسیر فرموده و نور را به ایشان (علیهم السلام) معنا کرده است. و الذین کفروا یعنی کسانی که به ائمه (علیهم السلام) کفر ورزیده اند.**

فرمود:

و أنقذنا و من شفا جرف الهلکات و من النار

اشاره به آیه شریفه **أفمن أسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر أم من أسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم و الله لا یرحم الظالمین یعنی: آیا کسی که ساختار و بنیان خویش را بر تقوا و رضوان خدا گذاشته بهتر است و یا کسی که بنیان و ساختار خود را بر لبه پرتگاه نهاده تا در آتش جهنم افتد، و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند.**

و در و اعلام التقی و ذوی النهی بیان شد که حقیقت تقوی اسم الله است که سر آل محمد (علیهم السلام) است و در "و بکم یسلک الی الرضوان" بیان شد که حقیقت رضوان نیز اسم خداست. و شفا مقصور و شین آن مفتوح است و به معنای طرف و جانب و لبه است و حرف به ضمه اول و دوم، چیزی را که سیلاب ها می آورد، اگر به واسطه خالی شدن پایین، بالا فرو ریزد و خورده شود.

هار قلب شده هایلر مثل شاکل السلاآ و شائک اسآ. و مراد از آن چیزل اسآ که مشرف بر انهدام و سقوط می باشد. و این مثل برای باطل بدون ریشه زده شده که از سر دشمنان آل محمد (علیهم السلام) اسآ.

در ویژگی های شیعیان از جهت تکوینی

در اعلام الدین از دیلمی از کتاب حسین بن سعید از امام صادق (علیه السلام) از پدرانل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که گفت: آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: شیعیان و دوستان خویش را به ده خصلت بشارت بده:

۱. پاکی مولد
۲. ایمان نیکو
۳. خداوند ایشان را دوست دارد
۴. وسعت در قبر
۵. نوری که در جلوی روی ایشان اسآ
۶. فقر را از روی ایشان گرفته و دل های ایشان را بی نیاز می سازد
۷. لعنت خدایی بر دشمنان ایشان
۸. از برص و جذام ایمنند.
۹. گناهان و بدی ها از ایشان ریخته می شود
۱۰. ایشان در بهشت با منند و من با ایشان هستم، پس خوشا به حال ایشان و خوشا به عاقبت خوب آنها.

بابی اُنتم و اُمی و نفسی بموالاتکم علما الله معالم دیننا واصلح ما کان فسد من دنیانا

معنای این فراز: پدر و مادر و جانم فدای شما باد به سبب داشتن ولایت شما ، خداوند تعالی نشانه های دین را به ما توسط (اصحاب و یاران پیامبر، سلمان ، ابوذر و مقداد و عمّار) آموخت و دنیای فاسد ما را اصلاح فرمود در اینجا به دو امر اشاره شده اسآ: امر اوّل آنکه دین را به شما آموختیم و امر دوّم آنکه دنیای شما را در پرتو ولایت اصلاح کردیم. این دین که در صدر اسلام توسط پیامبر از طرف خداوند تعالی بما آموخته شد روش اهل بیت اسآ که جانمان فدای ایشان باد و طریق دیگر روش اهل سقیفه بود که دین را از نص پیامبر خارج کردند و طبق معیارهای باطل خود آنرا با بدعتها و جعلیات حدیث آر اسآند و ضربه سهمگینی را بر پیکر اسلام تا قیامت وارد کردند. در حدیث مشهور بین عامّه و خاصّه " مثل اهلبیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نُجی و من تخلف عنها هلك او غرق" مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح اسآ کسی که بر آن کشتی سوار شد نجات و کسی که از آن تخلف جست هلاک یا غرق شد.

اشاره به آیه شریفه فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام در توحید عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که اگر خدای - تعالی - خیری را برای بنده ای بخواهد در دلش نقطه ای از نور انداخته و گوش دلش را باز می کند و فرشته ای را بر او موکل می کند که او را محکم نمایند.

و در کافی از آن حضرت روایت شده که در حدیثی فرمود: بدانید که هنگامی که خداوند خیری را برای بنده ای بخواهد، دلش را برای اسلام باز و منشرح می سازد، هنگامی که چنین کرد زبانش به حق گویا شده و دلش بر آن گره می خورد و بدان عمل می کند، هنگامی که خداوند این امور را برای وی فراهم کند، اسلامش کامل می شود. و اگر بر همین حال بمیرد در نزد خداوند از مسلمانان حقیقی خواهد بود.

موالات ، مصدر والیت بین الامرین اسآ، یعنی وقتی دو چیز پی در پی هم باشند به آن موالات

گویند. پس معنا چنین می شود: چون که ما موالات شما را اختیار کردیم و طاعت عبودیت شما را بر گردن گرفتیم و اعتقاد داریم که ولایت شما شرط در ولایت خدا و رسولش می باشد لذا خداوند احکام و معارف دین را به ما آموخت و دل‌های ما را به نور ولایت شما روشن نمود و گوش دل‌های ما را باز نمود و ما را ظرف حقایقی نموده که از شما شنیده ایم، به همین خاطر دل‌های ما به شما تمایل دارد و نسبت به شما نرم است و لذا در حقانی بودن مطالب واصله از ناحیه شما در دین و دنیا شک نمی کند، پس اموال و اولاد و نفوس ما به واسطه اوامر و نواهی و احکامی که شما تشریح کرده اید پاک می شود. معالم جمع معلم و به معنای چیزی است که باید از آن پرسید و از آن آگاه شد و این چیز مورد پرستش همان نوری است که دل را منشرح می کند و این نور با همه مراتب از عالم ملکات با افعال مقصود شکل می گیرد.

إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلِ بَيْتِي مَا أَنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ عَلَى الْحَوْضِ مَنْ فِي بَيْنِ شَمَائِلِ دَوَّابِهَا بَجَا مِي كَذَارِمٌ . يَكِي كِتَابِ خَدَا وَ دِيْغَرِ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ أَكْرَبُ بِهٖ أَنْ دَوِّ تَمَسَّكُ جَوِيْبِيْدِ كَمْرَاهُ نَخَوَاهِيْدُ شَدُّ وَ كِتَابِ وَ عِتْرَتِ مِنْ هَمْ جَدَا نَمِي شُوْنَدُ تَا كِنَارِ حَوْضِ كُوْتَرِ بَرِ مَنْ وَارِدِ شُوْنَدُ . "

و أصلح ما كان فسد من دنيانا" خداوند به واسطه ولایت شما ما را به دین واقعی آشنا ساخت به واسطه ولایت شما امر دنیای ما را هم اصلاح فرمود. آنچه مهم است اینکه شیعیان شما تحت لواء ولایت قرار گرفته و از دوئیّت و تشنّت بر کنار ماندند در صورتیکه مخالفان ولایت هر دسته و گروهی مذهب خاص و امام خاص و آیین خاص برای خود انتخاب کردند و در نتیجه بیش از هفتاد فرقه شدند و اتحاد میان فرقه ها مشکل و محال است . وقتی اتحاد و امت واحد نباشد(امت واحده دارای وحدت کلمه تحت لوای ولایت اند) خلاف وجود دارد و اختلاف موجب شکست و سقوط و انحطاط، است و به همین دلیل امروز مسلمانان با جمعیتی بسیار در دنیا اعتباری ندارند بخاطر صف واحد دشمنان در برابر مسلمین ؛ و غیر از این دشمنان اسلام از اختلاف مسلمانان حداکثر استفاده را برده و می برند. دشمنان اسلام برای پیروزی بیشتر و نابودی مسلمانان از مکر و حيله و تشکیل فرقه های گوناگون در بین مسلمانان ایابی ندارند و قصد آنان تفرقه اندازی بین مسلمانان است. مقصود آنان این است که با تشکیل گروه‌های تروریستی به هر شیوه و روشی مسلمانان را در دنیا در برابر ادیان دیگر قرار دهند و بی اعتبارشان سازند. انشاالله روزی فرارسد تا همه مسلمین جهان از خواب غفلت بیدار گشته و امر حیاتی ولایت و وحدت را که در دنیا و آخرت دارای اهمیت بسیاری است و موجب سعادت و صلاح همگانی است توجه نمایند تا بیش از این دچار نکبت نشوند.

و بموالاتکم تمت الكلمة و عظمت النعمة وانتلفت الفرقة

انتلف: اتحاد و اتفاق فرقه = افتراق و جدائی کلمه حق بوسیله شما و به موالات شما تمام گشت یعنی آنچه که لازم بود گفته شد و این نعمت ولایت بسی عظیم است. و بوسیله کلمه ولایت اختلاف به ائتلاف تبدیل گردید. اگر اشتباهی است از نشناختن اهل بیت است. اگر دین‌گریزی است از نشناختن شماست. اگر اشتباهی است از جهل و یا شاید جهل مرکب باشد. توحید را شما شناختید پس توحید را که کلمه حق است در شما کامل است و کسی که از شما آموخت در خداشناسی کامل است و اگر از دیگری آموخت توحید ناقص است. و باید دانست که توحید وقتی کامل است که با ولایت باشد یعنی ولایت مُکمل توحید است. لذا امام رضا(ع) در سفر نیشابور وقتی فرمود: "لا اله حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی" و برای اینکه مردم به حقیقت امر واقف گردند اضافه نمودند؛ بشرطها و أنا من شروطها" تا بدانند که بدون ولایت نمی شود مؤحد بود. مراد از نعمت در

اینجا نعمت دین است. یعنی عظمت دین در پرتو ولایت. و این همان چیزی است که دشمن از آن در هراس اند. دشمن حتی سعی دارد تا در فرهنگ شهادت دخالت کند و انرا با تشیع انگلیسی و تسنن لندنی در مسیری مورد بهره برداری قرار دهد بخاطر همین استکبار جهانی برای تغییر مفاهیم دینی تلاش می کند پس در محرم الحرام و عزاداری حسینی ارزشهای اسلامی را خدشه دارد می کند و با ضربه های جاهلان برای مردمان جاهل و بی اطلاع روشهای نو و سبک نو بوجود می آورد و در ماهواره به نمایش در می آورند تا جوانان مسلمان دین را خوشگذرانی تلقی کنند و به سمت لهو لعب کشانده شوند. تبلیغات سوء آنان تأثیرات خود را می گذارد چرا که در شبکه های مختلف پخش می شود. امروز جریانی را ایجاد کردند که به جای اینکه پیکان مبارزه ما به سمت غرب و استکبار و... باشد به سمت تسنن نشانه بگیرد. در حالیکه اسلام وحدت را سفارش کرده است. وحدت نعمت بزرگی است که خدا به مسلمانان آموخته است. وحدت می گوید اگر چه که آنان خود را از ولایت کنار کشیدند و خلافت را غصب کردند؛ بدان که دشمن بزرگتری برای مسلمانان است و ان یهود است که همیشه چشم دیدن مسلمانان را نداشته است و جبهه استکبار از آن حمایت می کند. جریان استکبار بعد از بررسی و هابیت و بهائیت پی برد که این روشها برای شیعه معتقد فایده ای ندارد پس تندروی و افراط و عمل به هوای نفس را به جای عمل مطابق دستور خدا ترویج دادند. قمه زنی در تاریخ شیعه وجود نداشته است شاید قدمتی ۲۰۰ ساله بتوان برای آن یافت پس بدنبال آن رفتن، سوء تعبیر از عشق ولایی است که به شیعه تهمت می زنند که قمه زنی را عده ای وحشی و نابخرد و... انجام می دهند و این شیوه عزاداری نشان دهنده عظمت اسلام نیست. راه صحیح قدردانی از نعمت خود، بزرگ جلوه دادن توحید و نبوت و امامت است و دوری از خرافات و اظهارحقایق به صورت رنگ خدایی در عمل است. اگر مسلمانان بعد از رسول خدا زیر پرچم ولایت جمع می شدند هفتاد و سه فرقه پیدا نمی شد و این ذلت و نکبت دامنگیر مسلمین نمی شد.

وبمواالاتکم تقبل الطاعة المفترضة

عبادات واجب به موالات شما مورد قبول واقع می شود. و عمل و عبادات بدون ولایت شما مورد قبول حق نیست.

محمد بن مؤمن شیرازی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت برسد خداوند متعال به مالک دوزخ امر می کند تا در طبقات هفتگانه جهنم آتش بر افروزد و به رضوان خازن بهشت امر می کند تا بهشت های هشتگانه را زینت کند و به میکائیل امر می فرماید تا پل صراط را بر روی جهنم قرار دهد و جبرئیل را مأمور می فرماید تا میزان را تحت عرش نصب کند و رسول خود را مأمور می فرماید تا امت را برای حساب حاضر سازد سپس امر می کند تا بر پل صراط هفت قنطرة که طول هر قنطرة هفده هزار فرسخ است (۱۷۰۰۰) و بر هر قنطرة هفتاد هزار ملک موکل است قرار داده شود و ان ملائک مأمورند تا از زن و مرد این امت سوال کنند پس بر قنطرة اول از ولایت امیرالمؤمنین وحب اهل بیت محمد (ص) سوال می شود پس کسی که دارای ولایت باشد مانند برق جهنده از قنطرة اولی عبور می کند و کسی که فاقد آن باشد با سر در قعر جهنم خواهد افتاد اگر چه با او عمل هفتاد صدیق از اعمال خیر باشد. (بحارالانوار ج ۷ ص ۳۸۱)

عن تفسیر محمد بن مؤمن شیرازی بأسناده عن ابن عباس قال : قال رسول الله (ص) اذا كان يوم القيامة امر الله مالکاً أن يسعر النيران البسع و امر رضوان أن یزخرف الجنان الثمان و يقول یا میکائیل هذا الصراط علی متن جهنم و يقول یا جبرئیل انصب میزان العدل تحت العرش و يقول یا محمد قرب أمّک للحساب ثم بأمر الله أن یعقد علی الصراط سبع قناطر طول کل قنطرة سبعة عشر الف فرسخ و علی کل قنطرة سبعون الف ملک یسألون هذه الامة رجالهم و نساءهم علی القنطرة الاولى عن ولاية امیرالمؤمنین و حُبّ اهل بیت محمد (ص) فمن اتی به جاز القنطرة الاولى کالبرق الخاطف و من لا یحبّ اهل بیته سقط عن امّ رأسه فی قعر جهنم و او کان معه من اعمال البر عمل سبعین صدیقاً.....

در روایت دیگر از بحار الانوار از ابن عمر از قول رسول خدا (ص) : هر کس علی را دوست بدارد نماز و روزه او را خدا قبول می کند و دعای او را مستجاب می نماید و آگاه باشید هر کس علی را دوست بدارد خداوند بهر رگی که در بدن او باشد شهری در بهشت عطا می فرماید . آگاه باشید هر کس علی را دوست بدارد از حساب و صراط و میزان در امان است . آگاه باشید هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد من ضامن او هستم که او به بهشت داخل گردد و با انبیاء باشد.

و لكم المودة الواجبة

مودت مصدر ودّ ، یؤدّ ، به معنای حبّ و دوستی است : قل لا أسئلكم علیه أجراً الا المودة فی القربی (شوری ۲۳) مودت اهل بیت در حقیقت مودت خدا و رسول است و وجوب این مودت بی قید و شرط است و قبولی اعمال به ان بسته است.

قال رسول الله لا یزول قد ما عبد یوم القيامة من بین یدی الله عزوجلّ حتی یسأله عن أربع خصال عمُرک فیما أفنیته و جسدک فیما أبلیته و مالک من این اکتسبیه و من این وضعته و عن حُبنا اهل بیت فقال رجلٌ من القوم و ما علامة حُبکم ما رسوال الله(ص) فقال رسول الله (ص) محبة هذا و وضع یده علی رأس علی بن ابیطالب (ع)...(بحار الانوار ج ۷ ص ۳۷۹)

رسول خدا (ص) فرمودند: چون روز قیامت شود ، بنده خدا قدم از قدم بر نمی دارد مگر آنکه از او سؤال شود از چهار چیز اول، عمر خود را در چه راهی تباه ساختی . دوم جسد خود را در چه طریقی فرسوده ساختی ، سوم مال خود را در چه طریقی بدست آوردی ، و در چه راهی صرف نمودی ، چهارم از مودت و دوستی اهل بیت سؤال می شود پس یکی از حاضرین گفت یا رسول الله علامت شما چیست ، حضرت فرمود محبت به این شخص و دست خود را بر سر علی (ع) گذاشت.....

والدرجات الرفیعة و المقام المحمود و المكان المعلوم " عند الله عزوجلّ و الجاه العظیم و الشان الکبیر و الشفاعة المقبولة"

برای شما است درجات بلند و مقام پسندیده و مکان و منزلت نزد پروردگار و جاه و مقام عظیم و شأن و مرتبه بزرگ و شفاعت مقبوله نزد پروردگار برای افراد واجد شرایط . انوار مقدسه معصومین در واقع یکی هستند واسطه در فیض و علت غائی برای ایجاد ماسوی هستند و خداوند آنان را در دنیا امام مفترض الطاعة قرار داده و مودت و محبت نسبت به آنان را واجب دانسته است. امام صادق(ع)

از قول امیرالمؤمنین فرمودند: من هستم علم خدا و قلب او که ظرف است برای علم او و منم زبان گویای او و چشم ناظر او و جنب الله ویدالله.

امام صادق(ع) فرمودند: کلُّ شیءٍ هالک الا وجهه ؛ هر موجودی هلاک می شود مگر وجه حق ، که از طریق آن به سوی خدا می روند و به مقام قرب می رسند و آن وجه باقی ، ما هستیم.

رَبَّنَا آمِنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

اتبّع = پیروی کردن.

پروردگارا ایمان آوردیم به آنچه نازل فرمودی و متابعت نمودیم رسول را. پس ما را در زمره شاهدین قرار ده. اول ایمان است که اساس کار است و ایمان عبارتند از اقرار به لسان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح و اگر یکی از این موارد نباشد ایمان کامل نیست . پس تبعیت کردیم از رسول خدا آنچه را که خداوند به ایشان نازل کرد .

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

تُزِغ = منحرف ساختن

پروردگارا قلوب ما را از طریق حق و هدایت منحرف مفرما . بعد از آنکه ما را هدایت به راه راست فرموده ای و ما را به لطف خویش مشمول عفو و بخشش قرار ده و از رحمت خود بهره مند گردان. بدرستی که تو بسیار بخشنده هستی .

استقرار در مقام ایمان ، ایجاد کننده توفیق برانسان است و در این فراز از خداوند تقاضا می کنیم که بعد از استمرار وثبات ایمان مرا مورد رحمت خود قرار بده . این درخواست بخاطر این است که اشخاصی در بدو امر هدایت شده و به راه مستقیم حرکت کرده اند ولی نتوانسته اند ایمان خود را حفظ کنند و سر انجام به ضلالت و گمراهی افتاده اند و یا برعکس که در بدو امر گمراه بودند و عاقبت بخیر شده اند. ولی خداوند کسی را گمراه نمی کند زیرا گمراه کردن بنده ظلم است و خداوند منزّه از ظلم است فقط قائلین به جبر هستند که معتقدند بشر از خود هیچ اختیاری ندارد و هر چه هست از خدا است. که این عقیده کفر و الحاد است. زیرا اگر خدا بنده را گمراه کند و سپس او را فردای قیامت بر اعمال او عذاب نماید قبیح و ظلم بر بنده است. مثلاً در این مورد فراوان است. مصداق آن زبیر که همواره با امیرالمؤمنین بود و زمانی که علی (ع) بعد از عثمان ولایت را در دست گرفت آنهم بنا بر درخواست مردم که از وضع موجود حکمرانان ناراحت بودند ؛ زبیر بنای ناسازگاری گذاشت برای رسیدن به امیال نفسانی و غلبه هوی و هوس خود در جنگ جمل رود روی مولای قرار گرفت ولی موفق نشد و به جهنم رفت. خُربن ریّاحی که عثمانی بود صبح عاشورا موفق به توبه شد و در زمره شهداء کربلا قرار گرفت. پس نتیجه می گیریم که بنده در تمام عمر نباید لحظه ای به خود واگذار شود و از خداوند غافل گردد . انسان باید حرکت خود را برای رضای خدا آغاز نماید و از او توفیق عمل بخواهد و همواره مراقب تیر های شیطان باشد که از اطراف او را در بر می گیرد. الهی لا تکلنا الی أنفسنا طرفة عین ابداء. خدایا به یک چشم بهم زدنی ما را به خودمان وا مگذار.

سبحان ربنا ان كان وعد لمفعولا

سبحان مصدر است . سبح = گذشتن از آب به طور سریع . از آن تعبیر به شنا می کنند . اگر گذشتن سریع در عبادت باشد به آن تسبیح می گویند . سبحان از اسماء حق است و اگر بر الله اضافه شود معنای آن تنزیه حق است "سبحان الله" . و کلام این است که خداوند سبحان خُلف و عده نمی کند و او منزّه است از خُلف و عده . پس "المؤمن اذا وعد وفی" مؤمن هر گاه وعده کند وفای به عهد می کند .

تسبیح تنزیه خداوند از هر بدی و نالایقی است وقتی سبحان الله گفته می شود توجّه فقط بذات پروردگار است . همه موجودات عالم خداوند را تسبیح می کنند . تسبیح در مقابل پاکی حق و حمد در مقابل نعمت اوست . موجودات نوعی شعور و علم دارند و از روی شعور تسبیح می گویند و لازم نیست علم در تمام موجودات مانند علم انسان باشد بلکه علم و شعور و فهم هر یک نسبت بخودش است . اگر نیلوفر را مثلاً در محلی بکاریم و در کنار آن چوبی نصب کنیم خواهیم دید که نیلوفر بجهتی که چوب نصب شده می رود تا خود را به آن بپیچد این هم علم و شعور نیلوفر است که با زبان تکلم نمی کند با عمل می فهماند که من نیز نسبت بخودم شعور و درک دارم . مورچه و موجودات دیگر به زبان سخن نمی گویند و به آن قول اطلاق می شود أنطقنا الله الذي أنطق كل شيء (فصلت ۲۱) خدائیکه هر چه را گویا کرده ما را گویا کرد . پس تسبیح دو گونه است عام و خاص ، تسبیح عام آنچه را که خداوند شامل همه موجودات کرده و تسبیح خاص که از هدایت پیامبران و ایمان ناشی است و آن گفتن سبحان الله است . کفار ، زبان تسبیح ندارند ولی ذرات بدن ما نیز مثل ما به پاکی خداوند پی برده و بازبان خود پروردگار پاک را تسبیح و حمد می گویند . ولی کفار مطلقاً سبحان الله نمی گویند و خدا را نمی شناسند بلکه ذرات ابدان وجود آنها مثل وجود مؤمنان خدا را تسبیح می کند . (فرهنگ قاموس قرآن)

یا ولی الله ان بینی و بین الله عزوجل ذنوباً لا یأتی علیها الا رضاکم

یا حرف نداء؛ ولی منادی است ذنوب = گناهان جمع ذنب رضا = خشنودی

ترجمه کلام: ای ولی خدا بدرستی که بین من و خدای من گناهی است که آمرزش و غفران آنها منوط به رضای شماست . زائر در اینجا امامی را که زیارت می کند مورد خطاب قرار می دهد و اگر بگوید اولیاء تمام امامان را شامل می شود و این بهتر است . حال مفرد هم باشد از نظر اینکه تمام ائمه نور واحد هستند خطاب به تمام یا کل آنهاست . ثانیاً اگر از کلمه ولی جنس اراده شود نه شخص در اینصورت لفظ بر تمام معصومین صادق است . امر دوم اینکه بین بنده و خالق گناه وجود دارد . امر دوم آن است که آمرزش آن گناهان منوط به رضای امام است . ولی گناه دو قسم است : اول گناهی که موجب تضییع حق خالق است و حقی از مخلوق ضایع نمی کند و آن حق الله است مانند ترک نماز و ترک روزه و سایر واجبات و قسم دوم گناهی است که سرایت به دیگران می کند یعنی تجاوز به حق مخلوق مانند ظلم به دیگران و غصب مال مردم و غیبت و تهمت و امثال آن و این حق الناس است . قسم اول شرطش توبه و راضی شدن خالق است و قسم دوم شرطش رضای کسی است که حق او ضایع شده است .

گناه هر چه باشد و از هر قسم که باشد بالاخره آمرزش آن منوط به رضای خالق است که همان رضای اولیاء اوست . اما تمام گناهان یکطرف و ترک و انکار اولیاء حق که این قسم قابل بخشودنی

نیست. چون ولایت حق شخصی امام نیست و ترک آن در حدّ شرک به خدا است و انکار ولایت موجب انکار رسالت و انکار رسالت انکار توحید است.

فَبِحَقِّ مَنْ أَمَّنْتُمْ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرَعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ قَرْنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَ كُنْتُمْ شَفْعَائِي فَاتَى لَكُمْ مَطِيعٌ مِنْ اطَاعِكُمْ فَقَدْ اطَاعَ اللهُ وَ مِنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللهُ وَ مِنْ احْبَبْتُمْ فَقَدْ احْبَبَ اللهُ وَ مِنْ ابْغَضْتُمْ فَقَدْ ابْغَضَ اللهُ

در این فراز امامان را قسم می دهد به حق کسی که آنان را امین بر سرّه خود قرار داده است. و او خداست و مراد از امین قرار دادن آن است که خداوند متعال آنان را شایسته برای حفظ اسرار الهی قرار داده و این امانت بزرگ را به ودیعه به آنان سپرده است. ائمتکم = ائمتان امین قرار دادن - استرعاء = طلب نمود چرانیدن گوسفندان را لذا چوپان در لغت عرب راعی است پس جامعه بشری تشبیه به گوسفندان شده و امام در هر عصور زمانی تشبیه شده به راعی و چوپان و مالک گله خدا است. پس مالک برای گوسفندان خود چوپانی معین می کند که مورد اعتماد باشد تا گوسفندانش به دست اشخاص فاسق و سارق و بی رحم نیفتد. جای تعجب است که عامه می گویند رسول خدا از دنیا رفت و وصی برای خود تعیین نکرد عایشه نیز با جعل احادیث فراوانی این نکته را متذکر می شود که رسول خدا در دامن من جان داد و هیچ از وصی حرفی به میان نیاورد. اینچنین بود که دور هم نشستند و خلافت را یکی بعد از دیگری غصب کردند و اگر مردم به تنگ نمی آمدند و به در خانه علی هجوم نمی بردند خلیفه چهارم هم به دست آنان تعیین می شد. در این فراز ؛ به حق کسی که شما را امین بر سرّه خود قرار داد از شما خواست تا خلق او را راهنما و هادی باشید و طاعت شما را به طاعت خود قرین ساخت و از خدا بخواهید که گناهان مرا ببخشد و شما را شفیع من قرار دهد پس به درستی که من مطیع شما هستم زیرا کسی که از شما اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است و کسی که شما را معصیت کند خدا را معصیت کرده و کسی که شما را دوست یدارد خدا را دوست می دارد و کسی که بغض شما را در دل دارد پس بغض خدا را در دل دارد . گاهی از ائمه چیزی سوال می شد و آنها جواب نمی دادند نه اینکه نتوانند جواب بدهند بلکه به امر خدا سکوت می کردند زیرا مصلحت نبود . ایشان می فرمودند: بر ما لازم نیست هر سوال را جواب بدهیم مثلا روز و ساعت ظهور امام عصر معین نیست پس جواب ندارد . یا امامت چرا در سلب امام حسین(ع) شد نه در سلب امام حسن(ع) ؛ جواب نداده اند. یا لیلۃ القدر کدام شب است ، جواب نداده اند . تمام آنها از اسرار است و مصلحت در افشاء آن نبوده است. و یا سکوت علی(ع) در برابر غصب ولایت تا بدان جائیکه در خانه حضرت زهرا(س) بشکند و جنین او سقط گردد و این از اسرار است. پس علی در عین قدرت سکوت کرد که سلمان در شک و تردید شد حضرت به او گفت: سلمان مواظب باش ایمانت را حفظ کن و شک و تردید به خود راه مده آیا تو می خواهی از اسرار آل محمد آگاه شوی!

ظرف وجودی ما گنجایش اسرار غیبی را ندارد و اگر ظرفیت در ما بود به ما می گفتند . مثلا صلح امام حسن(ع) که امام صادق(ع) فرمودند : صلح عمومی ما حضرت مجتبی برای اسلام نفعش بیشتر بود از آنچه خورشید تا قیامت نفع برساند . باید اصل را پذیرفت و غیر از این راهی برای حلّ مشکلات تاریخی نیست . اینجاست که می گوئیم تسلیم لامرک . و بحث شفاعت و ادامه بحثهای بعدی که در قبل به آن متذکر شده ایم.

اللهم إني لو وجدت شفعا أقرب إليك من محمد و اهل بيته الاخيار الانمة الابرار لجعلتهم شفعاي

خدایا بدرستی که من اگر شفیعی مقرب تر از محمد(ص) و اهل بیت او که اختیار شدگان و امامان نیکوکار هستند پیدا می کردم به آنان متوسل می شدم و شفیع خود قرار می دادم. در این فراز ثابت می کند که آل رسول مقرب ترین موجودات در پیشگاه حق هستند زیرا با بودن آنان به دیگری توسل جستن تقدیم مفضول بر فاضل است که عقلا قبیح است.

ارزشها زیور بشر و از اهمیت خاصی برخوردار است و مهم تر آنکه بشر باید آنها را بشناسد. حرکت

صحیح در مسیر ارزشها ، شیوه ای درست است . ارزشها زمانی جلوه گراست که ظلمت در آن

راهی نداشته باشد و نور باشد تعقل باشد تا شیوه بهترینها گردد .

نداشتن ایمان و شکل گیری ردائل اخلاقی ، کور بودن در مسیر حرکت ، صداقت نداشتن در گفتار و

کردار ، همه و همه تزلزل و بی سامانی در شناخت ارزشهاست.

آیا فطرت انسان ذاتاً فاضل را رها می کند دنبال مفضول می رود ؟

آیا انسان حق را رها می کند دنبال باطل می رود؟

آیا انسان زیباییهای معنوی را رها می کند و به دنبال زشتیهای موجود در طبیعت همچون فریب

یکدیگر حرکت می کند؟؛ یا در امر ازدواج، همان کشیشی که ازدواج زن و مرد را قانوناً ثبت می کند،

ازدواج دو همجنس با یکدیگر را، شکل قانونی می دهد. چگونه کشیش مسیحی می تواند کار صحیح را

گاهی ناصحیح و ضد ارزش نشان دهد ؟! این همان تقدم مفضول بر فاضل نیست! در یک اجتماع

همه یکدیگر را محکوم می کنند . مردم دولت را ، دولت مردم را ، کدامیک حقیقت را می گویند،

گهی زین به پشت و گهی روبه زین ! براستی حقیقت کجاست؟ ! هدف و مقصد چیست؟ !

فاضل یا مفضول؟ ! نشان دادن ارزشها یا بی ارزشیها! نقد یکدیگر در خانواده و اجتماع ، سیاست و

غیره همواره ادامه دارد؛ ولی وقتی دقت کنی ، هر یک و یا هر گروه به سمت تیر برنده خود می

رود، و خواستههای خود را ملاک قرار می دهند ، یعنی چه چیز به نفع است.....!

براستی حق کجا پنهان شده است؟ آن ریسمان جمیل الهی کجاست؟ آن ریسمانی که سعادت دنیا و

آخرت را در بر دارد چرا گسسته شد؟ چرا هر کس و یا هر گروه با تدبیر خود بدنبال هدف خاصی است؟

آیا ناقه صالح را پی نکردند؟ مردم معجزه را علنی دیدند ولی شهوات درونی ، مسیر انتخاب آنها را در بی ارزشیها جلوه داد.

انتخاب مفضول بر فاضل ، حرکت به سمت نابودی و هلاکت دربی ارزشیهای دنیا و بالاخره ورود به جهنم در قیامت ، یا خسر الدنیا و الاخره به دلیل یک انتخاب ناصحیح ، عجب فاجعه ای گلوگاه اسلام را می فشارد؟

از دست رفتن استقامت یک پیغمبر در امر هدایت و ارشاد ، نتیجتاً در شکم ماهی حبس شدن ، آیا این انتخاب مسیر ، انتخاب مفضول بر فاضل نیست؟

چهل روز دوری موسی از قومش برای دریافت تورات از جانب حق ، و روی آوردن مردم به بت پرستی و غیره ، آیا انتخاب مفضول بر فاضل نیست؟! در مسیر تاریخ ملاحظه می کنی که انبیاء بسیاری توسط گمراهان کشته شدند اساس آن آیا انتخاب مفضول بر فاضل نیست؟! ..

شناختن جایگاه اصلی نص و اجتهاد و تفسیر غلط آن ، در طی دوران زندگی بشر ، مشکلاتی را در حکومت‌های سیاسی و اجتماعی و دینی بوجود آورده و می آورد . امروزه کفار مدعی اجتهاد هستند و این دلیل بر این نیست که انسان در برابر اجتهاد کفار تسلیم شود و آنچه که باید به آن پای بند باشد (کتاب خدا و عترت) را کنار بگذارد! .. در هر دوره زمانی افکار جعلی با تصویری حق طلبانه در قالب فتنه خود را نشان می دهد و حق زندگی را از دیگران می گیرد و براساس اجتهاد در مقابل نص میثاق الهی را نادیده گرفته و در میدان شورائی حکم جدیدی را به مردم اعلام می دارد.

چنانچه در قرون اولیه تولد اسلام، غصب خلافت بر اساس اجتهاد ساختگی و تفسیر به رأی در برابر نص صریح پیامبر(ص) بوسیله غاصبان ولایت اعمال شد، آیا این عمل، انتخاب مفضول بر فاضل نیست؟ پیامبر(ص) چه نیکو فرمود: طلب الحق غریبه- حق جوئی همچون غربت است!

غصب خلافت دست عدّه ای جاهل، خود نما، متکبر، و مال اندوز که تمام اشتباهات خود و دیگران وابسته بخود را در تعریف اجتهاد می گنجاندند بدون اینکه مفهوم واقعی آن را دریابند؛ اصل را کنار می نهند و باطل را مستولی، پس تا قیام و قیامت پشت پرده خبرهائی است که عقل از آن سر در نمی آورد. بواقع تجلی گاه آرمان بشری کجاست.....؟! اگر قرآن کتاب خداست پس چرا پیامش را تحریف و اجتهاد کردند و حق مطلب را ادا نکردند و بنا بر تفسیر به رأی خلافت را غصب نمودند؟! ولن تجد لسنة الله تبديلا(احزاب ۶۲) هرگز سنت الهی تغییر نمی کند. پس چرا این اتفاق ناگوار تیشه به ریشه اسلام واقعی زد، شاید مدعی مصلحت اندیشی بودند.....! کدام مصلحت اندیشی بوده که وصی بحق را با تمام فضائلش کنار بگذارند و شمشیر های خود را به سمت مردم تیز کنند تا بیعت ناروا بگیرند و علاوه بر آن جلوی نشر احادیث مأثور را گرفته و اجازه ندهند حتی یک حدیث از پیامبر(ص) ردو بدل گردد.....؟! گذشته از آن، چه کسی لقب سیف الله را به خالد بن ولید داد، ابن ولیدی که در جنگ احد، کشتار مسلمانان و مالک بن نویره را بنا بر اجتهاد خود جایز می دانست و با همسر او در عدّه همخوابه شد به نیت اینکه کفاره گناهانش بوده....؟

فریب مردم با صورتی از مظاهر زور و زرق و برق چه کسی فریب این ظواهر را می خورد فقط کسانی که از امتیازات انسانی بهره ای نداشته و نبرده اند.....؟

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه خطبه ۲۷- می فرماید. "قاتلکم الله لقد ملائم قلبی قبحاً و شحتم صدري غليظا " خدا شما را بکشد که دل من از دست شما خون و سینه ام از خشم ملامت است کاسه های غم، اندوه را جرعه به جرعه به من نوشاندند.

بعد از ۲۰ سال سکوت ، غربت ، در برابر اصرار مردم امیرالمؤمنین از پذیرش خلافت امتناع کرد، برآستی چرا.....؟! آیا مردم خواهان عدالت بودند و به همین منظور بسوی حضرت روی آوردند! نه.....! هیچکدام.....! اگر آنان خواهان عدالت بودند امام را آنقدر تحت شکنجه و آزار و اذیت قرار نمی دادند! اگر عدالت به معنای واقعی کلمه تحقق داشت ، خوارج فتنه خود را به صورت تفسیر به رأی یا اجتهاد ، بر فرق مبارک فرود نمی آورد.....!.

بعد از امیرالمؤمنین علی(ع) ، آنان باز هم دست از ظلم و ستم بر نداشتند و با خانواده عصمت و طهارت بر اساس اجتهاد خود عمل کردند . یزید و یزیدیان زمان فرزندان رسول خدا (ص) را خارجی معرفی کردند و خونشان را مباح دانستند و در واقعه عاشورا، امام و خانواده ایشان را ترور جسمی و شخصیتی کردند.....!. آیا سربریدن امام حسین (ع) و یاران با وفایش ، بنابر اجتهاد آنان نشانه فتح و پیروزی است.....؟! آیا نسبت ناروا دادن به امام حسین(ع) و اهل بیت ، می تواند امان نامه ای در برابر هجوم واقع گرایانه مردم باشد.....؟! نظر وهابیون نیز اکنون همین مطلب است : قرآن تفسیر نمی خواهد و هرکس خودش می فهمند و از آن می تواند برداشت کند و از این گذشته وهابیون چنان اوضاع زمانی و حوادث تلخ و اسفباری را بر جهان اسلام تحمیل کرده اند در واقع می توان گفت که آنان نبرد فکری و عقیدتی را بر ضد اسلام از قرن هفتم و هشتم همراه با اعتقادات جدید و ناپسند بر علیه اسلام آغاز کردند و این عقاید جاری همه و همه ناشی از تفکرات باطل ابن تیمیه است ؛ و بر این اساس کتابهائی {الشیعه- والتشیع}^۱ را بر علیه شیعه (مملو از فحش و ناسزا) و ساحت مقدس امیرالمؤمنین (ع) نوشته و در دسترس عموم مسلمانان قرار داده اند.

ولی هدف ما ذکر حقیقت و کشف علمی حقیقت است!.

- نویسنده کتاب در صفحه ۴۹ پیرامون تأثر شیعه نخست از افکار عبد الله بن سبأ (یهودی زاده یمنی که به عقیده طبری به ظاهر اسلام آورده و عقائد یهودی گری را در پوشش دعوت به علی در میان مسلمانان پخش کرده ولی آیا اصولاً در جهان چنین فردی وجود دارد یا جزو افسانه ها و اساطیر است فعلاً هیچ.....) ر. ک. آیین وهابیت - استاد جعفر سبحانی

هدف ما ذکر فضائل بزرگترین مرد در صحنه تاریخ است....!

هدف ما تعصبات نیست ، بلکه وحدت است ولی باید حقایق بیان گردد.....!.

هدف ما رسیدن به جواب یک سؤال است ، آیا می شود مفضول را برفاضل مقدم کرد و توب خلافت

و ریاست را بهم پاس داد.....؟! پیامبر(ص) چه نیکو فرمودند :

" یا علی لا یحبک الامؤمن و لا یبغضک الا منافق." یا علی دوست نخواهد داشت تو را مگر مؤمن

و دشمن نخواهد داشت تو را مگر منافق!

فضائل و مناقب علی ابن ابیطالب(ع):

عن ابن عباس قال: لقد سبقت لعلی من السوابق ما لو انّ واحدة منها قسمت بین جمیع الخلائق

لاوسعتهم خیراً. ابن عباس گفت: برای علی بن ابیطالب سابقه هایی بود که اگر یکی از آنها میان

خلایق تقسیم می شد همه آنها را خیر فرا می گرفت.²

خلف بن خلیفه قال : سمعت أبا هارون العبدی قال: كنت جالساً مع ابن عمر ، اذ جاء نافع بن الازرق

فقال : والله إني لأبغض علیاً . قال: أبغضك الله تبغض رجلاً سابقة من سوابقه خیر من الدنيا و ما

فیها.³

²سیمای امام علی در قران- تألیف: حاکم حسکانی از علمای اهل سنت قرن پنجم - ترجمه یعقوب جعفری -
³همان -

سخن عبدالله بن عمر بن خطاب در تفضیل علی (ع): از ابو هارون عبدی شنیدم گفت: با ابن عمر نشسته بودم که نافع بن ارزق آمد و گفت: به خدا قسم که علی را دشمن می دارم، او گفت: خدا تو را دشمن بدارد، کسی را دشمن می داری که فضیلتی از فضائل او از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.

عن عكرمة عن ابن عباس قال: ما في القرآن آية: الذين آمنوا و عملوا الصالحات، الا و علی امیرها و شریفها، و ما من اصحاب محمد رجل الا و قد عاتبه الله و ما ذكر علیا الا بخیر. ثم قال عكرمة: إني لأعلم أن لعلی منقبة لو حدّثت بها لنفدت أقطار السماوات و الارض. أو قال: الارض⁴

عكرمة از ابن عباس نقل می کند که گفت: در قران آیه ای به این تعبیر "الذین امنوا و عملوا الصالحات" کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، وجود ندارد مگر علی امیر آن است و از اصحاب محمد(ص) کسی نیست مگر اینکه خداوند او را مورد عتاب قرار داده اما علی را جز به نیکی یاد نکرده است. آنگاه عكرمة می گوید: همانا من می دانم که برای علی منقبتی است که اگر آن را حدیث کنم از اطراف آسمانها و زمین نفوذ می کند. یا گفت: زمین

علی ابن ابیطالب(ع) و جمع آوری قران:

أنقدر فضائل علی (ع) آشکار و مبرهن است تا جائی که اهل تسنن نتوانستند مناقب او را کتمان کنند و اقرار به فضائل ایشان کرده اند.

السدي عن عبد خير، عن علي عليه السلام أنه رأى من الناس طيرة عند وفاة رسول الله عليه و آله و سلم فأقسم أن لا يضع علي ظهره رداءً حتى يجمع القرآن؛ فجلس في بيته حتى جمع القرآن، فهو أول

4 - كنز العمال ج ١٥ ص ٩٤ - ر.ك - همان -

مصحف جمع فيه القرآن جمعه من قلبه ، و كان عند آل جعفر .

سدّی از عبد خیر نقل می کند که وقتی علی بن ابی طالب (ع) وضعیت بد مردم را به هنگام وفات حضرت رسول(ص) ملاحظه کرد ، سوگند خورد که عبا بر دوش نگیرد تا وقتی قرآن را جمع اوری کند. پس در خانه اش نشست تا قرآن را جمع اوری کرد و آن نخستین مصحفی است که قرآن در آن جمع اوری شده است . او آن را از قلب خود جمع اوری کرد و نزد خاندان جعفر بود.

عن عكرمة قال : لما بويح لابی بكر ؛ تخلف عليّ في بيته فلقية عمر فقال: تخلف عن بيعة ابي بكر ؟ فقال : إني آليت يمينا حين قبض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أن لا تدرى برداء إلا إلى الصلاة المكتوبة حتى أجمع القرآن فأني خشيت أن ينقلب القرآن.

عكرمة گفت: وقتی با ابوبکر بیعت کردند ، علی تخلف کرد و در خانه اش نشست ، عمر با او ملاقات کرد و گفت : آیا از بیعت با ابوبکر تخلف می کنی ؟ او گفت: وقتی پیامبر از دنیا رفت سوگند خوردم که عبا بر دوش نگیرم مگر برای نماز واجب تا وقتی که قرآن را جمع اوری کنم، چون ترسیدم که قرآن تغییر پیدا کند.

علی ابن ابیطالب(ع) و تأویل قرآن :

عن انس قال : قال النبي صلى الله عليه و آله وسلم : علي يعلم الناس بعدى من تأويل

القران ما لا يعلمون او قال : يخبرهم.

انس بن مالک گفت: پیامبر فرمود: علی پس از من به مردم تأویل قرآن و آنچه را که نمی دانند یاد می

دهد . یا گفت : به آنان خبر می دهد. این روایت را جماعتی از عبد الکریم نقل کرده است.

حدَّثنا محمد بن الحسين عن جعفر بن بشير ، عن ذريح بن يزيد ، عن أبي عبد الله قال: رسول

الله(ص): إني قد تركت فيكم الثقلين : كتاب الله و اهل بيتي ، فنحن أهل بيته⁵

ذريح بن يزيد گوید : امام صادق(ع) فرمود : رسول خدا (ص)فرمود: همانا من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم ؛ کتاب خدا و اهل بیتم ، و حضرت فرمود ما اهل بیت پیامبریم.

حدَّثنا محمد بن الحسين ، عن النضر بن شعيب ، عن خالد بن ماد القلانسيّ ، عن رجل ، عن إبي جعفر

(ع) عن جابر بن عبد الله النصارى قال : قال رسول الله (ص) : يا أيها الناس ! إني تاركٌ فيكم

الثقلين الثقل الاكبر و الثقل الاصغر، ان تمسّكنم بهما لا تضلّوا و لا تبدّلوا – تتبدّلوا- و

انی سألْتُ اللطيف الخبير ان لا يتفرقا حتى يردا على الحوض فأعطيتُ ذلك قالوا:

و ما الثقل الاكبر و ما الثقل الاصغر ؟ قال: الثقل الاكبر كتاب الله سببٌ طرفه بيد الله و

سببٌ طرفه بأيديكم ، و الثقل الاصغر عترتي و اهل بيتي.⁶

امام باقر (ع) به نقل از جابر بن عبد الله انصاری می فرماید : رسول خدا فرمود: مردم! من دو

چیز گرانبها در میان شما می گذارم ، با ارزش بزرگ تر و با ارزش کوچکتر ، اگر به آن دو تمسک

جوئید گمراه نمی شوید ، و من از خداوند متعال در خواست نمودم که این دو از هم جدا نشوند تا این

که در قیامت به من ملحق شوند و خداوند نیز آن را قبول نمود. اصحاب گفتند : با ارزش بزرگ تر و

با ارزش کوچکتر چیست؟ فرمود: آن چیز گرانبه‌تری که بزرگتر است آن کتاب خدا است که از یک

- بحار ۲۳: ۱۴۰ ح - ۸۸ بصائر الدرجات فی علوم آل محمد - محمد بن حسن صفار قمی متوفای ۲۹۰ قمری - ترجمه
5 علیرضا زکی زاده رنانی- ناشر انتشارات وثوق- نوبت چاپ سوم ۱۳۸۹-
6- بحار ۲۳: ۱۴۹ ح ۸۹- ر. ک همان -

طرف به خدا متصل است و از طرف دیگر در دست شماست یعنی شما را به خدا نزدیک می کند و گرانقدر کوچک تر ، عترتم یعنی خاندان من است.

عن مجاهد قال: ما نزل في احد من كتاب الله تعالى ما نزل في علي. ابن عباس گفت: از کتاب خدا آن مقدار که در حق علی نازل شده در حق هیچ کس نازل نشده است.

عن مجاهد قال : ما انزل الله آية في القرآن الا على رأسها. مجاهد گفت : خدا در قرآن آیه ای نازل نکرده مگر اینکه علی در رأس آن است.

علی ابن ابیطالب (ع) محور شریعت اسلامی: .

شیعه و سنی احادیث بسیاری را در منقبت مولای متقیان نقل می کنند و علاوه بر آن، در تمامی آیات قرآن سیمای علی (ع) می درخشد و اینجا باید گفت ، آیا چنین سیمائی جا دارد که مورد تهاجم جعل حدیث از طرف کسانی که اجتهاد در مقابل نص را الزامی می دانند؛ قرار گیرد. آنان اجتهاد را ملک مطلق خود می دانستند و بدین وسیله مردم را از واقعیت‌های قرآن و سنت (ثقلین) دور ساختند. اهمیت به ظواهر قرآن و تفسیر به رأی ، باطل را آنچنان در نظر آنان جلوه می داد که اگر در این بین کسی، دشمنی راوی اهل سنت را با علی(ع) ببندد دم بر نیورد.؛ تا بدینوسیله بتواند احادیث بیشماری را در این مسیر تقویت نماید. ولی مسئله امامت یک مسئله الهی و سماوی بوده و جانشین پیامبر از طریق وحی الهی بوسیله پیامبر تعیین گردیده است.

حدَّثنا محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن محمد بن الفضل عن ابي حمزة الثمالي عن ابي جعفر (ع) قال: سمعته يقول:

فلما قضی محمد (ص) نبوته و استکملت (واستکمل) أيامه أوحى الله إليه : يا محمد! قد قضيت نبوتك و استکملت أيامك فاجعل العلم الذى عندك و الايمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار النبوة {فى

أهل بیتک عند علی بن ابی طالب (ع) فأئی لن أقطع العلم والایمان والاسم الاکبر و میراث العلم و

آثار علم النبوة} من العقب من دریتک كما لم أقطعها من بیوتات{ذریات} الانبیاء.7

ابو حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود: چون محمد وظیفه نبوت خود را انجام داد و عمرش به پایان رسید، خداوند متعال به او وحی کرد: ای محمد! نبوتت را گذرانیدی و عمرت به آخر رسید اکنون آن دانشی که نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت خاندان خود را به علی بن ابی طالب (ع) بسپار، زیرا من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل و ذریه تو قطع نکنم، چنانکه از خانه های پیغمبران قطع نکردم.

" در صحیح بخاری ج ۵ کتاب المناقب" آمده است که پیامبر بر منبر خطبه خواند و از رحلت خود خبر داد و اشاره به حوزه کوثر در قیامت کرد و گفت: من نمی ترسم بر شما که بعد از من شرک بورزید بلکه می ترسم بواسطه دنیا بر یکدیگر چیره بشوید و بجنگید و همچون امتهای گذشته هلاک شوید.

در بررسی نسخ به این نتیجه می رسیم که پیامبر گاه بصورت کلی و یا گاه به گونه ای مشخص، جانشین خویش را به نحو روشن معرفی کرده است به گونه ای که هریک از آنها حجت را بر افراد آگاه و حقیقت جو تمام می کند. در عین حال آن حضرت برای آنکه پیام خود را به گوش همه مسلمانان دور و نزدیک برساند و راه تردید و تشکیک را بر همه ببندد در حجة الوداع در غدیر خم توقف نمود و به همراهان فرمود: از جانب خدا مأموریت دارم که پیامی را به آنان برسانم، پیام الهی که حاکی از انجام وظیفه بزرگی بوده و چنانچه انجام نگیرد، رسالت خود را انجام نداده ام. این همه سفارش و اینکه دو چیز گرانبها در میان شما که از یکدیگر جدا نمی شود تا آنکه در روز قیامت در

7 - الکافی ۱/۲۹۱ ح ۲/بحار ۶۳/۲۶ ح ۱۴۵ - ر.ک. بصائر الدرجات فی علوم آل محمد - محمد بن صفار قمی - ترجمه: علیرضا زکی زاده رنانی

کنار حوض کوثر به من برسند و برآن دوپیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آن فاصله نگیرید که هلاک می شوید ؛ آنگاه دست علی(ع) را گرفت و بالا ببرد.

"يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلِّغْتَ رِسَالَتَهُ....." (مائده-۶۷)

پیامبر گرامی(ص) از بزرگترین شخصیت‌های جهان بشریت است که با آوردن شریعت الهی ، زمینه تحوّل عمیق در جهان بشریت و پی ریزی تمدنی کاملاً نو را فراهم ساخت. حضرت برای حفظ شریعت و رد آفتهای احتمالی در آینده و هدایت امت بسوی جاودانگی همیشگی ، هرگز معقول نیست که شریعت را بدون رهبری پس از خود که ضامن بقای شریعت است رها سازد همچنانکه خلفا مدعی بودند.

بر مروری در تاریخ صدر اسلام مشاهده می گردد که بهنگام در گذشت پیامبر سه خطر بزرگ آیین اسلام را تهدید می کرد ، خطری را از جانب روم ، امپراطور ایران و منافقین داخلی ؛ در چنین جنجال آیا صحیح است که بنا بر ادعای عده ای که اجتهاد را بر نص ترجیح می دادند پیامبر گرامی اسلام(ص) بدون رهبر مسلمانان را رها کند. در روایات بابی است :

" فی ائمه آل محمد (ع) أنّ المستحقّ الذی فی أیدی الناس من العلوم هو الذی خرج من عندهم و ما کان من الرأی و القیاس من الباطل فمن عند أنفسهم " 8 آنچه از مطالب حق و درست نزد مردم است ، از نزد اهل بیت می باشد و آنچه از تفسیر به رأی و قیاس باطل است از جانب خود مردم می باشد.

پیامبر (ص) فردی چاره اندیش بود و به فرمان خداوند ، فرد ممتازی را که شایستگی رهبری امت اسلامی را داشته است بر گزیده و او را به عنوان جانشین خود به مردم معرفی کرده و ده ها هزار نفر ، فی المجلس این واقعه مهم را تصدیق و تأیید نمودند. و اینجا حدیث یوم الدار بیان می گردد، پس از گذشت سه سال از آغاز بعثت ، خدای تعالی پیامبر را مأمور کرد تا دعوت خود را آشکار کند"

وأنذر عشيرتک الاقربین" (شعراء ۲۱۴) بدین طریق از مردم سؤال کرد، کدام یک از شما مرا در نشر آیین یاری می کنند تا وصی و جانشین من در میان شما باشد..... ؟ حضرت سه مرتبه این سخن را تکرار کرد و در هر بار علی (ع) آمادگی خود را اعلان کرد ، در این موقع پیامبر فرمود:

أَنْ هَذَا أُخِي وَوَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم. ⁹ یا در حدیث سفینه می بینیم که پیامبر (ص) اهل بیت خویش را به کشتی نوح تشبیه می کند که هر کس بر آن نشست نجات یافت و هر کس که از آن تخلف جست غرقه طوفان شد. " أَلَا إِيْمَتِلْ أَهْلَ بَيْتِي فَيَكُم مِثْلَ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ مِنْ رُكْبَتِهَا نَجَى وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ " ¹⁰.

می دانیم که کشتی نوح یگانه ملجأ و پناهگاه انسانها برای نجات از طوفان بود . بنا بر این طبق حدیث سفینه ، اهل بیت پیامبر(ص) یگانه پناهگاه امت برای نجات از حوادث ناگواری هستند که چه بسا مایه انحراف و گمراهی انسانها می گردد.

و یا پیامبر اکرم(ص) اهل بیت خود را سبب وحدت کلمه و دوری امت از اختلاف معرفی می کند، می فرماید: النَّجْمُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغُرُقِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْاِخْتِلَافِ ، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس. ¹¹

⁹-مسند احمد ۱/۱۵۹- تاریخ طبری ۲/۴۰۶- کتاب عقاید امامیه ایت الله سبحانی -
- مستدرک حاکم ، ۳/۳۵۱- الصواعق المحرقة ص ۹۱- میزان الاعتدال ۱/۲۲۴؛ تاریخ الخلفاء ص ۵۷۳- الخصائص الكبرى
۱۰/۲۶۶-همان
- مستدرک حاکم ۳/۱۴۹- ر.ک. همان

همان گونه که ستارگان وسیله نجات اهل زمین از غرق شدن در دریا هستند اهل بیت من نیز مایه نجات امت از دودستگی هستند ، اگر گروهی از عرب با آنان به مخالفت برخیزند ، دچار اختلاف شده و در نتیجه جزو حزب شیطان می گردند.

تاریخ اسلام نشان می دهد که دشمنان پیامبر اسلام ، برای خاموش ساختن دعوت الهی وی از راههای گوناگون وارد می شدند ، از متهم کردن پیامبر به سحر و جادو گرفته تا تصمیم به قتل آن حضرت در بستر خویش ؛ ولی در تمامی موارد دست خداوند با پیامبر بود و نقشه های شوم مخالفان و مشرکان بر ملا می شد. (الله اعلم حیث یجعل رسالتہ، انعام ۱۲۴) خدا داناست که رسالت خویش را در چه شخصیتی قرار دهد. مسئله خلافت و جانشینی پیامبر بسیار مهم بود و اینکه امت در تعیین جانشینی برای پیامبر نقشی نداشت و ابوبکر را زیر نظر شورای نمایشی در سقیفه انتخاب کردند که این انتخاب مخالف نص صریح قرآن بود . و در ادامه بنا بر پیشنهاد ابوبکر، خلیفه دوم، عمر به خلافت رسید و بنابر نظر عمر در شورای شش نفری، عثمان که قابلیت و لیاقتی برای خلافت نداشت انتخاب گردید در حالیکه افکار عمومی (مردم در سکوت علی(ع) سستی و بی رمقی از خود نشان دادند و به دفاع از خلافت از دست رفته اعتراضی نداشتند- و در غصب خلافت هم هیچ اعتراضی نسبت به خلفا نداشتند گو اینکه خود را از سیاست و بازیهای آن کنار کشیده، و خود را تسلیم وقایع موجود کرده و نتیجتاً در پی آن آماده بیعت با هر کس و ناکس بودند- بی تفاوتیهای آنان نسبت به امور جاری در کشور باعث تسلط بیشتر و بیشتر غاصبان و اجرای اهداف شوم آنان شد که کیان اسلام را در هم پیچید و تفرقه و اختلاف تا قرن حاضر بوقوع پیوست) هیچ دخالتی در این انتخابات نداشتند.

در مبحث امامت ، امام و خلیفه بعد از رسول خدا ، باید کسی باشد که مفاهیم قرآن کریم را آگاه باشد و حلّ معضلات موجود در جامعه و تربیت افراد جامعه را از طریق گفتار و رفتار عهده دار باشد و هدف اصلی ایشان، برپایی عدل و قسط باشد که این مهم از وظایف حضرت رسول(ص) در

معرفی وصی خود بود؛ و بعد از رسول خدا(ص) جزء وظایف مستمر اهل بیت(ع) قرار گرفت زیرا غاصبان خلافت قادر نبودند شریعت را در جامعه حفظ و تداوم بخشند.

امام علاوه بر اداره امور کشور و تربیت و حفظ شریعت مقام عصمت را دارا می باشد و از خطا و اشتباه مصون است . قرآن و اراده تکوینی خداوند تصدیق کننده پاکی و طهارت اهل بیت (ع) است از هر گونه رجس و پلیدی و نا پاکی که گناه از مصادیق آن می باشد.

"اِنَّمَا يَرِيْدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ بَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا"(احزاب ۳۳) . پیا مبر(ص) گرامی تنها به نصب علی(ع) اکتفا نکرد بلکه هدف ایشان معرفی دوازده یار و یاورو پشتیبان ، در مسیر شکوفائی و عزتمندی جهان اسلام بود. در معتبرترین صحاح اهل سنت آمده :

" لايزال الدّين منيعا الى اثني عشر خليفه"¹² که این روایت دال بر وجود خلفای دوازده گانه است . زیرا نه خلفای اموی مایه عزت دین بودند و نه خلفای عباسی. دوازده امام که آخرین آنها در غیبت کبری در دوره آخر الزمان به اتفاق عموم مسلمانان از شیعه و سنی قیام و ظهور خواهد کرد ظهور ایشان در برپائی عدل و عدالت ، آنگاه که زمین پر از ظلم و ستم گردد .

این ظهور مستلزم آمادگی مسلمانان و بیداری آنان در جهت ایفای نقش حق طلبانه در مقاومت و ایثار بر ضد استعمار و استثمار است.

¹² - صحیح بخاری ۸۱/۹ باب استخلاف

غیبت موقت موسی به مدت چهل روز از امت، از شواهد موجود و دلایل محکم بر غیبت کبری است
مسیح از دیدگاه امت خویش پنهان گشت و دشمنان قادر به کشتن او نگشتند. و غایب شدن یونس
مدتی از زمان و....¹³

مراتب استواری رهبران الهی و پیامبران از طرف خدا مورد سنجش واقع می گردید پس در دوران
غیبت کبری به یقین مردم در بوته آزمایش قرار می گیرند تا اقتدار و استواری آنان سنجیده شود.
خدائی که جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد

امروزه همه عاشقان امام علی(ع) و فرزندانشان آرزومندند که با ظهور حجة خدا(ع) ماهیت سقیفه
بر ملا گردد و انتقام اجداد طاهرین آنان گرفته شود. در واقع اگر بررسی کنیم با کمی تأمل متوجه
خواهیم شد از دلایل غصب خلافت، احیای فرهنگ قبیله ای یا احیای فرهنگ اشرافی یا کینه
ورزیهای قریش و دشمنیها و حسادت آنها نسبت به علی (ع) که بصورت‌های مختلف، جمل- صفین –
نهروان خود را نشان داد{ می باشد. دیگر از دلایل، حب ریاست و هراس از برپائی عدالت و سستی
و بی رمقی مردم در اجراء عدالت و ادعای اینکه علی(ع) جوان است و تجربه لازم را ندارد از
موارد حرمت شکنی آنان و زمینه ساز غصب ولایت شد. امروزه ظلم و ستم قتل و کشتار مسلمانان
و هتک حرمت به نوامیس اسلام، توسط گروه‌های تروریستی برمبنای همین دلایل ادامه دارد.!

واقعاً این همه ظلم و ستم و کشتار از صدر اسلام تا کنون، برای چیست؟ قرآن بزرگترین معجزه
است ولی امروز گاه به جنگ قرآن می روند و گاه به جنگ مسلمانان و کشتار آنان و یا بهتر بگوئیم
نسل کشی مسلمانان، هدف چیست؟ قضاوت با شما!

وقتی عده ای بعد از سقیفه به نزد علی(ع) آمدند و اعلام آمادگی کردند که حاضریم حقت را بگیریم امام برای اینکه ایمان و پایداری آنها را بیازماید، فرمود: فردا همه با سرهای تراشیده به اینجا حضور یابید که جزء چهار یا پنج نفر حاضر نشدند.

واین آغاز سکوت علی(ع) بود - برای حفظ وحدت جامعه اسلامی در زمانیکه پیدایش پیامبران دروغین در نقاط مختلف عربستان، وحدت اسلامی را مورد تهدید قرار می داد که امام در نامه ای به مالک اشتر یکی از علل سکوت خود را پیدایش مرتدین می داند که گروهی از آنان در زمان عثمان در رأس کار قرار گرفتند. گاه حرکت خشونت آمیز صحابه و سرعت آنان در بیعت گرفتن از متصدیان امور، سکوت حضرت را می طلبید و حضرت برای حفظ حرمت دین و وحدت مردم {در حالیکه حامیان ایشان قلیل بودند} سکوت را اختیار کردند. آدمیان در میدان نبرد و پیکار به اقتضای مقام و حال از خود، خشونت و یا صلابت نشان می دهند ولی آنچه بر هیبت انسانی پس از فروکش کردن آتش جنگ، می افزاید ملایمت و گذشت در آنچه که به نفع مردم باشد. کینه توزی و دشمنی بنی امیه با بنی هاشم سابقه ای دیرینه داشت. از روزی که بنی امیه، سرسلسله حاکم زمانه، به رقابت با هاشم پرداخت تا ریاست کعبه را از آن خود کند، تا زمانی که پیامبر اسلام مبعوث گردید و همگان در زمانی نه چندان طولانی بدو گرویدند و در نگاه بنی امیه و دیگران، حاکمیت بنی هاشم وجهه ای دیگر یافت و بر این اساس ساختار سیاسی جامعه در هم فرو ریخت. برخی از امویان در پی آن بودند تا به هر طریق ممکن، سروری پیشین خویش را باز یافته و همچنان به عنوان رقیب مقتدر هاشمیان به بازی پردازند. پیروزیهای اولیه مسلمانان در زمان پیامبر(ص) و به دست آوردن غنایم، به ویژه در غزوه حنین و سپس فتوحاتی که در دوره خلفای سه گانه پیش آمد و به دنبال آن ثروت شرق و غرب به دیار مسلمانان سرازیر گردید و نیز فرهنگ مردم سرزمینهای تازه فتح شده به فرهنگ و جامعه اسلامی تزریق شد،

آهسته آهسته زمینه هایی برای تجدید فرهنگ جاهلی فراهم شد. افزون بر این با روی کار آمدن خلیفه سوم که او از امویان بود، زمینه ای مساعد پیدا شد و حتی نوید پیروزی آنان بر بنی هاشم تلقی گردید، چنانکه ابوسفیان صراحتاً به ان اذعان کرد.^{۱۴} روی کار آمدن امام علی(ع) در پی کشته شدن عثمان- که خود حکایت دیگری است - پیام دردناکی برای امویان، که معاویه داعیه دار سروری شان بود، به شمار می آمد. علی(ع) گذشته از آن که برابر قواعد دینی و با خواست دینی مردم بر سرکار آمده بود، نماینده بنی هاشم بود و کشنده بسیاری از سران اموی در جنگهای زمان پیامبر(ص)، لذا معاویه جدال با او را بر خود فرض می دانست. در جریان حکمیت آنچه برای او پیش آمد بسی خوشایند بود، چرا که می توانست آرزوی دیرینه امویان، شاخه سفیانی را برآورده سازد. معاویه برای دست یابی به قدرت و حفظ آن از هر حربه ای استفاده می کرد و سعی داشت سنت های جاهلی را دامن زند و مسلمانان واقعی را به حاشیه بکشاند. و مرتدین و بی دینها را سعی کرد در منصب قدرت بنشانند و بدین گونه بیشترین ظلم و جنایت را در حق امامت و ولایت روا داشت. ولی به هر حال اکنون آنچه از غصب خلافت برجا مانده، جانشینی ظالمانه سران عربی و تسلط جاهلان آنان در کشورهای اسلامی است که برای حفظ اقتدار خود از کشتار هیچ انسانی؛ چه کودک و چه جوان و چه پیر ابا ندارند اینان همان یزیدیان هستند که با بی رحمی خود صحنه خونین عاشورا را بوجود آورده و سرها را بر نیزه قرار دادند.

"اگر سری به منابع تاریخی بزنیم متوجه خواهیم شد، از هنگامی که انسان از سلاح هایی چون شمشیر و خنجر استفاده نمود برای از پا در آوردن دیگری سر او را جدا کرده است - البته علت این بود تا کشته شدن شخص به دیگری با نشان دادن آن سر اثبات نمایند تا هواداران مقتول با دیدن سر، دست از حمایت او بردارند". و علاوه بر آن، دشمنان دین و اسلام ائمه

14 - حسین جعفری، تشیع در مسیر تاریخ ص ۹۰ به نقل از الاغانی ج ۶ ص ۳۳۴

(ع) را عامل تفرقه معرفی می کردند همانگونه که اکنون آمریکا و سران سینه چاک عرب و سر سپرده آنان در شرق و غرب، کشور ایران، شیعه مذهب و مرید اهل بیت (ع) را دشمن و مخّل امنیت یا تروریست معرفی می کنند و همواره علاوه بر آن سعی دارند که باب تفرقه را بین شیعه و سنی در ایران باب نمایند و هرج و مرج موجود در افغانستان را در ایران رواج دهند .

شاید سکوت علی(ع) و یا بهتر بگوییم اهمیت آن سکوت، از آن زمان تا بحال، یک روش یا در مجموع شیوه و ابزار تبلیغی و یا سیاست کلی تبلیغ در تشخیص حق علیه باطل و جلوگیری از تفرقه توسط اهل بیت (ع) باشد . ما منکر این نیستیم و یقین داریم که دشمنان هم از شیوه تبلیغی خاص خود استفاده می کردند ولی روحیه ستم ستیزی و تبلیغات مفید و کار آمد اهل بیت (ع) در دوران خود تبلیغات دشمن را خنثی می کرد و عده ای را برای مقابله با ظلم و ستم و برخورد با ستمگران بسیج می کرد.

شاید در این رهگذر گروهی بیندیشند که لازمه کارهای اجتماعی و تبلیغی برای رسیدن به اهداف بلند و دعوت مردم به اسلام و درک واقعی حق طلبی، اجرای امر به معروف و نهی از منکر باشد زیرا در پی گسترش این شیوه بسیاری از مردم که دعوت به آنان نرسیده بود و حق طلبی برای آنان تفسیر نشده بود، وارد حوزه ایمانی و شناخت عترت می شدند و اسیر لاف گویی ها نمی شدند . اگر بگوئیم که یکی از شاخصه های امر به معروف و نهی از منکر، جهاد است که آن انسان را موظف می کند با قدرتهای کفر و سرکش در روی زمین مقابل کند. و هدف مولای برای غصب خلافت حتماً این نبود . و اگر بر علیه آنان قیام می کرد تا چهره واقعی آنان را نشان دهد شاید شریعت از بین می رفت و بقاء اسلام در خطر می افتاد. اما از لحاظ سیاسی و اجتماعی و عقلی باید طریقی را انتخاب کرد که بتوان در پرتو آن متکفل خدمت مکتب و امت بود و از مصلحت عالی اسلامی به هیچوقت تجاوز نکرد و در

مقابل سیاست روز و واقع ، چه از دور و چه از نزدیک طوق اطاعت به گردن نینداخت. آنگاه که منحرفان و اشخاص بی لیاقت اداره کار های امت را در تمام زمینه ها به عهده گرفتند و بخشی از بیت المال در جامعه اسلامی را بجای عدالت و برابری بین اشخاص ، به جیب عشیرتی و قبیله ای ریختند و باعث تقویت آنان شدند آن هنگامی بود که بازی با نصوص اسلامی و تشریح معمول گردید. از مکتب رسول(ص) منحرف شدند، اوضاع سیاسی و اجتماعی پیچیده شد پس به علی(ع) فشار آوردند تا خلافت را بپذیرد . ولی ایشان به آنان فرمودند: مرا واگذارید و دیگری را برای این کار بر گزینید. براستی علی چه نیکو در نهج البلاغه گفت: - چهره ها تغییر کرده و رنگهای گوناگون یافته - دلها دیگر برای اسلام واقعی نمی تپد و حجت را نمی پذیرد.

ولی ایشان بالاخره خلافت را با اصلاحاتی شدید پذیرفتند و تغییر اساسی در نظام حکومتی از دست رفته را ایجاد کردند. تغییراتی که دنیای مردم در شکل مساوات به آن نیاز داشتند پس گامهای بلندی را در این زمینه برداشتند، آگاه ساختن امت ، برپای داشتن مدرسه ای برای اقامه و عرضه داشتن فکر اصیل اسلامی ، رد کردن شبهه ها و تکذیب ادعاهای الحادی و کفر آمیز زندیقان و جماعت اهل رأی در عراق و محله های دیگر، باروشی نو در این عرصه از جمله موفقیت های امام بود .

وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْحَبْتِ لَهُمْ عَلِيَّكَ أَسْئَلُكَ أَنْ تَدْخُلَنِي فِي جَمَلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي زَمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

اوجبت = اوجب يوجب ايجاباً معنای این فراز اینکه بحق آن انوار مقدسه آن حقی که از آنان برخود مراعات آن را واجب شمردی در خواست می نمایم که مرا در گروه عارفین به حق آنان قرار داده و در طائفة شفاعت شونندگان محسوب فرمائی زیرا همانا تو ارحم الراحمین هستی و درود و سلام خدا بر محمد و آل او باد و او کافی است ما را و نیکو وکیلی است برای ما . در این فصل از زیارت سه حاجت در خواست شده است ، اول آنکه ما را عارف به اهل بیت و حق آنان قرار ده . دوم ما را در زمره شفاعت شونندگان به حساب آور سوم، درود و سلام بر

محمد و آل او بفرست و در خاتمه بر تو اعتماد می کنیم و امور دنیا و آخرت خود را به تو واگذار می نمایم.

آنچه مهم است تربیت نفس است که در پس آن معرفت حاصل از فطرت انسانی راه صحیح خود را بیباید و عارف به حقّ شود و بیراهه نرود. عارف شدن نیاز به دانستن و فهم حاصله از تدبیر در قرآن و عترت دارد آنچه که پیامبر از طرف خدا برای انسانها آورد به نام ثقلین، و این است معنای عارف به حقّه: اللهم عرفنی حجتک فانک إن لم تُعرفنی حسجتک ضللت عن دینی، خدایا حجت خود را به من بشناسان زیرا اگر تو حجت را به من نشناسانی در دین خود گمراه می شوم.

سلمان فارسی می گوید: «بیش از ده مرتبه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «یا علیّ اناک و الاوصیاء من بعدک اعراف بین الجنّة و النار»، یا علی! تو و امامان پس از تو، اصحاب اعراف میان بهشت و جهنّم هستید و هرکس به شما معرفت داشت وارد بهشت می شود و هرکس منکر ولایت شما باشد، وارد جهنّم می شود».

انسان های غافل و بی بصیرت، بی معرفت (در بی تفاوتی، شکمپرستی، شهوت رانی، استنثار شدن و محرومیت از لدّت معرفت) مانند چهارپایان بلکه بدتر از آن می باشند. «أولئک کالأنعام بل هم أضلّ أولئک هم الغافلون»

امام رضا (ع) فرمودند: ما اهل بیت اسماء الحسنی خدا هستیم و عمل هیچ کس بدون معرفت ما قبول نمی شود.

معرفت بصیرت و شناخت است. ایمانی ارزش دارد که بر اساس معرفت و شناخت حقّ باشد. معرفت و شناخت بر دو قسم است از نظر ظاهر مثل علم و زهد و حسب و نسب. قسم دوم معرفت بر اساس ولایت و امامت است. انسان تا اعتقاد قوی نداشته باشد ایمان او شکل نمی شود و ایمان که شکل نگیرد معرفت بوجود نمی آید. شکر الهی باید بر اساس فهم و معرفت باشد. حضرت علی (ع): ای کمیل در هر حرکت نیاز به شناخت و معرفت است.

والسلام علی من اتبع الهدی

۹۵ / ۳ / ۱۹

محقق: فاطمه پور شفیعی (کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث)

منابع:

- ۱- جوادی آملی - ادب فنای مقربان. شرح زیارت جامعه کبیره- چاپ اسرا(هشت جلد)
- ۲- سید محمد تقی تقوی- شرح زیارت جامعه کبیره- نشر صادق(ع)
- ۳- فرهنگهای قرآنی- قاموس قران قریشی - دانستنیهای قرآن خرمشاهی
- ۴- حوزه نت- اینترنت
- ۵- استفاده از پایان نامه شخصی دفاع شده در سال ۹۴ " دفاع از مبانی تشیع در کتاب النص و الاجتهاد